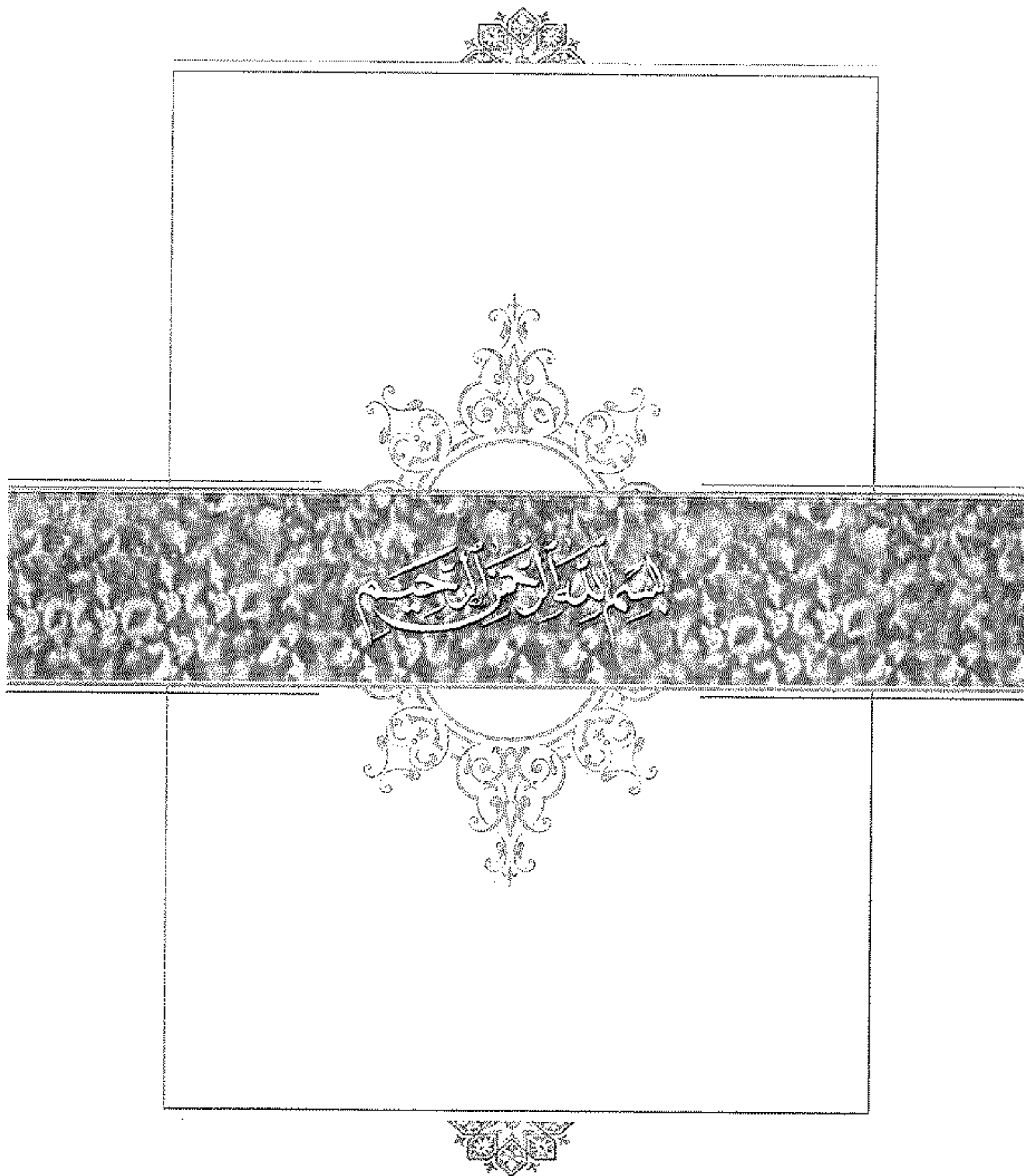
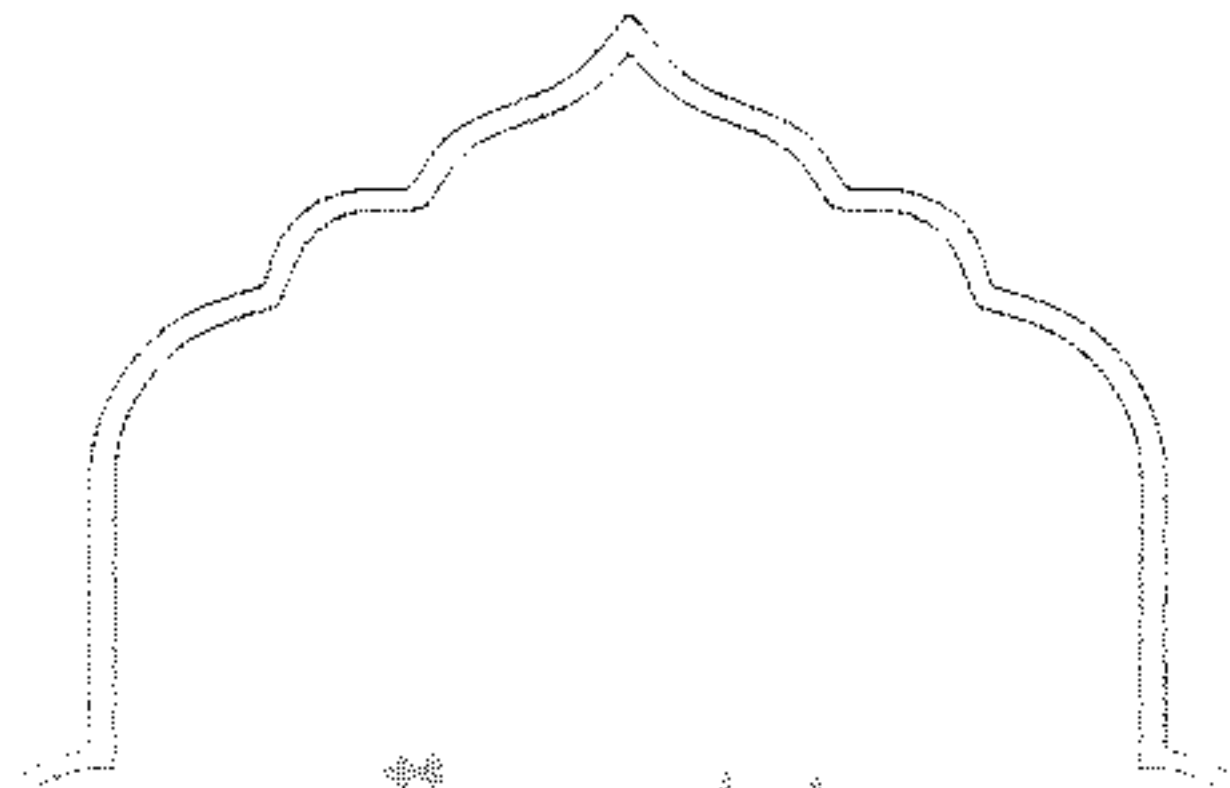


مقدور

۱ از دیدگاه اسلام و ادیان

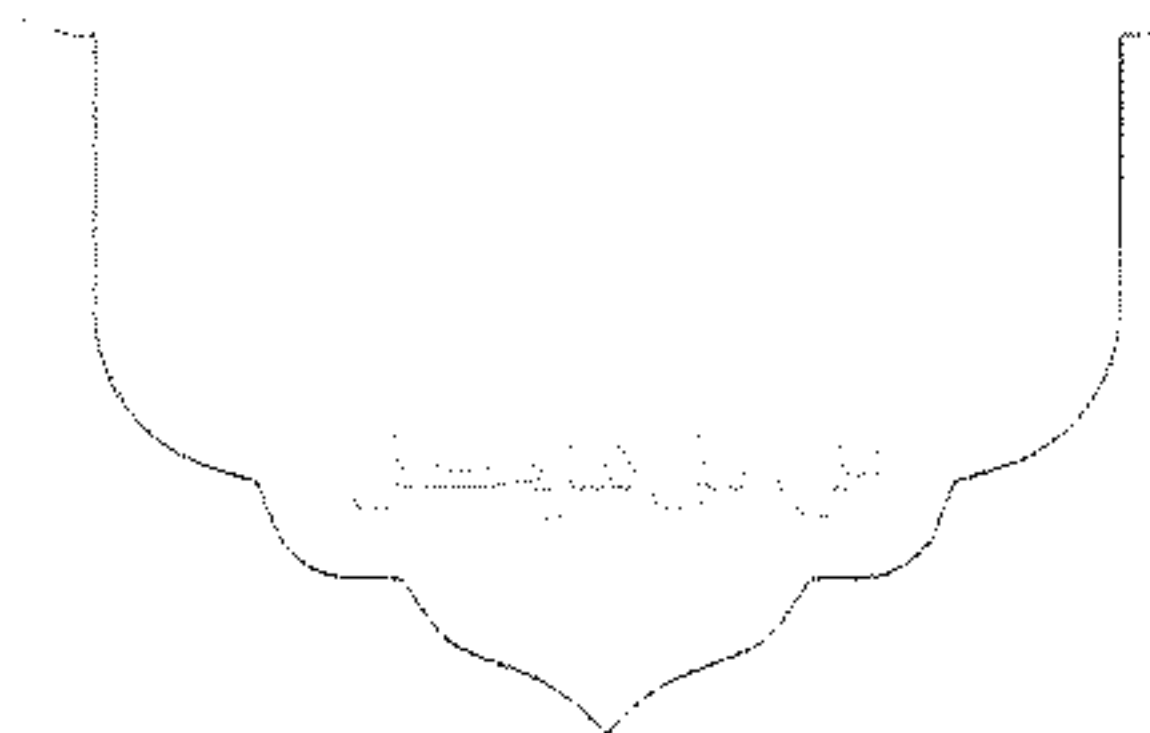
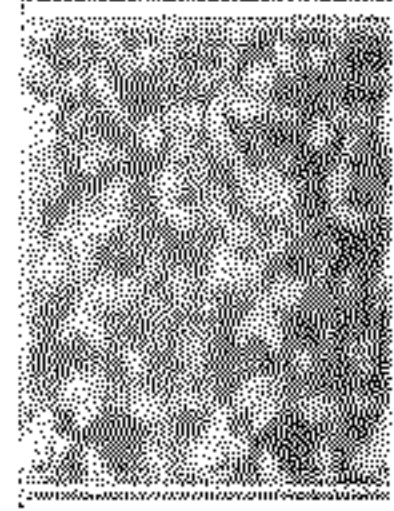
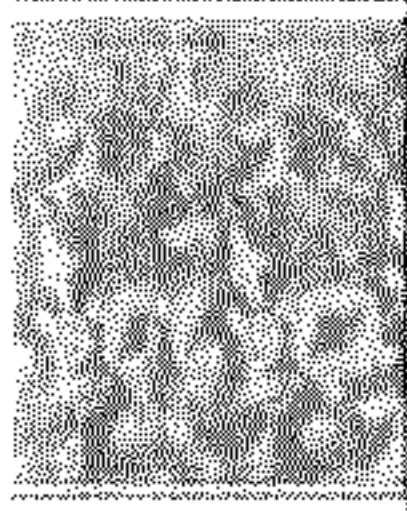
علی ربانی کلپایمانی





مهدویت

از دیدگاه اسلام و اعیان



نور علی شاهچراغی



سرشناسه: ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۳۴ -

Rabbâni Golpayagân, Ali

عنوان و نام پندآور: مهدویت از دیدگاه اسلام و انیان/علی ربانی گلپایگانی.

مشخصات نشر: قم: نشر رائد، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: [۴۸۴] ص.

شابک: 978-622-7317-11-4

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۲۷] - ۴۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمدين حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -

موضوع: Muhammad ibn Hasan. Imam XII

موضوع: مهنويت

موضوع: Mahdism

موضوع: مهنويت-- احاديث

موضوع: Mahdism-- Hadiths

موضوع: آخرالزمان (اسلام) -- احاديث

موضوع: End of the world (Islam) -- Hadiths

موضوع: موعونگرایي

موضوع: Messianism

رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۵۵۲۴۸



نام کتاب: مهدویت از دیدگاه اسلام و ادیان

مؤلف: علی ربانی گلپایگانی

ناشر: رائد

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۹ / قم

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

طرح جلد: حسن مجتبی زاده

حروف چینی و صفحه آرایی: عطاء اله نصرتی

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۷۳۱۷ - ۱۱ - ۴

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

مرکز پخش: انتشارات رائد؛ قم: ۰۹۱۹۷۴۶۳۱۳۳ - ۰۲۵۳۲۸۱۲۹۰۰

پیشگفتار ۱۹

بخش اول:

آینده‌گرایی و منجی‌باوری در ادیان و اندیشه‌های بشری

فصل اول: آینده‌گرایی و منجی‌باوری در اندیشه‌های بشری ۲۷

مقدمه ۲۷

آینده‌نگری‌های سکولار ۲۸

ارزیابی و تحلیل ۳۱

فصل دوم: آینده جهان در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک ۳۳

۱. ماتریالیسم دیالکتیک ۳۳

۲. نقش ابزار تولید در تحولات تاریخی ۳۴

۳. مالکیت فردی، ریشه مفاسد اجتماعی ۳۵

۴. پی‌آمدها و نتایج ۳۶

۵. ارزیابی ۳۷

فصل سوم: منجی موعود در آیین زرتشت ۴۱

۱. کیش زرتشت و متون اوستایی ۴۱

۲. اهورا مزدا و اهرمن ۴۱

۳. سوشیانت یا منجی ۴۲

۴. منجی‌های سه‌گانه ۴۴

۵. تحولات در آموزه منجی موعود ۴۵

فصل چهارم: منجی گرایی در آیین هندو..... ۴۹

۱. آیین هندو..... ۴۹
۲. مذهب ویشنو و آموزه منجی موعود..... ۴۹
۳. ادوار چهارگانه جهانی..... ۵۰
۴. ترویج اندیشه منجی موعود..... ۵۱
۵. ویژگی‌های منجی موعود..... ۵۲

فصل پنجم: منجی موعود در آیین بودا..... ۵۵

۱. آیین بودا..... ۵۵
۲. مکتب‌های بودایی..... ۵۵
۳. نیروانه و بوداسف..... ۵۶
۴. نکات اساسی درباره منجی موعود..... ۵۷

فصل ششم: اندیشه منجی موعود در آیین کنفوسیوس و تائو..... ۵۹

۱. منجی موعود در آیین کنفوسیوس..... ۵۹
- ۱-۱. دوره یگانگی و هماهنگی بزرگ..... ۶۰
- ۱-۲. پادشاه منجی..... ۶۲
- ۱-۳. تای پینگ (صلح بزرگ)..... ۶۳
۲. منجی موعود در آیین تائو..... ۶۵
- ۲-۱. چونگ تزه و تای پینگ..... ۶۵
- ۲-۲. ویژگی‌های منجی موعود..... ۶۶

فصل هفتم: اندیشه منجی موعود در آیین یهود..... ۶۹

۱. دوره اولیه: قوم برگزیده و سرزمین موعود..... ۶۹
۲. دوره دوم: پادشاه آرمانی..... ۷۰
۳. مسیحا، احیاگر اسرائیل..... ۷۲
۴. دوره سوم: منجی باوری فرجام شناختی..... ۷۴
۵. پسر انسان..... ۷۵
۶. ویژگی‌های موعود باوری یهودی..... ۷۶

فصل هشتم: اندیشه منجی موعود در مسیحیت..... ۷۷

۱. ظهور مسیحیت..... ۷۷

۷۷	۲. رستاخیز عیسی ﷺ
۷۹	۳. چند نکته مفید و مهم
۸۰	۴. تحولات تاریخی
۸۲	۵. ویژگی‌های منجی موعود

بخش دوم: مهدویت در آیین اسلام

۸۷	فصل اول: مصلح جهانی در اندیشه اسلامی
۸۷	۱. اعتقادی اجماعی
۸۹	۲. محدثان اسلامی و احادیث مهدویت
۹۰	۳. تعداد روایات مهدویت
۹۳	۴. تألیفات در باره مهدی موعود ﷺ
۹۵	۵. تردید در احادیث مهدویت!
۹۶	۶. ارزیابی و نقد
۹۹	۷. بررسی روایت «لا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ»
۱۰۱	فصل دوم: تبار شناسی مهدی موعود ﷺ
۱۰۱	مقدمه
۱۰۲	۱. انگاره عباسی بودن مهدی موعود
۱۰۳	۲. ارزیابی
۱۰۵	۳. توجیهات
۱۰۶	۴. حسینی یا حسنی
۱۰۶	۵. سخن ابن حجر مکی
۱۰۷	۶. ارزیابی
۱۰۹	۷. نام پدر
۱۱۲	۸. توجیهات
۱۱۵	فصل سوم: ولادت و وجود امام عصر ﷺ
۱۱۵	مقدمه

۱۰ مهدویت از دیدگاه اسلام و ادیان

مقدمه.....	۲۰۱
۱. امکان دیدار.....	۲۰۲
۱-۱. امکان دیدار از دیدگاه عقل.....	۲۰۲
۱-۲. امکان دیدار از نگاه نقل.....	۲۰۳
۱-۲-۱. توقیع شریف.....	۲۰۳
۱-۲-۱-۱. بررسی سند توقیع شریف.....	۲۰۴
۱-۲-۱-۲. مدلول توقیع شریف.....	۲۰۶
اشکال.....	۲۰۷
پاسخ.....	۲۰۷
۱-۲-۱-۳. تفسیرها و احتمالات دیگر.....	۲۰۷
۱-۲-۲. روایات نادیده بودن امام عصر علیه السلام در زمان غیبت.....	۲۱۰
۱-۲-۳. روایات ابتلا و امتحان شیعیان.....	۲۱۲
۲. وقوع دیدار (حکایت‌های دیدار).....	۲۱۲
۲-۱. تواتر حکایت‌های دیدار.....	۲۱۲
نکته‌ای درخور توجه.....	۲۱۵
۲-۲. نقل چند حکایت دیدار با سند معتبر.....	۲۱۷
۳. نسبتی نادرست.....	۲۳۶
۳-۱. کلام نعمانی درباره ارتباط با امام زمان علیه السلام در غیبت کبری.....	۲۳۶
۳-۲. دیدگاه شیخ مفید درباره امام عصر علیه السلام در غیبت کبری.....	۲۳۸
۳-۳. ملاقات با امام زمان علیه السلام در غیبت کبری از دیدگاه فیض کاشانی.....	۲۳۹
فصل هشتم: همسر و فرزند برای امام زمان علیه السلام	۲۴۱
مقدمه.....	۲۴۱
۱. داشتن همسر و فرزند.....	۲۴۱
۱-۱. استحباب ازدواج.....	۲۴۱
۱-۲. روایات خاص.....	۲۴۲
۱-۳. دعاها.....	۲۴۳
۱-۴. کنیه ابا صالح.....	۲۴۴
۲. نداشتن همسر و فرزند.....	۲۴۴
۳. توقف و سکوت.....	۲۴۵
۴. دیدگاه برگزیده.....	۲۴۵

فصل نهم: جواز یا حرمت ذکر نام امام زمان علیه السلام ۲۴۷

مقدمه ۲۴۷

۱. اقسام روایات ۲۴۷

۱-۱. حرمت مطلق ۲۴۸

۱-۲. حرمت قبل از ظهور ۲۴۸

۱-۳. حرمت، به دلیل داشتن خطر برای امام علیه السلام ۲۴۹

۱-۴. ذکر نام امام عصر علیه السلام توسط امامان طاهرين علیهم السلام و اصحاب آنان ۲۵۱

نکته ۲۵۳

۲. جمع میان روایات ۲۵۳

فصل دهم: جواز یا حرمت قیام، قبل از ظهور امام عصر علیه السلام ۲۵۷

مقدمه ۲۵۷

۱. حرمت مطلق ۲۵۷

۲. جواز یا حرمت مشروط ۲۵۷

۲-۱. قیام زید ۲۵۸

اشکال ۲۵۹

پاسخ ۲۵۹

۲-۲. قیام یمانی ۲۶۱

فصل یازدهم: قیام با شمشیر ۲۶۳

مقدمه ۲۶۳

۱. معنای حقیقی ۲۶۳

۲. معنای کنایی ۲۶۴

نقد ۲۶۷

۳. جمع بین سلاح روز و شمشیر ۲۶۸

فصل دوازدهم: شرایط و نشانه‌های ظهور ۲۶۹

مقدمه ۲۶۹

۱. شرایط ظهور ۲۷۰

اشکال ۲۷۰

پاسخ ۲۷۰

۲. اقسام نشانه‌های ظهور ۲۷۴

۲۷۴	۲-۱. طبیعی یا بشری.....
۲۷۴	۲-۲. نزدیک یا دور.....
۲۷۵	اشکال.....
۲۷۵	پاسخ.....
۲۷۵	۲-۳. حتمی یا غیر حتمی.....
۲۷۷	۳. بدا ناپذیری نشانه‌های حتمی ظهور.....
۲۷۸	اشکال.....
۲۷۹	پاسخ.....
۲۷۹	اشکال.....
۲۷۹	پاسخ.....
۲۸۱	فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور.....
۲۸۱	مقدمه.....
۲۸۱	۱. قیام یمانی.....
۲۸۱	۱-۱. زمان قیام یمانی.....
۲۸۲	۱-۲. مکان قیام یمانی.....
۲۸۳	۱-۳. هدایت‌مداری یمانی.....
۲۸۴	۱-۴. فرجام قیام یمانی.....
۲۸۴	۱-۵. یمانی در روایات اهل سنت.....
۲۸۴	۲. خروج سفیانی.....
۲۸۵	۲-۱. حقیقت یا مجاز.....
۲۸۶	۲-۲. نام و نسب.....
۲۸۷	۲-۳. زمان و مکان خروج سفیانی.....
۲۸۸	۲-۴. سیر خروج سفیانی.....
۲۸۹	۲-۵. فرجام سفیانی.....
۲۹۰	۳. خسف در بیداء.....
۲۹۱	۳-۱. خسف در بیداء در قرآن کریم.....
۲۹۳	پرسش.....
۲۹۳	پاسخ.....
۲۹۴	۳-۲. زمان خسف در بیداء.....
۲۹۴	۳-۳. اهمیت و آثار.....
۲۹۴	۴. قتل نفس زکیه.....

۴-۱. معنا شناسی نفس زکیه.....	۲۹۵
۴-۲. شخصیتی برجسته.....	۲۹۵
۴-۳. حسنی یا حسینی؟.....	۲۹۶
۴-۴. زمان و مکان شهادت.....	۲۹۷
۴-۵. مصداق شناسی نفس زکیه.....	۲۹۸
۵. صیحه و ندای آسمانی.....	۲۹۹
۵-۱. نام‌ها و نشانه‌ها.....	۲۹۹
۵-۱-۱. فزعه آسمانی.....	۲۹۹
۵-۱-۲. صیحه آسمانی.....	۳۰۰
۵-۱-۳. ندای آسمانی.....	۳۰۰
۵-۱-۴. صدای آسمانی.....	۳۰۱
۵-۲. ویژگی‌های ندای آسمانی.....	۳۰۱
۵-۲-۱. زمان ندای آسمانی.....	۳۰۱
۵-۲-۲. ندا دهنده.....	۳۰۲
۵-۲-۳. گستره ندا.....	۳۰۲
۵-۲-۴. محتوای ندا.....	۳۰۳
۵-۲-۵. تأثیر ندا.....	۳۰۴
۵-۲-۶. ندای آسمانی و آمادگی برای قیام مهدوی (عج).....	۳۰۵
۵-۲-۷. ندای تشویق کننده.....	۳۰۶
۵-۲-۸. ندای شیطانی.....	۳۰۶
اشکال.....	۳۰۸
پاسخ.....	۳۰۸
۵-۲-۹. تفسیری نادرست از روایات ندا.....	۳۰۸

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمد بصری..... ۳۱۱

مقدمه.....	۳۱۱
۱. معرفی احمد اسماعیل بصری.....	۳۱۲
۲. چگونگی شکل‌گیری جریان یمانی دروغین.....	۳۱۳
۳. بررسی و نقد برخی ادعاهای احمد بصری.....	۳۱۵
۳-۱. ادعای یمانی بودن احمد بصری.....	۳۱۵
نقد.....	۳۱۶
استدلالی دیگر.....	۳۱۷

۳۱۸	نقد
۳۱۹	۳-۲. دعوی عصمت
۳۱۹	نقد
۳۲۰	۳-۳. ادعای وصایت و فرزندى
۳۲۱	نقد
۳۲۲	۴. روش‌های احمد اسماعیل بصری در اثبات ادعاهای خود
۳۲۲	۴-۱. استفاده از روایات غیر معتبر و جعلی
۳۲۳	۴-۱-۱. روایت رسول خدا ﷺ در مورد پادشاه عربستان!
۳۲۴	نقد
۳۲۵	۴-۱-۲. روایت خلع حاکم مصر
۳۲۵	نقد
۳۲۶	۴-۲. تقطیع روایات
۳۲۷	۴-۲-۱. احمد از بصره
۳۲۷	نقد
۳۲۸	توجیه
۳۲۸	ارزیابی
۳۳۰	۴-۲-۲. اولین یار مهدی علیه السلام از بصره
۳۳۰	نقد
۳۳۰	توجیه
۳۳۱	ارزیابی
۳۳۳	۴-۲-۳. پیش‌گویی سطح کاهن
۳۳۳	نقد
۳۳۴	۴-۳. تحریف
۳۳۵	نقد
۳۳۶	۴-۴. برخورد گزینشی
۳۳۸	نقد
۳۳۹	۴-۵. استخاره
۳۳۹	۴-۵-۱. روایت اول
۳۴۰	نقد
۳۴۰	۴-۵-۲. روایت دوم
۳۴۱	نقد
۳۴۱	۴-۵-۳. روایت سوم

۳۴۱	نقد
۳۴۲	۴-۶. معجزه
۳۴۳	نقد
۳۴۴	۴-۷. خواب و رؤیا
۳۴۵	ارزیابی و نقد
۳۴۷	فصل پانزدهم: کتاب و امر جدید
۳۴۷	مقدمه
۳۴۷	۱. روایات کتاب و امر جدید
۳۴۸	۲. شرح و تبیین
۳۵۱	نتیجه
۳۵۳	فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها
۳۵۳	مقدمه
۳۵۳	۱. دلایل حکومت جهانی مهدوی
۳۵۳	۱-۱. عقل و حکومت جهانی مهدوی
۳۵۴	۱-۲. قرآن و حکومت جهانی مهدوی
۳۵۶	۱-۳. حکومت جهانی مهدوی در روایات
۳۵۷	۲. مبانی حکومت جهانی مهدوی
۳۵۷	۱-۲. خداپرستی
۳۵۷	۲-۲. عدالت‌خواهی و تعالی‌جویی انسان
۳۵۸	۲-۳. اسلام و خاتمیت
۳۵۸	۲-۴. جهان شمولی اسلام
۳۵۸	۲-۵. اسلام و حکومت
۳۵۹	۲-۶. حکومت ولایی
۳۶۰	۲-۷. امامت معصوم
۳۶۱	۳. دستاوردهای حکومت جهانی مهدوی
۳۶۱	۳-۱. جهان شمولی یکتاپرستی و اسلام
۳۶۴	۳-۲. گسترش فضایل و ارزش‌های دینی
۳۶۵	۳-۳. برچیده شدن بساط محرّمات الهی
۳۶۶	۳-۴. جهان شمولی عدالت و مساوات
۳۶۷	۳-۵. فراگیری امنیت

۳۶۸	۳-۶. توسعه عمران و آبادانی
۳۶۹	۳-۷. رفاه عمومی
۳۷۱	۳-۸. دوستی خالصانه
۳۷۲	۳-۹. رهایی بشریت از آتش فتنه‌های شیطانی
۳۷۴	۳-۱۰. تکامل عقول
۳۷۵	۳-۱۱. تکامل علوم
۳۷۶	۳-۱۲. محو بدعت‌ها و احیای سنت‌ها
۳۷۶	۴. مدت حکومت امام عصر (عج)

فصل هفدهم: جهان شمولی اسلام در عصر ظهور ۳۸۱

۳۸۱	مقدمه
۳۸۲	۱. روایات تفسیری
۳۸۷	۲. روایات غیر تفسیری
۳۹۰	۳. مدلول روایات
۳۹۱	۴. جهان شمولی اسلام و اکراه‌ناپذیری دین
۳۹۴	۵. جهان شمولی اسلام و قانون جزیه
۳۹۷	۶. شبهه روایات متعارض و پاسخ آن
۴۰۰	۷. فتنه شرک
۴۰۲	نتیجه

فصل هیجدهم: زمامداران مهدوی در عصر رجعت ۴۰۳

۴۰۳	مقدمه
۴۰۴	۱. حاکمان مهدوی پس از امام عصر (عج)
۴۰۶	۲. دیدگاه‌ها
۴۰۶	۲-۱. دولت مهدی (عج)، آخرین دولت
۴۰۶	ارزیابی
۴۰۷	۲-۲. پذیرش بدون توجیه
۴۰۸	ارزیابی
۴۰۸	۲-۳. رد مطلق
۴۰۸	ارزیابی
۴۰۹	۲-۴. رجعت پیامبر (ص) و یازده امام
۴۰۹	ارزیابی

فهرست مطالب ۱۷

۴۰۹.....	۲-۵. والیان و نواب امام زمان علیه السلام
۴۱۰.....	ارزیابی
۴۱۰.....	۲-۶. امامان معصوم علیهم السلام پس از رجعت
۴۱۲.....	ارزیابی
۴۱۲.....	۲-۷. والیان و نائبان ائمه علیهم السلام پس از رجعت
۴۱۳.....	ارزیابی
۴۱۳.....	۳. استمرار امامت امامان اهل بیت علیهم السلام تا قیامت
۴۱۷.....	۴. نقد و نظر
۴۱۸.....	۵. رجعت امامان اهل بیت علیهم السلام
۴۲۳.....	۶. نقد و نظر
۴۲۴.....	۷. امامت اصالی و نیابی
۴۲۵.....	۸. ادعایی بی اساس
۴۲۶.....	نتیجه
۴۲۷.....	فهرست منابع
۴۲۹.....	نمایه‌ها

پیشگفتار

زندگی دنیوی انسان با خطرهای شداید و ناملایماتی همراه است. رمز موفقیت انسان در پایداری و شکیبایی در برابر این خطرهای و ناملایمات و تلاش و کوشش برای مقابله منطقی و معقول با آنهاست. برای کامیابی در این مبارزه بی‌امان، امکانات و تجهیزات مادی و معنوی مناسب و کارآمد لازم است، که داشتن روحیه امید، یکی از مهم‌ترین آنهاست. یأس و نومیدی مخرب‌ترین عاملی است که استقامت و قدرت تحمل انسان را درهم می‌شکند و او را تسلیم مشکلات و ناملایمات می‌سازد.

امید، احساسی مثبت و سازنده است که از بینش و نگرش مثبت و معقول به آغاز و پایان زندگی انسان و جایگاه او در نظام جهان سرچشمه می‌گیرد. کسی که به طرح و نظمی حکیمانه برای جهان باور دارد و به مسیر تکامل و تعالی حیات نوع بشر و حرکت استکمالی دیگر پدیده‌های عالم معتقد است، نسبت به آینده تاریخ بشر خوشبین و امیدوار خواهد بود، او هرگز تسلیم ناملایمات زندگی نخواهد شد، و با شکیبایی و نشاط به مقابله با آنها اقدام می‌کند.

شواهد تاریخی و اجتماعی بیانگر آن است که امیدواری نسبت به آینده‌ای تابناک و آرمانی در میان پیروان همه ادیان و مذاهب، بلکه فراتر از آن، مکاتب بشری نیز وجود داشته و دارد، اگر چه بر اساس تفاوت‌های مبانی فلسفی و دینی آنان نسبت به ویژگی‌های جامعه بشری در آینده و فرجام تاریخ دیدگاه‌های متفاوتی دارند، اما در اینکه زندگی بشر در آینده پیراسته از فساد و تباهی و نابسامانی‌های گذشته و حال می‌باشد، وحدت نظر دارند. این پدیده‌ای شگرف و پرسش‌برانگیز است که چه عاملی سبب وحدت نظر مکاتب مادی و الهی، آسمانی و بشری در این باره می‌باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت: این وحدت نظر

شگفت‌انگیز، بیانگر آن است که نیک فرجامی اندیشی، آرمانی فطری است، یعنی انسان به مقتضای فطرت خویش، آرمان‌نگر و تعالی‌طلب است، چنان‌که قرآن کریم، این حقیقت را مبتنی بر فطرت الهی انسان می‌داند: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۱.

داشتن چنین نگرش مثبت و امیدوارانه‌ای نسبت به آینده حیات انسان و جهان، همان آموزه‌ی «مهدویت» در گسترده‌ترین معنا و کاربرد آن است که از آن با مفاهیمی چون «منجی باوری»، «موعودگرایی» و «آینده‌گرایی» (فوتوریسم) تعبیر می‌شود. این آموزه در عصر ما در زمره مسائل علمی و آکادمیک قرار گرفته و نظر پژوهشگران بسیاری را به خود جلب کرده و مقالات، رساله‌ها و کتاب‌های بسیاری درباره آن نگارش یافته است، و فیلسوفان تاریخ، جامعه‌شناسان و سیاست‌مداران بیش از دیگران به این مسأله اهتمام ورزیده‌اند.

بحث درباره آینده بشریت و پایان تاریخ، نه تنها مورد توجه پیروان ادیان بزرگ آسمانی و غیر آسمانی قرار گرفته است، بلکه نظر عده‌ای از متفکران هوادار مکتب‌های مادی و امانیستی را هم به خود جلب نموده است. در تفکر مارکسیستی که مالکیت فردی را منشأ مفاسد اجتماعی بشر می‌داند، ملغی شدن آن و اشتراکی شدن زندگی بشر در همه زمینه‌ها، وضعیت آرمانی و ایده آل برای آینده تاریخ بشر قلمداد شده است. در نقطه مقابل، در تفکر لیبرالیستی و کاپیتالیستی که طرفدار آزادی بی‌قید و شرط مالکیت فردی و سرمایه‌داری است، لیبرال - دموکراسی، آرمانی مرفعی و ایده آل برای جامعه جهانی به شمار می‌رود؛ اگرچه تحولات و حوادث دوران معاصر - به ویژه در جوامع غربی طرفدار این مکتب‌های فکری - بی‌پایگی این تحلیل‌ها و تفسیرهای ماتریالیستی و امانیستی را آشکار ساخت و برخی از نظریه‌پردازان را به تجدیدنظر در تحلیل‌ها و تفسیرهای پیشین خود برانگیخت، که «فوکویاما» از آن جمله است.

منجی باوری در ادیان بزرگ و زنده - به ویژه ادیان آسمانی - به صورت روشن‌تر و

جامع‌تر مطرح شده، که روشن‌ترین و کامل‌ترین تبیین آن در آیین اسلام نمایان گردیده است:

۱. در آیین زرتشت، منجی موعود، «سوشیانت» نام دارد. در متون پهلوی از منجی‌های سه‌گانه‌ای یاد شده است که در پایان هر یک از هزاره‌های سه هزار سال آخر، ظهور می‌کنند و گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک مدار زندگی آنان را تشکیل می‌دهد. آخرین منجی که سوشیانت است، جنگ با نیروهای اهریمن را آغاز می‌کند و با کمک گرشاسب، کیخسرو و دیگر یاران، دیوان را از بین می‌برد و آنچه زرتشت آغاز کرده بود را به پایان می‌رساند.

۲. آیین هندو، برای ویشنو، ده اوتاره- به عنوان تنزلات زمینی ویشنو- قائل است، که دهمین آنها کلکی یا کلکین نام دارد. او همان منجی موعود است. او پادشاهی است که جهان را بر اساس قانون اداره خواهد کرد و جهان پر آشوب را به سوی آرامش سوق خواهد داد، برهمنان به گرد او جمع می‌شوند و نسل تمام اجنبی‌های پست را بر می‌اندازد.

۳. در آیین بودا، نیروانا هدف نهایی رهروان بودایی است که در اصل به معنای خاموشی آتش آز، کینه و فریب است، و رهرو با رسیدن به نیروانا و خاموشی این سه آتش، از چرخه زاد و مرگ و تناسخ‌رهایی می‌یابد. بر اساس اندیشه بوداسفی در آیین مهایانه، شخصیت‌هایی وجود دارند که به دلیل مهر به انسان‌ها از رفتن به نیروانا به صورت کامل منصرف شده و در حالتی نامرئی، کسانی را که به آنها توسل جویند هدایت می‌کنند. موعود بودایی یک بوداسف است، که «میتریه» نام دارد. او مدینه‌ی فاضله‌ای را وعده می‌دهد که حاکمیت عدل و فرصت مساوی برای تمام افرادی که به آیین بودا ایمان دارند، در بهره‌مندی از خوشی‌های دنیا و نجات از چرخه سمساره را فراهم می‌کنند.

۴. در آیین کنفوسیوس از پادشاه منجی سخن به میان آمده است که با نیروی اخلاقی- جادویی حکومت می‌کند، و مردم مشتاقانه منتظر آمدن او هستند. به گفته کنفوسیوس، هرگاه پادشاه حقیقی بیاید، خیر و خوبی عالم گیر می‌شود. پادشاه منجی، صرفاً به غلبه ظاهری بر مردم بسنده نمی‌کند، بلکه فضایل اخلاقی را در میان انسان‌ها گسترش می‌دهد. منجی

موعود در آیین کنفوسیوس، فردی کمال یافته و دارای نیروهای معنوی خاص است و مأموریتی آسمانی دارد.

۵. در آیین تائو، عنصر نجات بخش و صلح بزرگ توسط رسول الهی - که رهبر آسمانی خوانده می شود - ایجاد می گردد. انسان کامل و فرستاده ای از آسمان، صلح بزرگ را به ارمغان می آورد و نسل بشر را از فساد و تباهی که قوای شیطانی پدید آورده اند، نجات می دهد و همه نیروهای شر را نابود می سازد.

۶. منجی موعود در آیین یهود با عنوان «مسیحا» (به عبری ماشیح) معرفی شده است که به معنای تدهین شده به روغن مقدس است. با تدهین، روح یهوه در پادشاه قرار می گیرد و دارای سرشتی نو می شود. با تدهین، پادشاه به حکمتی فرابشری دست می یابد، همچون فرشته وحی و فرستاده یهوه می شود که همه چیز را می فهمد و عمری طولانی به او داده می شود. حکومت مسیحا که از نسل داود است، همانند حکومت داود بسط می یابد. او بر اساس عدالت حکم می کند و داد ضعیفان را می ستاند. با وجود او گناه و بی عدالتی وجود نخواهد داشت و زمین از علم یهوه آکنده خواهد شد. منجی گرایی در آیین یهود در آغاز جنبه ملی و قومی داشت ولی در دوره متأخر و پس از حضرت مسیح صلی الله علیه و آله صبغه ی جهانی پیدا کرد، در این تلقی از منجی با عنوان «پسر انسان» یاد می شود، گرچه لفظ «مسیحا» نیز کاربرد دارد. پسر انسان، شخصیتی در موازات مسیحا نیست، او همان مسیحا است که فوق انسانی تر شده است. نجات بخشی مسیحا، نوعی نجات بخشی این جهانی با جنبه های سیاسی، دینی و اخلاقی بود، لیکن نجات بخشی پسر انسان با حفظ این جنبه ها، جنبه فرجام شناختی و کیهانی به خود گرفته است.

۷. آرمان مسیحایی در آیین مسیحیت تا قبل از آن که عیسی صلی الله علیه و آله (بنابر باور مسیحیان) دستگیر و به صلیب کشیده شود، همان معنا و مفهوم سنت یهودی را داشت، یعنی آمدن شخصی از نسل داود صلی الله علیه و آله برای برقراری ملکوت خدا، اما پس از آن آرمان مسیحا تفسیر تازه ای یافت. بر اساس این تبیین تازه، عیسی صلی الله علیه و آله پس از مرگ زنده شده و بعد از مدت کوتاهی از چشم ها پنهان شده و جامعه مسیحی در انتظار بازگشت او می باشد. او خواهد آمد

تا به جهان برکت بدهد و ملکوتی الهی برپا نماید.

۸ منجی موعود در دین اسلام، فردی از سلاله پاک رسول خدا ﷺ است، نام و کنیه‌اش نام و کنیه پیامبر اکرم ﷺ است و با لقب «مهدی» شناخته می‌شود. او در آینده و پس از آنکه ظلم و فساد جهان را فرا گرفته است، قیام خواهد کرد و عدالت و صلح و پاکی و فضیلت را بر جهان حاکم خواهد نمود. این اعتقاد مورد اجماع مذاهب اسلامی است؛ اگر چه در برخی از جزئیات دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. بنابر روایات اسلامی، حضرت مسیح علیه السلام که منجی موعود اهل کتاب- به ویژه مسیحیان- نیز است، از آسمان به زمین خواهد آمد، و مهدی موعود علیه السلام را یاری خواهد کرد. با قیام آن حضرت، آیین اسلام جهان شمول خواهد شد و وعده الهی در آیه ﴿لَيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ به صورت کامل تحقق خواهد یافت.

درباره منجی موعود اسلامی، مسایل و مباحثی مطرح شده و مورد بحث و بررسی مهدویت پژوهان قرار گرفته است: آیا مهدی موعود به دنیا آمده و اکنون زنده است، یا هنوز به دنیا نیامده و در آینده متولد خواهد شد؟

بنابر دیدگاه اول- که مورد قبول همه شیعیان و عده‌ای از عالمان اهل سنت است- درباره چگونگی زندگی ایشان مباحثی مطرح می‌شود، که مسأله غیبت صغری و کبری، امکان یا عدم امکان دیدار او در دوران غیبت کبری، فلسفه غیبت، راز طول عمر، نقش تکوینی و تشریعی آن حضرت در زندگی بشر و نظام عالم، شرایط و علائم ظهور، چگونگی قیام و غلبه بر دشمنان و برپایی نظام عدل جهانی، مدت فرمانروایی و سرنوشت حکومت جهانی مهدوی پس از او، مهم‌ترین آنها به شمار می‌روند. همه این مسایل در کتاب حاضر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

مباحث مهدویت در این اثر در دو بخش سامان یافته است. در بخش اول اندیشه منجی‌گرایی در اندیشه‌های بشری و ادیان بزرگ جهان- اعم از آسمانی و غیر آسمانی- بررسی شده است. در بخش دوم، اندیشه مهدویت در آیین اسلام مورد پژوهش قرار گرفته است. در حقیقت، هدف و رسالت اصلی این پژوهشنامه، بررسی مسایل مربوط به مهدویت

در تفکر اسلامی است، و بخش اول جنبه مقدماتی دارد و هدف، تبیین اجمالی این مطلب است که اندیشه مهدویت در معنای عام آن (منجی باوری) از ویژگی های آیین اسلام و اعتقادات مسلمانان نمی باشد، بلکه پیروان ادیان دیگر - اعم از آسمانی و غیر آسمانی - و حتی مکتب های بشری نیز به آن باور داشته و دارند. اما این آموزه همگانی، در آیین اسلام به صورت روشن تر و کامل تر تبیین شده است.

مسایل و مباحث کتاب - به ویژه بخش دوم - در چندین دوره برای دانش پژوهان مرکز تخصصی علم کلام در مؤسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام تدریس شده و با توجه به اینکه شیوه تدریس، آموزشی - پژوهشی بوده است، دیدگاه های دانش پژوهان در به سامان رسیدن این مباحث نقش بسزایی داشته است، که از عموم آنان به ویژه کسانی که در تحقیق و تدوین برخی از موضوعات، نقش مؤثر و ممتازی داشته اند، تقدیر و تشکر می شود. پاره ای از مباحث کتاب نیز قبلاً در قالب مقاله علمی - پژوهشی در فصلنامه انتظار موعود علیه السلام چاپ و منتشر شده است.

در پایان وظیفه اخلاقی خود می دانم از استاد ارجمند جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی (دامت توفیقاته) که کتاب را از آغاز تا پایان با دقت مطالعه کرده و تذکرات مفیدی را مطرح نمودند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم. همچنین از برادر گرامی، جناب آقای عطاءالله نصرتی که زحمت حروفچینی، صفحه آرایی، نمایه زنی و امور مربوط به نشر کتاب را تقبل نمودند، تشکر می کنم. امید آنکه این تلاش ها مرضی حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) واقع شود که رضایت او تضمین کننده رضایت خداوند سبحان است.

﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾

(سوره یوسف، آیه ۸۸)

علی ربانی گلپایگانی

قم - مؤسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام

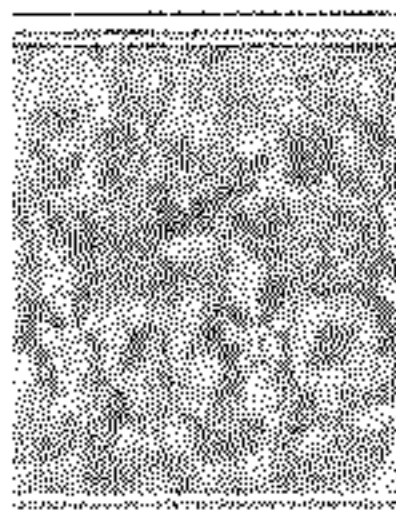
ش. ۱۳۹۹/۱۱/۱۲

برابر با ۱۷ جمادی الثانی ۱۴۴۲ ه. ق



بخش اول: آینده‌گرایی و منجی باوری در ادیان و اندیشه‌های بشری

در این بخش، نخست آینده‌گرایی را در اندیشه‌های بشری بررسی می‌کنیم، آن‌گاه به تبیین منجی باوری در ادیان زنده جهان (غیر از دین اسلام) - اعم از آسمانی و غیر آسمانی، و حیانی و غیر و حیانی - می‌پردازیم.



فصل اول: آینده‌گرایی و منجی‌باوری در اندیشه‌های بشری

مقدمه

انسان‌ها، به استناد منابع تاریخی و آثار باستانی، از دیر باز در انتظار ظهور یک منجی بوده‌اند. منجی در نگاه اساطیری غالباً با حرکت ادواری تاریخ پیوند می‌یافت و پس از پایان یک دوره محنت‌بار، سرانجام با ظهور خود بار دیگر عصر زرین گذشته را تجدید می‌کرد.^۱ حتی گلدزیهر با این که اعتقاد به ظهور مصلح جهانی را انکار کرده است، به وجود آن به عنوان عقیده‌ای اسطوره‌ای در طول تاریخ بشر در میان ملل و مذاهب مختلف، اذعان نموده است.^۲ می‌توان گفت: اندیشه نجات و منجی موعود، یکی از فراگیرترین اندیشه‌های بشری است که در فرهنگ‌ها و ادیان باستانی، ادیان زنده و موجود، جنبش‌های نوپدید دینی و برخی مکاتب و آراء فلسفی، مطرح بوده است. فراگیری و انسان‌شمولی یک ایده و اندیشه، از خاستگاه فطری آن حکایت می‌کند. انسان به مقتضای فطرت خویش - فارغ از هرگونه مذهب و آیینی - طالب عدالت، صلح، امنیت، آسایش و تعالی معنوی است. از سوی دیگر، یافته‌ها و تجربه دینی و تاریخی او، غالباً در تعارض آشکار با این آرمان‌های فطری و انسانی بوده است. بر این اساس، همواره در انتظار دستیابی به آنها در پرتو نظامی عدالت محور و نجات از ظلم و ستم به رهبری انسانی برتر و برخوردار از صفات و بایستگی‌های لازم برای نیل به آرمان مزبور، بسر می‌برده است، اگر چه در مصداق شناسی و شاخص‌های منجی، دیدگاه‌های متفاوت و

۱. درباره نگرش‌های اسطوره‌ای به تاریخ و موعودگرایی، به کتاب «اسطوره بازگشت جاودانه» رجوع شود.

۲. اعلام الهدایة، ج ۱۴، ص ۲۲؛ نقل از العقیة و الشریعة، ص ۲۱۸.

احیانا متعارض مطرح شده است، اما اصل چنین ایده و آرمانی، مورد اجماع بشریت بوده است.

آینده نگری های سکولار

آینده گرایی^۱ و آینده پژوهی^۲، امروزه، به رویکردی مهم در نظریه پردازی های علمی تبدیل شده است. این موضوع در میان نظریه پردازان سیاسی و اجتماعی و فیلسوفان تاریخ، جامعه شناسان و سیاستمداران، بیش از دیگران رواج دارد. آینده گرایی و آینده پژوهی، به طور کلی، دو رویکرد دینی و سکولار دارد، رویکرد دینی آن، همان است که در ادیان به ویژه ادیان آسمانی - مطرح شده است، و رویکرد سکولار آن، در مکتب های بشری و از سوی نظریه پردازان سکولار یا بی دین مطرح گردیده است که برخی از آنها را بازگو کرده سپس آنها را ارزیابی می کنیم:

۱. در نظریه «الوین تافلر» که به تمدن علمی و اطلاعاتی نظر دارد، تمدن علم و اطلاعات (موج سوم) در برخورد با تمدن های صنعتی (موج دوم) و کشاورزی (موج اول) آینده جهان را رقم خواهد زد. بنابراین فرضیه، چون اطلاعات و تکنولوژی اطلاعات و دانش های مربوط به آن در غرب متمرکز است، قدرت آینده، از آن غرب خواهد بود.
۲. فوکویاما نیز معتقد است وضعیت موعود و مطلوبی که بشر در پایان تاریخ در پی آن است، با سیطره کامل لیبرال-دموکراسی تحقق می یابد و پس از تحقق کامل آن در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، جایگزینی مطلوب تر از آن نیست که بشر در انتظارش باشد، پس سیطره لیبرالیسم، پایان تاریخ و پایان انتظار است.^۳
۳. کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) فیلسوف نامدار آلمانی در رساله «معنای کلی تاریخ در

1. futurism.

2. study of future.

۳. بررسی تطبیقی مبانی دکتین مهدویت و نظریه سیاسی پایان تاریخ، در «مجموعه آثار دومین همایش بین المللی دکتین مهدویت»، ص ۱۲۶-۱۲۷.

فصل اول: آینده‌گرایی و منجی‌باوری در اندیشه‌های بشری ۲۹

غایت جهان وطنی» به وضعیت آینده بشر می‌پردازد. وی، در این رساله، در پی ایده‌های خود در سنجش خرد ناب، دستیابی به کامل‌ترین «سازمان مدنی عادلانه» را که در آن عدل به نحو همگانی بر پا داشته شده و آزادی به نحو بیش‌ترین حد ممکن مطابق قانون وجود داشته باشد، یعنی «جامعه مدنی» را بزرگ‌ترین مسأله برای انسان اعلام می‌کند. از نظر کانت هر چند موانعی بر سر راه تحقق کامل این جامعه وجود داشته است، اما نوع انسان آنقدر باقی می‌ماند تا در روابط سیاسی خود سازمان مدنی کامل و عادلانه‌ای را تحقق بخشد و این امر در واقع به منزله غایت پنهان طبیعت برای تحقق خرد است که بدون آن باید جهان طبیعت فاقد عقل را غایتمند و در مقابل، موجود واجد عقل را فاقد غایت شمرد.^۱

بر اساس دیدگاه کانت، بشر سرانجام به مدینه فاضله خود نایل می‌شود. مدینه فاضله او که همان تحقق کامل جامعه مدنی است، با دیدگاه ادیان در وجوهی مشترک است. عمده‌ترین وجوه اشتراک را می‌توان در دو ویژگی «اخلاقی بودن» این مدینه فاضله و «تحقق عدالت» در آن دانست. بر خلاف دیگر نظریه‌های مدرن که دغدغه‌ای نسبت به اخلاقی بودن و فضیلت ندارند، کانت خیر اخلاقی و نیز فضیلت را در کانون نظریه سیاسی خود قرار می‌دهد. دو ویژگی فوق از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه آرمانی مورد نظر ادیان به شمار می‌روند و می‌توان آنها را از وجوه بارز اشتراک بین دیدگاه‌های آینده‌نگر کانت و ادیان دانست، با این تفاوت که تفسیر کانت از این دو مفهوم و مبانی آن با دیدگاه ادیان تفاوت جدی دارد. از نظر ادیان نیل به چنین جامعه‌ای بر اساس رهنمودهای منجی آسمانی صورت می‌گیرد، ولی کانت آنها را محصول کمال عقل بشری و به تعبیر دقیق‌تر محصول بلوغ عقلی انسان که مظهر تام روشنگری نیز می‌باشد، می‌داند.^۲

۴. هگل (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱) دیگر فیلسوف شهیر آلمانی، تاریخ را روندی رو به پیش

۱. مهدویت و زندگی سیاسی معاصر اسلامی، فصلنامه انتظار موعود، شماره ۱۰، ص ۱۵۲.

۲. فصلنامه انتظار موعود، شماره ۱۰، ص ۱۵۲-۱۵۳.

می‌داند که در آن «روح جهان» دارای سیر تکاملی است. از نظر وی، تاریخ، هدفمند است و به سوی عقلانیت سیر می‌کند. عقلانیت، آن چیزی است که حق وجود و حیات می‌یابد. به اعتقاد او آن‌چه امکان ادامه حیات می‌یابد، فی‌نفسه دارای حق است. بر این اساس، آینده تاریخ به نقطه‌ای می‌رسد که هر چیز بد و شر مغلوب می‌شود و امکان حیات در دراز مدت را نمی‌یابد و سرانجام تاریخ به فرجامی نیک می‌رسد.

از نظر هگل، کل تاریخ چیزی جز نوعی الیناسیون (از خود گم شدگی) نیست، ذات تاریخ یعنی جداشدن روح از خود و سیر آن در زمان و دوباره رسیدن به اصل خویش. وی رویدادهای تاریخی را در پرتو کلیت تفسیر کرد. بر این اساس، روند روبه رشد تاریخ را تحت کنترل و هدایت قوانین عام و قواعد کلی می‌داند و معتقد است تا فرد خود را به کل نزدیک نسازد، فردیتی نخواهد داشت. به تعبیر هگل، آن‌چه حضرت مسیح علیه السلام در آخرالزمان بر پایه ایمان به ارمغان می‌آورد، نوعی نفس‌شناسی است که از آن راه می‌توان دریافت که انسان در اصلی به نام نامتناهی غرق است، زیرا آدم با بازگشت به درون خود خواهد فهمید که دیگر یک فرد نیست، بلکه فردیت او از میان رفته و به کل تبدیل شده است، یعنی از طریق مهر یا عشق، فرد می‌تواند فانی در کل شود. تا وقتی فرد از فردیت خویش فراتر نرود و به کل (نامتناهی) نرسد، نمی‌تواند به رستگاری برسد.

آن چیزی را که عیسی علیه السلام به عنوان عشق یا رابطه مهر آمیز توصیه می‌کند، همان چیزی است که می‌توان قانون دیالکتیک این جهان بدانیم، قانونی که ذات عالم و باطن هستی برپایه آن سیر می‌کند و به ما می‌گوید که متناهی باید به نامتناهی برگردد؛ گویی نامتناهی از پوسته خودش بیرون می‌آید و در این جهان ظاهر می‌شود و بر اساس عشق که تعبیر فلسفی‌اش همان روح است، فردیت‌ها را به کلیت تبدیل می‌کند، بدین معنا که یک روح مطلق نیز داریم. روح هر آن، در حال گسترش است و هیچ چیز در جهان نیست که با روح در ارتباط نباشد، اساساً، عالم عبارت است از وجود و گسترش روح.^۱

۱. آموزه مهدویت در فلسفه تاریخ هگل، در «مجموعه آثار دومین همایش دکترین مهدویت» ج ۲، ص ۱۴۳ - ۱۶۰.

ارزیابی و تحلیل

۱. آینده‌گرایی (فوتوریسم) می‌تواند بر دو نوع متفاوت از فلسفه تاریخ مبتنی باشد، فلسفه تاریخ دینی (الهی) و فلسفه تاریخ سکولار. فلسفه تاریخی که جریان حرکت تاریخ را صرف‌نظر از حاکمیت اراده و مشیت الهی تحلیل کند، فلسفه تاریخ سکولار است، و فلسفه تاریخی که جریان حرکت تاریخ را براساس حاکمیت اراده الهی تفسیر کند، فلسفه تاریخ دینی است.

آینده جهان، در آینده‌گرایی‌های سکولار که بر فلسفه تاریخ سکولار مبتنی است، بر اساس خواست بشر و به دست خود او با سلاح علم و تکنولوژی جدید ساخته می‌شود. آینده مورد نظر این گفتمان تنها صورت امکانی دارد و هر یک از الگوهای فوتوریستی سکولار، تنها در حد فرضیه هستند، اما در گفتمان دینی، آینده جهان تنها به خواست و اراده بشر و با سلاح دانش و فناوری جدید، معین و محقق نمی‌گردد، بلکه بر پایه مشیت حکیمانه الهی رقم خواهد خورد، زیرا مشیت الهی به این تعلق گرفته است که صالحان بر جهان حاکم شوند. این اراده الهی به دست موعود و منجی آخر الزمان که تمام ادیان الهی وعده داده‌اند، البته از طریق تلاش و آمادگی انسان‌ها، تحقق می‌یابد. این قانون و سنت قطعی الهی است نه یک فرضیه علمی بشری.^۱

۲. آینده‌گرایی‌های مبتنی بر لیبرال-دموکراسی دو نقص مهم دارند:

الف) نگرش امانیستی به انسان، یعنی منحصر کردن هویت انسان در بعد مادی و ناسوتی او، و انکار یا نادیده‌انگاری بعد معنوی و ساحت ملکوتی او.

ب) فروکاستن جامعه ایده‌آل به جامعه دموکراتیک با تفسیر لیبرالیستی و فروکاستن هویت جامعه به ساحت تکنولوژیک و غفلت از جنبه‌های اخلاقی و معنوی حیات

۱. آموزه مهدویت در فلسفه تاریخ هگل، ص ۱۳۳-۱۳۴. شایان ذکر است که آینده تاریخ بشر در تفکر مارکسیستی که بر ماتریالیسم دیالکتیک مبتنی است، نیز از ویژگی قطعیت برخوردار است، لیکن به دلیل نادرستی مبنای فلسفی آن، نمی‌تواند رقیبی برای آینده‌نگری مبتنی بر فلسفه الهی به شمار آید.

اجتماعی.

برخی از منتقدان غربی نیز به کاستی و نادرستی مبانی نظری و فلسفی آینده‌گرایی‌های سکولار پی برده و به آن اذعان کرده‌اند. جان گری، استاد دانشگاه آکسفورد در نقد فوکویاما گفته است: «پیش‌گویی پایان قریب الوقوع تاریخ بشری و آغاز عصری جدید موضوعی است که در تاریخ اندیشه غرب فراوان با آن مواجه می‌شویم. نکته طنزآمیز این جاست که نظریه فوکویاما در راستای همان پروژه سکولاریزه کردنی قرار دارد که نخستین بار توسط فلاسفه متعلق به جریان روشنگری فرانسه آغاز شد و در ادامه، در سبک فکری و اندیشه مارکسیستی که فوکویاما آن را نابود شده و به تاریخ پیوسته تلقی می‌کند، به حداکثر رشد و بلوغ خود رسید، آن‌چه در اندیشه فوکویاما چندان قابل درک به نظر نمی‌رسد، اطمینان او به نقش تاریخ بشری است. اطمینان وی را نمی‌توان انعکاس وضعیت و شرایط فلسفی سیاسی لیبرال دانست، چرا که در حال حاضر، فلسفه سیاسی لیبرال در شرایط چندان مناسبی به سر نمی‌برد و حتی می‌توان از وخامت وضعیت آن سخن گفت»^۱.

۱. دکترین مهدویت (۲)، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

فصل دوم: آینده جهان در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک

۱. ماتریالیسم دیالکتیک

ماتریالیسم دیالکتیک، فلسفه‌ای است که به اصالت ماده قائل است، یعنی وجود را مساوی با ماده می‌داند و به حقایق غیر مادی (متافیزیکی) اعتقاد ندارد. بنابراین، عالم هستی منحصر در عالم طبیعت است و منطق حاکم بر آن دیالکتیک است که مبتنی بر سه اصل تز (اثبات)، آنتی تز (نفی) و سنتز (نفی نفی یا محصول ترکیب تز و آنتی تز) می‌باشد. بر اساس این منطق، حرکت در طبیعت و تاریخ، ناشی از اصل تضاد درونی اشیاء است، یعنی هر چیزی به سوی ضد خود گرایش دارد. بنابراین هر چیزی در عین این که هست، نیست، زیرا عامل نیستی خود را نیز همراه دارد. با رشد عوامل نفی کننده، در درون یک چیز دو دسته عوامل صف آرایی می‌کنند: عوامل اثباتی که می‌خواهد شیء را در حالی که هست نگه دارد، و عوامل نفی کننده که می‌خواهد آن را به نفی خودش تبدیل کند.

این جدال درونی، روبه افزایش است و شدت می‌یابد تا به اوج خود یعنی آخرین درجه اختلاف و کشمکش می‌رسد، در آن حالت تغییرات کمی به صورت انقلابی و جهشی، به تغییر کیفی مبدل می‌شود و کشمکش به سود نیروهای نو و شکست نیروهای کهنه پایان می‌یابد و شیء به ضد خودش تبدیل می‌شود. این روند بار دیگر تکرار می‌شود، یعنی آنچه نو و جدید است به سوی ضد خودش گرایش دارد و با افزایش و شدت یافتن این جدال درونی، وضعیت جدید به وضعیت جدیدتری که ضد آن است، تغییر می‌کند و تحول و تکامل در طبیعت بدین صورت واقع می‌شود. طبیعت هدفدار

نیست و کمال خود را جست‌وجو نمی‌کند، بلکه به سوی انهدام خود تمایل دارد، ولی چون آن انهدام نیز به نوبه خود به انهدام خویش تمایل دارد، و هر نفی کننده به سوی نفی کننده خود گرایش دارد، نفی نفی که نوعی ترکیب میان دو مرحله قبل از خود است صورت می‌گیرد، قهراً و جبراً تکامل رخ می‌دهد. این، دیالکتیک طبیعت است.

تاریخ نیز جزئی از طبیعت است و همین سرنوشت را دارد، یعنی تاریخ یک جریان پیوسته و یک صف آرایی و جدال دایم میان گروه‌های در حال رشد انسانی و گروه‌های در حال زوال انسانی است که در نهایت در یک جریان تند و انقلابی به سوی نیروهای در حال رشد پایان می‌یابد و یک تکاپوی اضداد است که همواره هر حادثه به ضد خودش و آن به ضد ضد تبدیل می‌گردد و تکامل رخ می‌دهد.

اصل تضاد به معنی جنگ اجزاء طبیعت با یکدیگر و احیاناً ترکیب آنها با یکدیگر، اصلی است کهن. آنچه در تفکر دیالکتیکی تازگی دارد و از ویژگی‌های آن است، این است که نه تنها میان اجزاء طبیعت تضاد هست، در درون هر جزء نیز تضاد وجود دارد و همین تضاد است که عامل تحول در طبیعت و تاریخ بشر است.

۲. نقش ابزار تولید در تحولات تاریخی

اصل دیگری که در تفسیر دیالکتیکی تاریخ بشر نقش مؤثری دارد این است که اساس زندگی بشر و موتور به حرکت آورنده تاریخ او کار تولیدی است. کار تولیدی اجتماعی در هر مرحله‌ای از رشد که باشد، مناسبات اقتصادی ویژه‌ای میان افراد ایجاد می‌کند و آن مناسبات اقتصادی، مقتضی یک سلسله مناسبات دیگر اعم از اخلاقی، سیاسی، قضایی، خانوادگی و غیره است که آنها را توجیه می‌کند. ولی کار تولیدی در یک مرحله خاص از رشد ثابت نمی‌ماند، زیرا انسان موجودی است ابزار ساز و ابزار تولید به تدریج تکامل می‌یابد و میزان تولید را بالا می‌برد. با تکامل ابزار تولید، انسان‌های نو با پیش نو و وجدان تکامل یافته پا به میدان می‌گذارند، زیرا همچنان که انسان ابزار ساز است، ابزار هم به نوبه خود انسان ساز است، و از طرف دیگر رشد تولید، مناسبات

فصل دوم: آیند جهان در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک ۳۵

اقتصادی دیگری را اقتضا می کند که آن نیز مقتضی مناسبات اجتماعی دیگری است. این، معنای زیربنا بودن اقتصاد نسبت به همه امور اجتماعی و انسانی است. هنگامی که اقتصاد یا زیربنای جامعه در اثر تکامل ابزار تولید دگرگون می شود، روبناها جبراً تغییر خواهد کرد، ولی قشر وابسته به اقتصاد موجود که دگرگونی را به زیان خود می بیند، می کوشد وضع را به همان حال که هست نگه دارد، اما قشر نوخاسته که به ابزار تولید جدید وابسته است، و منابع خود را در دگرگونی اوضاع موجود و برقراری نظام جدید تشخیص می دهد، می کوشد تا جامعه را تغییر دهد و سایر شئون اجتماعی را با ابزار تکامل یافته و سطح جدید تولید هماهنگ سازد.

نزاع و کشمکش میان این دو گروه، افزایش و شدت می یابد تا به اوج خود که نقطه انفجار است می رسد و جامعه در یک اقدام انقلابی، از نظام کهن به نظام نو تحول می یابد. این مرحله نیز سرنوشت مرحله پیشین را دارد، یعنی به دنبال تکامل ابزار تولید، انسان های نو پدید می آیند و به علت بالا رفتن میزان تولید، نظام های اجتماعی موجود قدرت حل مشکلات اجتماعی را از دست می دهند. بار دیگر جامعه دچار بن بست و تضاد می شود و دگرگونی نظام اقتصادی و اجتماعی ضرورت می یابد این مرحله نیز جای خود را به ضد و نفی کننده خود می دهد و مرحله جدیدتری آغاز می شود و همین طور...

بنابراین، تاریخ، همانند طبیعت همواره از میان اضداد عبور می کند، یعنی حلقه های بهم پیوسته تاریخ عبارت است از مجموعه ای از اضداد که هر مرحله قبلی، مرحله بعدی را در درون خود پرورانده است و پس از یک سلسله کشمکش ها جای خود را به او داده است.

۳. مالکیت فردی، ریشه مفسد اجتماعی

از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک، ریشه و عامل اصلی شر و فساد در زندگی اجتماعی بشر، مالکیت فردی است که معلول درجه ای از تکامل ابزار تولید است. قبل از آن، که کمون اولیه نامیده می شود، مالکیت فردی وجود نداشته و همه چیز جنبه اشتراکی

داشته است. تا مالکیت فردی هست، شر و فساد هم هست، اما روزی فرا خواهد رسید که تکامل ابزار تولید به مرحله نهایی خود می‌رسد، و در نتیجه مالکیت فردی نیز از بین خواهد رفت که آن را مرحله کمونیزم مترقی و پیشرفته می‌نامند.

۴. پی‌آمدها و نتایج

تفکر دیالکتیکی در فلسفه ماتریالیسم، به شرحی که گذشت، چند پی‌آمد دارد:

۴-۱. نو و کهنه، صرفاً مفهوم اقتصادی و طبقاتی دارد، طبقه نو یعنی طبقه ناراضی از وضع موجود، و طبقه کهنه یعنی طبقه طرفدار وضع موجود. جوان یا پیر بودن (مفهوم نسلی نو و کهنه) و با سواد و بی‌سواد بودن (مفهوم فرهنگی نو و کهنه) در این جا ملاک نیست، چنان‌که ملاک روشنگری و تاریک فکری نیز همان ملاک طبقاتی نو و کهنه است، آن‌که طرفدار وضع اقتصادی و اجتماعی موجود است، تاریک فکر یا جامدالفکر است، و آن‌که مخالف و معترض وضع موجود است، روشنفکر می‌باشد.

۴-۲. مراحل تکامل تاریخی، امکان جابجا شدن ندارند، هر حلقه از حلقات تاریخ جای مخصوص خود را دارد و قابل پیش و پس شدن نیست، از باب مثال، کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) حلقه‌ای است میان فئودالیسم و سوسیالیسم؛ عبور از فئودالیسم به سوسیالیسم بدون عبور از کاپیتالیسم محال است. به همین دلیل طرفداران این منطق، سوسیالیست‌هایی را که می‌خواستند با تکیه بر یک ایدئولوژی، و بدون توجه به جبر تاریخ و تسلسل منطقی حلقات تاریخ، سوسیالیسم را پایه‌گذاری کنند، سوسیالیست‌های ایده‌آلیست می‌نامند، برخلاف سوسیالیسم مارکسیسم که بر پایه تسلسل منطقی تحولات تاریخی مبتنی است.

۴-۳. تحول از یک مرحله به مرحله دیگر، منوط به آن است که تحولات هر مرحله به اوج خود برسد. انتظار تحول یک مرحله به مرحله بعد، پیش از رسیدن به اوج خود، مانند انتظار تولد نوزاد است قبل از طی کردن مراحل جنینی، که نتیجه‌اش تولد نوزادی ناقص است نه نوزادی سالم.

فصل دوم: آینده جهان در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک ۳۷

۴-۴. مبارزه نو با کهنه، به خودی خود مشروع و مقدس است، و تابع معیار دیگری مانند حق یا باطل بودن، و ظالم یا عادل بودن آن، نیست، چنان که هر چیزی که در این مبارزه مؤثر باشد نیز مشروع و مقدس خواهد بود، مثلاً ایجاد نابسامانی‌ها یا تشدید آن، به این دلیل که در ایجاد نارضایتی‌ها و عمیق‌تر کردن شکاف طبقاتی مؤثر است، مشروع و مقدس خواهد بود.

۴-۵. اصلاحات جزئی به عنوان کارهایی التیام بخش و تسکین دهنده آلام اجتماعی، روا نیست، بلکه نقش بازدارندگی و تأخیر در انقلاب اجتماعی را دارد و نوعی خیانت به شمار می‌رود.

۴-۶. سیر جبری تاریخ به مرحله‌ای می‌رسد که ابزار تولید به اوج کمال خود رسیده است و در نتیجه، مالکیت فردی که منشأ هرگونه شر و فساد اجتماعی است، مُلغی خواهد شد، و نظام کمونیستی و اشتراکی بر جامعه جهانی حاکم خواهد شد.

۵. ارزیابی

۵-۱. مثلث «تز»، آنتی تز و سنتز، به گونه‌ای که در ماتریالیسم دیالکتیک و مارکسیسم تبیین شده است، نه در مورد طبیعت صادق است و نه در مورد تاریخ. بنابراین، تاریخ از میان تضداد عبور نمی‌کند و حلقه‌های تاریخ به صورت رشته‌ای از تضداد که از یکدیگر ناشی شده و به یکدیگر تبدیل یافته‌اند، نیست. این مثلث، مبتنی بر دو تبدیل است و یک ترکیب؛ یعنی تبدیل اشیاء به ضدشان و تبدیل ضد به ضد و ترکیب در مرحله سوم. طبیعت این گونه عمل نمی‌کند، آنچه در طبیعت وجود دارد یا ترکیب تضداد است و تبدیل نیست، و یا تبدیل تضداد است و ترکیب نیست، و یا تکامل است نه ترکیب تضداد و تبدیل آن‌ها. عناصری که نوعی تضاد میان آنها حاکم است، بدون این که به یکدیگر تبدیل شوند، ترکیب می‌شوند، چنان که مثلاً از ترکیب هیدروژن و اکسیژن، آب به دست می‌آید. در این گونه موارد ترکیب هست و تبدیل نیست. گاهی در طبیعت میان حالت افراطی و تفریطی نوعی تعادل برقرار می‌شود، مثلاً درجه حرارت یک جسم در مجاورت

با هوا و بدون این که با چیزی ترکیب شود، کاهش می‌یابد. در این موارد ترکیب و تکامل نیست، ولی تبدل هست.

۲-۵. مبنای انسان‌شناختی این دیدگاه آن است که انسان در ذات خود فاقد شخصیت انسانی است، هیچ امر ماوراء حیوانی در سرشت او نهاده نشده است. اگر سؤال شود انسان کامل، انسان ایده‌آل و نمونه، چیست؟ پاسخ این است که هر چه محیط به او بدهد، همان است که باید باشد. اگر سؤال شود که خود انسان چیست که اگر از او گرفته شود از خود بیگانه می‌شود؟ پاسخ این است که هیچ چیز، انسان ماده‌ای خام است که به هر صورت و هر شکلی که در آید خود او است. بر اساس این دیدگاه آن‌چه در انسان اصالت دارد و به صورت غریزه در او موجود است، جنبه‌های حیوانی او است. انسان موجودی است اسیر منافع مادی، محکوم جبر ابزار تولید، در اسارت شرایط مادی اقتصادی. آینه‌ای است که جز محیط خود را نمی‌تواند منعکس سازد، و بر خلاف اجازه محیط طبیعی و اجتماعی کوچک‌ترین جنبشی نمی‌تواند بکند، ماده خامی است که در او اقتضای حرکت به سوی مقصد و هدف ویژه‌ای نیست.

این دیدگاه انسان‌شناختی با نظریه فطرت در جهان‌بینی اسلامی که از پستوانه عقل، علم و وحی برخوردار است، ناسازگار است. بر مبنای فطرت، انسان موجودی است دارای سرشت الهی، حقیقت جو و حق طلب، حاکم بر خویشستن، برخوردار از اراده و اختیار و توانایی مقاومت در برابر شرایط اجتماعی و تغییر آن‌ها. ارزش‌های انسانی در انسان اصالت دارد، یعنی بالقوه به صورت یک سلسله تقاضاها در سرشت او نهاده شده است.

انسان به مقتضای فطرت خود خواهان ارزش‌های متعالی است و با بهره‌گیری از عقل خود می‌تواند طراح جامعه خود باشد و تسلیم سیر کور کوران محیط نباشد. انسان اگرچه از محیط و شرایط خود تأثیر می‌پذیرد، ولی می‌تواند روی محیط هم تأثیر گذار باشد. خصلت اساسی و ویژه انسان، نیروی تسلط و حاکمیت انسان بر نفس خود و قیام علیه

فصل دوم: آینده جهان در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک ۳۹

تبهکاری‌های خود است. روشنی‌های حیات انسانی در طول تاریخ از همین خصلت ناشی شده است، این فضیلت عالی در نظریه دیالکتیکی و مادی نادیده گرفته شده است.

۳-۵. تسلسل حلقه‌های تاریخ آن‌چنان که در منطق دیالکتیک بیان شده، بی‌اساس است. واقعیت تاریخی - به ویژه آن‌چه در عصر جدید رخ داده است - نادرستی آن را اثبات می‌کند، زیرا کشورهای به سوسیالیسم گرویدند که مرحله کاپیتالیسم را طی نکرده بودند. شوروی، چین و کشورهای اروپای شرقی همه از این دسته‌اند. برعکس، کشورهای که کاپیتالیسم را به اوج خود رسانده‌اند، مانند آمریکا و انگلستان، در همان مرحله باقی مانده‌اند. پیش‌بینی‌های رهبران تفکر دیالکتیکی در مورد انقلاب کارگری در کشورهای صنعتی از قبیل انگلستان و فرانسه، خطا از آب درآمد. معلوم شد هیچ جبری در کار نیست و ممکن است در جامعه‌های سرمایه‌داری طبقه کارگر به رفاهی برسد که هرگونه اندیشه انقلابی را از مغزش خارج سازد، هم‌چنان که ممکن است در پی عرضه شدن یک ایدئولوژی و یک ایمان روشن و بالارفتن سطح شعور دینی و اجتماعی، جامعه‌ای با یک جهش از بدویت به عالی‌ترین مرحله تمدن انسانی گام بردارد. نهضت صدر اسلام بهترین گواه این مدعا است.

۴-۵. مشروعیت و قداست مبارزه، مشروط به این نیست که حقوق فردی یا ملی مورد تجاوز واقع شده باشد؛ در همه زمینه‌هایی که یکی از مقدسات بشر دچار مخاطره شده باشد، مبارزه مشروع و مقدس است. آن‌چه مبارزه را مشروع می‌کند این است که حقی به مخاطره افتاده باشد، خصوصاً اگر آن حق به جامعه بشریت تعلق داشته باشد.

۵-۵. اصلاحات جزئی و تدریجی به هیچ وجه محکوم نیست، زیرا نه عامل اصلی حرکت، تضادهاست و نه تاریخ راه خود را جبراً از میان اضداد به صورت انقلاب اضداد به یکدیگر طی می‌کند تا اصلاحات جزئی و تدریجی مانع انفجار گردد و جلو حرکت تکاملی تاریخ را بگیرد. عامل اصلی حرکت تاریخ، فطرت تکامل جوی انسان است که به هر مرحله‌ای برسد، طالب مرحله بالاتر است. تضادها - آن هم نه به صورت دیالکتیکی -

آهنگ حرکت را تندتر و سریع‌تر می‌کند. اصلاحات جزئی و تدریجی به نوبه خود به مبارزه انسان حق‌جو و حق‌طلب با انسان باطل‌گرا و تبه‌کار، کمک می‌کند. برعکس، فسادها و تباهی‌ها کمک به نیروی مقابل است و آهنگ حرکت تاریخ را به زیان اهل حق، کند می‌نماید. آن‌چه باید رخ دهد از قبیل رسیدن یک میوه بر شاخ درخت است نه از قبیل انفجار یک دیگ بخار. درخت هرچه از نظر آبیاری و غیره، بهتر مراقبت شود و هرچه بیش‌تر با آفاتش مبارزه شود، میوه بهتر و سالم‌تر و احیاناً زودتر تحویل خواهد داد.

۵-۶. سیر تکاملی تاریخ، جبری و لا یتخلف نیست و چنین نیست که هر جامعه در هر مرحله تاریخی لزوماً نسبت به مرحله قبل از خود کامل‌تر بوده باشد. از آنجا که عامل اصلی این حرکت انسان است، که موجودی است انتخاب‌گر و خطا‌کار، حرکت تاریخ نوسانات دارد، گاهی رشد و تکامل می‌یابد و گاهی به انحطاط می‌گراید، سرگذشت تمدن‌های بشری گواه این مدعاست. با این حال، تاریخ بشریت در مجموع دارای سیر تکاملی است و سرانجام حکومت حق و عدل بر جهان، تحقق خواهد یافت و چنان‌که قرآن کریم وعده کرده است، صالحان وارث زمین خواهند شد.^۱

۱. شالوده و شاکله این بحث برگرفته از کتاب «قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ». برای آگاهی بیش‌تر درباره ماتریالیسم دیالکتیک و نقد آن، به کتاب «نقدی بر مارکسیسم» اثر دیگر استاد شهید مطهری رجوع شود.

فصل سوم: منجی موعود در آیین زرتشت

۱. کیش زرتشت و متون اوستایی

کیش زرتشت، یکی از کهن‌ترین ادیان جهان به شمار می‌آید. مطابق روایات زرتشتی، زرتشت در قرن هفتم ق.م به دنیا آمده و در اوائل قرن ششم ق.م در گذشته است. آیین زرتشت به عنوان دینی اخلاقی و به خاطر تأثیر گذاری مستقیم و غیر مستقیم آن بر تمدن بشری، همواره مورد توجه دین‌پژوهان بوده است.

متون اوستایی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: ۱. اوستای قدیم که مشتمل بر گات‌ها، یسن هفت‌ها، و دو دعای معروف یسن ۲۷ می‌باشد که منسوب به خود زرتشت بوده و از دیگر بخش‌های اوستا قدیمی‌تر است. ۲. اوستای جدید که مشتمل بر متونی از قبیل وندیداد، ویسپرد، یشت‌ها، یسن‌ها (غیر از متون گاهانی، یسن هفت‌ها و دو دعای معروف یسن ۲۷) و خرده اوستا است.

۲. اهورا مزدا و اهرمن

در تحلیل اندیشه منجی موعود از منظر اوستای جدید، از یشت‌ها بیش‌تر استفاده می‌شود، زیرا این بخش، بیش‌تر از متون دیگر به آموزه منجی موعود پرداخته است. در یشت‌ها بیش‌تر با اسطوره‌ها مواجهیم، برخلاف گات‌ها که به حقایق عینی عالم و اخلاقیات اشاره دارد. در آیین زرتشت، عالم از دو اصل روشنایی و تاریکی (نور و ظلمت) ناشی شده است، لذا عالم به دو لشکر روشنایی یا خوبی و لشکر تاریکی یا بدی تقسیم می‌شود. سرسلسله خوبی‌ها «اهورامزدا» (هرمز) و سالار لشکر بدی‌ها «اهرمز» است که همواره در جنگ و نزاع با یکدیگرند. شش موجود مجرد که آمشاسپندان

(جاویدان‌های مقدس) نام دارند، مجری فرامین هرمز می‌باشند و هرمز به وسیله آنها عالم را اداره می‌کند. موجودات مجرد دیگری نیز هستند که تحت فرمان آن شش موجود مجرد می‌باشند که آنان را در تدبیر عالم یاری می‌دهند. در مقابل لشکر هرمز، اهریمن نیز لشکری دارد که آنان را «دیو» می‌گویند، او نیز در مقابل شش نیروی مجرد هرمز، شش دیو یا عفريت دارد. هرمز زندگی را آفرید و اهریمن مرگ را، سلطنت او سلطنت تاریکی است.

در ابتدا اهورا مزدا عالم ارواح را آفرید و سه هزار سال بر آن حکومت کرد. پس از آن اهریمن از تاریکی بیرون آمد و داخل عالم روشنایی شد و چشمان او از نور هرمز خیره گشت، هرمز به او صلح را تکلیف کرد و او قبول نکرد، هرمز به او اعلان جنگ کرد و به او نه هزار سال فرصت داد، زیرا می‌دانست که غلبه با روشنایی است. پس از آن هرمز عالم مادی را در شش دوره آفرید که انسان در آخرین دوره آن آفریده شد، خلقت عالم مادی سه هزار سال طول کشید و در تمام این مدت اهریمن فاقد قدرت شده بود. پس از آن اهریمن از رخوت و سستی بیرون آمد و به آفرینش چیزهای بد در مقابل آفرینش چیزهای خوب توسط هرمز پرداخت. از این زمان منازعه میان هرمز و اهریمن شروع شد و سه هزار سال طول کشید تا آن که زرتشت به دنیا آمد، با تولد او لشکر اهریمن در سستی افتاد و پیروزمندی هرمز همواره افزایش می‌یابد، تا وقتی که اهریمن به عالم ظلمت باز گردد، در این زمان روشنایی سعادت آور، تمام عالم را فرا می‌گیرد.

۳. سوشیانت یا منجی

واژه‌ای که در گات‌ها درباره منجی موعود به کار رفته، سئوشیانت (Saosiant) است که در فارسی میانه سوشیانس (Sosyans) و در فارسی نو سوشیانت و سوشانس، تعبیر می‌شود. اوستا شناسان، سوشیانت را به «منجی» تفسیر کرده‌اند. سوشیانت در شکل مفرد، وصفی است که به زرتشت اختصاص دارد، و در شکل جمع به معنای وسیع‌تر به کار می‌رود و معرف یاران وفادار و دوستان صدیق پیامبر است که او را در پیشرفت کار

فصل سوم: منجی موعود در آیین زرتشت ۴۳

کشور یاری می کنند. سوشیانت ها راست اندیشانی اند که هدف های آنان با خود اهورا مزدا یکسان است و همگی برای استواری جهان راستی می کوشند و از آموزه ها و فرموده های او پیروی می کنند.

در اوستای متأخر، واژه سوشیانت هم به صورت جمع به کار رفته هم به صورت مفرد. در این باره از سه منجی نام برده شده که عبارتند از: اوخشیت ارت (پروراننده قانون)، اوخشیت نمه (پروراننده نماز) و استوت ارت (فنانا پذیر). واژه سوشیانت، به طور خاص بر سومین منجی اطلاق شده، گرچه در برخی موارد، برای آن دو نیز به کار رفته است.

هرگاه واژه سوشیانت به صورت مفرد به کار رفته، تنها یک سوشیانت خاص مورد نظر است و آن همان منجی آخر الزمان است. او دارای فرّ کیانی است که به کمک آن بر همه کس و همه چیز فایق می آید، اما واژه «سوشیانس» در صورت جمع بیان گر نقش آنها در بازسازی جهانی است که در پیش رو داریم. آنها نقش نیروهای پاک و بی آلایش را ایفا می کنند که در نگه داری و پایداری دین زرتشتی می کوشند. آنها در نقش نجات بخش هایی ظاهر می شوند که دقیقاً همان وظیفه ای را بر عهده دارند که زرتشت برای انجام آن برانگیخته شد.

در متون پهلوی، نه تنها به معرفی سه منجی موعود پرداخته است، از حوادثی که در آن روزگار به وقوع می پیوندد، علائمی که به ظهور آنان دلالت می کند و نیز در این باره که حدوداً در چه مقطع زمانی و مکانی می آیند، سخن گفته است. آموزه منجی موعود در متون پهلوی در چارچوب هزاره گرایی (سال کیهانی) است که ناشی از گسترش آیین زرتشت به مغرب زمین و تأثیر مکتب زروانیسم و تفکر زرتشتی در دوره ساسانی است. زروانی ها انگاره سال کبیر را با «زمانه کرانه مند» که موجب بقای این گیتی مادی تا روز قیامت است، تطبیق داده اند و زمان را بسان هزاره هایی جدا شده، پنداشته اند که البته، رویدادها در آنها تا اندازه ای با طرح تکراری واقع می شوند.

در متون زرتشتی، عمر جهان بر اساس چهار «سه هزار سال» ترسیم شده است. اهورا

مзда در سه هزار سال اول به خلق مینوامشاسپندان و ایزدان پرداخت. در پایان همین هزاره‌ها، اهریمن حمله خود را آغاز کرد و در طول سه هزار سال دوم در آنجا بی‌هوش ماند. در پایان سه هزاره دوم، یاران و همدستان اهریمن - که از بی‌هوشی سرکرده خود در رنج بودند - به ترغیب او پرداختند. سه هزاره سوم، دوران جنگ میان اهریمن و اهورامزدا است. در پایان سه هزاره سوم و آغاز سه هزاره چهارم، دوره بازسازی و به کمال رساندن جهان اتفاق می‌افتد، زرتشت ظهور می‌کند و بعدها در رأس هر هزاره، فردی از نسل او خواهد آمد.

۴. منجی‌های سه‌گانه

بر خلاف آموزه‌های گات‌ها - که سوشیانت و رهایی انسان را مطرح می‌کند - و اوستای نو - که اسامی سه منجی را با ذکر ویژگی‌هایی نام می‌برد -، در متون پهلوی از سه منجی در سه هزاره خاص، همراه با حوادثی که در همان زمان و بعد از آن رخ می‌دهد، سخن گفته است. سه منجی از امور آگاهند و در عین حال از توجهات و عنایات اهورامزدا بهره‌مندند، از خردورزی خاصی برخوردارند، و زندگی آنان بر مدار سه اصل گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک است. هر کدام از این سه منجی، در پایان هر یک از هزاره‌های سه هزار سال آخر، ظهور می‌کند. باید توجه داشت که دو منجی اول، زمینه را برای منجی سوم [سوشیانت] فراهم می‌آورند، لذا آنان را نمی‌توان منجی موعود در معنای اخص آن، یعنی منجی پایان عالم تلقی کرد، ولی از آن جهت که برای مدتی مردم را از رنج و اندوه نجات می‌دهند، در زمره منجیان موعوداند.

نخستین منجی (هوشیدر) در سی سالگی به مقام دیدار با اهورامزدا و اِمشاسپندان - که فرمانروایان خوب و آفریدگان نیک‌اند - می‌رسد. در زمان ظهور او، باران فراوانی می‌بارد و به واسطه تعالیم و مجاهدت‌های او، جهان برای مدتی از زشتی‌ها پاک می‌گردد، ولی این دوران، چندان پایدار نیست، زیرا اهریمن و نیروهای او بار دیگر چیره می‌شوند.

سی سال به پایان این هزاره مانده است که منجی دوم (هوشیدرماه) متولد می‌گردد. او

فصل سوم: منجی موعود در آیین زرتشت ۴۵

در سی سالگی به حدی از کمال و اخلاص می‌رسد که توان هم صحبتی با اهورامزدا را پیدا می‌کند و با امشاسپندان هم سخن می‌شود. وی، موجب رهایی مردم از نیروهای اهریمن می‌گردد، اما این دوران نیز مانند دوران اولین منجی، چندان پایدار نیست. عالم بار دیگر به تباهی کشیده می‌شود. سه سال مانده به پایان این هزاره، سومین و آخرین منجی (سوشیانت) متولد می‌شود. او چهره‌ای نورانی دارد و اگر چه در جهان گیتی به سر می‌برد، ولی مینوی زندگی می‌کند و دل در گرو آن عالم دارد.

سوشیانت که آخرین منجی است، جنگ با نیروهای اهریمن را آغاز می‌کند و با کمک گرشاسب، کیخسرو و دیگر یاران، دیوان را از بین می‌برد. وی با نگاهش، موجب ماندگاری موجودات می‌شود و به جهان جاودانگی می‌بخشد. وظیفه او، به کمال رساندن مردم است. با مجاهدت و تلاش وی در طول ۵۸ سال، بینش و منش گاهانی بر عالم استوار می‌گردد و آن‌چه زرتشت آغاز کرده بود، او به پایان می‌رساند.

پس از آن، روز رستاخیز فرا می‌رسد. در آن روز پیکرهای بی‌جان، زنده و به فرمان ایزدی، گیتی نو می‌شود، بدی از بین می‌رود و سراسر جهان را نیکی فرا می‌گیرد. همه انسان‌های رستگار به دست نیروهای الهی رهایی می‌یابند و گناهکاران از بین خواهند رفت، چرا که اینان بخشی از نیروهای اهریمن‌اند. در واقع، جهان گیتی کنونی پایان می‌یابد و جهان دیگر، موسوم به دوران جدایش (جدایی نیکی از بدی) به وجود می‌آید. دیگر از اهریمن خبری نیست و همه چیز تحت سیطره اهورامزداست.

علاوه بر سه منجی، باید از دسته‌ای دیگر از موعودها نام برد که پهلوانان و مقدسانی می‌باشند که در گذشته دور می‌زیستند، سپس جاودانه شدند و هر کدام در جایی پنهان‌اند تا در زمان مقدر، خود را آشکار کنند و با یاری رساندن به سوشیانس، برای پیروزی راستی بکوشند.

۵. تحولات در آموزه منجی موعود

آموزه منجی موعود از اوستا تا متون پهلوی، دست‌خوش تحولاتی بوده است. بر

اساس متون پهلوی، می‌توان نتیجه گرفت که منجی از آن قداست و منزلتی که در اوستا به ویژه گات‌ها - دارد، تنزل یافته است، یا اینکه زرتشت را مقامی والاتر بخشیده‌اند، چرا که در گاهان، زرتشت آرزوی رسیدن به مقام منجی را دارد و در مقام مناجات و هنگام طلب پاداش از اهورامزدا، می‌خواهد که همانند سوشیانت با او معامله شود، اما در متون پهلوی کاملاً برعکس است، این سوشیانت است که می‌خواهد به زرتشت اقتدا کند. تمام فضل و اهمیت او این است که همانند زرتشت و پیرو او است. هم‌چنین در گات‌ها ارتباطی بین سوشیانت و رستاخیز به چشم نمی‌خورد، ولی در متون پهلوی، قیام سوشیانت و تلاش او به رستاخیز منتهی می‌شود. در اوستا، به زمان و علائم ظهور سوشیانت اشاره نشده، اما در متون پهلوی، به هر دو پرداخته شده است. بحث منجی در اوستا بدون هیچ ساختار و قالبی مطرح گردیده، ولی در متون پهلوی، در قالب آموزه هزاره‌ها بیان شده است.

زرتشتیان کنونی، در کل دو گونه نگرش به آموزه منجی موعود دارند: اولین نگرش، مربوط به برخی موبدان پارسی است که معتقدند همه آن‌چه در باب سه منجی در کتاب‌های قدیم آنان - اعم از اوستایی و پهلوی - گفته شده است، تحقق خواهد یافت. نگرش دوم، از آن برخی موبدان است که معتقدند سوشیانت لازم نیست شخصیت خاصی باشد، تا در زمان خاصی ظهور کند، بلکه عنوانی است عام به معنای سود رساننده که بر هر کس که در هر زمان و مکانی موجب بیداری مردم گردد و جامعه یا خانواده‌ای را احیا کند، منطبق می‌گردد. دیدگاه اول با شواهد و مستندات موجود در منابع و متون کهن زرتشتی، انطباق بیش‌تری دارد. اگر چه منظور از سوشیانت در گاهان، هر رهبر پرهیزگار دیو ستیز است، اما در متون پهلوی که در واقع، تفسیر اوستا و سنت شفاهی زرتشت‌اند، منجی موعود شخص یا شخصیت‌هایی خاص می‌باشند. با ظهور آخرین آنان همه گیتی از شر اهریمن پاک می‌شود و همه انسان‌های روی زمین به کمال معنوی دست

فصل سوم: منجی موعود در آیین زرتشت ۴۷

می یازند.^۱

۱. ر.ک: گونه شناسی اندیشه منجی موعود در آیین زرتشتی، در «گونه شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان»، ص ۳۳ - ۶۰؛ تاریخ جامع ادیان، ص ۴۴۹ - ۴۸۲ (فصل دوازدهم)؛ ادیان زنده جهان، ص ۲۶۷ - ۲۹۲ (فصل دهم)؛ ایران قدیم: تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، ص ۲۴۳ - ۲۴۸؛ تاریخ کامل ایران، ص ۱۰۴ - ۱۰۸؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۴۳؛ منجی باوری در آیین زرتشت و ادیان ابراهیمی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان (۱۳۸۳)؛ خوانشی نواز مصادیق سه منجی در تاریخ کیش زرتشت، در «فصلنامه انتظار موعود» شماره ۴۹، ص ۷۷ - ۱۰۱، فرهنگ ادیان جهان، مدخل های: زرتشت، زردشتی، بندهشن و فرشو کرتی.

فصل چهارم: منجی گرایی در آیین هندو

۱. آیین هندو

آیین هندو دین اکثریت مردم هند، نپال، برخی مردم بنگلادش، سری لانکا و پاکستان است. این آیین آمیزه‌ای از آداب و رسوم، مناسک، متون مقدس و غیر مقدس، خدایان، اسطوره‌ها و سنت‌های متنوع است که طی قرون متمادی شکل گرفته است. تنوع و گونه‌گونی در این آیین، به قدری است که تشخیص رشته وحدت میان مظاهر مختلف آن دشوار است. با این حال، سه مذهب یا فرقه اصلی برای آن برشمرده‌اند که عبارتند از: مذهب ویشنویی، مذهب شیوهای و مذهب شاکته‌ای. آموزه‌های سَمساره (تناسخ)، گرمه (عمل فرد در این زندگی تعیین کننده چگونگی زندگی بعدی او است) و حجیت وداها را می‌توان از مشترکات مذاهب هندویی دانست.

۲. مذهب ویشنو و آموزه منجی موعود

آموزه منجی موعود بیش از همه در مذهب ویشنو مطرح شده است. اساس مذهب ویشنو، پرستش ویشنو به عنوان خدای متعال و مظاهر یا تنزلات زمینی او است. تنزل زمینی ویشنو، اوتاره نام دارد. آنان به ده اوتاره برای ویشنو قائلند که دهمین آنها گلکی یا گلکین نام دارد، هرگاه دَهْرما (=Dahrma = دین و آیین) در خطر افتد، ویشنو، جایگاه آسمانی خویش را ترک کرده، خود را در صورت و شکلی زمینی متزل می‌کند، تا خطر را رفع و نظم مناسب را برقرار سازد. هر چند مذهب ویشنویی علاوه بر ویشنو به اوتاره‌ها (تنزلات خداوند) به عنوان خدایان اعتقاد دارند، اما پیروان آن خود را یکتا پرست می‌دانند، زیرا به خدا به عنوان یک شخص متعال و برتر از هر کس و هر چیز اعتقاد

دارند، اما او را از طریق مظاهر و تمثال‌هایش می‌پرستند.

۳. ادوار چهارگانه جهانی

در متون هندویی، تقسیم‌بندی‌های گوناگونی از زمان و ادوار جهانی شده است که مطابق یکی از آنها جهان از ادوار متعدد و تودرتو تشکیل شده است. هریک از این دوره‌ها به «مهایوگه» (دوره یا عصر بزرگ) معروف است که شامل چهار دوره یا یوگه است. در اولین دوره (کرته یوگه) به دین و آیین به صورت کامل عمل می‌شود، مردم خشنود، تن درست و با فضیلت‌اند و با علم شهودی به معارف دست می‌یابند، در دوره دوم (ترتا یوگه) سه چهارم دهرمه (دین و آیین) حاکم است و فضیلت و شادمانی نسبت به دوره قبل کاهش یافته است. در دوره سوم (دواپره یوگه) تنها به نیمی از دین عمل می‌شود و دروغ و ناخشنودی رواج دارد. در دوره چهارم (کلی یوگه) که مدت آن را ۴۳۲۰۰۰ سال (نصف دوره سوم) می‌دانند و آخرین مرحله آن دوره بزرگ است، تنها یک چهارم دین برقرار است، و بدترین دوره‌هاست.

در تشبیهی ساده، به منظور تبیین اوضاع چهار دوره، گاوی را به تصویر می‌کشند که در دوره اول روی هر چهار پای خود ایستاده است، در دوره دوم روی سه پا، در دوره سوم روی دو پا و در دوره چهارم بر یک پا ایستاده است.

در آخرین دوره، مردم به دنبال راه نجاتی مناسب می‌گردند و چشم به راه نجات بخشی‌اند که آنان را از این وضعیت ناخوشایند نجات دهد. در این جاست که آموزه نجات یا منجی موعود با آموزه اوتاره (تنزل خدا) به هم می‌آمیزند و انسان‌ها را به اصلاح و بهبود وضع جهان امیدوار می‌کنند. آن منجی، همان اوتاره دهم یعنی کلکی یا کلکین است. در متون هندویی برای او ویژگی‌هایی ذکر شده است:

— او بر کل زمین می‌گردد، بدون اینکه موجود زنده‌ای او را ببیند؛

— سوار بر اسبی چالاک و چابک خواهد آمد؛

— صاحب بازوان پرتوان، زایش‌های بی‌شمار و اعمال بی‌اندازه پرآوازه است؛

فصل چهارم: منجی گرایی در آیین هندو ۵۱

—پادشاهی است که چرخ عالم را بر اساس قانون می چرخاند، جهان پر آشوب را به سوی آرامش می برد، در حالی که برهمنان گرد او جمع می شوند، نسل تمام اجنبی های پست را هر کجا باشند، بر می اندازد.

اگر چه وجود آموزه تنزل خدا به عنوان منجی (اوتاره) نزد همه هندوها پذیرفته شده است، اما آموزه منجی موعود (منجی ای که در آینده می آید) از چنین باور عمومی برخوردار نیست، هر چند در برخی متون و نیز تاریخ و فرهنگ هندویی به منجی موعودی به نام کلکی یا کلکین اشاراتی شده است، لذا برخی این عنوان را افزوده جدیدی به اسطوره ویشنویی می دانند. حتی اگر این دیدگاه را بپذیریم، به این معنا نیست که این آموزه در قرون اخیر پدید آمده است، بلکه به این معناست که در قیاس با آموزه های مطرح در متون اولیه هندویی، نظیر وداها و اوپانیشادها جدید است. بنابر برخی گزارش ها، هندوهایی که کلکین را به جد باور داشته و انتظار آمدن او را می کشند، فراوان اند.

۴. ترویج اندیشه منجی موعود

برخی از شخصیت های معنوی هندو، به ترویج اندیشه منجی موعود و به طور مشخص کلکی، برآمده اند که سوامی امرجیتی (Swami Amar jyoiti) از آن جمله است. وی که از ادیان دیگر به ویژه مسیحیت— نیز تا حدودی اطلاع دارد، به تبیین ضرورت وجود پیامبر خدا روی زمین پرداخته و عیسی، بودا و کرشنه را پیامبر دانسته است. وی با استفاده از برخی متون هندی به معرفی کلکی و کارکردهای او پرداخته است. محور اندیشه او عشق و محبت به همه انسان ها، و حتی همه موجودات است. وی معتقد است اگر کسی منتظر آمدن کلکی است باید تمام کارهای خود را به خاطر خدا انجام دهد. در این صورت است که عشق به خدا معنا می یابد و هیچ چیز بالاتر و برتر از آن نیست.

نویسندگان غربی معمولاً منجی گرایی در آیین هندو را از زاویه جنبش های هزاره گرا

و موعودگرا، مطالعه کرده‌اند. آنان ضمن بررسی اصطلاح هزاره‌گرایی و بازخوانی ریشه‌های این اندیشه، در صدد ارائه نمونه‌ای از جنبش‌های هزاره‌گرا یا موعودگرا در هند برآمده‌اند. البته، برخی محققان وجود چنین جنبش‌هایی را، به جز موارد نادر، در هند انکار می‌کنند. دلیل آنان، فقدان ایدئولوژی مورد نیاز چنین جنبش‌هایی در هند است. آنان نقش آموزه‌های مسیحی را در ایجاد این جنبش‌ها مفروض می‌دانند. اما این دیدگاه پذیرفته نیست، زیرا اندیشه منجی موعود در آیین هندو - چنان که بیان شد - ریشه‌دار و اصیل است، هر چند دارای فراگیری مناسب نمی‌باشد.

۵. ویژگی‌های منجی موعود

ویژگی‌های منجی موعود در آیین هندو عبارتند از:

- ۵-۱. موعودی است شخصی و معین. او انسانی است با نام و نسب خانوادگی مشخص.
- ۵-۲. این موعود شخصی، در عین اینکه هویت انسانی دارد، دارای جنبه الوهی است، زیرا به باور هندوها، او تنزل خدا (اوتاره) در زمین است.
- ۵-۳. دارای دو کارکرد اجتماعی و معنوی است، البته، در متون هندویی، کارکرد اجتماعی او برجسته‌تر است.
- ۵-۴. در مورد شمول و گستردگی رسالت موعود هندویی به آسانی نمی‌توان اظهار نظر کرد. برخی گزارش‌ها نشان از فراگیری و جهان‌شمولی رسالت وی دارد، و بعضی دیگر چنین می‌نمایند که قوم و ملت یا پیروان آیینی خاص را مشمول اصلاحات وی می‌شمارد، به ویژه آنکه بر اساس قوانین هندویی، افراد خارج از طبقات اجتماعی خاص، مَلِیْچَه (غیر آریایی = ناشریف) و حتی نجس (چنداله) محسوب می‌شوند. بنابراین، شاید بتوان گفت: موعود باوری آیین هندو، مانند خود این آیین، «قوم‌مدار» است و منجی موعود آن نیز حتی اگر در پی نجات جهانیان باشد، آن را بر محور ارزش‌های طبقاتی هندویی می‌طلبد.

فصل چهارم: منجی گرایی در آیین هندو ۵۳

۵-۵. قیام و اقدام موعود هندویی با تغییراتی جدی در کل نظام عالم همراه است. از این رو دارای کارکرد کیهانی است.^۱

۱. ر.ک: گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در آیین هندو، در «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان» ص ۶۳ - ۷۹؛ تاریخ جامع ادیان، فصل‌های سوم و هفتم؛ ادیان زنده جهان، فصل دوم؛ فرهنگ ادیان جهان، (هندوئیسم)؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۵۰ - ۲۶۴؛ زمینه‌های منجی گرایی در آیین هندو، در «فصلنامه انتظار موعود» شماره ۴۳، ص ۹۱ - ۱۱۴؛ گیتی‌نا (بهگود گیتی‌نا) سرود خدایان، دانشگاه ادیان و مذاهب (۱۳۷۴)؛ بهاکی و دانتا سوامی، گیتا همان گونه که هست، دانش جاویدان (۱۳۸۳).

فصل پنجم: منجی موعود در آیین بودا

۱. آیین بودا

آیین بودا، حدود ۲۵۰۰ سال پیش، بر اساس تعالیم شاهزاده‌ای متعلق به هند شمالی (حوالی مرز هند و نپال امروزی) به نام «سیدارته گتمه» (سیدارتا گاتما) پدید آمد. او که پس از رسیدن به بیداری، ملقب به بودا شد، در پی یافتن راهی به رهایی از رنج کوشید. در زمان بودا، دغدغه اصلی فلسفه هندو، گرفتاری موجودات در چرخه هستی (سمساره: تناسخ) بود. بودا وصول به مرحله عالی عرفانی به نام «نیروانه» (نیروانا) را پایان سمساره و رهایی از چرخه تناسخ دانست.

طبق نظر بودا، زندگی پاینده نیست، بی‌ذات است و رنج، ویژگی جدایی‌ناپذیر آن است. ویژگی رنج‌آمیز هستی، مشروط به آز، کینه و فریب است و تنها با خروج از سمساره و رسیدن به نیروانا می‌توان از آنها رهایی یافت.

۲. مکتب‌های بودایی

از نیمه قرن پنجم پیش از میلاد تا قرن اول میلادی، بر اساس برداشت‌های مختلف از آموزه‌های بودا، مکتب‌های مختلفی پدید آمد. یکی از آن‌ها، «هینه‌یانه» (گردونه کوچک) است. مجموعه کتاب‌های مقدس این مکتب، «کانون پالی» است که کهن‌ترین متون دین بودایی به شمار می‌رود. مکتب دیگر، مهاییانه (گردونه بزرگ) است که از قرن اول تا قرن هفتم میلادی، با دو مکتب اصلی خود (مادیمیکه و یوگاچاره) توسعه یافت. از قرن هفتم به بعد، آیین بودای تنتره‌یانه یا وجره‌یانه در تبت به وجود آمد که آموزه‌های خود را از مهاییانه، به ویژه مکتب یوگاچاره، گرفته و با عقاید پیشین تبت و نیز شیواپرستی

هندی در هم آمیخت.

۳. نیروانه و بوداسف

نیروانه، هدف نهایی رهروان بودایی است که در اصل به معنای خاموشی است و منظور از آن، خاموشی آتش آز، کینه و فریب است و رهرو، با رسیدن به نیروانه و خاموشی این سه آتش، از چرخه زاد و مرگ و تناسخ رهایی می‌یابد. بر اساس اندیشه بودا سَفی (بودا سنده) در آیین مهاییانه، شخصیت‌هایی وجود دارند که به دلیل مهر به انسان‌ها از رفتن به نیروانه کامل منصرف شده‌اند و در حالتی نامرئی، به هدایت استغاثه کنندگان خود می‌پردازند. موعودی هم که به آیین بودا نسبت داده می‌شود، یک بوداسف است. او روزی به جهان خواهد آمد و آیین بودا را که روبه زوال نهاده است، احیا خواهد کرد. موعود بودایی، «مَیتریه» نام دارد.

در حالی که در آیین مهاییانه هزاران بوداسف وجود دارد که مَیتریه یکی از آنها است، در آیین هینه‌یانه تنها یک بوداسف موجود است و آن هم، مَیتریه است.

از بررسی متون مقدس بودایی، به دست می‌آید که اندیشه موعود بودایی، اندیشه‌ای اصیل و اولیه بوده که در متون و ادوار بعدی تفصیل بیش‌تری یافته است. بر این اساس، موعود بودایی موعودی شخصی با نجات بخشی جمعی است که نجات جوامع متدین را همراه با رستگاری معنوی آنان در رسیدن آسان‌تر به نیروانه فراهم می‌کند و مدینه فاضله‌ای را وعده می‌دهد که حاکمیت عدل و فرصت مساوی برای تمام افرادی که به آیین بودایی گردن نهند، در بهره‌مندی از خوشی‌های دنیا و مهم‌تر از آن، نجات از چرخه سمساره فراهم است.

یک فصل کامل و طولانی (فصل ۲۲) یکی از کتاب‌های مهم دینی در تبت، به نام «رَمیسته»، به توصیف دولت مبارک و توأم با صلح جهانی مَیتریه اختصاص دارد. در آن دولت، هیچ گدا و دزدی وجود نخواهد داشت، هیچ بیماری و آتش سوزی در کار نخواهد بود. زمین با تمام قوا محصولات خود را بیرون خواهد داد.

فصل پنجم: منجی موعود در آیین بودا ۵۷

یکی از ویژگی‌های موعود بودایی آن است که او حکومت را با نبرد و قلع و قمع دشمنان به دست نمی‌آورد، بلکه بشر با تکامل اخلاقی و فکری به حدی از بلوغ رسیده است که با ظهور مَیتریه و شناخته شدن او، انسان‌ها و در رأس آنها شاه جهان، بدون هیچ مقاومتی مطیع امر او شده و حاکمیت را به دست او می‌سپارند.

نکته دیگری که در بررسی «منجی موعود» در آیین بودایی باید مورد توجه قرار گیرد آن است که مفهوم منجی و موعود، مترادف و ملازم با هم نیستند. در آیین بودا، بوداسف‌ها همه منجی‌اند، ولی موعود نیستند، منجی موعود همان «مَیتریه» است که کالبد خاکی خواهد گرفت و به روی زمین خواهد آمد و به آرمان نجات بخشی بشر، جامه عمل خواهد پوشاند. مَیتریه در همه سنت‌های بودایی منجی موعود به شمار می‌رود. او یک بوداسف است و بودای کاملی نیست که به روشن شدگی و نیروانده کامل رسیده باشد، ولی در عین حال، منجی شمرده می‌شود.

در اندیشه بودائیان عصر حاضر، مَیتریه، سمبل صلح جهانی به شمار می‌رود، از این رو ساخت مجسمه‌ای از او به ارتفاع صد متر در بود گیه (جایی که بودا به روشن شدگی رسیده است) در دست است. سازندگان این تندیس غول‌آسا، در نظر دارند آن را سمبل صلح جهانی معرفی کنند.

۴. نکات اساسی درباره منجی موعود

نکات اساسی درباره منجی موعود در آیین بودایی به شرح ذیل است:

۴-۱. اصل وجود یک موعود در آیین بودا ثابت است و از ابتدایی‌ترین منابع متون مقدس به لحاظ تاریخی، تا منابعی متأخرتر، از او نام برده و او را معرفی کرده‌اند، این اندیشه در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله آیین بودا، همواره دست‌خوش تحولات بوده و از منطقه‌ای تا منطقه دیگر تفاوت داشته است، ولی اساس موعود باوری در اشکال مختلف تا به امروز باقی مانده است.

۴-۲. موعود بودایی، چه در متون مقدس و چه در فرهنگ کشورهای بودایی،

موعودی شخصی است و نام و ویژگی‌های مشخص دارد. در ابتدا انسانی خاکی است، ولی به مرور زمان جنبه الاهی می‌یابد، چنان که بودا نیز همین سرنوشت را داشته است. در کانون پالی مانند خود بودا، انسانی کامل ولی خاکی است، اما بعدها در فرهنگ عامیانه جنبه الواهی به خود گرفته و در کشورهایی مانند چین و کره جزء خدایان محسوب و پرستش می‌شود. مَیتریه، اگر چه با نام‌های مختلف یاد می‌شود، اما تنها موعود آیین بودا است.

۴-۳. گاهی، برخی از فرزندگان یا شاهان بودایی را «مَیتریه» نامیده‌اند، که مقصود آن است که او تجسم زمینی مَیتریه بوده و یا این که مَیتریه به عنوان تعبیری استعاری از کمال روحی و معنوی، سمبل صلح و عدالت و مانند آن به کار رفته است، و با اندیشه شخص محوری موعود بودایی منافات ندارد.

۴-۴. مَیتریه، قبل از آن که از آسمان به زمین بیاید، دارای نجات‌بخشی فردی است، یعنی مؤمنان می‌توانند با توسل به او در کمالات معنوی و دریافت دین از وی استفاده کنند، اما در آخر الزمان، نجات بخشی او جمعی خواهد بود، زیرا حکومت و شاه جهانی را از آخرین شاه جهان پیش از خود، تحویل می‌گیرد و حکومت زمینی دارد.

۴-۵. موعود بودایی، منطقه محور یا قوم‌مدار نیست، بلکه رسالت او جهان‌شمول است، و هر کسی که بخواهد به نیروانه برسد، مَیتریه او را یاری خواهد کرد.^۱

۱. ر.ک: گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در آیین بودا، در «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان» ص ۸۱ - ۱۲۹؛ تاریخ جامع ادیان، فصل پنجم؛ ادیان زنده جهان، فصل چهارم؛ فرهنگ ادیان جهان، مدخل بودا؛ آیین بودا، ققنوس (۱۳۸۱)؛ منجی موعود در آیین بودا، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، (۱۳۹۰).

فصل ششم: اندیشه منجی موعود در آیین کنفوسیوس و تائو

۱. منجی موعود در آیین کنفوسیوس

در فرهنگ چینی، به طور سنتی آیین‌های کنفوسیوس، تائو و بودا مطرح است. این سه، چنان باهم آمیخته‌اند که در میان توده مردم، دین واحدی به نام «تسونگ جیائو» پدید آورده‌اند و هر یک از آن‌ها، یکی از ابعاد این دین را پوشش می‌دهد؛ آیین کنفوسیوس بعد اخلاقی و شعایی، آیین تائو نظام شناخت و برنامه‌های جشن‌های سالیانه و آیین بودا تقلیل رنج، نجات اخروی و مراسم مردگان. از آنجا که منجی موعود در آیین بودا در فصل قبل بررسی شده، در این فصل، منجی موعود را در آیین کنفوسیوس و تائو بیان می‌کنیم.

آیین کنفوسیوس فلسفه‌ای مبتنی بر اندیشه‌های کنفوسیوس (۴۷۹-۵۵۱ م) فیلسوف گرانقدر و معلم اخلاق چینی است. این آیین، فلسفه اجتماع، اخلاق، آداب و رسومی را می‌آموزد که بدون درخواست طلبی از طرف هر مرجع غایی و بلند مرتبه یا خدا، بر توانایی‌ها و ویژگی‌های انتزاعی خاصی همچون محبت، صلح، هماهنگی، نظم، انسانیت، خرد، شجاعت و وفاداری مبتنی است، اگر چه هیچ خدای شخصی در آن وجود ندارد و آسمان والاترین مقامی است که انسان می‌تواند به آن نائل شود. انسان با کسب فضایی همچون اشتیاق، علم، صبر و اخلاص و با پروراندن شخصیتش بر مبنای هماهنگی میان انسان و عالم به این مقام کامل دست می‌یابد.

این آیین، پیام اجتماعی و سیاسی قدرتمندی دارد و تعلیم می‌دهد که فرد نه تنها باید خود را پرورش دهد، بلکه زندگی دیگر انسان‌ها را نیز به کمال برساند. پیروان

آیین کنفوسیوس اعتقاد دارند که صلح و صفای دل فرد، از او به خانواده و از خانواده به کشور، و از کشور به همه جهان منتشر می‌شود. کنفوسیوس به همان اندازه که معلم دین بود، مصلح اجتماعی بود.

سنت کنفوسیوس، در شش کهن‌نامه که به طور سنتی به کنفوسیوس نسبت داده می‌شود، بیان شده است. این کهن‌نامه‌ها عبارتند از: شو‌جینگ (کتاب تاریخ یا تاریخ‌نامه)، شی‌جینگ (کتاب شعر یا سرودنامه)، یس‌جینگ (کتاب تغییرات)، لی‌جی (کتاب آیین‌ها)، چون‌چو (سال‌نامه بهار و پاییز) و یائو (کتاب موسیقی). خواه این کتاب‌ها از آن کنفوسیوس باشد یا نه، شکی نیست که او به این سنت عشق می‌ورزیده و در راه حفظ و انتقال آن، تلاش بسیاری داشته است.

کتاب مکالمات نیز وجود دارد که محتوای آن به خود او منسوب است و از این طریق می‌توان به آرای او دست یافت.

۱-۱. دوره یگانگی و هماهنگی بزرگ

یکی از آموزه‌های مهم و اساسی برای سنت و فرهنگ چینی، دوره یگانگی و هماهنگی بزرگ است. این آموزه، سه بُعد دارد که هریک از آنها در یکی از آثار کهن مطرح شده است: لی‌جی به بُعد باستانی این آموزه می‌پردازد، چون‌جیو آینده و مراحل رسیدن به آن را بیان می‌کند و یی‌جینگ مکانیزم تغییر و تحول عالم در نیل به هماهنگی بزرگ را تبیین می‌کند.

در فصل لی‌یون از کتاب لی‌جی، خصوصیات عصر طلایی در دوران باستان بیان شده است: «در آن زمان روحی مشترک و عمومی بر تمام جهان فرمان می‌راند. مردم، مردان مستعد، با فضیلت و شایسته را برای حکومت برمی‌گزیدند. سخنانشان صادقانه بود و فقط هماهنگی را گسترش می‌دادند. مردم فقط والدین خود را دوست نداشتند و تنها با پسران خود به عنوان فرزند رفتار نمی‌کردند، بلکه برای سال خوردگان، تدارک کافی تا هنگام مرگ و برای نیرومندان، کار و برای جوانان، اسباب رشد فراهم می‌شد. با بیوگان، یتیمان،

فصل ششم: اندیشه منجی موعود در آیین کنفوسیوس و تائو ۶۱

بی فرزندان و بیماران زمین گیر، هم دردی و مهربانی می کردند... خودخواهی و حقه بازی سرکوب می شد، راه زنان و دزدان و خائنان سرکش ظاهر نمی شدند، در خانه ها باز بود و بسته نمی شد.

کتاب چون چو، مراحل تاریخی جامعه انسانی را جهت نیل به هماهنگی بزرگ به سه دوره تقسیم می کند: دوره آشفتگی و بی نظمی، دوره ظهور صلح و دوره صلح یا هماهنگی بزرگ. این سه مرحله تاریخی در «لی یون» نیز مطرح شده است.

کتاب رهایی جینگ، که مکانیزم تغییرات عالم را در نیل به هماهنگی بزرگ تبیین می کند، از اهمیت فوق العاده ای در این جهت برخوردار است. این کتاب دو عامل اساسی (تکوینی و انسانی) را برای پدید آورنده هماهنگی بزرگ در آینده بیان می کند. عامل تکوینی دارای دو بعد طبیعی و متافیزیکی است و عامل انسانی، فردی است که با حضورش جهان را به سوی هماهنگی بزرگ هدایت می کند.

تعامل میان یانگ و بین در پدید آمدن عصر طلایی نقش اساسی دارد. یانگ مظهر مردانگی، پویایی، گرما، روشنی، خشکی، سختی و مانند آن است، و بین مظهر زنانگی، عدم تحرک، سردی، تاریکی، رطوبت، نرمش و مانند آن می باشد. عصر طلایی، یکی از مراحل سه گانه جهان است که پدید آمدن آن حتمی است. ویژگی این عصر اعتدال است که مربوط به تعامل و به کمال رسیدن یانگ و بین در عالم و هماهنگی آن دو است. در جهان آرمانی، تمام چیزها در کنار هم پرورش می یابند، بی آن که تضادی پیش آید. این نوع هماهنگی که نه فقط جامعه انسانی بلکه سراسر کائنات را در برمی گیرد، «هماهنگی متعالی» خوانده می شود.

بعد متافیزیکی آموزه اعتدال و هماهنگی، با مفهوم تائو گره خورده است، زیرا هر چند بین و یانگ دو عامل تحقق بخش اعتدال می باشند، این دو در ارتباط با تائو معنا و مفهوم می یابند. تائو با بین و یانگ از یک جهت متحد و از طرف دیگر، متغایر است و از طریق آنها به آفرینش و تغییر خلقت می پردازد. تائو، هم در آیین کنفوسیوس و هم آیین

تائو، سرمشق و الگوی برقراری اعتدال و هماهنگی است، زیرا آن گاه هماهنگی در عالم پدیدار می‌شود که طبقات مختلف انسان‌ها و نیز کل کیهان با تائو هماهنگ شوند.^۱ ابعاد سه گانه نظریه «هماهنگی بزرگ» که از یک طرف، به گذشته طلایی امپراتوران افسانه‌ای نظر دارد و از سوی دیگر، به آینده‌ای درخشان می‌نگرد که این هماهنگی دوباره تحقق می‌یابد، و از جهت سوم، به مراحل اشاره می‌کند که از طریق آن، این هماهنگی برقرار می‌گردد، در سه کتاب از شش کهن‌نامه چینی مطرح شده است که نشانگر ریشه داری این نظریه در تاریخ و تفکر چینیان است.

۲-۱. پادشاه منجی

در مکالمات، که مجموعه‌ای از سخنان کنفوسیوس است که شاگردانش آن را جمع‌آوری کرده‌اند، نیز اشارات و تصریحاتی به منجی موعود شده است. در آنها از پادشاه منجی سخن به میان آمده که با پادشاهان معمولی تفاوت دارد. وانگ (پادشاه منجی) با نیروی اخلاقی - جادویی حکومت می‌کند، مردم مشتاقانه منتظر آمدن اویند. به گفته کنفوسیوس، هرگاه پادشاه حقیقی بیاید، خیر و خوبی عالم گیر می‌شود. پادشاه منجی، صرفاً به غلبه ظاهری بر مردم اکتفا نمی‌کند و فضایل اخلاقی را در میان انسان‌ها گسترش می‌دهد.

از برخی متون به دست می‌آید که کنفوسیوس منتظر بوده است تا به عنوان منجی مأموریت یابد، ولی این مأموریت به وی واگذار نشده است. وی گفته است برای ظهور منجی دو نشانه وجود دارد که هیچ‌یک در زمان او تحقق نیافته است. آن دو عبارتند از

۱. تلقی آیین کنفوسیوس از تائو با آیین تائو از آن متفاوت است. کنفوسیوسیان از تائوهای متعدد سخن می‌گویند که حقایق مختلف عالم، کمال خویش را در انطباق با تائوی خاص خویش به دست می‌آورند، و تائوئیان از یک تائو که بی‌نام است، سخن می‌گویند. با این حال، تائو در هر دو آیین امری متعالی و ورای عوامل مؤثر در تغییرات عالم است، و کنفوسیوسیان نیز علاوه بر تائوهای خاص، به یک تائوی واحد اعتقاد دارند که همان اوصاف تائوی تائوئیان را دارد، یعنی تغییرناپذیر و بسیط است، بنابراین تائو در آیین کنفوسیوس را نمی‌توان بر قوانین سلوک اخلاقی حمل کرد، بلکه این قوانین برگرفته از امر متعالی، یعنی تائو می‌باشند.

فصل ششم: اندیشه منجی موعود در آیین کنفوسیوس و تائو ۶۳

پیدا شدن فونگ (ققنوس)، مرغ مقدس خدایان و خواندن آواز مخصوص، و دیگری ظاهر شدن سنگ پستی در رودخانه زرد که بر پشت آن نشانه‌هایی دیده می‌شود. بنابراین، در سخنان و کتاب‌های منسوب به کنفوسیوس، مسأله منجی موعود به صورت روشن مطرح شده است و در آنها خصوصیات منجی و نشانه‌های ظهور او بیان شده است. منجی موعود یک شخص است، فردی است کمال یافته و دارای نیروهای معنوی خاص. او مأموریتی آسمانی دارد، یعنی تقدیر آسمانی این وظیفه را بر عهده او می‌گذارد. این تقدیر آسمانی، به واسطه علائمی بر زمین آشکار می‌شود که نشان دهنده ظهور منجی است.

منجی موعود، اگرچه یک شخص است، اما فرد خاصی برای این منظور مشخص نشده است، بلکه اوصاف او ذکر شده، و وجود اوصاف در او نیز کافی نیست، بلکه تابع حکمی آسمانی است. منجی موعود به قوم خاص چین اختصاص ندارد، بلکه منجی تمام جهان است. این مطلب از سخنان منقول از کنفوسیوس به روشنی به دست می‌آید. تفاوت میان دو دسته پادشاهان نیز بیان‌گر این حقیقت است، پادشاهانی که «یو» نامیده می‌شوند، می‌توانند جامعه چینی را متحد کنند و سعادت دنیوی ظاهری را برای آنها فراهم سازند، اما کاری که پادشاه منجی انجام می‌دهد، علاوه بر این که شامل تمام آن چیزی می‌شود که آسمان بر آن سایه می‌اندازد، همه هم‌زمان ابعاد اخلاقی و معنوی نیز دارد و صرفاً امری سیاسی نیست.

۳-۱. تای پینگ (صلح بزرگ)

در سال‌های قبل از شکل‌گیری سلسله هان (۲۲۰ ق.م - ۲۲۰ م) زمانی که شی هوانگ‌تی مشغول برپایی حکومت یکپارچه در چین بود، نظریه‌ای در میان کنفوسیوسیان مطرح شد که آن را «تای پینگ» می‌نامیدند و به معنای «صلح بزرگ» یا هماهنگی بزرگ است. به احتمال، این تعبیر، تغییر یافته دادونگ باشد که در نوشته‌های کنفوسیوس به معنای «حکومت جهانی» و هماهنگی بزرگ می‌باشد. تای پینگ به این

معناست که صلح بزرگ در گذشته بسیار دور و باستانی چین وجود داشته و در آینده بار دیگر به دست حاکم فرزانه‌ای تحقق خواهد یافت. در این حکومت، هر کسی در جای مناسب قرار دارد و مطابق استعدادش به وظیفه خود عمل می‌کند. صلح بزرگ به جامعه انسانی اختصاص ندارد، بلکه یک هماهنگی جهانی است و آثاری همچون آب و هوای مناسب فصلی، فراوانی محصولات و عمر طولانی موجودات زنده را در برمی‌گیرد.

این بخش از نظریه تای پینگ، با آنچه به طور پراکنده در کتاب‌های باستانی چین آمده است، چندان تفاوتی ندارد، جز آن که همه را جمع‌آوری کرده و در قالب یک نظریه آورده است. اما در این دوره (دو قرن قبل از میلاد مسیح) مقام کنفوسیوس آن‌چنان تعالی یافته بود که او را «پادشاه بدون تاج» می‌نامیدند. در اواخر سلسله هان نظریه دیگری نیز مطرح شد که آسمان را به عنوان خدای مشخصی تلقی می‌کرد، در این نظریه، کنفوسیوس شخصیتی نیمه الهی پیدا کرد.

از مجموع قرائن و شواهد به دست می‌آید که در نظریه «تای پینگ»؛ منجی موعود کسی جز کنفوسیوس نیست. او تنها منجی موعود و زنده جاویدی است که در میان مردم، آنها را به سوی آرمان متعالی بزرگ راهنمایی می‌کند و کسی جز او صلاحیت برقراری آن را ندارد. البته، ریشه‌های این نظریه کنفوسیوس، قبل از سلسله هان قابل تشخیص است؛ مثلاً منسیوس^۱ - که احیا کننده راه کنفوسیوس و یکی از نظریه پردازان در زمینه حکومت است - در باره او می‌گوید: «از دیر باز که زندگی انسان به روی زمین پیدا شده، هرگز کنفوسیوس دیگری نبوده است».

بنابراین، نظریه تای پینگ - که تا امروز همواره باقی بوده است - یک تفاوت اساسی با مباحث مطرح در کتاب‌های اولیه دارد و آن اینکه شخص کنفوسیوس، منجی موعود

۱. منسیوس (۳۷۲ - ۲۸۹ ق.م) یکی از مریدان کنفوسیوس است که صد سال بعد از او به دنیا آمد و مکتب کنفوسیوس را که رو به فراموشی بود، زنده کرد.

این نظریه است.

۲. منجی موعود در آیین تائو

بنیان گذار آیین تائو، لائوتزه (در حدود ۶۰۰ ق.م) است. اصول این آیین، به طور عمده از تائوته چینگ و از نوشته‌های چونگ تزه دومین شخصیت تائویی - که دویست سال بعد می‌زیسته است - استخراج شده است. تائو، عمل از راه بی عملی و مخالفت با خشونت از طریق تسلیم است. هماهنگی درونی با طبیعت و اتحاد با آن، روح را جاویدان می‌سازد. اندیشه هماهنگی بزرگ، یکی از اندیشه‌های محوری آیین تائوست. به اعتقاد لائوتزه، هر چه انسان طبیعی‌تر باشد و از طریق قوانین حکومتی و اخلاقی فطری منحرف نشده باشد، با تائو و کل نظام گیتی هماهنگ‌تر است و از این طریق می‌توان به هماهنگی بزرگ دست یافت.

۱-۲. چونگ تزه و تای پینگ

چونگ تزه، واژه «تای پینگ» را برای حکومتی به کار می‌برد که هماهنگ با قوانین طبیعت است، این حکومت آرمانی، همان چیزی است که لائوتزه از آن سخن گفته است و تنها تازگی چونگ تزه، به کار بردن اصطلاح «تای پینگ» است. در دوران سلسله هان، متنی تحت عنوان «تای پینگ جینگ» با گرایش‌های تائویی عرضه شد که منشأ جنبش‌هایی علیه حکومت‌ها گردید. این جنبش‌ها که در میان توده مردم تائویی شکل گرفت، با نظریه تای پینگ - که کنفوسیوسیان مطرح می‌کردند - مخالف نبودند، بلکه حمله آنها به حکومت‌هایی بود که برخلاف آنچه ادعا می‌کردند، عمل می‌کردند. در این متن که بعدها تکمیل شد، عنصر نجات بخش در سنت تائی پینگ، این گونه توصیف شده است:

«صلح بزرگ (هماهنگی بزرگ) که شهریان عصر طلایی باستانی به وسیله حکومت تائویی - که در طبیعت دخالت نمی‌کند - ایجاد کرده بودند، توسط رسول الهی - که رهبر آسمانی خوانده می‌شود - ایجاد می‌گردد. نظریه «تای پینگ» و اینکه انسان کامل و

فرستاده‌ای از آسمان که صلح بزرگ را به ارمغان می‌آورد و نسل بشر را از فساد و تباهی که قوای شیطانی پدید آورده‌اند، نجات می‌دهد و همه نیروهای شر را نابود می‌سازد، بعدها گسترش بیش‌تری یافت. البته، پادشاهی مسیحایی غالباً به عنوان سلسله‌ای دنیوی و گاهی در بعضی سنت‌های تائویی، در قالب مدینه فاضله بهشتی تصویر می‌شود. در این نظریه پردازی‌ها، از افکار و اندیشه‌های لائوتزه صرفاً به عنوان بنیان‌گذار آیین تائو بهره گرفته نشده، بلکه شخصیت وی یکی از محورهای اصلی نظریات پیروان مدینه فاضله مسیحیان است، به گونه‌ای که منجی موعود در این نظریات گاه لائوتزه و زمانی یکی از تجلیات یا فرستادگان او است.

در ابتدای نظریه پردازی درباره مدینه فاضله، لائوتزه نقش محوری در نجات را به عنوان منجی موعود بر عهده داشته است، اما بعدها مقام والاتری به عنوان خدای متعال می‌یابد که از طرف او منجی‌هایی برای نجات مردم می‌آیند. در اواخر دوران سلسله هان، شخصیتی نیمه افسانه‌ای به نام چینگ تائو - لینگ، با ادعای نیابت وحی از وجه خدا گونه لائوتزه به نام «تای شنگ لائو - جون» مفتخر به دریافت عنوان «پیشوای آسمانی» از او می‌شود.

از گفته‌ها و نوشته‌ها و اعمال او به دست می‌آید که او خود را «منجی موعود» می‌دانست. پس از انقراض سلسله هان و در دوره آشوب (۲۰۰ - ۵۰۰ م) شخصیت دیگری به نام «لی هونگ» که از تجلیات لائوتزه محسوب می‌شد، در بعضی کتاب‌های تائویی به عنوان منجی مطرح شده است.

۲-۲. ویژگی‌های منجی موعود

با توجه به مطالب پیشین، ویژگی‌های منجی موعود در فرهنگ چینی - به ویژه از منظر دو آیین کنفوسیوس و تائو - به قرار ذیل است:

۲-۱. منجی موعود، انسانی است با اوصاف والا.

۲-۲. فرد خاصی به عنوان منجی موعود، تعیین نشده است و صرفاً صفات منجی بیان

فصل ششم: اندیشه منجی موعود در آیین کنفوسیوس و تائو ۶۷

شده است. بدین جهت در تاریخ فرهنگ چین به اشخاص متعددی برمی‌خوریم که به عنوان منجی معرفی شده‌اند. این افراد از آن جهت که دارای صفات منجی بوده‌اند، صاحب این مقام شناخته شده‌اند.

۲-۳. منجی موعود، یک بشر عادی نیست، بلکه از نیروی فوق‌العاده‌ای برخوردار است. او فردی الهی است، و علاوه بر اینکه صفات لازم برای نجات بشر را دارد، باید مجوز آسمانی ظهور را داشته باشد.

۲-۴. آموزه منجی موعود چینی، از ویژگی جامعیت برخوردار است. اولاً: جمعی است و به افراد خاص اختصاص ندارد. ثانیاً: جهان شمول است، ثالثاً: مخصوص ابعاد مادی انسان نیست، بلکه ابعاد معنوی و اخلاقی‌اش را نیز شامل است.^۱

۱. ر.ک: گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان چینی، در «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان» ص ۱۳۱-۱۶۵؛ تاریخ جامع ادیان، فصل‌های نهم و دهم؛ ادیان زنده جهان، فصل‌های ششم و هفتم؛ فرهنگ ادیان جهان، مدخل‌های دائو (تائو) و کنفوسیوس.

فصل هفتم: اندیشه منجی موعود در آیین یهود

اندیشه منجی گرایی در آیین یهود را می توان در سه مرحله تاریخی، مطالعه و بررسی کرد. ۱. دوره اولیه، ۲. دوره میانی، ۳. دوره متأخر.

۱. دوره اولیه: قوم برگزیده و سرزمین موعود

در آیین یهود، مفاهیم «یهوه»، «قوم برگزیده» و «سرزمین موعود» مفاهیم محوری به شمار می روند که دو مورد اخیر، به ویژه مفهوم «سرزمین موعود» در ساخت مفهوم منجی باوری یهود نقش عمده ای دارد. یهودیان، خود را قوم برگزیده می دانند. خاستگاه این عقیده، عهدی است که بر اساس منابع عهد قدیم میان یهوه و آبای اسرائیلی (ابراهیم، اسحاق و یعقوب) و موسی (همراه با قومش) بسته شد.^۱ ایمان یهودی با مفهوم برگزیدگی قوم اسرائیل پیوند خورده است و انکار آن، انکار ایمان یهودی است. ورود به سرزمین کنعان – که بعدها سرزمین اسرائیل نام گرفت – و سکونت در آن، یکی از دو موهبتی بود که قوم اسرائیل، بر اساس عهد خداوند با آبا، انتظار آن را داشت. در عهد عتیق، وقتی از سرزمین مورد نظر سخن می رود، همواره از جمله هایی مثل «سرزمینی که من به شما دادم»^۲، «سرزمینی که به ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده دادم»^۳، «سرزمین کنعان که می خواهم آن را به قوم اسرائیل بدهم» و... استفاده شده است. در دوره پیش از فتح سرزمین کنعان، هیچ ویژگی معنوی اختصاصی برای آن ذکر

۱. سفر پیدایش، ۱۲: ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸؛ سفر خروج، ۲۳: ۱.

۲. لاویان: ۲۳: ۹ و ۲۵: ۲.

۳. خروج، ۲۳: ۱.

نشده است، اما بعدها، این تلقی که آن سرزمین را خدا به بنی اسرائیل بخشیده است، توجه تقدس آمیز آنان را به آن جلب کرد. از طرفی چون اسرائیل خود را قوم خدا و پسران او می دانست، طبیعی بود که سرزمین محل سکونت او نیز، سرزمین ویژه و مقدسی تلقی شود، لذا پس از فتح سرزمین کنعان و استقرار نهادهای دینی-سیاسی و ساخت معبد برای خداوند است که این سرزمین به مرور زمان به ارض مقدس تبدیل می شود.

در دوره اسارت بابلی، بازگشت به آن سرزمین به مثابه نجات، اما این بار از نوع مسیحیایی اش مطرح می گردد.^۱ در کلام انبیای دوره پایانی تبعید و پس از آن، اورشلیم جنبه معنوی می یابد و معنای نجات شناختی پیدا می کند و سمبل برقراری عظمت دوباره قوم و خدای اسرائیل می شود.^۲

با توجه به مطالب یاد شده می توان گفت که در دوره های اولیه تاریخ قوم یهود، نجات و منجی، مفهوم مسیحیایی و فرجام شناختی نداشتند. یهوه، بر اساس عهدی که با آباء یهود و قوم اسرائیل بسته بود، متکفل تأمین قدرت آنان بود، اوست که آنان را از فرعون و اسارت در مصر نجات داد و سرزمین موعود (کنعان) را برای فراهم آوردن آسایش و رفاه قوم خویش از ساکنان بومی اش، ستاند و به ایشان داد. عوامل انسانی هر چند به بزرگی حضرت موسی- در این دوره، فقط وظیفه ابلاغ پیام خداوند به قومش را داشتند، و هرگز تصویری که در دوره های متأخر از پادشاهان آرمانی یا از مسیحا وجود دارد، درباره موسی و غیر او در آن دوره وجود نداشت.

۲. دوره دوم: پادشاه آرمانی

سنت حاکم بر قوم اسرائیل از دوره آباء تا سال ها پس از استقرار در سرزمین کنعان، قبیله ای بود. ریاست بر قبیله با آنچه که با مفاهیم «سلطنت» یا «پادشاهی» از آن یاد می شود

۱. اشعیا، ۱۰: ۱۱-۹: ۱۰-۱۰: ۱۶-۲.

۲. همان، ۱۰: ۱۶-۲.

فصل هفتم: اندیشه منجی موعود در آیین یهود ۷۱

(حاکمی که یگانه مرجع حجیت زیر دستان و مردمان تحت حکومت خود است)، کاملاً متفاوت بود. در دوران داوران نیز که با مرگ یوشع، جانشین موسی^۱، و تقریباً آغاز سکونت در سرزمین کنعان شروع شد و تا زمان سموئیل (آخرین داور) ادامه یافت، ویژگی نظام شاهی را نداشت. داور کسی بود که به دلیل شجاعت و قدرتش، توسط شیوخ به رهبری و سرپرستی قوم تعیین می شد، اما این منصب نه همانند پادشاهی موروثی بود، و نه اختیارات پادشاه را داشت، و نه یک نهاد سیاسی - اجتماعی با امکانات انسانی و مادی مربوط به آن بود. تصور بنی اسرائیل در آن دوره این بود که یهوه پادشاه آنان است.

مشاهده کامیابی نسبی اقوام مجاور، که دارای نظام پادشاهی بودند^۲، قوم اسرائیل را بر آن داشت تا از سموئیل بخواهند یک پادشاه برای آنان تعیین کند. این درخواست، در آغاز به معنای رد پادشاهی یهوه و به خود و انهدان قوم بنی اسرائیل بود^۳، لیکن تأثیر مثبت پادشاهی به ویژه در دوره داود، باعث شده که این نهاد با یهوه گرایی سازگاری یابد و پادشاه کسی تلقی شود که با تعیین و تأیید یهوه به قدرت می رسد و تدهین شده او نامیده می شد.

عنوان مسیحا (به عبری، ماشیح و به آرامی، مسیحا) به معنای تدهین شده، در عهد قدیم عنوانی است شاهانه، هرچند عمل تدهین با روغن مقدس، برای اشخاص دیگر، یعنی کاهن و نبی نیز به کار رفته است.^۴ با تدهین، روح یهوه در پادشاه قرار می گیرد و دارای سرشت و نامی نو می شود.

پس از تدهین، پادشاه به حکمتی فرابشری دست می یابد، همچون فرشته وحی و

۱. اشعیا، ۶۰: ۲-۳.

۲. آفرینش، ۳۶: ۳۱؛ اعداد ۲۴: ۲۶.

۳. اول سموئیل، ۸: ۷-۹.

۴. لاویان، ۲: ۸-۱۰ و اول پادشاهان، ۱۹: ۱۶.

فرستاده یهوه می شود که همه چیز را می فهمد^۱ و عمری طولانی به او داده می شود.^۲ شخصیت داود در تاریخ قوم اسرائیل و نهاد پادشاهی، بسیار تعیین کننده است، تا آنجا که عملکرد و شخصیت پادشاهان با او سنجیده می شد و پادشاه آرمانی اسرائیلیان، یعنی مسیحا، می بایست از نسل داود می بود و نجاتی که می آورد، احیای پادشاهی داود است. مسیحا، در این دوره از تاریخ قوم اسرائیل، نه آن منجی منتظر دوره های بعد، بلکه آن پادشاهی است که به نام یهوه تدهین می شود و با او عهد می بندد که در خدمت وی و قوم او باشد و نجاتی را که عبارت از حاکمیت قوم اسرائیل بر سرزمین تحت تصرفش، و صلح و فراوانی همراه با یهوه پرستی است، تداوم بخشد. در دوره وفور نعمت، انتظار قوم می تواند تداوم آن باشد، نه آمدن یک نجات بخش.

۳. مسیحا، احیاگر اسرائیل

پس از سلیمان، پادشاهی متحد اسرائیلی بر اثر اختلاف، به پادشاهی یهودا و اسرائیل تقسیم شد و قدرت گذشته خود را از دست داد. ضعف های درونی ناشی از اختلافات سران اسرائیل در دین داری و سیاست ورزی، و نیز فشارهای بیرونی پادشاهی های مصر و خاور میانه باستان موجب گردید که وعده هایی که پادشاهان برای خوشبختی و رفاه و آسایش قوم اسرائیل به یهود می دادند، تحقق نیابد، و تحقق آنها را به آینده موکول می کردند. از این دوره است که قوم اسرائیل در حسرت پادشاهی داودی، به انتظار احیای آن در آینده نشست، و آینده گرایی مبتنی بر احیای اسرائیل، همراه با اعتقاد به ظهور شاهی آرمانی از نسل داود شکل گرفت.

در عهد عتیق، مسیحا همواره از «شاخه داود» است^۳، حتی گاهی، نام او داود ذکر

۱. دوم سموئیل، ۱۴: ۱۱۰.

۲. اول پادشاهان، ۱: ۳۱.

۳. اشعیا، ۱۱: ۱۰؛ ۹: ۱۶؛ ۵: میکاه، ۵: ۱ و ارمیا، ۲۵: ۷.

فصل هفتم: اندیشه منجی موعود در آیین یهود ۷۳

شده است.^۱ این، نه به معنای زنده شدن دوباره داود، بلکه به معنای تداوم حیات او در نسل شاهانه‌اش می‌باشد. حکومت مسیحا، همانند حکومت داود، بسط می‌یابد. در مقابل ضعف دینی و اخلاقی پادشاهان وقت اسرائیل، برویژگی‌های برجسته اخلاقی و دینی مسیحا تأکید می‌شود.

او بر اساس عدالت حکم می‌کند و داد ضعیفان را می‌ستاند.^۲ با وجود او، گناه و بی‌عدالتی وجود نخواهد داشت، زیرا سرزمین از علم یهوه پر خواهد شد.^۳

مسیحا (تدهین شده یهوه) کسی است که روح یهوه در او رسوخ کرده و با کسب این فضیلت، تمام خصلت‌های لازم یک شاه آرمانی اسرائیل در او موجود است. بنابراین، او بیش از یک انسان عادی است و می‌تواند قهرمان الهی نامیده شود. او صاحب عنوان «مشیر»، «حاکم شگفت‌انگیز»^۴ و «امیر صلح»^۵ است. شرح سعادت مادی برآمده از برکت درونی شخص پادشاه را، می‌توان در کتاب حزقیال به خوبی مشاهده کرد: «شبانی بر ایشان خواهم گماشت، بنده‌ام داود را، تا ایشان را بچرانند... و من یهوه خدای ایشان خواهم بود... من با ایشان عهد صلح می‌بندم، حیوانات وحشی را از سرزمین آنها بیرون می‌رانم، تا بتوانند حتی در بیابان با امنیت زندگی کنند و در جنگل بخوابند و...»^۶.

اندیشه اساسی در آینده‌گرایی یا امید ناظر به آینده اسرائیل، پادشاهی یهوه است، و سایر مفاهیم برگرد این مفهوم مرکزی، سازمان می‌یابند. گرچه در دوره‌های متأخر یهود، پادشاهی مسیحا به مثابه پیش درآمدی بر پادشاهی یهوه، بر همه چیز چیرگی داشت و مسیحا در حکم ابزار یهوه برای نجات بخشی و اعمال حاکمیت بود.

۱. ارمیا، ۳۰: ۹؛ حزقیال، ۳۴: ۲۳.

۲. اشعیا، ۹: ۶، ۱۱: ۳-۵ و ارمیا، ۲۳: ۴، ۲۳: ۱۵.

۳. اشعیا، ۱۱: ۹.

۴. همان، ۹: ۵.

۵. میکاه، ۵: ۴.

۶. حزقیال، ۳۴: ۲۳-۲۷.

بنابراین، در نظر نویسندگان عهد عتیق، بین پادشاهی یهوه و پادشاهی مسیحا تعارضی وجود ندارد. تأکید بر مسیحا در جایی است که بر جنبه سیاسی نجات تأکید می‌گردد، اما هرچه بر جنبه دینی بیش‌تر تأکید می‌شود پادشاهی یهوه، مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرد.

۴. دوره سوم: منجی‌باوری فرجام‌شناختی

بنابر گزارش اناجیل، عیسی علیه السلام در جلسه محاکمه‌اش به دست رهبران یهود در پاسخ به پرسش کاهن اعظم که از او پرسید آیا تو مسیح هستی؟ گفت: «آری، و یک روز مرا خواهید دید که در سمت راست خدا، نشسته بر ابرهای آسمان به زمین باز می‌گردم» این پاسخ کوتاه، بیان‌گر نحوه تلقی یهود متأخر، از مسیحا و نوع نجات بخشی او است و نشان می‌دهد که در این تلقی، منجی منتظر اسرائیل چه میزان آسمانی‌تر و الوهی‌تر شده است. گرچه نجات سیاسی-دینی قوم یهود همچنان مورد انتظار است، اما این امر در ضمن نجاتی جهانی و فرجام‌شناختی صورت می‌گیرد، در این تلقی از منجی با عنوان «پسر انسان» یاد می‌شود؛ گرچه لفظ «مسیحا» همچنان کاربرد دارد. عیسی علیه السلام نیز، مطابق گزارش اناجیل، به جای «مسیحا» از عنوان «پسر انسان» استفاده می‌کرد.

منجی‌باوری فرجام‌شناختی به طور عمده در کتاب‌های یهودی مربوط به بین‌العهدین و اوایل دوره مسیحیت ضبط شده است. در این آثار، مفاهیمی، همچون رستاخیز مردگان، داوری، پادشاهی برگزیدگان، پادشاهی خداوند، پسر انسان، فرزندان نور و ظلمت، نبرد نهایی خیر و شر، پاداش و جزا، بهشت و جهنم و... به چشم می‌خورد. در پایان جهان حاضر، گناه، فساد، ظلم و کثرتی به اوج خود می‌رسد و طبیعت نیز، دچار بی‌نظمی و ویرانی می‌شود^۱ و در میان مردم جنگ و نزاع رخ می‌دهد.^۲ حیات نو یهودی، صرفاً حیاتی روحانی نیست، بلکه جنبه طبیعی و فیزیکی نیز دارد. در واقع جهان نو،

۱. متی، ۲۳: ۶۲.

۲. دوم باروک، ۲۷، ۳۲، ۱، ۲۵: ۳، ۴۸: ۴۲، ۷۰: ۲. ت. اول اخوخ، ۵۳: ۲، ۱۱۰: ۱ و چهارم عزرا، ۵: ۱-۵.

نمونه‌ای از جهان پیش از دوره گناه است. درست کاران و برگزیدگان در پادشاهی خداوند، جایی که هیچ نوع گناهی وجود ندارد شرکت می‌جویند، لیکن نیروهای شر، محکوم به عذاب ابدی در گهینم (جهنم) می‌شوند که در اصل نام دوره‌ای در اورشلیم بود، اما بعدها صورت کیهانی گرفت.^۱

۵. پسر انسان

از گزارش اناجیل برمی‌آید که عیسی علیه السلام از قبول عنوان «مسیحا» که معنای سیاسی- نظامی داشت، پرهیز و از واژه «پسر انسان» استفاده می‌کرد، اما کاربرد این واژه سابقه‌ای دیرینه در تاریخ یهود دارد. نویسنده کتاب دانیال (حدود ۱۵۰ الی ۲۰۰ ق.م) این واژه را به معنای نجات شناختی فرجام شناختی‌اش به کار برده است. سخن عیسی علیه السلام در حضور کاهن اعظم یهود، در مورد نزول پسر انسان نشسته بر ابرهای آسمانی - که پیش‌تر نقل شد - به همین معنا اشاره دارد. بنابراین، یهود حدود دویست سال پیش از عیسی علیه السلام توقع ظهور یک چهره آسمانی را برای نجاتی فرجام شناختی داشت که البته نجات ملی، جنبه‌های سیاسی، دینی و اخلاقی قوم یهود را نیز، شامل می‌شود.

پسر انسان، همان مسیحای آسمانی شده است، با نام و کارکردهای جدید. به همین جهت اخنوخ^۲ و عزرا^۳ او را مسیحا می‌خوانند. او «شاخه داود»^۴ نیز نامیده شده است. نویسنده کتاب دوم باروک او را از قول خداوند، «مسیحای من» و «بنده‌ام مسیحا» نیز می‌نامد.^۵ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در محافل آخرالزمان باور، برخی مفاهیم و تصورات، به مفهوم مسیحای ملی افزوده شده که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، «پسر انسان»

۱. اول اخنوخ، ۹۱: ۱۵؛ دوم اخنوخ، ۹ و دوم باروک، ۴: ۱۲.

۲. اول اخنوخ، ۴۸: ۱۰، ۵۲: ۴.

۳. دوم عزرا، ۱۳: ۳.

۴. اول اخنوخ، ۱۲: ۳۲، ۷: ۲۹، ۱۳: ۲۵.

۵. دوم باروک، ۲۹: ۳، ۳۰: ۱.

است. پسر انسان، شخصیتی در موازات مسیحا نیست، او همان مسیحاست که فوق انسانی تر شده است. نجات بخشی مسیحا، نوعی نجات این جهانی با جنبه‌های سیاسی، دینی و اخلاقی بود، لیکن نجات بخشی پسر انسان با حفظ این جنبه‌ها، جنبه فرجام شناختی و کیهانی به خود گرفته است.

۶. ویژگی‌های موعودباوری یهودی

موعودباوری یهودی دارای ویژگی‌های زیر است:

- ۱-۶. موعود یهودی، موعودی شخصی، اما نامتعیین است.
- ۲-۶. ماشیح در سنت یهود، اگر چه بسان مسیحای عیسوی، پسر خدا و جنبه‌ای از او تلقی نمی‌شود، اما انسانی کاملاً معمولی نیز نیست، او مسح شده خداوند و دارای قدرت و موهبتی الهی است.
- ۳-۶. رسالت مسیحای یهود، رسالتی عمدتاً اجتماعی و قومی بوده است و اگر احیاناً سخنی از برپایی پادشاهی یهوه و برقراری صلح و عدالت در زمین می‌رود، آن را در سایه سروری قوم یهود می‌خواهد.
- ۴-۶. موعودباوری یهودی رو به گذشته دارد و در صدد احیای پادشاهی داود و سلیمان و سروری پیشین یهود است.
- ۵-۶. با ظهور ماشیح، واقعه نجات موعود، صرفاً به جامعه بشری محدود نمی‌شود، بلکه در کل کیهان، آثاری را به بار می‌آورد. از این جهت در زمره موعودهای دارای کارکرد کیهانی می‌باشد.^۱

۱. ر.ک: گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در یهودیت، در «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان»، ص ۱۶۷-۲۱۸؛ تاریخ جامع ادیان، فصل سیزدهم؛ ادیان زنده جهان، فصل نهم؛ فرهنگ ایان جهان، مدخل یهودیت و مدخل‌های مرتبط؛ یهودیت، بررسی تاریخی؛ انتظار مسیحا در آیین یهود، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷؛ ماشیح، منجی یهود به روایت تلمود، در فصلنامه مشرق موعود، شماره ۵۸ آرمان شهر در اندیشه یهود، در «فصلنامه انتظار موعود»، شماره ۲۵ و ۲۶؛ منجی موعود در یهودیت و مسیحیت، مرکز ادیان، ۱۳۸۷.

فصل هشتم: اندیشه منجی موعود در مسیحیت

۱. ظهور مسیحیت

بر اساس روایت‌های دینی و تاریخی مربوط به یهود و مسیحیت، در دورانی که شکوه سلطنت داود علیه السلام در سلطه رومیان بر بنی اسرائیل از دست رفته بود و آنان بی‌تاب‌تر از همیشه در انتظار رهایی بخشی موعود خود بودند، عیسی علیه السلام با وجود آنکه از خانواده‌ای فقیر و کاملاً معمولی و فاقد شرایط شهریاری برای مسیحا شدن بود، اما به دلیل برخورداری از کمالات نفسانی و تعالی روح و نیز جذبه‌های کلامی، در باور جماعتی از یهودیان، به مثابه ماشیح (مسیحای) موعود شناخته شد و گروه زیادی از طبقه‌های پایین‌تر جامعه ندای او را اجابت کردند، آنان در نهایت از پیکره اصلی یهودیت جدا شدند و بدین ترتیب هسته اولیه جامعه مسیحی شکل گرفت.

۲. رستاخیز عیسی علیه السلام

تا پیش از آنکه عیسی علیه السلام (بنابر باور مسیحیان) دستگیر و بر صلیب شود، آرمان مسیحایی در میان پیروانش با همان معنا و مفهوم سنت یهودی فهمیده می‌شد، یعنی آمدن شخصی از نسل داود علیه السلام برای برقراری ملکوت خدا، اما پیروان عیسی علیه السلام وقتی موعود خود را، بی آنکه وعده‌ای از وعده‌های اشعیا، دانیال و دیگر پیامبران بنی اسرائیل را عملی کند، بر صلیب دیدند، سردرگریان شده و در خانه‌های خود پنهان گردیدند، اما رستاخیز عیسی علیه السلام از قبر پس از سه روز، بار دیگر روح امید را در آنان زنده کرد. از آن زمان، آرمان مسیحا، با تفسیری تازه در میان مسیحیت ادامه یافت.

رستاخیز عیسی علیه السلام، مفهوم موعودگرایی یهودیان را تبیینی کاملاً تازه کرد. بر اساس

این تبیین تازه، عیسی علیه السلام پس از مرگ زنده شده و بعد از مدت کوتاهی از چشم‌ها پنهان شده و جامعه مسیحی در انتظار بازگشت او بوده و هست. اعتقاد به رستاخیز و آرمان بازگشت عیسی علیه السلام در آخرالزمان یکی از باورهای بنیادین در آیین مسیحیت است. کهن‌ترین روایت در این باره از پولس رسول است.^۱

رستاخیز عیسی علیه السلام، برای دیانت تازه دو نتیجه داشت: اول این که دلیلی بود بر حقانیت عیسی علیه السلام و اینکه او به واقع همان مسیحای یهودیان است، و دوم اینکه سبب شد پیروان او همیشه در انتظار بازگشت او باشند.

برابر آنچه در کتاب مقدس آمده است، عیسی علیه السلام باز خواهد آمد، تا ایمان داران را در آن جایی که هست پذیرد^۲، در میان امت‌ها داوری کند^۳، بنی اسرائیل را رهایی بخشد^۴، هستی را از فساد رهایی دهد^۵، به جهان برکت دهد^۶، ملکوت الهی را برپا نماید^۷ و ...، این وعده‌های روشن، مسیحیان را در انتظاری تاریخی نگه داشته است.

براساس این باور، عیسی علیه السلام به صورت ناگهانی و بدون اطلاع قبلی^۸، در جلال و هیبت پدر و همراه فرشتگان^۹، و با فتح و پیروزی^{۱۰} باز خواهد گشت و ملکوت موعود را برقرار خواهد ساخت.

در آیین مسیحیت می‌توان دو مفهوم از منجی موعود را باز شناخت: موعود یهودی

۱. رساله اول به قرنتیان، ۱: ۱۵-۳۵.

۲. یوحنا، ۱۴: ۳.

۳. همان، ۵: ۲۶.

۴. اشعیا، ۱۴: ۳.

۵. رومیان، ۸: ۲۱.

۶. حزقیال، ۳۴: ۲۵.

۷. دوم سموئیل، ۷: ۱۶-۱۹.

۸. یوحنا، ۱۴: ۲۱، ۲۲-۲۳ و متی ۲۴: ۳۴-۳۵، ۲۵: ۱-۱۳.

۹. متی ۱۶: ۲۷، ۱۹: ۲۸.

۱۰. لوقا، ۱۹: ۱۱-۲۷.

فصل هشتم: اندیشه منجی موعود در مسیحیت ۷۹

که ظهور کرد و رفت و موعود مسیحی که می‌آید تا ملکوت خدا را برپا سازد. در مفهوم اول، موعود مسیحیان مصداق همان مفهوم ماشیح یهودیان است، که به جای بازگرداندن سروری ایشان با مرگ فدی‌ه‌وار خود، بار گناه نخستین را از دوش مؤمنان به خویش برداشت، در حالی که در تصویر دوم، موعود مسیحی، شخص عیسای ناصری است که باز خواهد گشت، تا پایان تاریخ را رقم بزند.

۳. چند نکته مفید و مهم

درباره اندیشه منجی موعود در مسیحیت، چند نکته مفید و مهم درخور توجه است:

۳-۱. جان مایه موعود گرایی مسیحی را، باید در متون مقدس یهودی - البته نه با همان تفسیر یهودی - جست و جو کرد. متون مقدس یهودی بخشی از متون مقدس مسیحی است و آنان به این متون استدلال می‌کنند و به آنها با دیده تقدس می‌نگرند.

۳-۲. یهودیان متعصب، بر اساس سنت دینی خود، در انتظار شهریاری از نسل داود علیه السلام بودند، مردی که با ردای پادشاهی و با ادبیاتی ملوکانه برای نجات آنان خواهد آمد. عیسی علیه السلام این اوصاف را نداشت و مورد انکار آنان و آزار پیروانش قرار گرفت، ولی پیروان او تلاش چشم‌گیری داشتند تا اثبات کنند، پیش‌گویی‌های پیامبران اسرائیلی بر عیسی علیه السلام منطبق است. نمونه بازر این تلاش را می‌توان در اناجیل هم‌نوا^۱ - به ویژه انجیل متی - دید. او سخن خود را از نسب نامه عیسی علیه السلام آغاز نموده و تلاش می‌کند نشان دهد عیسای ناصری همان مسیحایی است که یهودیان می‌گویند.

۳-۳. درباره اینکه آیا عیسی علیه السلام خود مدعی مسیحایی بود یا خیر، عهد جدید گزارش روشنی ارائه نمی‌کند، ولی او بارها خود را «پسر خدا» معرفی کرده است که می‌تواند بر مسیحا بودن حمل شود: «پسر انسان نیامده است تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و

۱. از اناجیل چهارگانه مسیحیت، سه انجیل نخست (متی، لوقا، مرقس) به دلیل همسانی بیش‌تر در لحن و ساختار به «اناجیل هم‌نوا» معروفند.

جان خود را در راه بسیاری فدا کند»^۱.

۳-۴. در اناجیل و نیز در الهیات مسیحی درباره بشری یا الهی بودن شخصیت عیسی علیه السلام دو دیدگاه مطرح شده است. در اناجیل هم‌نوا، جنبه بشری عیسی مورد توجه واقع شده است. او از مریم باکره زاده شده و در کنار برادران و خواهران خود در ناصره بزرگ شد و چون همه انسان‌های دیگر زندگی کرد و دیگران را با کلام گیرای خود موعظه کرد. اما در انجیل یوحنا، عیسی علیه السلام لوگوس الهی است که جسمانی شده است، الوهیت یافته و ازلی است. به دنبال این دو دیدگاه، در ادبیات دینی مسیحی، شاهد دو الهیات هستیم: الهیاتی که بر بشر بودن عیسی تأکید دارد و الهیاتی دیگر که او را خدا می‌خواند. مکتب اسکندرانی بیش‌تر بر الوهیت مسیح تأکید داشت و مکتب انطاکیه بر بشریت عیسی تأکید می‌ورزید. در اعتقاد نامه شورای کالسدون (۴۵۱ میلادی) گفته شده است: عیسی علیه السلام دارای الوهیت و انسانیت کامل است. به این ترتیب، موعودی که مسیحیان انتظار او را دارند، موعودی است که دارای جنبه الاهی است.

۴. تحولات تاریخی

سه قرن نخست میلادی، مشهور به دوره آباء، یکی از مؤثرترین دوره‌های تاریخ تفکر مسیحی است. در این دوره، اعتقاد به بازگشت عیسی علیه السلام اگرچه در قالب یک باور کاملاً منظم ظاهر نشده بود، ولی در میان مسیحیان، حضوری عمیق و پررنگ داشت. این دوره، خاستگاه مباحثی است که با مسایل رستاخیز و بازگشت عیسی مرتبط بود، مباحثی چون مسیح‌شناسی و بحث دو طبیعتی بودن مسیح که توسط اریگن (۱۸۵ - حدود ۲۵۴) مطرح شد. آگوستین (۳۵۴ - ۴۳۰) نیز، در تبیین نظریه معروف خود با عنوان «دو شهر» بر این آموزه تأکید دارد. او پس از تصویر دو شهر (شهر خدا و شهر دنیا) بر این باور است که مؤمنان در دوره میانی زندگی می‌کنند که میان واقعه تجسم مسیح و بازگشت نهایی‌اش

در جلال، قرار دارد.

در عبارات آگوستین، یک کشش عمیق آخرت شناسی میان دو دوره وجود دارد: دوره‌ای که کلیسا در اسارت دنیا است و آینده‌ای امید بخش که در آن کلیسا از این بند رهایی می‌یابد. با پایان دوره آباء و از آغاز قرن چهارم میلادی به بعد، از رونق این باور کاسته شد. با پیدایش روش‌های تفسیری که عمدتاً بر تأویل و باطن‌گرایی استوار بود، مفاهیم زیادی از کتاب مقدس از معانی حقیقی خود فاصله گرفت و در معانی مجازی تفسیر شد. از جمله این مفاهیم، رستاخیز و بازگشت عیسی بود که بیش از آنکه معنای حقیقی داشته باشد که به پایان تاریخ اشاره دارد، معنایی مجازی و روحانی یافت. با این حال، این آرمان هیچ‌گاه از بین نرفت.

در قرون وسطی، باورهای آخرت شناسی مسیحی تا حدود زیادی به فراموشی سپرده شده بود، ولی کسانی بودند که در این زمینه یادآوری‌هایی داشتند که یوآخیم (۱۱۳۲ - ۱۲۰۲) یکی از آنهاست. او با تبیین تثلیثی تاریخی، جهان را به سه دوره تقسیم می‌کند: دوره پدران که مطابق با دوره عهد عتیق است، دوره پسر که با دوران عهد جدید سازگار است و دوره روح القدس که به برقراری صلح در کل جهان خواهد انجامید.

با آغاز اصلاحات کلیسا، در مورد این بخش از ایمان مسیحی علاقه بیش‌تری ابراز شد. مصلحان کلیسا بر مفهوم بازگشت عیسی ع و کارکرد شاهانه‌اش تأکید فراوانی داشتند. این امر سبب شد که تا قرن هفدهم و هیجدهم آمار معتقدان به بازگشت عیسی ع سیر صعودی یابد.

اما با آغاز عصر روشن‌گری در قرن هیجدهم، تمام ساختارهای ایمان مسیحی از اساس متزلزل گشت و آموزه‌های این دین در مسیر عقلانی شدن با پرسش‌های عمیقی روبه‌رو شد. فضای شدید عقل‌گرایی در آن عصر، سبب شد آموزه‌های آخرت شناختی مسیحی به عنوان خرافات جاهلانه که در زندگی واقعی بی‌پایه است، سخت مورد انتقاد قرار گیرد. رودلف بولتمان، رستاخیز عیسی را دامی اسطوره‌ای برای اعتقادهای قرن

نخست دانست. وی، در مقاله‌ای با عنوان «عهد جدید و اسطوره شناسی» اظهار کرد که کل سنت و تفکری که عهد جدید را شکل می‌دهد، اسطوره‌ای است و ممکن نیست مورد قبول انسان دوره تجدد باشد. اشتراوس، دیگر الهی‌دان مسیحی در این دوران، با نگارش کتابی به نام «زندگی عیسی» تمام تلاش‌های مربوط به عقلانی کردن داستان‌های اناجیل را رد کرد و آنها را قصه‌هایی دانست که برای نشان دادن تحقق پیش‌گویی‌های مسیحایی پیامبران عهد عتیق در وجود عیسی علیه السلام، طراحی شده‌اند.

در قرن بیستم و در دهه ۱۹۶۰، اندیشه‌های جدیدی در الهیات مسیحی شکل گرفت. در این بستر جدید الاهیاتی، توجه به عیسای تاریخی، رستاخیز و بازگشت دوباره‌اش اهمیت فراوانی یافته است. یورگن مولتمان (متولد ۱۹۲۶) در کتاب «الهیات امید» که در سال ۱۹۶۴ نگاشت، بر موضوع اجتماعی آخرت شناسی عیسی علیه السلام تأکید می‌کند و خواستار آن می‌شود که به مفهوم اجتماعی امید مسیحی دوباره توجه شود. چنین امیدی، مهم‌ترین عامل محرک در حیات و اندیشه فرد و کلیساست.

۵. ویژگی‌های منجی موعود

در اندیشه مسیحیت، درباره نجات بخش بودن عیسی علیه السلام دو نقش متمایز وجود دارد، یکی نقش میانجی‌گری است که عیسی علیه السلام با فدیة کردن خود، رابطه میان انسان و خدا را اصلاح می‌کند، رابطه‌ای که در روزگار نخستین بر اثر گناه آدم (نیای انسان) تیره شده بود. این کارکرد نجات بخشی عیسی علیه السلام، سیال و غیر زمان‌مند و فردی است و به پایان تاریخ و آخرالزمان و مسأله موعودباوری ارتباط ندارد. نقش دوم، منجی‌گری است که دارای چند ویژگی است:

- ۱-۵. زمان‌مند است؛ یعنی در زمان خاص و با بازگشت عیسی تحقق می‌یابد.
- ۲-۵. اجتماعی - معنوی است؛ آرمان منجی، صرفاً رستگاری معنوی یا اخروی مردم نیست، بلکه اهدافی مانند برپایی عدل، امن و رفاه اجتماعی را نیز مد نظر دارد که با تشکیل حکومت و برقراری نظامی آرمانی محقق می‌شود.

فصل هشتم: اندیشه منجی موعود در مسیحیت ۸۳

۵-۳. فراملی است؛ منجی موعود مسیحی، بین همه ملت‌ها داوری خواهد کرد و همه انسان‌ها می‌توانند با ایمان آوردن به او در رهایش معنوی‌اش سهیم باشند. بنابراین اگر در اناجیل یا دیگر منابع مسیحی از نجات بنی اسرائیل در آخرالزمان به دست عیسی علیه السلام سخن به میان آمده، به معنای اختصاص نجات بخشی عیسی به یهودیان نیست، بلکه ناظر به کوشش در جهت تطبیق پیش‌گویی‌های عهد عتیق بر عیسی علیه السلام است.

۵-۴. برای آرمانی رو به آینده است؛ آنچه توسط عیسی علیه السلام واقع خواهد شد، در گذشته واقع نشده است، و تحقق آن منوط به شرایطی است که در آینده و هنگام بازگشت عیسی علیه السلام فراهم خواهد شد.^۱

۱. ر.ک: گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در مسیحیت، در «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان» ص ۲۲۱-۲۴۲؛ تاریخ جامع ادیان، فصل چهارم؛ ادیان زنده جهان، فصل دوازدهم؛ آیین کاتولیک، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱؛ الهیات مسیحی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴؛ کلام مسیحی، دانشگاه ادیان، مقایسه گونه‌شناسی موعود مسیحیت با موعود شیعه، در «فصلنامه انتظار موعود» شماره ۳۴؛ نگاهی به مفاهیم نجات و موعود در سنت عهدین، در «فصلنامه انتظار موعود» شماره ۲۳؛ فرهنگ ادیان جهان، مدخل مسیحیت و مدخل‌های مرتبط.



بخش دوم: مهدویت در آیین اسلام

در این بخش به بررسی مسأله مهدویت و منجی باوری در آیین اسلام می پردازیم، نخست دیدگاه مشترک مذاهب اسلامی در این باره را بیان می کنیم، آن گاه دیدگاه شیعه امامیه را در باره مهدویت مورد پژوهش قرار خواهیم داد و به پرسش ها، شبهات و برخی دیدگاه های انحرافی که در این باره مطرح شده است، پاسخ خواهیم گفت.



فصل اول: مصلح جهانی در اندیشه اسلامی

۱. اعتقادی اجماعی

همه مذاهب اسلامی، به وجود مصلح جهانی در آینده تاریخ و قبل از برپایی قیامت که از نسل رسول اکرم ﷺ، همنام او و ملقب به مهدی است معتقدند. سرچشمه و پشتوانه این اعتقاد، احادیث بسیاری است که از رسول اکرم ﷺ در این باره روایت شده است. بر اساس این روایات، جهان پایان نخواهد یافت، مگر اینکه فردی از خاندان پیامبر اکرم ﷺ که همنام او و ملقب به مهدی است قیام کرده و جهان را که ظلم و ستم آن را فراگرفته، آکنده از عدل و داد نماید.^۱ احادیث مربوط به مهدی موعود ﷺ از بیش از چهل نفر از صحابه پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است.^۲

۱. المسند، ج ۳، ص ۱۷ و ص ۳۷، و ص ۵۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۶۵ و ۵۵۷، و منابع دیگر. ر.ک: منتخب الأثر، ج ۲، ص ۵۲-۱۲۶.

۲. آنان عبارتند از: ۱. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ: سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۰۸، حدیث ۲۴۹۰. ۲. ابوامامه باهلی: البیان گنجی شافعی، ص ۱۳۷. ۳. ابویوب انصاری: المعجم الصغیر طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۷. ۴. ابو سعید خدری: سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۰۷ حدیث ۴۲۸۵. ۵. أبو سلمی: مقتل الحسین خوارزمی، ص ۹۵؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۹، حدیث ۵۷۱. ۶. ابوالطفیل عامرین واثلة: المسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۹. ۷. ابولیلی: المناقب خوارزمی، فصل پنجم، ص ۲۳-۲۴. ۸. ابو وائل: عقد الدرر، جمال الدین دمشقی، ص ۴۵ و ۴۶. ۹. ابوهریرة: صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۷۸ و منابع دیگر ۱۰. انس بن مالک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، حدیث ۴۰۸۷. ۱۱. تمیم الداری: العرائس ثعلبی، ص ۲۱۰؛ عقد الدرر، ص ۲۷۶-۲۷۷. ۱۲. ثوبان مولى رسول الله ﷺ: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۶۷، حدیث ۴۰۸۴. ۱۳. جابر بن سمرة: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، متقی هندی، ص ۱۷۵. ۱۴. جابر بن عبدالله انصاری: المسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۸۴. ۱۵. جابر بن عبدالله صدقی: الاستیعاب ابن عبد البر، ج ۱، ص ۲۲۱؛ المعجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۳۷۴ حدیث ۹۳۷. ۱۶. حسن بن علی ﷺ: ینابیع المودة قندوزی حنفی، ج ۳، ص ۳۹۳ حدیث ۳۹. ۱۷. حسین بن علی ﷺ: البرهان متقی هندی، ص ۹۴، حدیث ۱۷ و ۱۸۱۸. ۱۸. سلمان فارسی: مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۶. ۱۹. طلحة بن عبيدالله: البرهان متقی هندی، ص ۷۱. ۲۰. عباس بن

شیخ عبدالمحسن العباد^۱ گفته است: من بر اسامی ۲۵ نفر از اصحابی که احادیث مربوط به مهدی را از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند، واقف گشته‌ام که عبارتند از: ۱. عثمان بن عفان ۲. علی بن ابی طالب ۳. طلحة بن عبيدالله ۴. عبدالرحمان بن عوف ۵. الحسين بن علی ۶. ام سلمه ۷. ام حبیبة ۸. عبدالله بن عباس ۹. عبدالله بن مسعود ۱۰. عبدالله بن عمر ۱۱. عبدالله بن عمرو ۱۲. ابو سعید خدری ۱۳. جابر بن عبدالله ۱۴. ابوهریره ۱۵. انس بن مالک ۱۶. عمار بن یاسر ۱۷. عوف بن مالک ۱۸. ثوبان، خدمت کار پیامبر ﷺ ۱۹. قره بن ایاس ۲۰. علی الهلالی ۲۱. حذیفه بن یمان ۲۲. عبدالله بن حارث بن جَزء ۲۳. عمران بن حصین ۲۴. ابوالطفیل ۲۵. جابر الصدفی^۲.

عبدالمطلب: المهدی المنتظر ابن صدیق، ص ۱۲. ۲۱. عبد الرحمن بن عوف: بیان فی اخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی، ص ۱۳۹. ۲۲. عبدالله بن حارث: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۸، حدیث ۴۰۸۸. ۲۳. عبدالله بن عباس: الفصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص ۲۹۳. ۲۴. عبدالله بن عمرو بن خطاب: الفصول المهمة، ص ۲۹۲؛ البرهان، ص ۷۲ و ۱۴۳. ۲۵. عبدالله بن عمرو بن عاص: بیان گنجی شافعی، ص ۱۳۱-۱۳۳. ۲۶. عبدالله بن مسعود: الفصول المهمة ابن صباغ، ص ۲۹۴. ۲۷. عثمان بن عفان: المهدی المنتظر، ابن صدیق، ص ۱۲. ۲۸. عثمان بن ابی العاص: المسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۱۶-۲۱۷. ۲۹. علقمة بن عبدالله: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶، حدیث ۴۰۸۲. ۳۰. علی الهلالی: مجمع الزوائد هشمی، ج ۹، ص ۱۶۵. ۳۱. عمار بن یاسر: البرهان، باب اول، ص ۷۵، حدیث ۱۰ و باب چهارم، فصل ۲، ص ۱۱۲، حدیث ۷ و ص ۱۱۹، حدیث ۲۴. ۳۲. عمرو بن خطاب: البرهان، باب اول، ص ۸۶، حدیث ۳۸. ۳۳. عمران بن حصین: المسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۳۲. ۳۴. عمرو بن عاص: البرهان، باب چهارم، فصل ۲، ص ۱۱۹، حدیث ۲۳. ۳۵. عمرو بن مَرْة جهنی: ابراز الوهم المکنون، ابن صدیق: المهدی المنتظر، ابو الفیض غماری، ص ۱۳. ۳۶. عوف بن مالک: المعجم الكبير طبرانی، ج ۱۸، ص ۵۱، حدیث ۹۱. ۳۷. قتادة بن نعمان: البرهان: باب اول، ص ۷۷، حدیث ۷۷ و باب ششم، ص ۱۴۴، حدیث ۱۰ و ۱۱. ۳۸. قُرّة بن ایاس مزنی: ینایع المودة، ج ۲، ص ۱۰۰. ۳۹. کعب الأحبار: عقد الدرر، جمال الدین دمشقی، ص ۲۳۷ و ۲۹۶ به نقل از «الفتن» نعیم ابن حمّاد، ص ۲۵۳. ۴۰. کعب بن علقمة: البرهان، باب هفتم، ص ۱۴۹-۱۵۱، حدیث ۸ و ۱۳ و ۲۱. ۴۱. معاذ بن جبل: ابراز الوهم المکنون، احمد بن محمد بن صدیق، ص ۴۳۸. ۴۲. فاطمة الزهراء ﷺ: فرائد السمطين حموی، ۴۳. عائشة: کتاب الفتن، نعیم ابن حمّاد، ص ۲۲۹۳. ۴۴. ام سلمة: سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۰۷، حدیث ۴۲۸۴. ۴۵. ام حبیبة: البرهان: باب چهارم، فصل ۲، ص ۱۱۷، حدیث ۲۰. ر.ک: أصالة المهدوية في الاسلام، ص ۵۳-۵۶.

۱. وی، یکی از از عالمان وهابی معاصر در عربستان است.

۲. عبدالله بن جَزء بن انس بن عامر السلمی. الإصابة فی تميز الصحابة، ج ۴، ص ۳۵.

۳. عقيدة اهل السنة و الأثر فی المهدی المنتظر، در «مصلح جهانی»، ص ۹۵-۹۶.

۲. محدثان اسلامی و احادیث مهدویت

محدثان شیعه، احادیث مربوط به مهدی موعود علیه السلام را در کتاب‌های روایی خود نقل کرده‌اند، مانند ابوجعفر کلینی در کتاب «الکافی»، شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین»، محمد ابراهیم نعمانی در کتاب «الغیبة»، شیخ طوسی در کتاب «الغیبة»، خزاز قمی در کتاب «کفایة الأثر»، علامه مجلسی در کتاب «بحار الأنوار»، شیخ حرّ عاملی در کتاب «اثبات الهداة».

محدثان اهل سنت نیز احادیث مربوط به مهدی موعود علیه السلام را در منابع حدیثی خود روایت کرده‌اند. ابو عبدالله بخاری حدیثی را روایت کرده که مفاد آن این است که هنگامی که عیسی بن مریم علیه السلام در میان امت اسلامی می‌آید، امام آنان فردی از آنها است.^۱ شارحان بخاری تصریح کرده‌اند که او مهدی منتظر علیه السلام است.^۲

مسلم بن حجاج نیشابوری، علاوه بر حدیثی که پیش از این از بخاری نقل نمودیم^۳، حدیث مربوط به خلیفه‌ای که در آینده خواهد آمد و مال فراوان به افراد خواهد بخشید^۴ را روایت کرده، که مربوط به مهدی موعود علیه السلام می‌باشد.^۵ هرچند در این حدیث نام مهدی ذکر نشده است، ولی بر صفات‌های مردی صالح دلالت دارد که امامت مسلمانان

۱. «كَيْفَ أَتَىٰ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيَكُونُ وَامَامُكُمْ مِنْكُمْ» صحيح بخاری، ج ۲، ص ۲۵۶؛ کتاب بدء الخلق، باب نزول عیسی بن مریم علیه السلام.

۲. ر.ک: فتح الباری، ج ۶، ص ۳۸۳-۳۸۵؛ عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۳۹-۴۰؛ فیض الباری، ج ۴، ص ۴۴-۴۷.

۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۶؛ کتاب الایمان، حدیث ۲۴۴.

۴. صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الفتن و اشراف الساعة، ص ۲۲۳۵، حدیث ۲۹۱۴.

۵. نکته شایان ذکر این که در صحیح مسلم مطبوع و موجود، از مهدی موعود علیه السلام به وصف یادشده و نام و لقب او ذکر نشده است، اما ابن حجر مکی گفته است، مسلم حدیث «المَهْدِي مِنْ عِثْرَتِي مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ» را روایت کرده است (الصواعق المحرقة، فصل ۱۱، ص ۲۰۳). متقی هندی (کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴) و محمد علی الصبیان (اسعاف الراغبین، ص ۱۴۵) نیز روایت مزبور را از مسلم نقل کرده‌اند.

را در زمان نزول عیسی علیه السلام بر عهده می گیرد، احادیث دیگر که در سنن، مسانید و منابع دیگر نقل شده اند، بیان گر این مطلب اند که نام آن مرد صالح، «محمد» و از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام است و «مهدی» نامیده می شود و بخش های مختلف سنت مفسر یکدیگر می باشد.^۱

ابن ماجه (متوفای ۲۷۳هـ)، ابو داود (متوفای ۲۷۵هـ) و ترمذی (متوفای ۲۷۹هـ) احادیث مهدی منتظر علیه السلام را روایت کرده اند. برخی از دیگر عالمان اهل سنت که احادیث مربوط به مهدی موعود علیه السلام را روایت کرده اند عبارتند از: ابن ابی شیبه (متوفای ۲۳۵هـ)، احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، طبری (متوفای ۳۱۰هـ)، بربهاری (متوفای ۳۲۹هـ)، طبرانی (متوفای ۳۶۰هـ)، دارقطنی (متوفای ۳۸۵هـ)، حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵هـ)، ابن سعد «متوفای ۴۷۳هـ»، ابن عبدالبر مالکی (متوفای ۴۶۳هـ)، بغوی (متوفای ۵۱۰هـ)، ابن الجوزی (متوفای ۵۹۷هـ)، محمد بن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲هـ)، سبط ابن الجوزی (متوفای ۶۵۴هـ)، ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸هـ)، ابو عبدالله ذهبی (متوفای ۷۴۸هـ)، ابن قیم جوزیه (متوفای ۷۵۱هـ) و ابن کثیر دمشقی (متوفای ۷۷۴هـ).^۲

۳. تعداد روایات مهدویت

در کتاب «معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام»^۲، ۵۶۱ حدیث نبوی از طریق شیعه و اهل سنت و ۹۷۸ حدیث از امامان اهل بیت علیهم السلام در این باره روایت شده است که مجموع آنها ۱۵۳۹ روایت می باشد. این تعداد غیر از روایاتی است که در تفسیر شماری از آیات قرآن کریم در ارتباط با مهدویت نقل شده است که ۴۲۱ روایت می باشد.

بنابراین، در باره تواتر احادیث مربوط به مهدی موعود علیه السلام جای کم ترین تردیدی وجود ندارد، چنان که شماری از عالمان اهل سنت به این مطلب اذعان کرده اند. در کتاب

۱. عقیده اهل السنة والأثر فی المهدی المنتظر، در مصلح جهانی، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۹۶-۹۸، عبدالمحسن العباد، ۳۸ نفر از ائمه حدیث که احادیث مربوط به مهدی موعود را روایت کرده اند، نام برده است.

۳. تألیف و نشر مؤسسة المعارف الاسلامیة، الطبعة الثانية، ۱۴۲۸هـ. ق، در هشت جلد.

فصل اول: مصلح جهانی در اندیشه اسلامی ۹۱

«أصالة المهدوية في الإسلام»^۱ نام ۳۴ نفر از عالمان اهل سنت که به متواتر بودن احادیث مهدی منتظر علیه السلام اعتراف نموده‌اند با ذکر مدرک آن، بیان شده است.

حافظ محمد یوسف گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸هـ)؛ شمس الدین محمد بن احمد قرطبی (متوفای ۶۷۱هـ)؛ حافظ جمال الدین مزی (متوفای ۷۴۲هـ)؛ ابن القیم جوزیه حنبلی (متوفای ۷۵۱هـ)؛ شیخ مرعی بن یوسف حنبلی (متوفای ۱۰۳۳هـ)؛ عبدالرحمن فارسی (متوفای ۱۰۹۲هـ)؛ محمد بن عبدالرسول برزنجی (متوفای ۱۱۰۳هـ)؛ محمد بن عبد الباقي مالکی (متوفای ۱۱۲۲هـ)؛ شیخ محمد بن علی صبان (متوفای ۱۲۰۶هـ)؛ قاضی محمد بن علی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰هـ)؛ شیخ مؤمن شبلنجی (متوفای ۱۲۹۱هـ)؛ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۹۴هـ)؛ احمد بن زینی دحلان (متوفای ۱۳۰۴هـ)؛ محمد بن جعفر کتانی مالکی (متوفای ۱۳۸۰هـ) ناصر الدین آلبنی (معاصر)؛ شیخ حمود بن عبدالله تویجری (معاصر) و شیخ عبدالعزیز بن باز (معاصر) از آن جمله‌اند.

در کتاب «عقیده أهل السنة و الأثر فی المهدی المنتظر»، سخنان عده‌ای از عالمان اهل سنت که به تواتر احادیث مربوط به مهدی منتظر گواهی داده‌اند، نقل شده که عبارتند از:

۱. حافظ ابوالحسن سجزی، مؤلف کتاب «مناقب الشافعی» (متوفای ۳۶۳هـ) گفته است: «در باره مسئله مهدی علیه السلام اخبار متواتر و فراوانی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است و اینکه او از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و هفتاد سال فرمانروایی می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید و عیسی علیه السلام می‌آید و برای قتل دجال به یارش می‌شتابد، او امام این امت است و عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می‌گذارد».

۲. ابن القیم، در کتاب «المنار المنیف» سخن وی را نقل کرده و چیزی بر آن نیفزوده است.

۳. حافظ ابن حجر، در «تهذیب التهذیب» نیز در شرح حال محمد بن خالد جندی،

۱. أصالة المهدوية في الإسلام، ص ۵۷-۶۴.

سخن وی را نقل کرده و چیزی بر آن نیفزوده است.

۴. محمد برزنجی (متوفای ۱۱۰۳هـ) در کتاب «الإشاعة لأشراط الساعة» می گوید «باب سوم در نشانه های بزرگ روز باز پسین که بسیار است، از جمله آن، ظهور مهدی است و آن نخستین نشانه است. بدان که احادیث مربوط به او با روایت های گوناگون تقریباً قابل شمارش نیست تا اینکه می نویسد: احادیث وجود مهدی و ظهورش در آخر الزمان و اینکه او از خاندان پیامبر خدا ﷺ و از فرزندان فاطمه علیها السلام است به حد تواتر معنوی رسیده، بنابراین انکار آن معنایی ندارد».

۵. شیخ محمد سفارینی (متوفای ۱۱۸۸هـ) در کتاب «لوامع الأنوار البهية» می گوید: «درباره ظهور مهدی، روایت های فراوان نقل شده و به حد تواتر معنوی رسیده تا آنجا که این امر یکی از معتقدات علمای اهل سنت شده است».

۶. قاضی محمد بن علی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰هـ) در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی المنتظر والدجال والمسیح» می گوید: «احادیث وارده در باره مهدی که توانستم به آنها دست یابم، از جمله پنجاه حدیث است که در آن صحیح، حسن و ضعیف منجبر، وجود دارد. این احادیث بی شک متواتر است».

۷. شیخ صدیق حسن قنوجی (متوفای ۱۳۰۷هـ) در کتاب «الإذاعة لما كان و ما يكون بین یدی الساعة» می نویسد: «احادیث وارده درباره مهدی ﷺ به روایت های گوناگون، بسیار است و تا حد تواتر معنوی می رسد. بنابراین تردید درباره آن فاطمی تبار موعود بی معناست، بلکه انکار آن در برابر متون فراوان و مشهوری که به حد تواتر رسیده است، گستاخی بزرگی خواهد بود».

۸. شیخ محمد بن جعفر کتانی (متوفای ۱۳۴۵هـ) در کتاب «نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر» می گوید: «احادیث وارده در باره مهدی موعود متواتر است؛ همین گونه است

فصل اول: مصلح جهانی در اندیشه اسلامی ۹۳

احادیث وارده درباره دجال و نزول سرورمان عیسی بن مریم علیه السلام^۱.
عده‌ای دیگر از محدثان و عالمان اهل سنت نیز به صحت احادیث مربوط به مهدی موعود اذعان کرده‌اند. برخی از آنان عبارتند از:
حافظ ترمذی (متوفای ۲۹۷هـ)؛ حافظ ابو جعفر عقیلی (متوفای ۳۲۲هـ)؛ ابومحمد بریهاری شیخ حنبله (متوفای ۳۲۹هـ)؛ حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵هـ)؛ امام بیهقی (متوفای ۴۵۸هـ)؛ حافظ بغوی (متوفای ۵۱۰ یا ۵۱۶هـ)؛ ابن اثیر جزری (متوفای ۷۲۸هـ)؛ حافظ ذهبی (متوفای ۷۴۸هـ)؛ ابن کثیر دمشقی (متوفای ۷۷۴هـ)؛ سعد الدین تفتازانی (متوفای ۷۹۳هـ)؛ نور الدین هیشمی (متوفای ۸۰۷هـ)؛ شیخ محمد جزری شافعی (متوفای ۸۳۳هـ)؛ احمد بن ابی بکر بوصیری (متوفای ۸۴۰هـ)؛ شمس الحق عظیم آبادی (متوفای ۱۳۲۹هـ)؛ شیخ منصور علی ناصف (متوفای ۱۳۷۱هـ)؛ شیخ عبدالعزیز المانع (متوفای ۱۳۸۵هـ)؛ شیخ محمد فؤاد عبدالباقی (متوفای ۱۳۸۸هـ).

۴. تألیفات در باره مهدی موعود علیه السلام

کتاب‌های بسیاری از سوی عالمان اسلامی (شیعی و سنی) درباره مهدی موعود علیه السلام تألیف شده که برخی از نویسندگان، ۲۰۶۶ کتاب را در این باره نام برده و ویژگی‌های آنها را از نظر نویسنده، زبان و غیره بیان کرده است.^۲

کهن‌ترین اثر تألیفی از اهل سنت درباره مهدی علیه السلام کتاب «الفتن و الملاحم» اثر حافظ نعیم بن حماد مروزی (متوفای ۲۲۷هـ) است. قدیمی‌ترین اثر شیعی درباره امام زمان علیه السلام که به دست ما رسیده کتاب «غیبت» یا کتاب «قائم» از فضل بن شاذان نیشابوری است که معاصر نعیم بن حماد بوده است. وی، کتاب خویش را قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او تألیف کرده است. نسخه‌های این کتاب در قرون گذشته در

۱. عقیده اهل السنة والأثر فی المهدی المنتظر، در «مصلح جهانی» ص ۱۰۰-۱۰۲.

۲. کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، در دو جلد.

دسترس علمای ما بوده، ولی متأسفانه در حال حاضر از آن خبری نیست، ولی بخش‌هایی از آن ضمن تألیفات دانشمندانی که از آن استفاده کرده‌اند، بر جای مانده است، از جمله علامه مجلسی روایاتی از آن را در «بحار الانوار» نقل کرده است.

در این جا برخی از آثار عالمان اهل سنت را که در قرون مختلف در این باره نگارش یافته است، نام می‌بریم:

۱-۳. مناقب المهدی، نعت المهدی، و الأربعین حديثاً فی المهدی: تألیف ابونعیم اصفهانی.

۴. اخبار المهدی: حماد بن یعقوب رواجی.

۵. العرف الوردی فی اخبار المهدی: جلال الدین سیوطی.

۶. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر: ابن حجر هیتمی مکی.

۷. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان: ملا علی متقی هندی مؤلف کتاب «کنز العمال».

۸. البیان فی اخبار صاحب الزمان عجل الله فرجه، حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی.

۹. تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزمان: ابن کمال پاشا.

۱۰. المهدی: ابن قیم الجوزیه.

۱۱. المشرب الوردی فی اخبار المهدی: ملا علی قاری هندی.

۱۲. عقد الدرر فی اخبار المهدی المنتظر: شیخ یوسف بن یحیی شافعی.

۱۳-۱۵. فوائد الفکر فی الإمام المنتظر، «فوائد فوائد الفکر فی الإمام المهدی المنتظر»

و «مرآة الفکر فی المهدی المنتظر»: شیخ مرعی بن یوسف مقدسی.

۱۶. الهدیه الندیة للأمة المحمدية فيما جاء فی فضل الذات المهدية: شیخ مصطفی

نکری.

۱۷-۱۸. القطر الشهیدی فی اوصاف المهدی: سید محمد حسین بلیسی. وی، کتاب

مذکور را شرح کرده، و آن را «العطر الدری فی شرح القطر الشهیدی فی اوصاف

المهدی» نام نهاده است.

۱۹. تحدیق النظر فی أخبار الإمام المنتظر: محمد بن عبدالعزیز بن مانع (از علمای نجد در قرن چهاردهم هجری).^۱

۲۰ - عقیده اهل السنة والأثر فی المهدی المنتظر: عبد المحسن العباد.

۲۱ - «الرد علی من کذب بالأحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی».^۲

۵. تردید در احادیث مهدویت!

با وجود این همه روایات درباره مهدی موعود، که شاید کم‌تر مسئله‌ای در اسلام را بتوان یافت که از چنین پشتوانه حدیثی برخوردار باشد، شگفت‌آور است که برخی، همه یا اکثر روایات مربوط به مهدی موعود را ناتمام پنداشته، و برخی دیگر، به این هم بسنده نکرده، عقیده مهدویت در اسلام را ساختگی انگاشته‌اند. معروف‌ترین فردی که در احادیث مهدویت تردید کرده ابن خلدون است. وی، در مقدمه تاریخ خود روایات مربوط به مهدی موعود را مورد مناقشه قرار داده و گفته است: «این، همه‌ی احادیثی است که ائمه حدیث درباره مهدی و خروج او در آخر الزمان روایت کرده‌اند و جز اندکی از آنها مصون از نقد نمی‌باشد».^۳

احمد امین مصری نیز از کسانی است که اعتقاد به مهدی موعود را ساخته و پرداخته شیعه امامیه انگاشته و احادیث مربوط به آن را نیز مجهول شمرده است. وی عدم ذکر احادیث مهدی موعود در صحیح بخاری و مسلم را نشانه عدم صحت آنها از نظر آنان تلقی کرده و پس از نقل برخی احادیثی که ابن ماجه، ابو داود، ترمذی و دیگران در این باره روایت کرده‌اند گفته است: «عالمان حدیث در بررسی سند این احادیث کوشش

۱. ر.ک: الیاب فی أخبار صاحب الزمان، مقدمه محمد مهدی خرسان، ص ۷۰-۷۲؛ نیز ر.ک: مصلح جهانی از دیدگاه شیعه و اهل سنت، ص ۴۳-۴۹ و ص ۹۸-۱۰۰.

۲. دو اثر اخیر از عبدالمحسن العباد، عالم وهابی معاصر در عربستان است.

۳. مقدمه ابن خلدون، ص ۳۱۱-۳۲۲.

بسیار کرده و ضعف رجال آنها را آشکار ساخته‌اند»^۱.

۶. ارزیابی و نقد^۲

عبدالمحسن العباد در نقد ابن خلدون نکات ارزشمندی را بیان کرده که نقل آنها وافی به مقصود است.

یکم: حتی اگر فردی آشنا به حدیث درباره مهدی تردید می‌کرد، لغزش به شمار می‌آمد؛ تا چه رسد به فردی که متخصص و کارشناس فن نیست. «شیخ احمد شاکر» در بررسی احادیث المسند به خوبی این را دریافته و می‌گوید: «ابن خلدون درباره مسئله‌ای اظهار نظر کرده که بدان آگاهی ندارد و در واقع بدون شناخت، وارد مسئله شده است. او در فصل «المهدی» در مقدمه تاریخ خود، دچار سرگشتگی و اشتباه آشکاری شده است.

۱. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۲. عده‌ای از محققان به این پندارها پاسخ داده و نادرستی مناقشات ابن خلدون و دیگران را اثبات کرده‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. ابرار الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، تألیف سید احمد بن محمد صدیق غماری شافعی (متوفای ۱۳۸۰هـ).

۲. ابرار الوهم من کلام ابن حزم: نویسنده یاد شده.

۳. الإحتجاج بالأثر علی من أنکر المهدی المنتظر: تألیف شیخ حمود بن عبدالله تویجری از اساتید «الجامعة الإسلامية» در مدینه منوره.

۴. الی مشیخة الأزهر، تألیف شیخ عبدالله سیتی عراقی، رد بر «المهدویة فی الإسلام» نوشته سعد محمد حسن.

۵. تحدیق النظر فی اخبار المنتظر، تألیف شیخ محمد عبدالعزیز بن مانع در رد ابن خلدون.

۶. الرد علی من کذب بالأحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی، تألیف عبدالمحسن العباد. استاد الجامعة الاسلامیة در مدینه منوره و عضو هیأت علمی آن دانشگاه. وی این کتاب را در رد کتاب «لا مهدی یتسظر بعد الرسول سید البشر» نوشته قاضی قطری نگاشته است.

۷. مع الدكتور احمد امین فی حدیث المهدی و المهدویة، تألیف محمد امین زین الدین.

۸. المهدی و احمد امین، تألیف محمد علی الزهریری النجفی.

۹. نقد الحدیث بین الاجتهاد و التقليد، تألیف سید محمد رضا حسینی، رد بر علی حسین سائح لیبایی.

۱۰. الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون، تألیف ابی العباس بن عبد المؤمن مغربی.

۱۱. هدی الغافلین الی الدین المبین، تألیف سید مهدی صالح کشوان قزوینی رد بر ابن حزم. ر.ک: اصالة المهدویة فی الإسلام،

ص ۱۵-۱۷.

فصل اول: مصلح جهانی در اندیشه اسلامی ۹۷

ابن خلدون این گفته محدثان که: «جرح مقدم بر تعدیل» است، را نیک در نیافته و اگر به عمق گفته‌های آنان واقف می‌گشت، هرگز چنین اظهاراتی نمی‌کرد.^۱

دوم: ابن خلدون، در ابتدای فصل «المهدی»^۲ در مقدمه تاریخ خود می‌گوید: «بدان که، آنچه میان همه مسلمانان در گذر دوران‌ها مشهور بوده، این است که ناگزیر در آخر الزمان مردی از اهل بیت، ظهور می‌کند که دین را تأیید و عدل را آشکار می‌سازد، مسلمانان از او پیروی می‌نمایند، و او بر کشورهای اسلامی حکومت خواهد نمود و او «مهدی» نامیده می‌شود و خروج دجال و دیگر نشانه‌های روز رستاخیز و اینکه عیسی علیه السلام پس از او فرود می‌آید و دجال را به قتل می‌رساند و در نماز به «مهدی» اقتدا می‌نماید، همه در روایات آمده است و آنها، در این مسئله به احادیثی که ائمه ما آنها را استخراج کرده‌اند، استدلال می‌کنند». باید گفت: آیا شهادت «ابن خلدون» که اعتقاد به ظهور «مهدی» در گذر قرون و اعصار در میان اهل اسلام مشهور بوده، نمی‌بایست شامل خود ابن خلدون می‌شد! و آیا تصور ابن خلدون، پس از دانستن اینکه برخلاف این مقوله می‌اندیشد، نوعی شذوذ و انحراف نیست! آیا همه اهل اسلام بر اشتباه توافق کرده‌اند!

اصولاً این موضوع اجتهاد بردار نیست، بلکه از امور غیبی است و کسی نمی‌تواند آن را اثبات کند، مگر با دلیلی از کتاب خدا یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، و خوشبختانه دلیل با کسانی همراه است که خود اهل تخصص و شناخت هستند.

سوم: «ابن خلدون»، پیش از نقل احادیث می‌نویسد: «ما اینک احادیث وارده در این

۱. جرح هنگامی بر تعدیل و توثیق مقدم است که مفسر باشد، یعنی وجه آن گفته شود و مربوط به صدق و ضبط راوی باشد، یعنی گفته شود وی متهم به کذب یا ضعف شدید در حافظه است، ولی اگر گفته شود فلان راوی ضعیف است و وجه ضعف او بیان نشود، یا وجه ضعف او مربوط به اعتقادات مذهبی و آراء وی یا برخی امور دیگر باشد که در صادق بودن و ضابط بودن وی تأثیری ندارد، جرح بر مدح مقدم نخواهد بود. ک: تدرب الراوی، ص ۱۵۲-۱۵۳؛ قواعد اصول الحدیث، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲. عنوان مذکور در مقدمه ابن خلدون چنین است: «الفصل الثانی والخمسون، فی أمر الفاطمی و ما ینذهب الیه الناس فی شأنه و کشف الغطاء عن ذلک»، اعلم ان فی المشهور ... مقدمه ابن خلدون، ص ۳۱۱.

باره را بیان می‌کنیم [و سپس می‌گوید:] و این تمامی احادیثی است که ائمه ما درباره مهدی و خروجش در آخر الزمان آورده‌اند. در جایی دیگر می‌گوید: «ما آن‌چه اهل حدیث درباره اخبار مهدی آورده‌اند، در حد توان، جمع کرده‌ایم».

من معتقدم او مطالب فراوانی را نادیده گرفته است که این امر با مراجعه به آن‌چه «سیوطی» در «العُرْفُ الْوَرْدِي فِي أَخْبَارِ الْمَهْدِي» از ائمه نقل کرده و به اثبات رسانده، روشن می‌گردد. از جمله اموری که وی نادیده گرفته حدیثی است که «ابن قَیِّم» در «المنار المنيف» از «حارث بن ابی اسامة» نقل کرده و اسناد آن را نیکو شمرده است و ما نیز درباره سند و رجال آن حدیث، به تفصیل سخن گفته‌ایم.

چهارم: ابن خلدون می‌نویسد: «گروهی از ائمه (حدیث مانند ترمذی، ابی داود، بزار، ابن ماجه، حاکم، طبرانی و ابویعلی موصلی)، احادیث مربوط به «مهدی» را از عده‌ای از صحابه مانند علی عليه السلام، ابن عباس، ابن عمر، طلحه، ابن مسعود، ابو هریره، انس، ابو سعید خدری، ام حبیبه، ام سلمه، ثوبان، قره بن ایاس، علی الهلالی و عبدالله بن حارث با سندهایی که چه بسا منکران (این احادیث) در سند آنها اشکال دارند، نقل کرده‌اند. و معروف نزد اهل حدیث این است که جرح مقدم بر تعدیل است، بنابراین، اگر در برخی از رجال اسانید آنها قدح و جرحی وجود داشته باشد، صحت حدیث، زیر سوال خواهد رفت. هرگز نگویید که این امر ممکن است در راویان صحیحین هم صدق کند، زیرا «اجماع امت» پشتوانه صحت آنهاست، ولی بقیه منابع چنین نیست و جای سخن در آنها و اسناد آنها باقی می‌ماند».

بدین ترتیب، ابن خلدون پاره‌ای از احادیث را نقل کرده و رجال آنها را مورد نقد و قدح قرار داده است، در حالی که آنها از رجال و راویان صحیحین هستند و خود وی، می‌گوید که این «قدح» هرگز در مورد رجال صحیحین، نباید صدق کند! این به خوبی، نظریه «شیخ احمد شاکر» را اثبات می‌نماید که ابن خلدون وارد میدانی شده که اهل آن نیست و اصولاً شناختی در این زمینه ندارد. از باب مثال، ابن خلدون در نقد حدیثی که

«عمّار الدهنی» از رجال آن است، می گوید: او «شیعه» است!، در حالی که می دانیم او از رجال مورد وثوق «مسلم» است.

پنجم: ابن خلدون، پس از نقل احادیث مربوط به ظهور مهدی، به صحت بعضی از آنها اعتراف کرده و می نویسد: این، احادیثی است که ائمه ما آنها را درباره ظهور مهدی در آخر الزمان، آورده اند و اینها، از نظر من، جز در موارد کمی، قابل نقد و قدح می باشند. باید گفت: همان «موارد کم» که حتی از دیدگاه ابن خلدون، دور از قدح بوده و از نقد مصون مانده اند، برای استدلال و احتجاج کافی است و می تواند احادیثی را که از نقد وی مصون نمانده اند، پشتیبانی و تقویت نماید؛ چنان که ما نیز قبلاً قول قاضی «محمد بن علی الشوکانی» را نقل کردیم که ضمن بیان تواتر احادیث، می گوید: در این زمینه پنجاه حدیث نقل شده که در میان آنها صحیح، حسن و ضعیف منجبر وجود دارد.^۱

از نکات مزبور و نیز مطالب پیشین، بی پایگی سخنان امثال احمد امین مصری نیز کاملاً روشن است و توضیح بیش تر نیاز نیست.

۷. بررسی روایت «لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ»

منکران مهدی موعود که از خاندان پیامبر اکرم ﷺ است، به روایت «لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ» استدلال کرده اند. این روایت را ابن ماجه، از یونس بن عبدالاعلی، از محمد بن ادريس شافعی، از محمد بن خالد جندی، از ابان بن صالح، از حسن [بصری]، از انس بن مالک نقل کرده است.^۲ این حدیث قابل استناد نیست، زیرا:

اولاً: محمد بن خالد مجهول است. ابن تیمیه، در این باره گفته است: «حدیث لا مهدی إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ که ابن ماجه آن را روایت کرده، ضعیف است، زیرا محمد بن خالد از کسانی نیست که به آنان احتجاج می شود، و این حدیث در مسند شافعی نیست، و گفته شده است شافعی آن را از جندی شنیده، چنان که یونس نیز از شافعی شنیده

۱. عقیده اهل السنة والأثر فی المهدی المنتظر، در «مصلح جهانی»، ص ۱۲۳-۱۲۵.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۰؛ کتاب الفتن، حدیث ۴۰۳۹.

است.^۱

ذهبی، از ازدی نقل کرده که محمد بن خالد را منکر الحدیث دانسته است و از ابن الصلاح نقل کرده که گفته است: محمد بن خالد مجهول است.^۲

ابن حجر عسقلانی، از محمد بن حسین آبری، مؤلف کتاب «مناقب الشافعی» نقل کرده که گفته است: محمد بن خالد نزد اهل صناعت از اهل نقل معروف نیست، و بیهقی از ابو عبدالله حافظ نقل کرده که محمد بن خالد مجهول است.^۳

ثانیاً: حسن بصری این روایت را از انس بن مالک به صورت معنعن (عن انس بن مالک) نقل کرده، و حسن بصری از مدلسین بوده است، و معننه‌های او از انس بن مالک اعتبار ندارد.^۴

ثالثاً: بر فرض اعتبار حدیث از نظر سند، چگونه می‌توان به آن در مقابل احادیث معتبر بسیاری که مهدی موعود را از خاندان پیامبر اکرم ﷺ معرفی می‌کند و اینکه عیسی بن مریم ﷺ برای یاری او نازل می‌شود، استناد کرد؟ لذا باید به ذهبی حق داد که حدیث را منکر شمرده است.^۵

حاکم نیشابوری نیز پس از نقل این حدیث و آنچه صامت بن معاذ درباره نقل آن از محمد بن خالد بیان کرده، گفته است: «من این حدیث را از باب تعجب نقل کردم، نه برای احتجاج به آن».^۶

۱. منهاج السنة، ج ۸، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۳۵.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۳۳، شماره ۶۰۶۵.

۴. منهاج السنة، ج ۸، ص ۱۳۶، پاورقی از محمد ایمن شبروی.

۵. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۳۵.

۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۸-۴۸۹، حدیث ۸۳۶۳ و ۸۳۶۴.

فصل دوم: تبار شناسی مهدی موعود علیه السلام

مقدمه

همان گونه که در فصل قبل بیان گردید، در این که مهدی موعود علیه السلام مردی از امت اسلامی و از عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، تردید و اختلافی وجود ندارد. این مطلب در بیش از چهارصد روایت که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده بیان شده است.^۱ در روایات بسیاری نیز به این نکته تصریح شده است که مهدی موعود علیه السلام از ذریه فاطمه زهرا علیها السلام^۲ و از نسل امام حسین علیه السلام می باشد.^۳ البته در شماری از روایات (۱۲۵ روایت) مهدی موعود علیه السلام از فرزندان سبطین (امام حسن و امام حسین) معرفی شده است.^۴ وجه آن این است که مادر امام باقر علیه السلام فاطمه دختر امام حسن علیه السلام بوده است، لذا امام باقر علیه السلام و امامان پس از او تا امام دوازدهم همگی از نسل امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند.

بر اساس روایات شیعه، مهدی موعود علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است^۵ که در نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری به دنیا آمد و پس از شهادت پدر گرامیش عهده دار

۱. ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۸۱-۱۷۸؛ منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۳۰.

۲. سنن ابی داود، ص ۶۷۲ ح ۴۲۸۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۷۷؛ منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۴۲-۱۵۳؛ معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۸۱-۱۷۸.

۳. الیابان فی اخبار صاحب الزمان، باب نهم، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ ذخائر العقبی، ج ۲، ص ۱۰۷؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۵۷۵؛ منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۶۱.

۴. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۷.

۵. همان، ص ۱۹۵-۲۰۱.

منصب امامت گردید. از آنجا که حاکمان ستمکار عباسی، قصد کشتن ایشان را داشتند، به اذن خداوند دانا، توانا و حکیم، از دیدگان غیر از خواص شیعه غایب گردید. بنابراین، هویت مهدی موعود علیه السلام در روایات به روشنی بیان شده است. او فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام است که از ناحیه نیاکان پدری به امام حسین علیه السلام و از ناحیه نیاکان مادری به امام حسن مجتبی علیه السلام منتسب می‌باشد. بر این اساس، او از عترت و اهل بیت خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از ذریه امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد.

در برخی روایات اهل سنت، مهدی موعود از نسل عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، و در برخی دیگر از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام معرفی شده است و در برخی دیگر پدر آن حضرت با پدر پیامبر صلی الله علیه و آله همانام دانسته شده است، و دو مطلب اخیر، مورد قبول عده‌ای از عالمان اهل سنت (و شاید مشهور میان آنان) است. در این فصل به بررسی این روایات می‌پردازیم.

۱. انگاره عباسی بودن مهدی موعود

همان گونه که یادآور شدیم در احادیث بسیاری که فوق حد تواتر است، مهدی موعود به عنوان فردی از عترت و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از نسل امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام معرفی شده است. ولی در برخی از روایات اهل سنت از او به عنوان مردی از نسل عباس بن عبدالمطلب یاد شده است:

۱. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به عباس فرمود: «إِنَّ اللَّهَ ابْتَدَأَ بِي الْإِسْلَامَ وَ سَيَخْتِمُهُ بِغُلَامٍ مِنْ وَلَدِكَ وَ هُوَ الَّذِي يَتَقَدَّمُ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ: خداوند اسلام را با من آغاز کرد و به جوانی از فرزندان تو پایان خواهد داد، او کسی است که مقدم بر عیسی بن مریم می‌باشد»^۱ (عیسی علیه السلام در نماز به او اقتدا می‌کند).

۲. در روایت دیگری آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عباس فرمود: «مِنْكَ الْمَهْدِيُّ

۱. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۱.

فِي آخِرِ الزَّمَانِ بِهِ يَنْشُرُ الْهُدَى وَ بِهِ تُطْفَأُ نِيرَانُ الضَّلَالَاتِ، إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بِنَا الْأَمْرَ وَ بِدُرِّيَّتِكَ يَخْتِمُ: مهدی در آخر الزمان از نسل تو است، خداوند، اسلام را با ما آغاز کرد و به ذریه تو پایان می دهد.^۱

۳. از عثمان بن عفان روایت شده که گفت از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ عَمِّي»: مهدی از فرزندان عمویم عباس است.^۲
چند روایت دیگر نیز با همین مضمون نقل شده است.^۳

۲. ارزیابی

در باره این روایات نکاتی را بیان می کنیم:

۱-۲. این روایات از نظر سند قابل احتجاج نیستند. ابو عبدالله ذهبی درباره روایت اول گفته است: آفت این روایت محمد بن مخلد عطار است، و شگفت از خطیب [بغدادی] است که آن را نقل کرده و از ضعفش سخن نگفته است، شاید بدان جهت بوده که ضعفش آشکار است.^۴ جلال الدین سیوطی آن را از موضوعات (احادیث ساختگی) دانسته است.^۵ برخی دیگر آن را غریب و منکر شمرده اند.^۶

روایت دوم در «ذخائر العقبی» به صورت مرسل نقل شده است.^۷

در سند روایت سوم - که مشهورترین روایات در این باره است - «محمد بن الولید

۱. معجم احادیث الامام المهدی ﷺ، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. همان، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۳. همان، ص ۱۹۹-۲۱۴.

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۹، عبارت حدیث در میزان الاعتدال چنین است: «يَخْتِمُ هَذَا الْأَمْرَ بَغْلَامٍ مِنْ وَلَدِكَ يَا عَمُّ، يَصْلَى بِهِ سَيِّدُ مَرْيَمَ».

۵. اللآلئ المصنوعة في الأحاديث الموضوعة، ج ۱، ص ۴۳۵.

۶. إبراز الوهم المکنون، ص ۵۶۶، حدیث ۴۷؛ معجم احادیث الإمام المهدی ﷺ، ج ۱، ص ۲۰۶.

۷. ذخائر العقبی، ج ۲، ص ۴۰۶.

قرشی» است و او تنها فردی است که آن را روایت کرده^۱ است. ابن الجوزی گفته است: «در رجال این روایت محمد بن ولید مُقَرّی است. ابن عدی درباره اش گفته است: او جعل حدیث می کرد و اسانید و متون را تغییر می داد.^۲ ابن ابی معشر او را کذاب نامیده است.^۳ سمهودی نیز او را وضّاع (حدیث ساز) شمرده است. اسناد روایات دیگر نیز همین مشکل را دارند.^۴

۲-۲. این روایات با روایات فراوانی که فوق حد تواتر می باشند و در آنها تصریح شده است که مهدی موعود از ذریه پیامبر اکرم ﷺ و از نسل امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام می باشد، ناسازگارند و روشن است که این روایات - به ویژه با نارسایی هایی که از حیث سند دارند - تاب مقابله نخواهند داشت و اگر قابل تأویل نباشند، مردود خواهند بود. سمهودی درباره حدیث «المَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ عَمِّي» که در «الجامع الصغیر» سیوطی نقل شده گفته است: «روایات قبل و بعد آن - که بیان گر این مطلب اند که مهدی ﷺ از ذریه و عترت پیامبر اکرم ﷺ است - اصحّ می باشند.^۵ شوکانی نیز گفته است: «احادیث دال بر اینکه مهدی ﷺ از فرزندان پیامبر ﷺ است، ارجح می باشند». شمس الدین سفارینی (م/ ۱۱۸۸هـ) گفته است: «این اخبار نافی این نمی باشند که مهدی از ذریه رسول خدا ﷺ و از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام است، زیرا احادیث بیان گر این مطلب اکثر و اصحّ می باشند، بلکه برخی از حفاظ امت و برجستگان از ائمه حدیث گفته اند این مطلب که مهدی از ذریه پیامبر ﷺ است به صورت متواتر از آن حضرت روایت شده است، لذا برای عدول از آن و توجه به غیر آن مجوزی وجود

۱. الصواعق المحرقة، ص ۲۰۶، باب ۱۱.

۲. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۹، شماره ۸۲۹۳.

۳. فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، ج ۶، ص ۳۴۲، حدیث ۹۲۴۲.

۴. ر.ک: معجم احادیث الإمام المهدی ﷺ، ج ۱، ص ۲۱۲.

۵. فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۴۲.

ندارد»^۱.

۲-۳. در شماری از روایات تصریح شده است که مهدی موعود علیه السلام از خاندان عباس نیست، بلکه او از خاندان علی علیه السلام است و پس از زوال فرمانروایی عباسیان، قیام خواهد کرد.^۲

۳. توجیهات

برخی از علما برای این روایات توجیهاتی را ذکر کرده‌اند:

۳-۱. مقصود از انتساب مهدی موعود به عباس، انتساب از جهت مادری است نه از جهت پدری^۳؛ یعنی چون جدّ مهدی علیه السلام شیرام الفضل زوجه عباس را خورده بود، رواست گفتن اینکه مهدی علیه السلام از فرزندان او است.^۴

۳-۲. مقصود از مهدی در این روایات، مهدی عباسی (سومین خلیفه عباسی) است.^۵ این وجه با وصف مهدی در این روایات به این که زمین را آکنده از عدل و داد خواهد کرد و این که عیسی بن مریم علیه السلام در نماز به او اقتدا خواهد کرد، سازگاری ندارد.

۳-۳. درباره برخی از این روایات که از ابن عباس نقل شده که گفته است: «منا المهدی» می‌توان گفت: مقصود وی این است که مهدی موعود از بنی هاشم است نه خصوص بنی عباس، زیرا در روایات بسیاری از او نقل شده که در برابر بنی امیه و دیگران به هاشمی بودن خود افتخار کرده است.^۶

۱. معجم احادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۵ به نقل از «لوائح الأنوار البهية»، ج ۲، ص ۳.

۲. همان، ص ۲۱۹-۲۲۳.

۳. همان، ص ۲۰۵، ۲۰۶ و ۲۱۲.

۴. نجم الثاقب، ص ۱۹۷، مقصود از جدّ امام عصر علیه السلام، جدّ مادری اش یعنی امام حسن علیه السلام است، زیرا ارتضاع از ام الفضل مربوط به آن حضرت می‌باشد. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۵۵.

۵. الصواعق المحرقة، ص ۲۰۶، باب ۱۱.

۶. معجم احادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۶.

۴. حسینی یا حسنی

همان گونه که در آغاز این فصل بیان گردید، در روایات بسیاری که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است، تصریح شده که مهدی موعود علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است. البته در شماری از روایات به امام حسن علیه السلام نیز منسوب گردیده است که مربوط به انتساب امامان اهل بیت علیهم السلام از امام باقر علیه السلام تا امام دوازدهم به امام حسن علیه السلام از ناحیه مادر می باشد، چرا که مادر امام باقر علیه السلام دختر امام حسن علیه السلام بوده است. بر اساس این روایات، عموم شیعه و بسیاری از عالمان اهل سنت بر این عقیده اند که مهدی موعود علیه السلام از جنبه پدری به امام حسین علیه السلام منسوب می باشد. او فرزند امام حسن عسکری، و او فرزند امام علی نقی و او فرزند امام محمد تقی و او فرزند امام علی بن موسی الرضا، و او فرزند امام موسی کاظم و او فرزند امام جعفر صادق و او فرزند امام محمد باقر و او فرزند امام علی بن الحسین علیه السلام می باشد. ولی در برخی از روایات که از طریق اهل سنت نقل شده، مهدی موعود از صلب امام حسن مجتبی علیه السلام معرفی شده و عده ای از عالمان اهل سنت (و شاید قول مشهور) بر این عقیده اند که مهدی موعود علیه السلام از نسل امام حسن علیه السلام است.

ابو داود روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که به امام حسن علیه السلام اشاره داشت فرمود: «إِنِّي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشَبِّهُهُ فِي الْخُلُقِ، وَ لَا يُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا». این فرزندم (حسن علیه السلام) سید (آقا و بزرگ) است، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله او را این گونه وصف کرده است و از صلب او مردی به دنیا خواهد آمد که همانا پیامبرتان است، در اخلاق همانند او است، ولی در خلقت همانند او نیست، زمین را پر از عدل می کند.^۱

۵. سخن ابن حجر مکی

ابن حجر مکی، به این روایت استناد کرده و روایات دال بر این که مهدی موعود از

۱. سنن ابی داود، کتاب المهدی، حدیث ۴۲۹۰.

فرزندان امام حسین علیه السلام است را بی اساس شمرده و فلسفه این که مهدی موعود از نسل امام حسن علیه السلام است را این دانسته است که آن حضرت از روی شفقت بر امت اسلامی و برای رضای خداوند خلافت را رها کرد، بدین جهت خداوند قیام کننده به خلافت حقه را در زمانی که نیاز شدید بدان می باشد، از فرزندان او قرار داد تا زمین را پر از عدل سازد. وی با تکیه بر این روایت، عقیده شیعه امامیه که مهدی موعود را دوازدهمین امام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دانسته اند، نادرست شمرده و افزوده است: روایت صحیحی که بیان گر این است که نام پدر مهدی موافق نام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله است نیز با دیدگاه شیعه ناسازگار است، زیرا نام پدر محمد حجت (ولی عصر علیه السلام) با آن هماهنگ نیست.^۱

۶. ارزیابی

در ارزیابی سخن ابن حجر مکی نکاتی را بیان می کنیم:

۶-۱. سند روایت ابی داود دارای اشکال است، زیرا وی گفته است: «حُدَّثْتُ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْمُغِيرَةِ»: از هارون بن مغیره به من گزارش شده است.^۲ معلوم نیست که گزارش کننده چه کسی است.

۶-۲. جزری شافعی در کتاب «أسمی المناقب» این حدیث را از ابوداود نقل کرده و در آن به جای «حسن»، «حسین» آمده است.^۳ بنابراین، احتمال «تصحیف» در نقل روایت ابو داود بعید نیست.

۶-۳. بر فرض این که سند روایت دال بر این که مهدی موعود علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام است که در منابع اهل سنت نقل شده ناتمام باشد، دلیل بر نادرستی عقیده شیعه نخواهد بود، زیرا روایات شیعه در این خصوص صحیح و متواتر است.

۱. الصواعق المحرقة، ص ۲۰۸.

۲. سند روایت چنین است: «قال أبو داود: حَدَّثْتُ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ شُعَيْبِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) - وَنَظَرَ إِلَى ابْنَةِ الْحَسَنِ - الْخ.»

۳. أسمى المناقب فی تهذیب أسمى المطالب، ص ۱۶۵-۱۶۸. به نقل از «المهدی المنتظر فی الفكر الإسلامی»، ص ۶۲.

۴-۶. بسیاری از عالمان اهل سنت در این باره با شیعه هم رأی می‌باشند، چنان که ابو نعیم اصفهانی (م/۴۳۰هـ) در کتاب «الأربعون حديثاً في المهدي عليه السلام» گفته است: «الحديث السادس في أنَّ الْمَهْدِيَّ هُوَ الْحُسَيْنِيَّ»: حدیث ششم درباره این است که مهدی حسینی است. سپس حدیث حذیفه را نقل کرده که گفته است: «پیامبر اکرم ﷺ برای ما خطبه ایراد کرد، سپس فرمود: «اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از فرزندان مرا که همنام من است برگزیند. سلمان گفت: ای رسول خدا از کدامیک از فرزندان تو می‌باشد؟ پیامبر ﷺ دست حسین علیه السلام را گرفت و فرمود از این فرزندم می‌باشد»^۱.

حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی (م/۶۵۸هـ) نیز باب نهم کتاب خود «البيان في اخبار صاحب الزمان عليه السلام» را به این مطلب اختصاص داده و گفته است: «الباب التاسع في تصريح النبي ﷺ بأن المهدي عليه السلام من ولد الحسين عليه السلام»: باب نهم درباره تصریح پیامبر ﷺ است به اینکه مهدی ﷺ از فرزندان حسین علیه السلام است. سپس با سند از ابو سعید خدری روایت کرده که پیامبر اکرم ﷺ بیمار شده بود، فاطمه زهرا به عیادت او آمد و من در جانب راست پیامبر ﷺ نشسته بودم، وقتی پیامبر ﷺ را در حال ضعف دید گریان شد. پیامبر ﷺ فرمود چرا گریه می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که خدا به زمین نظر کرد و پدرت را به پیامبری برگزید، سپس به زمین نظر کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من وحی کرد، پس من تو را به همسری او در آوردم و او را وصی خود قرار دادم، آیا نمی‌دانی که پدرت در پرتو کرامت الهی، داناترین و حلیم‌ترین و پیشتازترین آنان در اسلام را همسر تو قرار داد؟ فاطمه خندان و شادمان شد. ابو سعید، سپس مطالب دیگری که پیامبر اکرم ﷺ درباره فضایل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام بیان کرده را نقل کرده است. در پایان حدیث آمده است: «وَمِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى

۷-۱. در اکثر روایات، عبارت «وَ اِسْمُ اَبِيهِ اِسْمُ اَبِي» نیامده است. ابو داود این حدیث را از پنج طریق روایت کرده و در سه طریق آن عبارت مزبور وجود ندارد و فقط عبارت «اسمه اسمی» آمده است.^۱ ترمذی نیز این حدیث را از عبدالله بن مسعود، علی ابن ابی طالب (ع)، ابی سعید خدری، ام سلمه و ابی هریره روایت کرده و در آن عبارت «وَ اِسْمُ اَبِيهِ اِسْمُ اَبِي» نیامده است.^۲ در مسند احمد بن حنبل نیز این حدیث به صورت مکرر نقل شده و در هیچ یک از آنها جمله «اسم ابیه اسم ابی» ذکر نشده است.^۳

حافظ ابو عبد الله گنجی شافعی در این باره گفته است: «ترمذی حدیث را نقل کرده و عبارت «اِسْمُ اَبِيهِ اِسْمُ اَبِي» را نیاورده، و ابو داود آن را [بدون عبارت اسم ابیه اسم ابی] ذکر نموده است و در معظم روایات حفاظ و ثقات از ناقلان اخبار فقط عبارت «اسمه اسمی» آمده است. امام احمد با توجه به ضبط و اتقانی که در نقل روایات داشته این حدیث را در موارد مختلف مسند خود نقل کرده و در همه آنها فقط عبارت «اسمه اسمی» آمده است. ابونعیم در «مناقب المهدی» این حدیث را از تعداد بسیاری که همگی آن را از عاصم بن ابی النجود از زرّ از عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند، نقل کرده و در هیچ یک از آنها عبارت «اِسْمُ اَبِيهِ اِسْمُ اَبِي» نیامده است. آنان عبارتند از: ۱. سفیان بن عیینه، ۲. قطر بن خلیفه، ۳. أعمش، ۴. ابو اسحاق سلیمان بن فیروز شیبانی، ۵. حفص بن عمر، ۶. سفیان ثوری، ۷. شعبه، ۸. واسط بن حارث، ۹. ابو شیبه، ۱۰. سلیمان بن قرم، ۱۱. جفر أحمَر، ۱۲. سلام ابو منذر، ۱۳. ابو شهاب محمد بن قرم، ۱۴. عمر بن عبید طنافسی، ۱۵. ابوبکر بن عیاش، ۱۶. ابوالمجدف داود بن ابی العوف، ۱۷. عثمان بن شبرمه، ۱۸. عبد المطلب بن ابی عیینه، ۱۹. محمد بن عیاش، ۲۰. عمرو بن قیس ملائی،

۱. سنن ابی داود، کتاب المهدی، حدیث ۴۲۸۲.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۴۳-۲۴۴؛ کتاب الفتن، باب ۵۲.

۳. المسند، احمد بن حنبل، شرح احمد محمد شاكر، ج ۳، ص ۴۹۱، حدیث ۳۵۷۱؛ ص ۴۹۳-۴۹۴، حدیث ۳۵۷۲ و ۳۵۷۳؛

ج ۴، ص ۱۴۲، حدیث ۴۰۹۸؛ ص ۲۰۲، حدیث ۴۲۷۹.

۲۱. عمار بن زریق، ۲۲. عبدالله بن حکیم بن جبیر اسدی، ۲۳. عمر بن عبدالله بن بشر، ۲۴. ابوالاحوص، ۲۵. سعد بن الحسن بن اخت ثعلبه، ۲۶. معاذ بن هاشم، ۲۷. یوسف بن یونس، ۲۸. غالب بن عثمان، ۲۹. حمزة الزیات، ۳۰. شیبان، ۳۱. حکم بن هاشم.

عمرو بن مّرة نیز این حدیث را از زرّ روایت کرده و هیچ یک از آنان عبارت «اَسْمُ اَبِيهِ اَسْمُ اَبِي» را ذکر نکرده‌اند، مگر عیّدالله بن موسی که آن را از زائده و او از عاصم روایت کرده که در نقل او عبارت «اسم ابيه اسم ابي» آمده است و حافظ ابو الحسن محمد حسین بن ابراهیم بن عاصم آبری در کتاب «مناقب الشافعی» حدیث مربوط به قیام مهدی موعود ﷺ را با افزوده «اسم ابيه اسم ابي» نقل کرده است.^۱ فرد خردمند در اینکه این افزوده در مقابل اجتماع (اجماع) این امامان [حدیث] برخلاف آن، اعتباری ندارد، تردید نمی‌کند.^۲

احتمال این که این گروه از محدثان از نقل جمله مزبور غفلت کرده‌اند، معقول نیست، چنان که احتمال این که به دلیل مهم نبودن آن آگاهانه از نقل آن صرف‌نظر کرده‌اند، نیز مردود است، چرا که بدون شک، جمله مزبور بار معنایی ویژه‌ای داشته و در شناخت مهدی موعود، نقش مهمی دارد.

۲-۷. احتمال این که عبارت «و اسم ابيه اسم ابي» برای مشروع جلوه دادن قیام محمد بن عبدالله بن حسن، ملقب به نفس زکیّه یا حکومت محمد بن عبدالله فرزند منصور عباسی که ملقب به مهدی بود جعل شده باشد، بعید نیست. برخی از مورخان مانند: مؤلف «الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الإسلامية» گفته است: عبدالله محض این عقیده را برای طوایفی از مردم القاء می‌کرد که فرزندش محمد، همان مهدی موعود است و او این عبارت (و اسم ابيه اسم ابي) را روایت می‌کرد.^۳

۱. وزاد زائده فی روايته: «لَوْ لَمْ يَتَّقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَتَعَثَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي اِسْمُهُ اِسْمِي وَ اِسْمُ اَبِيهِ اِسْمُ اَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا».

۲. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۹۳-۹۶، الباب الاول فی ذکر خروجه فی آخر الزمان.

۳. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۲۰۴؛ الفخری، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ تاریخ فخری، ص ۲۲۴.

۷-۳. روایت مزبور، با روایات بسیاری که از طریق شیعه و اهل سنت درباره این که نام پدر مهدی موعود علیه السلام حسن است^۱، نقل شده، منافات دارد.

۸. توجیهات

از سوی برخی از صاحب نظران برای جمله «و اسم آیه اسم اُبی» توجیهاتی بیان شده که اگر پذیرفته شود، بر فرض صحت نقل آن، با روایات دیگر ناسازگار نخواهد بود.

۸-۱ مقصود از کلمه «أب» جد است، زیرا اطلاق لفظ «أب» بر جد در زبان عرب شایع است و در قرآن کریم نیز به کار رفته است، مانند آیه ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾^۲ همچنین بر «کنیه»، واژه «اسم» اطلاق می شود، چنان که از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «ابو تراب» نامیده و هیچ اسمی نزد او از آن محبوب تر نبود.^۳ بنابراین، مقصود از «اسم آیه» این است که کنیه جدش امام حسین علیه السلام (ابو عبدالله) با نام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله همانند است.^۴

اشکال این توجیه آن است که نام پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عبدالله بود، نه ابو عبد الله که کنیه امام حسین علیه السلام است.

۸-۲ کنیه امام حسن عسکری علیه السلام ابو محمد است و از طرفی، پدر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ابو محمد بوده است، بنابراین کنیه پدر ولی عصر علیه السلام با کنیه پدر پیامبر صلی الله علیه و آله همانند می باشد، و مقصود از اسم، همان کنیه است، زیرا کنیه نیز داخل در اسم می باشد.^۵

اشکال این وجه آن است که اگر چه پدر پیامبر صلی الله علیه و آله ابو محمد بود، ولی به عنوان

۱. ر.ک: منتخب الأثر، ج ۲، ص ۲۰۲-۲۱۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۸.

۳. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۶۶.

۴. همان، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۰۱. این وجه را علامه مجلسی از بعضی از معاصران خود نقل کرده است و میرزا حسین طبرسی نوری نیز آن را در نجم الثاقب، ص ۲۱۳ برگزیده است.

کنیه او ذکر نشده است.

۸-۳ عبارت، در اصل «اسمه اسمی و اسم أبي» بوده است، زیرا در روایات بسیاری آمده است که یکی از نام‌های مهدی ﷺ عبدالله است. بنابراین، مفاد حدیث این است که مهدی موعود، همانام پیامبر ﷺ و پدر پیامبر می‌باشد، ولی چون راوی به این مطلب توجه نداشته، حدیث برایش نامفهوم بوده و برای آن که قابل فهم باشد، لفظ «و اسم ابیه» را به آن افزوده است.^۱

۸-۴ محتمل است عبارت در اصل «و اسم ابنه اسم أبي» بوده است، زیرا از روایات به دست می‌آید که یکی از فرزندان مهدی موعود ﷺ، عبدالله نام دارد و از جمله کنیه‌های او «ابوعبدالله» است. ولی لفظ «ابنه» به «أبیه» تغییر یافته است.^۲

۱. منتخب الآثار، ج ۲، ص ۲۰۵. به نقل از بعضی افاضل.

۲. همان، به نقل از فاضل مذکور.

فصل سوم: ولادت و وجود امام عصر علیه السلام

مقدمه

از دیدگاه شیعه امامیه، مهدی موعود علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری در شهر سامرا به دنیا آمد، و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هجری، عهده‌دار مقام و منصب امامت گردید، همان گونه که به تصریح قرآن کریم، حضرت یحیی علیه السلام در کودکی دارای مقام پیامبری و فرمانروایی بود: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۱. از آن جا که دشمنان در صدد قتل او بودند، برای آن که زمین از حجت الهی خالی نباشد، به فرمان و مشیت الهی، زندگی در پس پرده غیبت را برگزید تا روزی که شرایط برای قیام و تشکیل حکومت عدل الهی فراهم گردید، ظهور نماید. بنابراین، او به دنیا آمده و در دنیا موجود است. عده‌ای از عالمان اهل سنت نیز در این باره با شیعه هم عقیده‌اند. اما دیدگاه مشهور میان آنان این است که او هنوز به دنیا نیامده و در آینده، قبل از قیام برای تشکیل حکومت جهانی عدل مهدوی علیه السلام، به دنیا خواهد آمد. در این فصل دلایل ولادت و وجود امام عصر علیه السلام را تبیین می‌کنیم. دلایلی که بر این مدعا اقامه خواهیم کرد، سه دسته‌اند.

۱. دلیل عقلی که بر پایه ضرورت وجود امام معصوم در هر زمانی استوار است و در مباحث کلی امامت اثبات شده است.

۲. دلایل نقلی مورد قبول فریقین مانند حدیث ثقلین، حدیث من مات، و حدیث دوازده خلیفه که آنها را «دلایل نقلی عام» می‌نامیم.

۱. سوره مریم، آیه ۱۲.

۳. دلایل نقلی روایی و تاریخی گوناگونی که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم بر ولادت و وجود امام عصر علیه السلام دلالت می کنند، و غالباً در منابع شیعی آمده اند، چنان که در برخی از منابع روایی و تاریخی اهل سنت نیز نقل شده اند. این ادله را «دلایل نقلی خاص» می نامیم.

۱. دلیل عقلی

دلیل عقل از مقدمات زیر تشکیل شده است:

الف) وجود امام معصوم در هر زمان واجب است؛

ب) در هر مسأله ای از معارف و احکام دینی، حق، منحصر در امت اسلامی است و در هیچ مسأله ای حق، از امت اسلامی بیرون نیست؛

ج) پس از امام حسن عسکری علیه السلام، غیر از یگانه فرزند آن حضرت، یعنی حجت بن الحسن العسکری علیه السلام کسی نیست که در جایگاه امامت بوده، و از ویژگی عصمت برخوردار باشد.

توضیح مقدمات استدلال:

۱-۱. ضرورت وجود امام معصوم

بر ضرورت وجود امام معصوم، دلایل عقلی و نقلی بسیاری اقامه شده است. یکی از دلایل، این است که برای آن که زمینه هدایت الهی برای مکلفان غیر معصوم فراهم شود، باید انسان معصومی وجود داشته باشد که آنان را در شناخت تعالیم و احکام اسلامی و عمل به آنها به صورت کامل، راهنمایی و رهبری کند. این قاعده که در اصطلاح متکلمان به قاعده لطف، معروف است، مبنای عقلی ضرورت نبوت نیز به شمار می رود. مفاد قاعده لطف، این است که خداوند به مقتضای حکمت و رحمت گسترده خود، زمینه های لازم را برای رشد و هدایت افراد بشر فراهم می کند که بعثت پیامبران الهی از مصادیق و مظاهر آن است. با بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باب نبوت بسته شد؛ ولی نیازمندی هدایتی بشر به پیشوای معصوم پایان نیافته است.

اگر امام، معصوم نباشد، ملاک نیازمندی به امام در او نیز وجود دارد؛ در نتیجه امام نیز به امام دیگری نیاز خواهد داشت. این سخن در باره امام امام نیز جاری خواهد بود و لازمه آن، تسلسل در باب امامت است؛ یعنی وجود امامان بی شمار در يك زمان که محال عقلی است.

از سوی دیگر، برآورده شدن نیاز هدایتی مکلفان پس از دوران نبوت، در گرو آن است که شریعت الهی به صورت کامل در اختیار آنان قرار داشته باشد، و این مسأله جز با وجود امام معصوم که عهده دار رهبری مکلفان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، تحقق نخواهد یافت.

اشکال

همه می دانیم که قرآن کریم از گزند تحریف مصون مانده است و از سوی دیگر، همه نیازهای بشر در باب هدایت را در بر دارد: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱. قرآن را که بیان گر هر چیزی است، بر تو نازل کردیم. بر این اساس، می توان گفت: امت اسلامی با داشتن قرآن، از امام معصوم بی نیاز است، و نباید امت اسلامی را با امت های دیگر مقایسه کرد؛ زیرا اولاً کتاب آسمانی آنان کامل ترین کتاب آسمانی نبوده، و ثانیاً از گزند تحریف مصون نمانده است؛ ولی قرآن کریم، هم کامل ترین کتاب آسمانی است و هم از گزند تحریف مصون مانده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲. همانا قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آن هستیم.

پاسخ

این که قرآن کریم، بیان گر هر چیزی است که بشر در باب هدایت به آن نیاز دارد، بدان معنا نیست که احکام اسلامی را به گونه ای مفصل بیان کرده که برای همگان قابل فهم است؛ زیرا تردیدی نیست که تفصیل احکام اسلامی در بیان لفظی قرآن کریم نیامده

۱. سوره نحل، آیه ۸۹

۲. سوره حجر، آیه ۹

است. به همین سبب است که به تصریح قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ وظیفه داشته است معارف و احکام قرآن را برای مردم بیان کند: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱: قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که برای هدایت مردم نازل شده است، برای آنان بیان کنی.

نیز وظیفه داشته است آیات قرآن را علاوه بر اینکه بر مردم تلاوت می‌کند، به آنان تعلیم دهد: ﴿يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۲: آیات الهی را بر مردم تلاوت می‌کند و آنان را تزکیه کرده، کتاب و حکمت را به آنان تعلیم می‌دهد. بر همین پایه است که به اجماع امت اسلامی، سنت پیامبر ﷺ در کنار قرآن کریم، منبع و مصدر احکام اسلامی است.

اکنون سخن در این است که بدون امام معصوم، سنت پیامبر اکرم ﷺ که تبیین و تفسیر قرآن کریم است، به صورت جامع و کامل در اختیار امت اسلامی پس از رسول اکرم ﷺ قرار نخواهد داشت. بنابراین، وجود امام معصوم پس از رسول اکرم ﷺ لازم است.

بر وجوب معصوم بودن امام، دلایل عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه شده است که به جهت رعایت اختصار از نقل آنها صرف نظر می‌کنیم.^۳

۲-۱. منحصر بودن حق به صورت جامع و کامل در امت اسلامی

این مطلب، که حق در هر مسأله‌ای از معارف و احکام دینی از امت اسلامی بیرون نیست، مورد اجماع مسلمانان است و در عین حال، دلایل عقلی و نقلی آن نیز روشن است؛ زیرا با بعثت پیامبر اکرم ﷺ و آوردن شریعت اسلام؛ شریعت‌های پیش منسوخ شده و زمان اعتبار شرعی آنها پایان یافته است و بر همه مکلفان واجب است که پیرو

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۳. در این باره به کتاب «امامت در ینش اسلامی» از همین نگارنده رجوع شود.

شریعت اسلام باشند. مسلمانان به این تکلیف الهی عمل کرده، پیروی از آیین اسلام را برگزیده‌اند. براین اساس، حق و باطل در معارف و احکام الهی با مقیاس شریعت اسلام ارزیابی خواهد شد. آنچه با شریعت اسلام هماهنگ باشد، حق، و آنچه هماهنگ نباشد، باطل است؛ بنابراین حق در هر مسأله‌ای از معارف و احکام الهی در دست مسلمانان - یعنی در شریعت اسلام - است و قطعاً از آن بیرون نخواهد بود.

آیه کریمه: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱ نیز به این مطلب اشاره دارد.

۳-۱. نادرستی دیدگاه‌های دیگر

دیدگاه‌های دیگر درباره امامت دو دسته اند:

الف. دیدگاه‌هایی که عصمت را شرط نمی‌دانند؛ مانند اهل حدیث، اشاعره، ماتریدیه، معتزله، خوارج و زیدیه؛

ب. دیدگاه‌هایی که عصمت را شرط امامت می‌دانند؛ مانند کیسانیه، ناووسیه، اسماعیلیه، واقفیه و... .

از آنچه درباره وجوب عصمت امام گفته شد، نادرستی دیدگاه‌های نخست روشن است. نادرستی دیدگاه‌های دسته دوم نیز به شرح زیر است:

۱-۳-۱. کیسانیه: کیسانیه، خود را پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی می‌دانند و از آنجا که مختار در آغاز، کیسان نام داشت، به کیسانیه شهرت یافتند. آنان به امامت محمد حنفیه پس از امام حسین علیه السلام معتقدند و او را مهدی موعود می‌دانند.^۲

نادرستی این دیدگاه به این دلیل است که اگر محمد حنفیه معصوم بود، می‌بایست

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳؛ شما را امت وسط قرار دادیم، تا گواهان بر مردم باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله گواه بر شما باشد. برای آگاهی از تفسیر این آیه کریمه، به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۱۹-۳۲۳ رجوع شود.

۲. فرق الشیعة، ص ۴۴؛ الفصول المختارة، ص ۲۹۶؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۹۱؛ الفرق بین الفرق، ص ۳۸؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۰.

امامت او منصوص باشد؛ زیرا عصمت جز از راه نص یا معجزه قابل تشخیص نیست؛ درحالی که هیچ نص و معجزه‌ای بر امامت او نقل نشده است.

۳-۲-۱. ناووسیه: ناووسیه، امام صادق علیه السلام را مهدی موعود دانسته و گفته‌اند: او زنده است و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد.^۱

نادرستی دیدگاه آنان روشن است؛ زیرا شهادت و درگذشت امام صادق علیه السلام همان اندازه معلوم و قطعی است که رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر امامان پیش از امام صادق علیه السلام. اگر تردید در شهادت و درگذشت امام صادق علیه السلام روا باشد، تردید در شهادت و درگذشت آنان نیز روا خواهد بود و چنین تردیدی به سفسطه خواهد انجامید.^۲ علاوه بر این که این فرقه به کلی منقرض شده است و اگر بر حق بود، باقی می ماند؛ زیرا مذهب حق تا قیامت باقی خواهد بود. البته باقی ماندن، یکی از شاخص‌های حقانیت است، نه یگانه شاخص آن؛ بدین سبب باقی ماندن مذهب، به تنهایی دلیل بر حقانیت آن نخواهد بود. بنابراین هر مذهب حقی باقی خواهد ماند؛ اما عکس کلی آن، صحیح نیست.

۳-۳-۱. اسماعیلیه: اسماعیلیه، پس از امام صادق علیه السلام به امامت اسماعیل که بزرگ‌ترین فرزند امام صادق علیه السلام بود و در زمان آن حضرت از دنیا رفت، معتقد شدند. گروهی از آنان، مرگ اسماعیل را انکار کردند و او را مهدی موعود دانستند و گروهی دیگر، مرگ او را پذیرفتند و گفتند: «امامت، از او به فرزندش محمد منتقل شده است». به اعتقاد آنان، امامت در فرزندان محمد ادامه خواهد یافت.^۳

وجه نادرستی این دیدگاه آن است که هیچ نصی بر امامت اسماعیل نقل نشده است و شاید چون او فرزند بزرگ‌تر امام صادق علیه السلام بود و اینکه امامت، حق فرزند بزرگ‌تر

۱. فرق الشیعة، ۱۳۸۸: ص ۷۸؛ الفصول المختارة، ص ۳۰۵.

۲. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۶.

۳. فرق الشیعة، ص ۷۹-۸۰.

است و نیز تکریم ویژه امام صادق علیه السلام در باره اسماعیل، منشأ توهم اسماعیلیه در باره امامت اسماعیل شده است؛ ولی بزرگ تر بودن از نظر سن، دلیل بر امامت نیست، علاوه بر اینکه اسماعیل در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفت و به خاک سپرده شد. از طرفی، نصوص متواتر در باره امامان دوازده گانه، امامت هر فرد دیگری را باطل می کند.

۳-۴-۱. واقفیه: کسانی هستند که در امامت امام کاظم علیه السلام توقف کرده و آن حضرت را آخرین امام و مهدی موعود دانستند.
دلایل نادرستی این دیدگاه عبارت است از:

الف) شهادت امام کاظم علیه السلام از نظر تاریخی مسلم و غیر قابل تردید است؛ به ویژه آن که دستگاه خلافت عباسی که می خواست اتهام قتل امام علیه السلام را از خود دفع کند، شاهدانی را احضار کرد تا شهادت دهند امام کاظم علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.^۱ بنا بر این، شهادت امام کاظم علیه السلام مانند پدران و نیاکانش از مسایل قطعی تاریخ است و تردید در آن، موجب سفسطه خواهد بود.

ب) نصوص متواتر امامت امامان دوازده گانه و نیز تنصیص امام کاظم علیه السلام بر امامت فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام این عقیده را باطل می کند.^۲

ج) روایاتی که واقفیه به آنها بر مدعای خود استدلال کرده اند، از نظر سند و دلالت مخدوش اند. علاوه بر اینکه به نقل شیعیان موثق — مانند یونس بن عبدالرحمن — دعوت کنندگان به این عقیده، افرادی چون علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن ابی عیسی روایی هستند که وکلای امام کاظم علیه السلام بودند و اموال بسیاری نزدشان بود. آنان به طمع تملك آن اموال، عقیده وقف را مطرح کرده و شهادت امام کاظم علیه السلام را انکار کردند.^۳

۱. کتاب الغیبه، الطوسی، ص ۲۷-۳۴.

۲. همان، ص ۳۴-۴۰.

۳. همان، ص ۴۱-۶۰.

۵-۳-۱. **فرقه‌های دیگر:** علاوه بر فرقه‌های یاد شده، میان شیعیان فرقه‌های دیگری نیز در مسأله امامت پدید آمدند که عبارتند از:

۱. محمدیه، قائلان به امامت محمد بن علی بن محمد بن الرضا علیه السلام؛
۲. فطحیه؛ قائلان به امامت عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام و جعفر بن علی الهادی علیه السلام؛
۳. کسانی که گفتند: امام زمان علیه السلام هنوز به دنیا نیامده است؛
۴. کسانی که گفتند: امام زمان علیه السلام از دنیا رفته و بار دیگر به دنیا باز خواهد گشت؛
۵. کسانی که گفتند: پس از امام حسن عسکری علیه السلام ما در دوران فترت امامت به سر می‌بریم.^۱

عقاید این فرقه‌ها نیز به دلایل متعدد باطل است:

(الف) این فرقه‌ها — اگر بتوان نام فرقه بر آنها نهاد — منقرض شده و اثری از آنان وجود ندارد؛ در حالی که اگر بر حق بودند، منقرض نمی‌شدند.

(ب) محمد، فرزند امام هادی علیه السلام در زمان آن حضرت از دنیا رفت و اخبار آن معروف است و تردید در آن، مستلزم تردید در وفات پدران بزرگوار او و دیگران است.

(ج) انکار ولادت امام زمان علیه السلام و همچنین رحلت و رجعت آن حضرت، از دو جهت باطل است؛ یکی اینکه مستلزم خالی بودن زمان از وجود امام معصوم است و دیگر اینکه با گزارش‌های قطعی درباره ولادت آن حضرت منافات دارد.

(ه) دیدگاه فطحیه نیز از آن جهت که عبدالله بن جعفر و جعفر بن علی معصوم نبودند، باطل است، علاوه بر اینکه با نصوص متواتر درباره امامان دوازده گانه سازگاری ندارد.^۲

۱. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۵۵۵۴.

۲. همان، ص ۵۵ - ۵۶؛ برای آگاهی از عقاید و دلایل فرقه‌های شیعی غیر از شیعه امامیه اثنا عشریه و نقد عقایدشان، رک:

الفصول المختارة، ص ۳۲۷-۲۹۶؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۷۸.

نتیجه

با اثبات نادرستی عقاید مذاهب و فرقه‌های دیگر اسلامی غیر از دیدگاه امامیه اثنا عشریه، درستی دیدگاه امامیه اثبات می‌شود؛ زیرا اگر آن هم درست نباشد، حق در باب امامت از امت اسلامی بیرون خواهد بود که نادرستی آن، قطعی و مورد اجماع است. این برهان عقلی، علاوه بر امامت امام عصر علیه السلام، وجود آن حضرت را نیز اثبات می‌کند؛ زیرا تکیه‌گاه برهان این است که هیچ زمانی از وجود امام معصوم علیه السلام خالی نخواهد بود و چون بر روی کره زمین، امام معصوم غیر از امام عصر علیه السلام وجود ندارد، وجود آن حضرت نیز اثبات می‌شود. متکلمان امامیه نیز این برهان را یکی از دلایل وجود امام عصر علیه السلام دانسته‌اند.^۱

۲. ادله نقلی عام

ادله نقلی عام، روایاتی هستند که بر امامت اهل بیت معصوم رسول اکرم صلی الله علیه و آله دلالت می‌کنند، از آن جا که امام عصر علیه السلام آخرین آنان می‌باشد، امامت و در نتیجه ولادت و وجود آن حضرت نیز اثبات می‌شود. این روایات چند دسته‌اند:

۱-۲. روایات دوازده خلیفه

در منابع معتبر شیعه و اهل سنت، از طرق مختلف از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که جانشینان آن حضرت دوازده نفر و همگی از قریش - و مطابق روایتی از بنی هاشم - می‌باشند و قوام و عزت همیشگی دین اسلام، مقارن و ملازم با امامت آنان است.

۱-۲-۱. لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ: اسلام، پیوسته تا دوازده خلیفه که همگی از قریش می‌باشند، وجود دارند، عزیز است.^۲

۲-۱-۲. لَا يَزَالُ هَذَا الْأُمَرُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ: پیوسته این

۱. اذا ثبتت إمامته بما دللنا عليه من الأقسام و افساد كل قسم منها إلا القول بإمامته، ثبتت إمامته و علمنا بذلك صحة ولادته و إن لم يرد فيه خبر أصلاً. كتاب الغيبة، الطوسي، ص ۱۵۳.

۲. صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳، كتاب الإمارة، باب: الناس تبع قریش، ج ۷.

امر (آیین اسلام) تا هنگامی که دوازده خلیفه قریشی وجود دارند، عزیز است.^۱
 ۲-۱-۳. لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزاً مَنِيْعاً إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ: پیوسته این
 دین (اسلام) عزیز و منیع است تا وقتی که دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند،
 وجود دارند.^۲

۲-۱-۴. إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَنْ يَزَالَ ظَاهِراً عَلَى مَنْ نَاوَاهُ لَا يَضُرُّهُ مُخَالِفٌ وَلَا مُفَارِقٌ حَتَّى
 يَمُضِيَ مِنْ أَقْتِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ: پیوسته این دین بر دشمنانش چیره است،
 هر کس از آن جدا شود یا با آن مخالفت کند، زیانی به آن نمی‌رساند، تا وقتی که دوازده
 خلیفه که همگی از قریش‌اند، رهبری آن را بر عهده دارند.^۳

۲-۱-۵. لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَوِيّاً عَزِيزاً ظَاهِراً عَلَى مَنْ نَاوَاهُ لَا يَضُرُّهُ مَنْ فَارَقَهُ أَوْ خَالَفَهُ
 حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ: این دین پیوسته قوی و عزیز و بر دشمنانش چیره
 است، هر کس از آن جدا شود یا با آن مخالفت کند، زیانی به آن نمی‌رساند، تا دوازده
 فرمانروای قریش فرمانروایی کنند.^۴

۲-۱-۶. يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ: پس از من دوازده امیر می‌باشد که
 همگی از قریش‌اند.^۵ در روایتی دیگر، به جای «امیر» «خلیفه» ذکر شده است.^۶

۲-۱-۷. روایات مزبور را جابر بن سمره روایت کرده است. و در حدیث عبدالله بن
 مسعود آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: پس از او دوازده خلیفه که به تعداد نقباء
 بنی اسرائیل‌اند، وجود خواهند داشت: «عَهْدَ إِلَيْنَا نَبِيّاً ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ
 خَلِيفَةً بَعْدَ نِقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ».^۷

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳، کتاب الإمارة، باب: الناس تبع قریش، ح ۸

۲. همان، ح ۹؛ سنن ابی داود، ص ۳۷۱، کتاب المهدی، ح ۲۴۸۰.

۳. المسند، ج ۱۵، ص ۳۳۰، ح ۲۰۶۹۲ و ۲۰۶۹۳.

۴. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۱۲۲، باب ۶، روایت ۱۳. این مضمون در چند روایت دیگر همین باب نیز نقل شده است.

۵. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۷۲، باب ۲۴، روایت ۱۹ و ۲۰.

۶. همان، ص ۲۷۳، روایت ۲۳.

۷. همان، ص ۲۷۱، روایت ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.

علاوه بر جابر بن سمره و عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر^۱، انس بن مالک^۲ و ابو جحیفه^۳ نیز این روایت را نقل کرده‌اند.

۸-۱-۲. در روایتی که سید علی همدانی در کتاب «مودة القربی» از جابر بن سمره نقل کرده است، به جای «کلهم من قریش» «کلهم من بنی هاشم» آمده است.^۴

نقل حدیث دوازده جانشین در منابع حدیثی معتبر نزد شیعه و اهل سنت، گواه روشن بر اعتبار آن است. از نظر شیعه امامیه، این حدیث با احادیث بسیاری که درباره امامان دوازده گانه اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده، هماهنگ است، و از نظر اهل سنت نیز حدیث جابر بن سمره در صحیح بخاری و مسلم آمده است که بنابر دیدگاه مشهور، بلکه مسلم نزد آنان، در صحت روایات آن دو، تردیدی وجود ندارد.

ویژگی‌هایی که برای جانشینان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این روایات نقل شده عبارتند از:

۱. تعداد آنان دوازده نفر است.

همگی از قریش و مطابق روایتی - از بنی هاشم می‌باشند.

۳. آنان پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا پایان دنیا رهبری امت اسلامی را - البته به ترتیب^۵ - بر عهده دارند.

۴. امامت آنان پی در پی و بهم پیوسته است، زیرا در این روایات، بقای دین اسلام، ملازم با رهبری آنها به شمار آمده است.

۵. امامت آنان مایه عزت و سربلندی دین اسلام و امت اسلامی است. نه به این معنا که کسی یارای مخالفت با آنان را ندارد، زیرا در روایات تصریح شده است که آنان دشمنان و مخالفانی دارند، بلکه به این معنا که منطق، منش و روش آنها مایه عزت و

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۳۹ - ۲۴۰، باب ۴۶، ح ۲۲۲۳.

۲. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۱۲۵.

۴. ینایع المودة، ص ۵۰۳.

۵. بر اساس روایات معتبر فریقین، امام در هر زمانی، یکی یش نیست.

سربلندی اسلام و مسلمین است.

ویژگی‌های یاد شده، جز بر امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم‌السلام که شیعه امامیه به امامت آنان معتقد است، منطبق نمی‌باشد. شیخ سلیمان قندوزی حنفی، در این باره سخنی را از برخی از محققان نقل کرده، که ظاهرش این است که مورد قبول او نیز می‌باشد. آن سخن محققانه چنین است: «احادیث دال بر اینکه جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دوازده نفر می‌باشند، از طرق بسیار [نقل شده و] مشهورند. همه قراین و شواهد بیان گر این می‌باشند که مراد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این حدیث، امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت آن حضرت است؛ زیرا این حدیث را نمی‌توان بر خلفای [چهار گانه] پس از او حمل کرد، چرا که شمار آنان کم‌تر از دوازده است، و نیز نمی‌توان آن را بر حاکمان اموی حمل نمود؛ زیرا آنان بیش‌تر از دوازده نفر می‌باشند، و از سوی دیگر، غیر از عمر بن عبدالعزیز، همگی ستمکار بودند، و نیز از خاندان هاشم نبودند؛ زیرا در روایت عبدالملک از جابر آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «همگی از بنی‌هاشم می‌باشند»، و مخفی (نامفهوم) شدن سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز این نقل را تأیید می‌کند، چرا که آنان (گروهی از حاضران در جلسه سخنرانی پیامبر) خلافت بنی‌هاشم را نمی‌پسندیدند.

حمل حدیث دوازده جانشین بر فرمانروایان عباسی نیز ممکن نیست؛ زیرا شمار آنان بیش‌تر از دوازده نفر است، و نیز به این دلیل که آنان به آیه مودت ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱ و حدیث کساء درباره اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل نکردند. بنابراین، باید حدیث دوازده خلیفه را بر امامان دوازده گانه اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حمل کرد، چرا که آنان داناترین مردم زمان خود، جلیل‌ترین، باورع‌ترین و پرهیزگارترین آنان و دارای برترین نسب و حسب و گرامی‌ترین افراد نزد خداوند بودند، و علوم آنان از طریق وراثت و علم لدنی مستند به جدشان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. اهل علم و تحقیق و کشف و توفیق، آنان را با این ویژگی‌ها معرفی کرده‌اند.

حدیث ثقلین و احادیث بسیار دیگری که در این کتاب (ینایع المودة) به صورت مکرر نقل شده و احادیث دیگر، مؤید و مرجح همین تفسیر می باشند. اما مقصود از عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ»: امت بر آنان اجتماع می کنند، در روایت جابر بن سمره، این است که امت در زمان ظهور مهدی علیه السلام بر اقرار به امامت آنان اجتماع خواهند کرد^۱. در اینکه یازده امام از امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام به دنیا آمده و به ترتیب عهده دار امامت امت اسلامی شده اند، تردیدی وجود ندارد. دوازدهمین امام نیز کسی غیر از حضرت ولی عصر علیه السلام نمی باشد. بنابراین، این روایات به ولادت و وجود آن حضرت دلالت می کنند. شیخ طوسی در این باره گفته است: «ما دللنا علیه مِنْ أَنَّ الْأُمَّةَ اثْنَا عَشَرَ، يَدُلُّ عَلَى صَحَّةِ وَلَادَتِهِ، لِأَنَّ الْعَدَدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمَوْجُودٍ»^۲: ادله ای که بر اثبات این مطلب اقامه کردیم که امامان دوازده نفرند، بر صحت ولادت ولی عصر علیه السلام دلالت می کنند، زیرا عدد مزبور ناظر به موجود است. یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره جانشینان خود که پس از او وجود خواهند داشت، سخن گفته است، نه درباره افراد فرضی. پس دوازدهمین امام، همانند یازده امام پیشین، بوجود آمده است.

۲-۲. حدیث ثقلین

بنابر حدیث ثقلین که از احادیث متواتر اسلامی است، قرآن کریم و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو میراث گران بهای نبوی می باشند که تا قیامت هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و تمسک به آن دو مایه هدایت و رهایی از گمراهی می باشد: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهَا»: همانا من دو چیز را میان شما باقی می گذارم که تا وقتی به آن دو تمسک کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد، یکی از آن دو بزرگ تر از دیگری

۱. ینایع المودة، ص ۵۰۴

۲. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۵۳.

است [آن دو عبارتند از] کتاب خدا، ریسمانی آویخته از آسمان به سوی زمین و عترت و اهل بیت من، آن دو تا هنگامی که نزد حوض کوثر بر من وارد شوند، هرگز از هم جدا نخواهند شد، پس بیندیشید که چگونه پس از من با آن دو رفتار می کنید.^۱ از آنجا که در بسیاری از نقل های این حدیث واژه ثقلین به کار رفته، به حدیث ثقلین شهرت یافته است. این حدیث علاوه بر اینکه در منابع شیعی نقل های بسیاری دارد، در منابع اهل سنت نیز از بیش از سی یا چهل نفر از صحابه پیامبر ﷺ و شمار بسیاری از تابعین نقل شده، و بسیاری از عالمان اسلامی در قرون مختلف آن را روایت کرده اند.^۲

بنابراین، در متواتر بودن این حدیث، جای کم ترین تردیدی وجود ندارد. مضافاً بر اینکه از سوی عالمان برجسته علم رجال و درایه، بر صحت آن تصریح شده است. ابن کثیر پس از نقل حدیث ثقلین که نسائی آن را روایت کرده، گفته است: شیخ ما ابو عبدالله ذهبی گفته است: این حدیث صحیح است.^۳ ابن حجر عسقلانی، پس از نقل حدیث ثقلین گفته است: «هذا إسناد صحيح»^۴. بسیاری دیگر نیز صحت آن را گواهی کرده اند.^۵

حدیث ثقلین، از جهات گوناگون بر امامت اهل بیت خاص پیامبر ﷺ دلالت می کند که ذکر آنها در ظرفیت این مقال نیست.^۶ آنچه در این جا مقصود است، جدایی ناپذیری قرآن و عترت پیامبر ﷺ تا روز قیامت است. بر این اساس، همواره فردی از اهل بیت ﷺ در کنار قرآن کریم وجود دارد که نسبت به کتاب الهی و سنت

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۳، باب مناقب اهل بیت النبی ﷺ، ح ۳۷۸۱.

۲. ر.ک: نفحات الازهار، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۱ و ج ۲ ص ۸۷-۹۷. در موسوعه «کتاب الله و اهل البيت فی حدیث الثقلین»، ج ۱، ص ۱۳، نا چهل و هفت صحابی راوی حدیث ذکر شده است.

۳. البداية و النهایة، ج ۵، ص ۱۵۰.

۴. المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانية، ج ۴، ص ۶۵.

۵. ر.ک: امامت اهل بیت ﷺ از دیدگاه قرآن و روایات، ص ۱۵۵-۱۵۸.

۶. همان، ص ۱۵۸-۱۶۱.

نبوی آگاهی کامل دارد، و از هر گونه خطا و لغزش در علم و عمل و گفتار و رفتار پیراسته است، و تمسک به او در کنار قرآن، نجات بخش بشر از گمراهی خواهد بود؛ زیرا اگر در برهه‌ای از زمان چنین فردی از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود نداشته باشد، در گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین خلل راه خواهد یافت که با مقام عصمت او - به ویژه در دریافت، حفظ و بیان پیام‌های الهی - منافات دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین یادآور شده است که خداوند او را آگاه ساخته که کتاب الهی و اهل بیت نبوی تا وقتی در قیامت بر آن حضرت وارد شوند، هرگز از هم جدا نخواهند شد. حکمت خداوند و عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله اقتضا می‌کند که این وعده الهی بدون هیچ گونه خللی تحقق یابد. پس وجود فردی معصوم از اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن کریم در هر زمانی قطعی است.

چنین فردی، پس از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، کسی جز حجة بن الحسن علیه السلام نیست، یعنی اگر وجود حضرت حجة بن الحسن علیه السلام پذیرفته نشود، با توجه به اینکه فرد دیگری در میان امت اسلامی وجود ندارد که مصداق عترت معصوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار قرآن کریم باشد، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین، که بر جدایی ناپذیری قرآن و عترت تا روز قیامت تصریح کرده است، کذب خواهد بود، و چون این پیامد قطعاً باطل است، پس وجود حضرت حجة بن الحسن علیه السلام قطعی است، و چنان که در بحث‌های پیشین بیان گردید، در شماری از روایات که به معرفی اهل بیت علیهم السلام پرداخته‌اند، حضرت مهدی موعود علیه السلام به عنوان آخرین امام از خاندان رسالت، معرفی شده است.

برخی از عالمان اهل سنت نیز بر دلالت حدیث ثقلین بر وجود فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در همه زمان‌ها که شایستگی تمسک به او را داشته باشد، تصریح کرده‌اند: نورالدین سمهودی (متوفای ۹۱۱ هـ) گفته است: «از این خبر وجود فردی از اهل بیت و عترت طاهره که شایستگی تمسک به او را دارد، در همه زمان‌ها تا روز قیامت، فهمیده

می شود، تا توصیه و ترغیب به تمسک به اهل بیت علیهم السلام موجه باشد، همان گونه که قرآن مجید این گونه است (همواره وجود دارد و می توان به آن تمسک کرد) به همین جهت است که آنان امان برای اهل زمین می باشند^۱، و هر گاه [همگی] از دنیا بروند، اهل زمین نیز از بین خواهند رفت (بساط دنیا بر چیده خواهد شد)^۲.

عبدالرؤوف مناوی، سخن سمهودی را بدون هیچ مناقشه ای نقل کرده است که دلیل بر مقبولیت آن نزد اوست.^۳

زرقانی نیز در «شرح المواهب اللدنیة» کلام سمهودی را نقل کرده است.^۴ ابن حجر مکی نیز گفته است: «احادیثی که بر تمسک به اهل بیت علیهم السلام تشویق و ترغیب می کنند، به این مطلب اشاره دارند که همان گونه که کتاب عزیز تا قیامت باقی است، همواره فردی شایسته تمسک به وی از اهل بیت علیهم السلام نیز تا قیامت وجود خواهد داشت، بدین جهت است که - چنان که پس از این خواهد آمد - آنان امان برای اهل زمین می باشند، همان گونه که خبر: «فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عُذُولٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْقُونَ عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الضَّالِّينَ وَاتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ، إِلَّا وَانِئْتُمْكُمْ وَقَدْ كُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَانْظُرُوا مَنْ تُؤْفِدُونَ»: در هر نسلی از امت من عادلانی از اهل بیت من وجود دارند که تحریف گمراهان، و گرایش های باطل گرایان و تأویل جاهلان از دین را، نفی می کنند، آگاه باشید که پیشوایان شما نمایندگان شما در پیشگاه خداوند بزرگ

۱. اشاره است به حدیث: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَاهَا مَا يُوعَدُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَاهُمْ مَا يُوعَدُونَ؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۸۶-۴۸۷، ح ۳۶۷۶؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳، ح ۵۲۲؛ ینایع المودة، ص ۲۶، باب سوم به نقل از مناقب احمد بن حنبل و منابع دیگر؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۹۰. سیوطی حدیث النجوم را در الجامع الصغیر، ح ۹۳۱۳ از سلمة بن اکوع نقل کرده و آن را حسن دانسته است، مناوی افزوده است طبرانی، مسدد و ابن ابی شیهه آن را با سندهای ضعیف روایت کرده اند، ولی تعدد طرق آن چه بسا آن را در رتبه حدیث حسن قرار می دهد (فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۶۷).

۲. فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۹.

۳. همان.

۴. شرح المواهب اللدنیة، ج ۷، ص ۸، نقل از نفحات الأرهار، ج ۲، ص ۲۶۲.

می باشند، پس بیاندیشید که چه کسی را به پیشوایی و نمایندگی خود برمی گزینید، نیز گواه آن است.^۱

عجیلی شافعی در «ذخیره المال» در شرح حدیث ثقلین گفته است: «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حافظان کتاب خدا و خلافت رسول خدا می باشند و تا روز قیامت از آن جدا نخواهند شد، و از وجود حجتی الهی از آنان که وارث نبوت و خلافت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد، گریزی نیست، برخی از آنان ظاهر و برخی پنهان اند و آخرین آنان در وراثت نبوت، مهدی علیه السلام می باشد».^۲

شهاب الدین دولت آبادی در «هدایة السعداء» و حسن زمان در «القول المستحسن» و دیگران نیز چنین مطالبی را بیان کرده اند.^۳

۲-۳. حدیث «مَنْ مَاتَ»

در منابع روایی شیعه و اهل سنت از طرق مختلف و با تعابیر گوناگون، روایاتی نقل شده که مضمون مشترک آنها وجوب معرفت امام بر هر مسلمانی در هر زمانی است و اینکه اگر کسی بدون شناخت امام زمان خود و التزام به پیروی از او، از دنیا برود، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

۲-۳-۱. «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».^۴

۲-۳-۲. «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ».^۵

۲-۳-۳. «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ بَيْعَةٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ».^۶

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۸۹.

۲. نفحات الأزهار، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳. همان.

۴. المستند احمد بن حنبل، ج ۱۳، ص ۱۸۸، المعجم الكبير، ج ۱۹، ص ۳۸۸، ح ۹۰۰؛ المعيار و الموازنة، ج ۵، ص ۲۲۴.

۵. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۵، ص ۲۲۴.

۶. ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، ج ۴، ص ۲۲۱.

۴-۳-۲. «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱.

۵-۳-۲. «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲.

روایات در این باره بسیار است که این مقال گنجایش نقل آنها را ندارد.^۳ اگر مجموع نقل‌های حدیث «من مات» در منابع روایی شیعه و اهل سنت را در نظر بگیریم، بدون شک، مفاد و مضمون آن متواتر و مفید یقین است. مضافاً بر اینکه سند شماری از نقل‌های آن، صحیح و معتبر است. بدین جهت، مورد قبول علمای فریقین قرار گرفته و برخی به صحت آن تصریح کرده‌اند. ابونعیم اصفهانی گفته است: «این حدیث صحیح است و شکی در آن وجود ندارد»^۴.

شیخ مفید نیز گفته است: «این خبر صحیح است و اجماع اهل آثار بر آن شهادت می‌دهد، چنان که در قرآن کریم به معنای آن تصریح شده است». ایشان در ادامه، آیه‌های ۷۱ سوره اسراء^۵ و آیه ۴۱ سوره نساء^۶ را گواهی بر آن آورده است.^۷ ایشان در کتاب «الإفصاح» آن را متواتر دانسته است.^۸

برخی از متکلمان شیعی و سنی، حدیث «من مات» را قطعی دانسته و به آن بر وجوب امامت استدلال کرده‌اند. خواجه نصیرالدین طوسی در «تلخیص المحصل»^۹، سعدالدین

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۷.

۳. در این باره، رک: فصلنامه انتظار موعود^ع، شماره ۳۶، مقاله «تحلیل و بررسی مرگ جاهلی و معرفت به امام زمان^ع».

۴. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴.

۵. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ...».

۶. «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا».

۷. مصنفات الشيخ المفيد، الرسالة الاولى في الغيبة، ص ۳.

۸. الإفصاح في الإمامة، ص ۲۸.

۹. تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.

تفتازانی در «شرح المقاصد»^۱ و «شرح العقائد»^۲، ملا علی قاری در «شرح الفقه الاکبر»^۳، عبدالعزیز فرهاری، در «النبراس»^۴ و ولی الله دهلوی در «ازالة الخفاء»^۵ از آن جمله‌اند.

حدیث «من مات» بیان‌گر این مطلب است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا پایان دنیا، وجود امام در هر زمانی واجب است، زیرا اولاً: ظهور عرفی امام در حدیث مزبور، امام موجود در هر زمان است، یعنی برای هر مسلمانی در دوران زندگی او امامی بر حق وجود دارد که باید او را بشناسد و امامت او را بپذیرد. وثانیاً: در برخی از نقل‌های حدیث، واژه «امام زمانه» به کار رفته است که دلالت آن بر مطلب یاد شده، آشکار است. و ثالثاً: در برخی از نقل‌های این حدیث، از وجوب بیعت با امام سخن به میان آمده است، و بیعت با امام زنده انجام می‌گیرد، نه امامی که از دنیا رفته است. در برخی از روایات نیز بر اینکه مقصود از امام در حدیث «من مات» امام حئی است، تصریح شده است.^۶

از اینکه مرگ انسان در صورت نشناختن امام و بیعت نکردن با او، به مثابه مرگ در عصر جاهلیت به شمار آمده، به دست می‌آید که امامت در جهان‌بینی اسلامی جایگاه بسیار بلندی دارد و با توحید و نبوت، برابری می‌کند. البته، از این که در روایات بر مرگ جاهلی تأکید شده است، نه بر زندگی جاهلی، به دست می‌آید که چنین فردی از نظر زندگی دنیوی مسلمان به شمار می‌رود و احکام دنیوی اسلام در مورد او جاری خواهد بود، ولی پس از مرگ و در زندگی اخروی، زیانکار خواهد بود. به این جهت است که در برخی روایات، مرگ جاهلی به مرگ در حال ضلالت تفسیر شده است، نه مرگ در حال کفر و نفاق. حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام پرسید، آیا مقصود از مرگ

۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

۲. شرح العقائد النسقیة، ص ۱۱۰.

۳. شرح الفقه الاکبر، ص ۱۷۹.

۴. النبراس، ص ۵۱۲.

۵. ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ص ۵۱۲.

۶. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۲.

جاهلی در حدیث «من مات»، مرگ کفر است؟

امام علیه السلام فرمود: «نه، مرگ ضلالت است»^۱. اگر در شماری از روایات نیز مرگ جاهلی، به مرگ در حال کفر و نفاق تفسیر شده است^۲، وجه جمع میان این دو دسته روایات، تفکیک میان اسلام و کفر به لحاظ زندگی دنیوی و اخروی است. وجه دیگر، تفکیک میان مستضعفان و غیر مستضعفان در مورد جهل به امام است.^۳ در برخی از روایات نیز در شرک بودن جاهل به امام، میان کسانی که به امام عداوت دارند و آنان که عداوت ندارند، فرق نهاده شده است.^۴

در هر حال، از تأمل در مجموع روایات حدیث «من مات» به دست می آید که مقصود، امام بر حق است؛ امامی که انحراف و ضلالت در فکر، گفتار و عمل او راه ندارد. چنین فردی از ویژگی عصمت برخوردار است و مصداقی جز امامان اهل بیت علیهم السلام که آیه تطهیر، حدیث ثقلین، حدیث سفینه نوح و نظایر آن بر عصمت آنان دلالت می کند، ندارد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که هنگامی که آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾^۵ نازل شد، مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: آیا شما امام عموم مسلمانان نیستید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من امام عموم مسلمانان هستم، لیکن پس از من، امامانی از اهل بیت برای مردم می باشند، هر کس ولایت آنان را بپذیرد، از من و با من است و در آینده (قیامت) مرا ملاقات خواهد کرد، و هر کس به آنان ستم کند، یا به ستمکاران به آنان کمک کند، یا آنان را تکذیب کند، از من و با من نخواهد بود و من از او بیزارم»^۶. در برخی از روایات حدیث «من مات» نیز تصریح شده است که مقصود از امام در این

۱. المحاسن، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۱۵۵؛ همان، ج ۲۳، ص ۸۷ و ۸۸.

۳. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۷.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۵.

۵. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۶. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۰۴.

حدیث، امام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله است: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ وَلَدِي مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱.

بنابراین، مصداق امام در حدیث «من مات» پس از امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت مهدی علیه السلام است. پس او به دنیا آمده و زنده است، هر چند در پس پرده غیبت بسر می برد.

۳. ادله نقلی خاص

ادله نقلی خاص، مجموعه ای از روایات و گزارش های تاریخی است که مدلول مطابقی یا التزامی آن ها، ولادت و وجود امام عصر علیه السلام است. این ادله عبارتند از:

۱-۳. شناخت امام پسین توسط امام پیشین

روایاتی بیان گر این مطلب می باشند که امام پیشین، امام پس از خود را می شناسد و مسئولیت امامت را که امانت الهی نزد او است به امام پس از خود می سپارد. در روایات متعدد وارد شده است که مقصود از امانت در آیه کریمه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۲ امامت است و هر امامی مأموریت دارد که آن را به امام پس از خود بسپارد.^۳ در برخی از روایات آمده است که امام تا وقتی که فرزندش را که جانشین او می شود نبیند، از دنیا نمی رود. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لَنْ تَحُلُو إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ فَإِنْ رَادَّ النَّاسُ، قَالَ قَدْ رَادُّوا، وَإِنْ نَقَضُوا قَالَ قَدْ نَقَضُوا وَلَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ ذَلِكَ الْعَالِمَ حَتَّى يَرَى فِي وَلَدِهِ مَنْ عِلْمٍ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ»^۴: زمین هرگز از عالمی از ما خالی نخواهد بود که اگر مردم چیزی را بر دین بیفزایند، بگویند بر دین افزوده اند، و اگر چیزی را کم کنند، بگویند چیزی را از دین کم کرده اند، و خدا آن عالم را از دنیا نخواهد برد مگر این که در بین فرزندان او کسی را که همانند علم او را دارد، یا آنچه خدا خواسته

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۲۱۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۵ و ۹۳.

۲. سوره نساء، آیه ۵۸.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ کتاب الحجة، باب ان الإمام يعرف الإمام الذي يكون بعده.

۴. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۴۹.

است، ببیند.

در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَرَى وَلَدَهُ مِنْ بَعْدِهِ»^۱: صاحب این امر (امام) تا فرزندش که امام پس از اوست را نبیند، از دنیا نخواهد رفت.

عبارت «أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ» در روایت اول، به امام پس از ولی عصر علیه السلام در دوران رجعت اشاره دارد، که او فرزند امام عصر علیه السلام نیست، بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام یا امام حسین علیه السلام یا دیگر امامان معصوم علیهم السلام است.^۲

۲-۳. روایات غیبت امام

روایات بسیاری که بیانگر غیبت امام دوازدهم علیه السلام می باشند نیز بر ولادت و وجود آن حضرت دلالت می کنند.^۳ در این روایات از غیبت طولانی امام علیه السلام سخن به میان آمده است که بسیاری گرفتار حیرت و ضلالت می شوند. بنابراین با این فرض که آن حضرت در آستانه ظهور به دنیا خواهد آمد، سازگاری ندارد.

نکته دیگر این که در روایات، از غیبت صغری و کبری سخن به میان آمده، و اینکه در غیبت صغری چهار نفر از شخصیت های برجسته شیعه عهده دار نیابت خاصه آن حضرت بودند، چنان که کسانی نیز به دیدار ایشان توفیق یافتند. تاریخ زندگی آنان مشخص است و برخی از آنان عهده دار مقام و کالت از سوی امام عسکری علیه السلام نیز بودند، بنابراین در دلالت روایات غیبت بر ولادت امام زمان علیه السلام مجال کم ترین تردید وجود

۱. کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۱۴۹.

۲. از توضیح مزبور، نادرستی سخن احمد اسماعیل بصری و پیروان او روشن گردید که با استناد به روایات مربوط به مهدی های دوازده گانه از ذریه امام عصر علیه السلام به امامت و عصمت آنان قائل شده اند، زیرا بر فرض صحت سند آن روایات، آنان در عصر رجعت امامان معصوم و در پرتو امامت آنان، در حکومت جهانی مهدوی نقش رهبری و مدیریت خواهند داشت.

۳. و ما دللنا علی أن صاحب الأمر لابد له من غیبتین یؤکد ذلك، لأن ذلك مبنی علی صحّة ولادته؛ همان، ص ۱۵۳.

۴. همان، ص ۲۳۷-۲۶۶ و ص ۲۸۱-۲۸۲.

فصل سوم: ولادت و وجود امام عصر علیه السلام ۱۳۷

ندارد. این فرض که آن حضرت به دنیا آمده، و پس از غیبتی طولانی، از دنیا می‌رود، و باردیگر زنده می‌شود و حکومت عدل جهانی را برپا می‌کند، هم برخلاف ظواهر روایات و هم برخلاف اجماع فرق اسلامی است. بنابراین، امام زمان علیه السلام به دنیا آمده و پنج سال با پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام زندگی داشته و پس از آن، دوران غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹) را پشت سر گذاشته و تا هنگام ظهورش در غیبت کبری بسر می‌برد.

۳-۳. روایات جانشینی بلافصل امام عسکری علیه السلام

روایاتی مانند روایت جابر بن عبدالله انصاری که به «خبر لوح» معروف است و در آنها نام امامان دوازده گانه به ترتیب ذکر شده است، و آخرین آنان حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است، بیانگر این مطلب‌اند که امام بلافصل پس از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزندش حجة بن الحسن علیه السلام می‌باشد.^۱ با توجه به این اصل قطعی که زمین هیچ گاه از وجود امام معصوم خالی نخواهد بود، وجود کنونی امام عصر علیه السلام اثبات می‌شود.

۳-۴. روایات ولادت

شماری از روایات، بیان‌گر ولادت مهدی موعود علیه السلام است. یکی از این روایات، روایت حکیمه دختر امام جواد علیه السلام است که شب ولادت امام عصر علیه السلام به دستور امام حسن عسکری علیه السلام در خانه امام علیه السلام حضور داشت و چگونگی ولادت آن حضرت را گزارش کرده است.^۲

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۲۲-۴۲۳، باب ماجاء فی الإثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام، حدیث ۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۰۵-۳۰۷، باب ۲۷ و ص ۳۰۸-۳۱۱، باب ۲۸؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۰۲-۱۰۵، این روایات بیش از یکصد روایت (۱۰۷) می‌باشند، ر.ک: منتخب الأثر، ج ۱، ص ۱۹۵-۲۰۱.

۲. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۹، باب ۴۲ حدیث ۱ و ۲؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۵۶-۱۶۰، فصل ولادة صاحب، احادیث ۱۰-۱۴. درباره اعتبار سندی این روایات، ر.ک: امام مهدی علیه السلام حقیقتی تابناک، ص ۲۱۹-۲۲۴.

اگرچه امام عسکری علیه السلام ناگزیر بود برای حفظ امام عصر علیه السلام از گزند عباسیان که تصمیم جدی داشتند در اولین فرصت ممکن پس از ولادت امام علیه السلام آن حضرت را به قتل برسانند، وجود امام علیه السلام را قبل از ولادت و پس از آن پنهان بدارد تا آنجا که حتی حکیمه خاتون عمه امام عسکری علیه السلام نیز از آن آگاه نبود، اما پس از ولادت ولی عصر علیه السلام برای آن که شیعیان و دیگران را از وجود ایشان باخبر سازد از روش های مختلف بهره گرفت که از آن جمله این بود که دستور داد تا به شکرانه چنین مولود فرخنده و گرانمایه ای و برای سلامتی او گوسفندان بسیاری را ذبح کرده و بین شیعیان و مستمندان تقسیم کنند.^۱

۳-۵. روایات ملاقات در زمان امام عسکری علیه السلام

افراد بسیاری در زمان امام حسن عسکری علیه السلام توفیق یافتند که حضرت ولی عصر علیه السلام را زیارت کنند. این کار با هدایت و نظارت کامل امام عسکری علیه السلام انجام می شد تا مردم از وجود ولی عصر علیه السلام و امامت او پس از پدر گرامیش آگاه شوند، گاهی که افرادی برای آگاهی از مسایل دینی شرفیاب محضر امام عسکری علیه السلام می شدند، آن حضرت پاسخ به سؤالات را به فرزند گرامی خود واگذار می کردند. در این جا نمونه هایی را بازگو می کنیم:

۳-۵-۱. مردی از اهل فارس بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شد، و امام فرزندش

حضرت صاحب الأمر علیه السلام را به او نشان داد و فرمود: «هَذَا صَاحِبُكُمْ».^۲

۳-۵-۲. عمرو اهوازی می گوید: ابو محمد علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود:

«هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي».^۳

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۱؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱ ص ۵ و ص ۲۲.

۲. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۵۵-۱۵۶.

۳. همان، ص ۱۵۶.

۳-۵-۳. گروهی از مفوضه و مقصرة^۱، کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند تا نظر امام علیه السلام را در این باره جویا شود، کامل گوید: به خود گفتم (به ذهنم خطور کرد) عقیده خود را به امام علیه السلام عرضه خواهم کرد که جز کسی که عقیده مرا داشته باشد (شیعه دوازده امامی باشد) داخل بهشت نخواهد شد، هنگامی که بر امام وارد شدم، سلام کردم و در مقابل دری که پرده‌ای بر آن آویزان بود نشستم، باد پرده را کنار زد و من کودکی چون ماه را که حدود چهار سال داشت مشاهده کردم. او مرا با نامم خطاب کرد. از شنیدن کلام او لرزشی بر من عارض شد و به من الهام شد که بگویم: لَبَّيْكَ يَا سَيِّدِي! فرمود: نزد ولی و حجت خداوند آمده‌ای تا از او بررسی که آیا جز کسانی که با تو هم عقیده باشند داخل بهشت می‌شوند. گفتم: آری به خدا سوگند، فرمود: اگر این گونه باشد، اهل بهشت اندک خواهند بود، به خدا سوگند گروهی داخل بهشت خواهند شد که «حقیقه» نام دارند. گفتم آنان چه کسانی‌اند؟ فرمود: آنان کسانی‌اند که به خاطر محبت به علی علیه السلام به نام او سوگند می‌خوردند، ولی از حق و فضل او آگاه نیستند.

آن‌گاه اندکی درنگ کرد و فرمود: آمده‌ای تا از عقیده مفوضه بررسی؟ آنان دروغ می‌گویند، دل‌های ما ظرف مشیت خداوند است، پس آنچه را خدا بخواهد ما می‌خواهیم، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۲، سپس پرده به حالت اولش باز گشت و من نتوانستم آن را کنار بزنم، در این هنگام امام عسکری علیه السلام در حالی که متبسم بود به من نظر کرد و فرمود: ای کامل، برای چه نشسته‌ای، حجت پس از من،

۱. مفوضه کسانی بودند که عقیده داشتند تدبیر برخی از امور عالم به ائمه علیهم السلام تفویض (واگذار) شده است. این عقیده، شرک در ربوبیت و باطل است، و مقصرة کسانی بودند که اعتقاد به علم غیب به الهام الهی برای ائمه علیهم السلام و پیراستگی آنان از خطا و سهو را نشانه غلو می‌پنداشتند، این عقیده با روایات بسیاری که بر آگاهی ائمه علیهم السلام از غیب به الهام یا تحدیث از جانب خداوند و فرشته الهی و نیز پیراستگی آنان از خطا و سهو دلالت می‌کند، ناسازگار است.

۲. سوره انسان، آیه ۳۰ و سوره تکویر، آیه ۲۹.

خواسته‌هایت را بر آورد. من برخاستم و بیرون رفتم و پس از آن او را ندیدم.^۱

۳-۵-۴. ابو غانم خادم گوید: برای ابو محمد علیه السلام فرزندی به دنیا آمد که نامش را محمد گذاشت و روز سوم او را به اصحابش نشان داد و فرمود: او پس از من صاحب (امام) شما و جانشین من است و اوست قائمی که افراد در انتظار او خواهند بود، و هنگامی که زمین پر از ظلم و جور شده است، خروج می کند و آن را پر از عدل و داد خواهد کرد.^۲

۳-۵-۵. ابوالفضل حسن بن حسین علوی گوید: بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و ولادت فرزندش قائم علیه السلام را به او تهنیت گفتم.^۳

۳-۵-۶. احمد بن حسن بن اسحاق قمی گوید: از سوی امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ای با خط آن حضرت برای جدم احمد بن اسحاق ارسال شد که در آن نوشته بود: مولودی برای ما به دنیا آمده است، آن را از دیگران پنهان بدار، زیرا ما بر این مطلب جز خواص را آگاه نمی سازیم، دوست داشتیم که با اعلام این خبر تو را مسرور سازیم، چنان که مایه مسرت ما گردید.^۴

۳-۵-۷. نسیم، خدمتگزار بیت امام حسن عسکری علیه السلام گوید: پس از یک شب^۵ از ولادت صاحب الامر علیه السلام نزد او رفتم. در این هنگام عطسه کردم. فرمود یرحمک الله، من خوشحال شدم. فرمود: آیا می خواهی تو را در مورد عطسه بشارت دهم؟ گفتم: آری، فرمود: تا سه روز امان از مرگ است.^۶

۱. کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۱، منتخب الأثر، ج ۲، ص ۴۰۰.

۳. همان؛ همان، ص ۴۰۱.

۴. همان، ص ۴۳۳ - ۴۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶.

۵. در نقل دیگری، ده شب ذکر شده است. کتاب الغیبة، ص ۱۵۵.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۱؛ منتخب الأثر، ج ۲، ص ۴۰۳-۴۰۴.

فصل سوم: ولادت و وجود امام عصر علیه السلام ۱۴۱

۸-۵-۳. ابو نصر، از خدمتگزاران بیت امام عسکری علیه السلام می گوید: بر حضرت صاحب الزمان علیه السلام وارد شدم، فرمود: آیا مرا می شناسی؟ گفتم: آری، تو مولای من و فرزند مولای من هستی، فرمود: از این مطلب از تو نپرسیدم، گفتم: فدایت شوم، مقصود خود را برایم بیان کنید. فرمود: من خاتم اوصیاء هستم، و خداوند به واسطه من بلا را از اهل و شیعیانم دفع می کند.^۱

۹-۵-۳. ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، گوید من در آخرین لحظه های حیات امام حسن عسکری علیه السلام نزد او بودم و حضرت ولی عصر علیه السلام را نزد پدر بزرگوارش زیارت کردم. امام عسکری علیه السلام خطاب به او فرمود: «بشارت باد تو را ای فرزندم، تو صاحب الزمان و حجت خدا بر زمین و وصی من و مهدی [موعود] و آخرین امامان پاک هستی».^۲

۱۰-۵-۳. احمد بن اسحاق گوید: بر ابی محمد (امام عسکری علیه السلام) وارد شدم، فرمود: حال شما در مورد آنچه مردم درباره اش شک و تردید دارند چگونه است؟ گفتم: مولای من، هنگامی که نامه شما در باره تولد مولایمان به ما رسید، هر مرد و زن و جوانی که از آن آگاه شد، حق را یافت، امام علیه السلام فرمود: آیا نمی دانید که زمین از حجت خدا خالی نمی ماند؟^۳

۱۱-۵-۳. جعفر بن محمد بن مالک فزاری، از جماعتی از شیعه که علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح از آن جمله می باشند، نقل کرده است که گفته اند ما نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم تا از او درباره حجت پس از وی سؤال کنیم، در آن مجلس چهل مرد حضور داشتند. عثمان بن سعید عمری برپا خاست و گفت: ای فرزند رسول خدا، می خواهم از چیزی سؤال کنم که خود به آن

۱. کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۸۱-۱۸۲؛ منتخب الأثر، ج ۲، ص ۴۰۵-۴۰۷.

۳. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۴۰۷؛ نقل از إثبات الوصیة، ص ۱۹۴-۱۹۵.

از من آگاه تر می باشید. امام علیه السلام به او فرمود: بنشین، سپس فرمود: آمده‌اید تا از من درباره حجت پس از من سؤال کنید. در این هنگام پسری چون پاره ماه را به ما نشان داد و فرمود: این امام شما پس از من و جانشین من بر شما می باشد، از او اطاعت کنید، پس از من، متفرق نشوید که هلاک خواهید شد، شما پس از این او را نخواهید دید.^۱

۱۲-۵-۳. خبر ملاقات سعد بن عبدالله اشعری در زمان امام عسکری علیه السلام با حضرت ولی عصر علیه السلام و پرسیدن سؤالاتی از آن حضرت نیز مشهور است.^۲

۳-۶. روایات اقامه نماز بر امام عسکری علیه السلام

روایات مربوط به اینکه حضرت ولی عصر علیه السلام بر جنازه امام عسکری علیه السلام نماز خواند. احمد بن عبدالله هاشمی گوید: روزی که امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرد، ما سی نفر بودیم که در سامرا منتظر نشسته بودیم که ناگاه پسری که ردائی بر تن داشت بیرون آمد، ما او را نمی شناختیم، ولی از هیبتش برپا خاستیم، او پیش آمد و جلو ایستاد و بر جنازه امام عسکری علیه السلام نماز خواند و مردم نیز پشت سر او ایستادند، آن گاه به خانه‌ای غیر از خانه‌ای که از آن خارج شده بود، داخل شد.^۳

در روایت دیگری از ابوالادیان آمده است که جعفر کذاب می خواست بر جنازه امام عسکری علیه السلام نماز بخواند، ناگاه کودکی بیرون آمد و ردای جعفر را گرفت و گفت: ای عمو کنار برو زیرا من سزاوارترم که بر پدرم نماز بگذارم، جعفر که رنگش تغییر کرده بود کنار رفت، کودک جلو ایستاد و بر امام عسکری علیه السلام نماز گذارد.^۴

۱. یعنی اکثر شما او را نخواهند دید، یا همگی به این زودی او را نخواهید دید، زیرا از روایات به دست می آید که محمد بن

عثمان غمری در ایام سفارت خود امام علیه السلام را می دیده است. رک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۵ و ۴۴۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۵۴-۴۶۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۷۸-۸۸.

۳. کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۱۷۱.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۵-۴۷۶.

۳-۷. روایات دیدار، پس از امام عسکری علیه السلام

روایات بسیاری بر دیدن امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری توسط برخی از افراد دلالت دارند که ملاقات علی ابن مهزیار اهوازی از نمونه‌های مشهور آن است.^۱

۳-۸. روایات معجزات

روایات بسیاری بیان گر معجزاتی است که از امام عصر علیه السلام صادر شده است.^۲ این روایات و گزارش‌های بسیاری که مافوق حد تواتر است، جای کم‌ترین تردیدی را برای انسان منصف در پذیرش این مطلب که حضرت ولی عصر علیه السلام به دنیا آمده و او امام پس از امام حسن عسکری علیه السلام است، باقی نمی‌گذارد.

گفتاری از شیخ مفید

شیخ مفید در این باره گفته است: «خبر مربوط به ولادت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به استوارترین وجهی که انساب مردم ثابت می‌شود، ثابت می‌باشد، زیرا نسب (این که فردی متولد شده و فرزند چه کسی می‌باشد) با قول قابله و زنانی که معمولاً به هنگام تولد فرزند حاضر می‌باشند ثابت می‌شود، همچنین به گفته کسی که فرزند متعلق به او است، به تنهایی و نیز به شهادت دو مسلمان بر اقرار پدر به اینکه فرزند از او است ثابت می‌گردد. هر آینه، گزارش گروهی از اهل دیانت، فضل، ورع، زهد، عبادت و فقه از امام حسن عسکری علیه السلام به این که او به ولادت حضرت مهدی علیه السلام اعتراف کرده و آنان را از وجودش آگاه ساخته و بر امامتش تصریح نموده، و او را به بعضی از آنان نشان داده است، و این که عده‌ای از آنان پس از وفات پدرش، اوامر و نواهی او و پاسخ‌های وی به سؤالات را به شیعیان رسانده‌اند، به اثبات رسیده است. من نام عده‌ای از آنان را در

۱. ر.ک: کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۶۷-۱۸۹؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۴-۴۷۹.

۲. در این باره به فصلنامه انتظار موعود، شماره ۳۴، مقاله «بررسی و تحلیل برهان معجزه بر امامت ولی عصر علیه السلام» از همین نگارنده، رجوع شود.

کتاب‌های خود — به ویژه دو کتاب معروف یعنی «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد» و «الإيضاح فی الإمامة و الغیبة» نقل کرده‌ام^۱.

۱. مصنفات الشیخ المفید، ج ۳، الفصول العشرة فی الغیبة، ص ۵۹

فصل چهارم: غیبت امام عصر علیه السلام

مقدمه

یکی از ویژگی‌های امام عصر علیه السلام در میان امامان دوازده گانه علیهم السلام این است که امامت آن حضرت با غیبت همراه بوده است. از غیبت امام مهدی علیه السلام قبل از آن که متولد شود، خبر داده شده است. جابر ابن عبدالله انصاری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا تَكُونُ بِهِ غَيْبَةً وَ خَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»: مهدی از فرزندان من است، نام و کنیه او همانند نام و کنیه من است، در خلق و خُلق، شبیه‌ترین مردم به من است، غیبتی [طولانی] دارد که [منشأ] حیرت است، به سبب این غیبت و حیرت، امت‌ها گمراه می‌شوند، سپس همانند شهاب ثاقب (برق آسا) می‌آید و زمین را که از جور و ظلم آکنده شده است، پر از عدل و داد می‌کند.^۱ این مضمون در چند روایت دیگر نیز آمده است.^۲

اصبغ بن نباته، گفته است: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و او را در حال تفکر دیدم، گفتم: درباره چه چیزی فکر می‌کنی؟ فرمود: «درباره یازدهمین فرزندم مهدی علیه السلام که زمین را، که پر از جور و ظلم شده است، آکنده از عدل و داد خواهد کرد، برای او حیرت و غیبتی است که در آن مردمانی گمراه و مردمانی دیگر هدایت می‌شوند.^۳ این

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۷-۲۸۸.

۳. «تَكُونُ لَهُ خَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ». کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۴۰.

مضمون در روایات دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل شده است.^۱

۱. غیبت صغری و کبری

در روایات برای امام عصر علیه السلام از دو غیبت صغری (کوتاه مدت) و کبری (طولانی) یاد شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لِلْقَائِمِ غَيَّتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيَّةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ»^۲: برای قائم علیه السلام دو غیبت است که یکی کوتاه و دیگری طولانی است. در غیبت اول، جز خواص شیعیان از مکان او آگاه نیستند، و در غیبت دوم، جز خواص موالیان او از مکانش آگاهی ندارند. در این باره روایات دیگری نیز نقل شده است.^۳

زمان غیبت امام عصر علیه السلام از هنگام ولادت او آغاز شده و زمانی که پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام در دنیا بود، عده‌ای از شیعیان در مواقع مختلف به دیدار او نایل آمدند تا مبادا در وجود او دچار شک و تردید شوند، ولی پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، امام عصر علیه السلام همان گونه که از چشم دشمنانش غایب بود، از چشم عموم شیعیان - به جز نواب اربعه و بعضی از خواص شیعه - نیز غایب گردید. این مدت را که حدود هفتاد سال به طول انجامید (۳۲۹ - ۲۶۰ هـ) غیبت صغری می‌نامند.

از آن پس، غیبت کبری آغاز شده و تاکنون ادامه یافته و پایان آن معلوم نیست. در این زمان، نیابت خاصه پایان یافته و دوران نیابت عامه است، یعنی فقهای عادل و پرهیزگار، نواب عام امام زمان علیه السلام در امر رهبری جامعه و بیان احکام الهی می‌باشند.

۲. نایبان خاصه امام زمان علیه السلام

نایبان خاص امام زمان علیه السلام در دوره‌ی غیبت صغری عبارتند از:

۱. «تَكُونُ لَهُ خَيْرَةٌ وَ غَيَّةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَكِرُ فِيهَا آخِرُونَ». کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۴.

۲. اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. ر.ک: منتخب الاثر، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۴۱.

۱-۲. عثمان بن سعید عمری^۱: او قبل از این سمت، وکالت و نیابت از جانب امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام را نیز بر عهده داشت و بسیار مورد احترام و اعتماد آن بزرگواران بود، تا آنجا که در حق او فرموده‌اند: «هر چه او بگوید مورد قبول ماست»^۲. احمد بن اسحاق قمی گفته است: روزی بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و گفتم: برای من میسر نیست که هر وقت بخواهم نزد شما برسم، پس سخن چه کسی را بپذیرم و امر چه کسی را امتثال کنم؟ امام علیه السلام فرمود: ابو عمرو ثقه و امین است هر چه بگوید از جانب من می‌گوید، و هر کاری انجام دهد از سوی من انجام می‌دهد، پس از امام هادی علیه السلام نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و همین مطلبی که به امام هادی علیه السلام گفته بودم را به امام عسکری علیه السلام گفتم، او نیز فرمود: ابو عمرو ثقه و امین است، هر چه بگوید از جانب من گفته، و هر کاری انجام دهد، از سوی من انجام داده است^۳.

۲-۲. محمد بن عثمان (فرزند نایب نخست): وی نیز وکالت و نیابت امام عسکری علیه السلام را بر عهده داشت، و به نصّ آن حضرت و از سوی امام عصر علیه السلام به وکالت و نیابت خاص ایشان برگزیده شد و در سال ۳۰۴ هـ ق وفات نمود.^۴ امام عسکری علیه السلام درباره او و پدرش فرموده است: «الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُودِيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ»^۵: عمری و فرزندش (محمد بن عثمان) موثق‌اند، پس هر چه بگویند و هر کاری انجام دهند، از سوی من است، سخن آنان را گوش بدار و از آنان اطاعت کن.

۳-۲. حسین بن روح نوبختی: وی، فردی جلیل‌القدر بود و به فرمان امام عصر علیه السلام

۱. وی در اصل، اسدی بود، ولی چون نام جدش عمرو بود، به عمری ملقب گردید. و از آن جا که برای آنکه دشمنان به اسرار او پی نبرند، شغل روغن فروشی را برگزیده بود، به سمان و زیتات نیز ملقب گردید. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۴۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱ ص ۳۴۴.

۳. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۳۸.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱ ص ۳۵۹.

۵. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۴۲.

و توسط محمد بن عثمان به نیابت خاصه از جانب ولی عصر علیه السلام برگزیده شد، و در سال ۳۲۶ هـ ق از دنیا رفت. مدت سفارت و نیابت او ۲۲ سال بود. ابوسهل نوبختی که از متکلمان برجسته شیعه است، درباره‌ی صلابت و استواری او گفته است: «اگر دشمنان بدن او را با مقراض قطعه قطعه می کردند، هرگز آنان را از مکان امام زمان آگاه نمی ساخت»^۱.

۴-۲. **علی بن محمد سمري:** او از برجستگان و خواص شیعه بود و به امر حضرت ولی عصر علیه السلام و توسط حسین بن روح به نیابت خاصه منصوب گردید. مدت نیابت او سه سال بود و در سال ۳۲۹ هـ ق به سرای باقی شتافت. چند روز قبل از مرگ وی، از ناحیه‌ی مقدسه‌ی ولی عصر علیه السلام توقیعی صادر شده که در آن، از وفات علی بن محمد سمري پس از شش روز خبر داده شده و یادآوری شده بود که پس از مرگ وی، دوره‌ی نیابت خاصه پایان می پذیرد، و غیبت کبری شروع خواهد شد و تا روزی که خدا بخواهد ادامه خواهد یافت.^۲

۳. چرا دو غیبت؟

از آنجا که چنین غیبت طولانی، بدون مقدمه و آمادگی قبلی، چه بسا شیعه را دچار شک و تردید در وجود امام عصر علیه السلام می ساخت، ائمه طاهرين علیهم السلام اولاً: از قبل آن را خاطر نشان کرده‌اند تا شیعیان قبل از وقوع چنین حادثه‌ی عظیمی از آن آگاه باشند. ثانیاً: از زمان امام هادی و امام عسکری علیهم السلام عملاً مسئله‌ی غیبت امام معصوم به آزمایش گذاشته شد، چنان که مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» می نویسد: روایت شده است که امام ابوالحسن هادی علیه السلام از شیعیان خود به جز خواص شیعه - پنهان می شد، و امام عسکری علیه السلام حتی با خواص شیعه نیز از پشت پرده سخن می گفت، مگر در اوقاتی که ملاقات‌های عمومی بود. فلسفه‌ی این کار آن بود که شیعه را برای غیبت امام زمان علیه السلام

۱. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۳۴۷.

۲. همان، ص ۳۶۵-۳۶۶.

آماده سازد. از این جا می توان به فلسفه ی غیبت صغری نیز پی برد، که همانا آماده ساختن شیعه برای غیبت طولانی امام عصر علیه السلام بوده است.^۱

۴. کیفیت غیبت

درباره ی چگونگی غیبت امام عصر علیه السلام دو نظریه مطرح است:

۴-۱. امام عصر علیه السلام در میان مردم حضور دارد، ولی آنان جسم او را نمی بینند. این نظریه از برخی احادیث نیز استفاده می شود، چنان که ریان بن صلت روایت کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: «لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ»^۲: جسم او از شما پنهان می شود و ذکر نام او برای شما جایز نیست.

و در حدیث دیگر فرموده است: «يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ، فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ»^۳: مردم امام خود را نمی یابند، با این حال، او در مراسم حج شرکت می کند و مردم را می بیند، ولی آنان او را نمی بینند.

بنابراین نظریه، در مواردی که امام مصلحت می داند، به اذن خداوند افرادی می توانند وجود امام علیه السلام را مشاهده کنند.

۴-۲. امام عصر علیه السلام در میان مردم حضور دارد و آنان او را می بینند، ولی نمی شناسند، این نظریه نیز از برخی روایات استفاده می شود. شیخ طوسی رحمته الله از محمد بن عثمان، دومین نایب خاص امام عصر علیه السلام روایت کرده که او گفته است: به خدا سوگند صاحب این امر (ولی عصر علیه السلام) هر سال در موسم (ایام حج) حاضر می شود و مردم را می بیند و آنان را می شناسد، و مردم نیز او را می بینند، ولی او را نمی شناسند.^۴

از محمد بن عثمان درباره علت حرمت بردن نام امام عصر علیه السلام سؤال شد، در پاسخ

۱. المهدی، ص ۱۸۱-۱۸۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳. همان، ص ۳۴۶.

۴. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۲۱.

گفت: هر گاه نام او برده شود، دشمنان به جستجوی او بر می آیند.^۱ اگر مردم وجود امام را نبینند، بردن نامش دشمنان را بر وجود او آگاه نمی سازد، ولی اگر او را ببینند، در این صورت ذکر نام او سبب شناسایی او خواهد شد.^۲

می توان هر دو نظریه را پذیرفت و گفت: ممکن است با توجه به شرایط و مصالح مختلف، غیبت امام زمان علیه السلام به هر دو صورت تحقق یابد.

۵. حکمت و فلسفه غیبت

از آن جا که مسئله ی غیبت امام عصر علیه السلام از طرف ائمه اطهار علیهم السلام مطرح شده است، از همان زمان این مسئله مورد بحث و گفت و گو قرار گرفته و راجع به فلسفه آن از آنان سؤال شده و ایشان پاسخ هایی را به آن داده اند.

۵-۱. رازی غیبی

مسئله غیبت امام زمان علیه السلام را می توان از رازهای غیبی خدا دانست که آگاهی از حقیقت و اسرار آن فراتر از توان و ظرفیت فکر بشر است، ولی با استناد به براهین عقلی و نقلی می دانیم که همه ی افعال الهی مشتمل بر حکمت ها و مصالحی است که تضمین کننده ی سعادت بشری می باشد، هر چند علم و آگاهی بشر از درک کامل آن ناتوان باشد.

بنابراین، پس از اثبات حکمت و عدل خداوند، و لزوم وجود امام و عصمت او، در مسئله غیبت با مشکلی مواجه نخواهیم شد، و اصولاً نیازی به بحث تفصیلی در این باره نیست؛ زیرا علم اجمالی به حکیمانه و عالمانه بودن این کار، و در برگیرندگی مصلحت عمومی بشر، برای اعتقاد به آن کافی است، چنان که در بسیاری از احکام دینی، حل برخی امور بر همین پایه استوار است.

مطلب فوق، مضمون روایتی است که مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده

۱. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۱۹.

۲. ر.ک: موسوعة الإمام المهدي علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵-۳۴.

است. عبدالله فضل هاشمی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «برای صاحب این امر، غیبتی مقرر شده است که باید به آن عمل کند، و در زمان غیبت او اهل باطل دچار شک و تردید می شوند».

به امام عرض کردم: فدایت شوم! این غیبت برای چیست؟
امام پاسخ داد: «برای امری است که ما مأذون به کشف آن نیستیم».
گفتم: پس وجه حکمت الهی در غیبت او چیست؟

امام علیه السلام فرمود: «وجه حکمت آن، جز پس از ظهور او آشکار نخواهد شد، چنان که وجه حکمت سوراخ کردن کشتی، کشتن جوان، و ساختن دیوار توسط خضر علیه السلام برای موسی علیه السلام روشن نشد، مگر هنگام مفارقت آن دو از یکدیگر. ای فرزند فضل! این امر، امری الهی، و سری خدایی و غیبی از غیوب خداوند است. هرگاه ما دانستیم که خداوند عزوجل، حکیم است، تصدیق می کنیم که همه ی افعال او حکیمانه است، هر چند وجه حکمت آنها برایمان روشن نگردد»^۱.

۲-۵. حفظ جان امام علیه السلام

با توجه به این که حضور امام عصر علیه السلام خطری جدی برای ستمکاران و تبهکاران است، بدیهی است که آنان با شدت با او دشمن بوده و در صدد قتل او بر آیند، به همین جهت بود که حکام عباسی جاسوسانی را گماشته بودند تا آنان را از تولد آن حضرت آگاه سازند، تا به محض به دنیا آمدن، او را به قتل برسانند، ولی خداوند، همان گونه که تولد حضرت موسی علیه السلام را از فرعون و جاسوس های او پنهان کرد، تولد حضرت مهدی علیه السلام را نیز از حاکمان عباسی و جاسوس های او پنهان نمود تا از خطر آنان مصون بماند.

بنابراین، یکی از فلسفه های غیبت امام عصر علیه السلام حفظ جان آن حضرت از خطر

۱. علل الشرائع، باب ۱۷۹، علة الغیبة، حدیث ۸

دشمنان است، تا این که شرایط برای ظهور و قیام آن حضرت آماده شود. این مطلب در شمار زیادی از روایات بیان شده است. ده روایت از روایاتی که علامه مجلسی در «بحار الانوار» درباره فلسفه غیبت امام عصر علیه السلام نقل کرده، به این مطلب اختصاص یافته است.^۱

ممکن است گفته شود، حفظ جان امام علیه السلام از خطر دشمنان منحصر در غیبت نیست، بلکه از طریق خارق العاده نیز ممکن است، یعنی در عین این که امام به صورت عادی در میان مردم حضور دارد و به تدبیر امور جامعه بشری اقدام می کند، هرگونه خطری از سوی دشمنان، به صورت خارق العاده از او دفع شود، مانند این که هیچ وسیله کشنده‌ای، اعم از زهر و سم یا اسلحه‌های سرد و گرم، بر او تأثیر نگذارد.

پاسخ این است که فرض مزبور با حکمت الهی در امتحان و آزمون بشر از طریق اطاعت آزادانه و عادی از امام علیه السلام سازگاری ندارد، زیرا اطاعت مردم از امام در فرض مزبور، به صورت قهری خواهد بود، و چه بسا کسانی در بشر بودن او تردید نموده، و لباس الوهیت یا ربوبیت بر قامت او پوشیده و به جای خدا پرستی، امام پرست شوند که نتیجه‌اش نقض غرض از نصب امام می باشد. به همین جهت است که قرآن کریم بر بشر بودن پیامبران الهی تأکید ورزیده، و اندیشه اینکه پیامبر الهی، یک فرشته باشد، یا فرشته‌ای او را همراهی کند، یا کارهایی انجام دهد که با اطاعت اختیاری از او منافات داشته باشد، را مردود شمرده است. نقش معجزات پیامبران، اثبات حقانیت مدعی آنان بود، نه اطاعت کورکورانه و مرعوبانه یا مسحورانه.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۰-۹۸.

۲. فان قيل: ألا منع الله الخلق من الوصول إليه و حال بينهم وبينه، ليقوم بالأمر و يحصل ما هو لطف لنا؟ قلنا: المنع على ضربين: أحدهما لا ينافي التكليف، بأن لا يلجأ إلى ترك القبيح و الآخر يؤدي إلى ذلك، فالأول قد فعله الله تعالى من حيث منع من ظلمه بالنهي عنه و الحث على وجوب طاعته و الانقياد لأمره و نهيه و أن لا يعصى في شيء من أوامره، و أن يساعد على جميع ما يقوى أمره و يشيد سلطانه ... و الضرب الآخر أن يحول بينهم وبينه بالقهر و العجز عن ظلمه و عصيانه، فذلك لا يصح اجتماعه مع التكليف، فيجب أن يكون ساقطاً. كتاب الغيبة، الطوسي، ص ۷۲-۷۳ و ۲۲۲-۲۲۳.

مقایسه امام عصر علیه السلام با دیگر امامان معصوم علیهم السلام نیز در این خصوص، درست نیست، زیرا ایشان بر اساس تقدیر حکیمانه خداوند، آخرین امام و حجت معصوم الهی در زمین است، و اگر قبل از ایفای رسالت امامت به طور کامل، به شهادت برسد، زمین از حجت معصوم خداوند، خالی خواهد ماند، که باطل است.

۳-۵. ابتلاء و آزمایش مکلفان

در برخی از روایات، ابتلاء و آزمایش مکلفان نیز به عنوان یکی از حکمت‌های غیبت طولانی امام عصر علیه السلام بیان شده است، چنان که امام رضا علیه السلام خطاب به جمعی از اصحاب خود که درباره حکومت بر حق اهل بیت گفت و گو می کردند، فرمود: به خدا سوگند، آنچه در انتظارش هستید، واقع نخواهد شد تا آنکه آزمایش و غربال شوید، به خدا سوگند این امر تحقق نخواهد یافت، مگر پس از یأس و پس از آنکه اهل شقاوت و سعادت، شقاوت و سعادت خود را باز یابند.^۱

۴-۵. برعهده نداشتن بیعت با هیچ حاکمی

در برخی روایات، حکمت غیبت ولی عصر علیه السلام این دانسته شده که بیعت کسی بر گردن آن حضرت نباشد. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَحْفَى وَلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ»: وقتی قائم ما قیام کند، بیعت با هیچ فردی بر عهده او نیست، به این جهت ولادتش پنهان و شخصش غایب می‌باشد.^۲

از امام رضا علیه السلام نیز روایت شده که درباره علت غیبت امام عصر علیه السلام فرمود: «لِئَلَّا يَكُونَ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ»: برای این که وقتی با شمشیر قیام می‌کند، بیعت با کسی بر گردن او نباشد.^۳

۱. اصول الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب التمهيص والامتحان، روایت ۶، پنج روایت دیگر این باب نیز مربوط به همین مسأله است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۳.

۳. منتخب الاثر، ج ۲، ص ۲۶۶.

در توقیع امام عصر علیه السلام، که در پاسخ به پرسش‌های اسحاق بن یعقوب صادر شده، آمده است: «لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي عليه السلام إِلَّا وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيتِ فِي عُنُقِي»: هیچ یک از پدران من (دروود خدا بر آنان باد) نبود، مگر اینکه بیعت با طاغی زمان خود را بر عهده داشت، و من هنگامی که خروج می‌کنم، بیعت با هیچ یک از طواغیت را بر عهده ندارم.^۱

۵-۵. پیدایش مؤمنان از نسل کافران

در روایات آمده است که خداوند نطفه‌های بسیاری از مؤمنان را در اصلاب کافران به ودیعه گذارده و این ودایع باید ظاهر شود و پیش از ظهور این ودایع، قیام امام و قتل کفار عملی نخواهد شد، چنان که در سرگذشت نوح علیه السلام که طوفان همه کافران را نابود کرد، آمده است که نوح علیه السلام به خداوند عرضه داشت: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا^۲؛ پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی نگذار، زیرا اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی تبه‌کار و کفران‌گر به دنیا نمی‌آورند.

در آیه‌ای دیگر فرموده است: «وَلَوْ تَرَىٰ لَوْ لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»^۳؛ اگر عناصر کفر و ایمان از یکدیگر جدا می‌شدند، کافران را به عذاب دردناک، عذاب می‌کردیم. از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا علی علیه السلام از حیث بدنی و ایمانی نیرومند نبود؟ امام علیه السلام فرمود: چرا. گفته شد: چه چیزی مانع شد که او مخالفان را سرکوب کند و کوتاه نیاید؟ امام علیه السلام فرمود: آیه‌ای از قرآن کریم مانع او بود. گفته شد: کدام آیه؟ امام علیه السلام آیه شریفه «وَلَوْ تَرَىٰ لَوْ لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» را تلاوت کرد و فرمود: خداوند، در اصلاب کافران و منافقان ودایعی داشت، و علی علیه السلام تا آن ودایع از اصلاب آنان خارج

۱. منتخب الاثر، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. سوره نوح، آیه ۲۶-۲۷.

۳. سوره فتح، آیه ۲۵.

نشدند، اقدام به قتل پدران آنان نکرد، آن گاه که آن ودایع خارج شدند، بر کسانی غلبه کرد و افرادی را کشت. قائم ما اهل بیت نیز ظهور نخواهد کرد تا این که ودیعه‌های خداوند [از اصلاّب کافران] خارج شوند، وقتی خارج گردند، ظهور کرده و آنان را می‌کشد.^۱

اینکه از نسل انسان‌های کافر یا ظالم و تبه‌کار، افراد با ایمان و صالحی متولد می‌شوند، در تاریخ بشر نمونه‌های بسیاری داشته است، نمونه‌ای از آن حسین بن احمد بن حجاج نیلی بغدادی (م / ۳۹۱ هـ)، شاعر و ادیب شیعی است که از نسل حجاج بن یوسف ثقفی بوده است^۲، وی قصیده‌های شیوایی در مدح اهل بیت (ع) دارد که از آن جمله قصیده‌ای است که در نجف در محضر عضدالدوله هنگامی که بارگاه سفیدی را بر قبر امیرالمؤمنین (ع) بنا کرد، سرود و مطلع آن چنین است:

یا صاحب القبة الیضا علی النجف

من زار قبرک و استشفی لدیک شفی^۳

۱. تفسیر الصافی، ج ۶، ص ۵۰۵؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۴۲؛ باب ۵۴؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۷، باب ۱۲۲، روایت ۳.

۲. روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۵۸، شماره ۲۶۶؛ وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۴۲۶.

۳. الغدير، ج ۴، ص ۸۸ خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۲۱۶.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت

مقدمه

وجود امام، مصداق و مظهر کامل لطف الهی برای مکلفان، حافظ و مجری احکام شریعت، مقتدای امت و فلسفه آفرینش است. پرسشی که در این باره مطرح می‌شود این است که امامی که در پس پرده غیبت بسر می‌برد، چگونه می‌تواند اهداف و آرمان‌های امامت را جامه عمل بپوشاند، و به فلسفه امامت عینیت بخشد؟ لطف بودن وجود امام برای مکلفان، اسوه و الگوی عملی بودن برای رهپویان طریق بندگی و بالندگی، حفظ و اجرای احکام شریعت و تحقق فلسفه آفرینش به واسطه امام، آن گاه ممکن و معقول است که امام در میان مردم حضور داشته و مکلفان بتوانند از طرق عادی با او ارتباط برقرار کنند.

این پرسش، در عصر حضور امامان معصوم علیهم‌السلام و حتی پیش از آن نیز مطرح بوده و در پاسخی کلی که به آن داده شده، امام غایب به خورشید پشت ابر تشبیه شده است، که گرچه موجودات زمینی و از جمله انسان، به طور کامل از پرتو نور و خواص حیاتی خورشید بهره‌مند نمی‌باشند، اما به کلی نیز از آن محروم نیستند، و بهره‌های وافری از آن می‌برند. در روایتی از جابر بن عبدالله انصاری آمده است که فردی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: آیا شیعه در زمان غیبت قائم علیه‌السلام از او بهره می‌برد؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آری، سوگند به آنکه مرا به پیامبری برگزیده است، از او بهره می‌برند، همان گونه که مردم از خورشید پشت ابر بهره‌مند می‌شوند، شیعیان نیز از نور ولایت امام غایب علیه‌السلام

بهره‌مند می‌گردند.^۱

در روایتی دیگر آمده است که سلیمان بن مهران اعمش از امام صادق علیه السلام پرسید: مردم چگونه از حجت خدا که غایب و مستور است، بهره می‌برند؟ امام علیه السلام فرمود: همان گونه که از خورشید مستور به ابرها، بهره‌مند می‌شوند.^۲

در توقیعی که از ناحیه مقدسه به دست محمد بن عثمان (دومین نایب خاص امام عصر علیه السلام) برای اسحاق بن یعقوب صادر شده، آمده است: «وجه انتفاع از من در دوره غیبت، مانند انتفاع از خورشید است، هنگامی که ابرها آن را از دیدگان پنهان کردند».^۳ در تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پشت ابرها، نکات حکیمانه‌ای نهفته است که در ادامه بیان خواهیم کرد.

در هر حال، مسأله غیبت امام علیه السلام و چگونگی بهره‌مندی از وجود او و تحقق آرمان‌ها و وظایف امامت، یکی از مسایل مهم کلامی در باب امامت است که حتی قبل از وقوع آن-چنان که بیان گردید- مورد توجه بوده، و امامان اهل بیت علیهم السلام در این باره مطالبی را بیان کرده‌اند. پس از وقوع غیبت، این مسأله اهمیت و حساسیت بیش‌تری یافت، به ویژه آنکه مخالفان شیعه نیز آن را دستاویزی برای مخالفت خود با مذهب شیعه قرار دادند. در مقابل، عالمان برجسته شیعه به تحقیق در این مسأله و پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی که در این باره مطرح می‌شد، پرداختند که در کتاب‌ها و رساله‌هایی که در این باره نگارش یافته، بیان شده است.

از آن جا که فلسفه امامت و آثار وجودی و هدایتی امام معصوم علیه السلام به دو قلمرو تکوینی و تشریعی مربوط می‌شود، در این فصل به بررسی و تبیین آثار تکوینی و تشریعی امام غایب علیه السلام می‌پردازیم.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۵-۹۳.

۲. همان، ص ۹۲.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

۱. آثار تکوینی امام غایب علیه السلام

مقصود از آثار تکوینی امام غایب علیه السلام، آثار وجودی امام معصوم علیه السلام در قلمرو عالم آفرینش به طور عام، و عالم طبیعت به صورت خاص است. این مطلب، دو جلوه فاعلی و غایی دارد. جلوه فاعلی امام در عالم تکوین این است که او بر اساس مشیت حکیمانه خداوند، واسطه آفرینش و تدبیر موجودات است، و جلوه غایی امام در عالم تکوین این است که وجود او غایت و غرض حکیمانه خداوند در آفرینش عالم به شمار می‌رود. برآیند این دو جلوه یا نقش تکوینی امام در نظام آفرینش که در روایات مطرح شده، «امان بودن» امام علیه السلام برای عالم است؛ چنان که در توقیع امام عصر علیه السلام به اسحاق بن یعقوب - که پیش از این یاد آور شدیم - امام علیه السلام پس از بیان این که مردم از وجود او در دوران غیبت همان گونه بهره‌مند می‌شوند، که از خورشید در پس ابرها، فرموده است: «إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ»^۱: من امان برای اهل زمین هستم، همان گونه که ستارگان امان برای اهل آسمان می‌باشند.

این که اهل بیت معصوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مایه امن و امان برای اهل زمین می‌باشند، در احادیث بسیاری که از طرق گوناگون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده، بیان گردیده است، قاضی نور الله شوشتری، هشت نفر از صحابه راوی این حدیث را نام برده است.^۲ آنان عبارتند از: امیرالمؤمنین علیه السلام، عبدالله بن عباس، سلمه بن اکوع، جابر ابن عبدالله انصاری، منکدر بن عبدالله قرشی، انس بن مالک، ابوسعید خدری و ابوموسی اشعری. حدیث امان، در منابع شیعه نیز از شماری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز برخی از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده است.^۳

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۵.

۲. احقاق الحق و اذهاق الباطل، ج ۹، ص ۲۹۴-۳۰۸.

۳. برای آگاهی از متن و منابع حدیث امان در آثار شیعه و اهل سنت، ر.ک: «امامت اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه قرآن و روایات»، ص ۲۲۱-۲۲۶.

۱-۱. نقش فاعلی امام در جهان

۱-۱-۱. تبیین مسأله

امام در معارف و منابع اسلامی، سه کاربرد عام و خاص و اخص دارد. کاربرد اخص امام مربوط به کسی است که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و به عنوان جانشین آن حضرت، رهبری امت اسلامی را بر عهده دارد. و کاربرد خاص آن، جانشینان همه پیامبران الهی را شامل می‌شود، و کاربرد عام آن، علاوه بر جانشینان پیامبران الهی، خود پیامبران را - نه از آن جهت که حامل وحی و شریعت الهی اند، بلکه از آن جهت که پیشوایی مکلفان را بر عهده دارند - شامل می‌شود. قرآن کریم، پس از ذکر ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۱: آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما، مردم را هدایت می‌کردند.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «وَاللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضاً مُنْذُ قَبَضَ آدَمَ عِ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ»^۲: به خدا سوگند، خداوند از روزی که آدم علیه السلام از دنیا رفته، زمین را از امامی که هدایت‌گر مردم به سوی خدا و حجت خدا بر آنان باشد، خالی نگذاشته، و زمین بدون امامی که حجت خدا بر بندگان او است، باقی نمی‌ماند. مقصود از امام در این روایت - چنان که روشن است - معنای عام آن است که شامل پیامبران الهی و اوصیاء آنان می‌باشد.^۳

سید مرتضی، پس از اثبات ضرورت وجود امام در میان مکلفان، گفته است: «پیشوایی که وجوب وجودش را اثبات کردیم، فرقی نمی‌کند که به او وحی شود و صاحب شریعت باشد یا اینکه چنین نباشد، زیرا وجوب امام به صورت مطلق را اثبات کردیم»^۴.

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲. اصول الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب ان الارض لا تخلو من حجة، روایت ۸.

۳. شرح اصول الکافی، ملاصدرا، ج ۲، ص ۲۴۸.

۴. الذخيرة في علم الکلام، ص ۴۰۹؛ نیز رک: تقریب المعارف، ص ۱۰۲.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۶۱

مقصود از نقش تکوینی فاعلی یا غایی امام در نظام آفرینش، معنای عام امام است، مقصود کسی است که حجت خدا بر بشر است، خواه در زمره پیامبران الهی باشد یا در شمار اوصیاء و خلفای آنان، بلکه کسانی را که اصطلاحاً نبی یا امام نامیده نمی‌شوند، اما از نظر مقام معنوی و جایگاه وجودی، در مرتبه پیامبران الهی و اوصیای آنان یا برتر از برخی از آنان می‌باشند، مانند حضرت مریم و حضرت زهرا (سلام الله علیهما) را نیز شامل می‌شود.

نقش تکوینی و فاعلی امام در نظام آفرینش - مانند نقش تکوینی و فاعلی هر موجود دیگری - بر اساس قانون علیت، قابل تشخیص و تعیین است. فاعلیت یک موجود در عالم تکوین یا بالذات است یا بالغیر، فاعلیت بالذات، مخصوص خداوند است، و فاعلیت بالغیر مربوط به غیر خداوند، یعنی موجودات امکانی است.

فاعلیت، دارای دو گونه ایجاد و اعدادی است، فاعلیت ایجاد، نقش افاضه و هستی بخشی دارد، خواه، بالذات باشد و خواه بالغیر، و فاعلیت اعدادی نقش زمینه سازی و فراهم ساختن شرایط برای تأثیر گذاری فاعل ایجاد یا تأثیر پذیری قابل از فاعل ایجاد را ایفا می‌کند. فاعلیت انسان در مورد برخی از افعال او، مانند فکر کردن، اراده کردن و حرکت دادن قوای بدنی، از نوع فاعلیت ایجاد است، و فاعلیت او نسبت به مصنوعات که نتیجه تفکر، اراده و حرکت دادن قوای بدنی او است، مانند ساختن خانه یا ماشین، و دوختن لباس، و نظایر آنها، فاعلیت اعدادی است.

امام، از آن حیث که یکی از افراد انسان است، مانند سایر افراد بشر نسبت به افعال خود هر دو گونه فاعلیت ایجاد و اعدادی را دارد، اما این معنای از فاعلیت مورد بحث کنونی ما نیست، بلکه مقصود این است که او در پیدایش و تدبیر عالم، نقش فاعلی ایجاد دارد. این نقش فاعلی، تابع مقام و مرتبه وجودی او در سلسله مراتب موجودات و نسبت وجودی و رتبی او با مبدء هستی (خداوند متعال) می‌باشد، لذا به تناسب مقام و مرتبه وجودی انسان، نقش فاعلی او در جهان مشخص می‌شود. بر اساس روایات بسیار،

رسول اکرم ﷺ در میان موجودات امکانی، برترین مقام و جایگاه را دارد. از روایات به دست می‌آید که مقام و مرتبه وجودی اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ پس از مقام و مرتبه وجودی آن حضرت، بر دیگر اولیاء الهی برتری دارد. و آنان وسایط رسیدن فیض وجود و کمالات وجودی به دیگر موجودات، حتی انبیاء و اولیاء خداوند می‌باشند.

۲-۱-۱. دلایل و شواهد

۲-۱-۱-۱. در فرازی از زیارت جامعه کبیره - که به گواهی علامه مجلسی از نظر سند، صحیح‌ترین زیارت‌ها، و از نظر لفظ و معنا فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و از نظر جایگاه، برترین آن‌هاست^۱ - چنین آمده است: «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِکُمْ یَخْتِمُ [اللَّهُ] وَبِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ، وَبِکُمْ یُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِکُمْ یَنْفُسُ الْهَمَّ وَ یُکْشِفُ الضُّرَّ»^۲. خداوند به واسطه شما اهل بیت معصوم پیامبر ﷺ، جهان را آغاز کرده و به واسطه شما پایان می‌دهد، و به واسطه شما باران نازل می‌کند، و آسمان را از این که بر زمین واقع شود، حفظ می‌کند مگر با اذن او (به هنگام پایان یافتن دنیا که مشیت خداوند به فروپاشی نظام عالم تعلق می‌گیرد) و به واسطه شما ناگواری‌های روحی و جسمی را برطرف می‌سازد. روشن است که موارد یادشده، از باب ذکر نمونه است و خصوصیتی ندارد.

بنابراین، حوادث و رخدادهایی مانند وزش باد، پیدایش ابر، نزول برف، گرمابخشی آتش، رویش گیاه، میوه دادن درختان و دیگر رخدادهای طبیعی، به واسطه اهل بیت معصوم رسول اکرم ﷺ (و به طریق اولی پیامبر اکرم ﷺ) تحقق می‌یابند. جمله «بِکُمْ یُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ» بیانگر نقش فاعلی اهل بیت ﷺ در کلیت نظام خلقت، و جمله‌های «و بِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ، وَ بِکُمْ یَنْفُسُ الْهَمَّ وَ یُکْشِفُ الضُّرَّ»، بیان‌گر نقش فاعلی آنان در حوادث جزئی عالم می‌باشد.

قرآن کریم، تصریح کرده است که فرشتگان، مدبران امور عالم می‌باشند:

۱. إنها أصحّ الزیارات سنداً و اعتماً مورداً و أفصحها لفظاً و أبلغها معنی و أعلاها شأناً. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۴۴.

۲. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۲۷۶؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۳۱.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۶۳

﴿فَالْمُذَبَّرَاتِ أُمَرَاءُ﴾^۱ از آن جا که سببیت فرشتگان در مرتبه‌ای بالاتر از اسباب طبیعی و در طول آنها می‌باشد، با نظام سببی و مسببی عالم طبیعت، منافات ندارد. بر این اساس، پیامبر اکرم ﷺ، و اهل بیت خاص آن حضرت نیز در مرتبه‌ای بالاتر از اسباب طبیعی و فرا طبیعی، در برقراری نظم عالم و رخدادهای آن، نقش سببی و فاعلی دارند، و سببیت و فاعلیت آنان با سببیت و فاعلیت اسباب طبیعی و فرا طبیعی منافات ندارد، چنان که سببیت همه این اسباب به اذن و مشیت و حول و قوه خداوند است: ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۲، و همه اسباب اعم از طبیعی و فرا طبیعی، جنود پروردگار یکتا می‌باشند: ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾^۳.

۱-۲-۱. در فرازی دیگر از زیارت جامعه کبیره آمده است: «وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ»: حق، در شما، با شما، از شما و به سوی شما است. حق در مقابل باطل است. مقصود از حق در این جا، حق در مقام فعل است که دو مظهر تکوینی و تشریعی دارد و بالذات مخصوص خداوند متعال است، اما محور حق بالغیر در حوزه تکوین و تشریع، پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت معصوم آن حضرت می‌باشند، یعنی با آنها، در آنها، از آنها و به سوی آنها است. دلالت این فراز از زیارت جامعه کبیره بر نقش فاعلی و غایی امامان معصوم علیهم السلام، آشکار است.

۱-۲-۳. در فقره‌ای از زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام آمده است: «خداوند متعال، به واسطه شما (خاندان پیامبر ﷺ) آن چه را می‌خواهد، محو و اثبات می‌کند، و طوق ذلت را از گردن ما می‌گشاید و زمین، درختانش را می‌رویاند و میوه‌هایش را بیرون می‌دهد، به واسطه شما زمین تسبیح می‌گوید و کوه‌ها در زمین استقرار دارند»^۴.

۱. سوره نازعات، آیه ۵

۲. سوره نساء، آیه ۷۸.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۶۴.

۴-۲-۱-۱. این مضمون، در حدیثی که محدث کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده^۱، و حدیثی که شیخ مفید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان از ذریه او روایت نموده^۲، و حدیثی که حموی شافعی از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده^۳، نیز آمده است.

۵-۲-۱-۱. در کتاب «بصائر الدرجات» از امام باقر علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود آنچه را بر تو املا می کنم بنویس. علی علیه السلام گفت: آیا از اینکه من مطلبی را فراموش کنم بیمناکی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از این جهت بیمناک نیستم، زیرا از خداوند خواسته‌ام که تو را از فراموشی حفظ کند، ولی برای شریکان خود در باب امامت بنویس. علی علیه السلام گفت: شریکان من چه کسانی اند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امامان از نسل تو که به واسطه آنان برای امتم باران می بارد، و دعایشان مستجاب می شود، و بلا از آنان دور می گردد، و رحمت الهی از آسمان نازل می شود، سپس به امام حسن علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این اولین آنان است، آنگاه به امام حسین علیه السلام اشاره کرد (یعنی او دومین امام از نسل تو است) سپس به او فرمود: امامان (بعدی) از نسل تو می باشند.^۴

در فرازی از نامه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه بن ابی سفیان نوشته، آمده است: «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۵: ما ساخته‌های پروردگارمان هستیم، و مردم ساخته‌های ما هستند. ابن ابی الحدید در شرح این سخن امام علیه السلام گفته است: «این سخن عظیمی است که بر سخنان دیگر برتری دارد، و معنای آن نیز بر معانی دیگر برتر است. صنیعه فرمانروا، چیزی است که او آن را می سازد و قدرش را بالا می برد، امام علیه السلام می فرماید: «هیچ فردی از افراد بشر بر ما نعمتی ندارد، بلکه این خداوند متعال است که به

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ باب النوادر، روایت ۵.

۲. الاختصاص، ص ۲۲۴.

۳. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۴۵-۴۶.

۴. بصائر الدرجات، ص ۱۶۹، جزء ۴، باب اول، روایت ۲۲.

۵. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۶۵

ما نعمت داده است، لذا میان ما و خدا، واسطه‌ای نیست، و همه مردم ساخته‌های ما هستند، پس ما واسطه میان آنان و خدا می‌باشیم»^۱.

نکته درخور توجه این که لام در کلمه «لنا» لام غایت نیست، بلکه لام ملکیت تکوینی است، زیرا جمله «والناس بعد صنائع لنا» در سیاق جمله «إنا صنائع ربنا» واقع شده است، و صنایع خدا بودن انسان‌ها به معنای مخلوق و مملوک تکوینی بودن آنهاست. کلمه «صنائعنا» در توقیع شریف امام عصر علیه السلام که در ادامه بیان خواهد شد نیز مؤید این معنا است.

اینکه برخی از محققان، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را به صنع تشریعی و واسطه بودن اهل بیت علیهم السلام میان خدا و مردم در امر تشریع، تفسیر کرده‌اند^۲، صحیح نیست؛ زیرا اولاً: معنای متبادر به ذهن از کلمه «صنع» تکوین است، و ثانیاً: کلمه «خلق» در توقیع شریف، همه مخلوقات را شامل می‌شود که اعم از مکلفان و گسترده‌تر از عالم تشریع است.

۶-۲-۱-۱. در توقیعی که از ناحیه مقدسه ولی عصر علیه السلام صادر شده، آمده است: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبَّنَا، وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا»^۳. در این توقیع شریف، به جای کلمه «ناس» (مردم)، کلمه «الخلق» به کار رفته است که همه آفریده‌های خداوند را شامل می‌شود.

۷-۲-۱-۱. در یکی از دعا‌های ماه رجب، که از ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام برای محمد بن عثمان، دومین نایب خاص آن حضرت صادر شده، چنین آمده است: «خدایا! به واسطه معانی همه آن‌چه والیان امر تو، که امین‌های سر تو هستند، تو را می‌خوانند، از تو درخواست می‌کنم... به واسطه آن‌چه مشیت تو درباره آنان حکم کرده، تو را می‌خوانم. نتیجه مشیت تو درباره آنان این است که آنان را معادن کلمات خود و پایه‌های توحید و نشانه‌ها و مقامات خود قرار دادی که در هیچ مکانی تعطیل بردار نیست. آنان

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۳۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

جز در این که بندگان تو و آفریده‌های تو می‌باشند، با تو فرقی ندارند (لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ). به واسطه آنان، آسمان و زمین را (از موجودات) انباشته‌ای، تا خدا و شعار توحید در جهان آشکار گردد^۱.

ضمیر «ها» در جمله «لا فرق بینک و بینها» به آیات باز می‌گردد و مقصود، ائمه طاهرین علیهم‌السلام است، چنان که مقصود از ضمیر «هم» در جمله «إِنَّهُمْ عِبَادُكَ» آنان می‌باشند. مقصود از مشیت در جمله «أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ» مشیت الهی در زدودن هرگونه رجس و پلیدی از آنان است که در آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يَرِيذُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲، بیان شده است.

از این دعای شریف، جایگاه و نقش تکوینی اهل بیت علیهم‌السلام در گستره عالم خلقت به روشنی به دست می‌آید. آنان اگر چه بالذات واجد هیچ قدرت و کمالی نیستند و آفریده و عبد خداوند متعال می‌باشند، ولی با اذن و مشیت الهی، گسترده‌ترین نقش را در تدبیر جهان دارند، تدبیر آنان، مظهر و مجرای تدبیر الهی است. آنان به دلیل قرب و مرتبه وجودی ویژه‌ای که نسبت به خداوند متعال دارند، از چنین نقش و جایگاهی برخوردارند. بر این اساس، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از نظر مقام و مرتبه وجودی بر آنان برتری دارد، در مرتبه‌ای بالاتر دارای نقش تکوینی و تدبیری در جهان آفرینش است.

۸-۲-۱-۱. شیخ صدوق، از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «ما حجت‌های خدا در زمین و خلفای الهی بر بندگان خدا و امنای او بر سرّش می‌باشیم. ما کلمه تقوا و عروه و وثقی و شهدای الهی و نشانه‌های خدا در آفریده‌های او هستیم، خداوند به واسطه ما آسمان و زمین را حفظ می‌کند، به واسطه ما باران نازل می‌کند، و رحمت را منتشر می‌سازد. زمین از قائمی از ما که یا ظاهر است و یا خائف (پنهان) خالی نمی‌باشد، و اگر روزی زمین بدون حجت باشد، همانند امواج دریا اهلش را نابود می‌سازد»^۳.

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۹۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۵.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۶۷

۹-۲-۱-۱. در دعای عدیله، در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است: «کسی که بقای دنیا به سبب بقای او است، و به یمن وجود او خلاق روزی داده می‌شوند و زمین و آسمان، به واسطه وجود او ثابت و پابرجا است»^۱.
بنابراین، وجود امام زمان علیه السلام از آن جهت که واسطه فیض الهی و تدبیر عالم است، در بقای جهان نقش تکوینی و فاعلی دارد، و از طرفی، نه حضور امام علیه السلام شرط چنین تأثیری است و نه غیبت او مانع آن.

۱-۲. نقش غایی امام علیه السلام در جهان

۱-۲-۱. تبیین مسأله

امام، که نمونه‌ای عالی از انسان کامل است، علاوه بر اینکه به اذن و مشیت و حول و قوه خداوند، در نظام آفرینش نقش فاعلی دارد، نقش غایی نیز دارد. توضیح آن که: برای افعال خداوند متعال، از آن نظر که همه کمالات وجودی را بالذات داراست، غایتی و رای وجودش نمی‌توان تصور کرد؛ زیرا غایت، نوعی کمال وجودی است که فاعل در انجام فعل خود به سوی آن توجه دارد.^۲ اما از آنجا که خداوند، حکیم است، افعالی که از او صادر می‌شود، متناسب با ظرفیت و قابلیت وجودی آن‌ها، دارای غایاتی می‌باشد. البته این غایات به خداوند باز نمی‌گردد؛ بلکه خود موجودات مسیر تکامل را طی می‌کنند و موجودات کامل‌تر، غایت موجودات نازل‌تر می‌باشند. بر این اساس، جماد در سیر تکاملی خود می‌تواند تا مرز عالم نبات حرکت کند و رسیدن به این مرحله، حد نهایی کمال و غایت وجودی او است؛ چنان که رسیدن به مرز حیوان حد نهایی عالم نبات، و رسیدن به مرز عالم انسان، حد نهایی عالم حیوانی است.

انسان، موجودی است که کمالات موجودات مادون خود (حیوان، نبات، جماد) را دارد و علاوه بر آن از کمالات انسانی نیز برخوردار است؛ بدین سبب انسان را به جسم

۱. مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

۲. نهاية الحکمة، ص ۷۵.

نامی حساس متحرک بالاراده و ناطق، تعریف کرده‌اند. جسمانیت، کمال وجودی جماد و نمو، کمال وجودی نبات است. ادراک حسی و حرکت ارادی غریزی، کمال وجودی حیوان و نفس ناطقه (که مدرک حقایق کلی است) نیز کمال وجودی ویژه انسان است. افراد انسان، در برخورداری از نفس ناطقه که کمال وجودی انسان است، مشترکند، ولی نفس ناطقه دارای دو گونه کمال است: کمال اولی و کمال ثانوی. کمال اولی انسان در همه افراد یکسان است؛ اما کمالات ثانویه آنها دارای مراتب و درجات بسیاری است که بر اساس آنها افراد از نظر کمالات وجودی متفاوت می‌باشند. کمالات ثانویه انسان، با دو معیار ایمان و عمل صالح مشخص می‌شود. ایمان و عمل صالح، صفات الهی را در انسان می‌سازد؛ از این رو تخلق به اخلاق خداوند، ملاک کمال و تعالی انسان به شمار می‌رود. بنابراین، انسان کامل، کسی است که صفات کمال الهی را در خود متجلی و متبلور سازد، و کامل‌ترین انسان، کسی است که در این جهت بر دیگران برتری داشته باشد، او پیامبر گرامی اسلام ﷺ است و پس از او خاندان معصوم وی، و پس از آنان پیامبران الهی و جانشینان آنان می‌باشند.

۲-۲-۱. قرآن و نقش غایی امام در جهان

آیات قرآن، بیانگر این است که خداوند، زمین و آسمان (عالم طبیعت) را برای انسان آفریده است: «خداوند زمین را برای شما گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان، آب نازل کرد و به واسطه آن، میوه‌ها را برای روزی شما از زمین بیرون آورد»^۱. در آیه‌ای دیگر فرموده است: «خداوند، کسی است که آنچه در زمین است را برای شما آفرید»^۲. آیات دیگری نیز بیانگر همین مضمون‌اند. روشن است که حیات مادی و طبیعی انسان، غایت و غرض خلقت جهان طبیعت نبوده است؛ بلکه مقصود، حیات معنوی انسان است. قرآن کریم، غرض از آفرینش جن و انس را پرستش خداوند دانسته است: ﴿وَمَا

۱. سوره بقره، آیه ۲۲.

۲. سوره بقره، آیه ۲۹.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۶۹

خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱: جن و انس را نیافریدم، مگر اینکه مرا عبادت کنند. عبادت مطلوب، عبادتی است که از معرفت و اخلاص کامل سرچشمه بگیرد.

در حدیثی از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند، بندگان خود را نیافرید، مگر برای اینکه او را بشناسند. هنگامی که او را شناختند، او را عبادت کنند و هنگامی که او را عبادت کردند، به سبب عبادت خدا، از عبادت غیر خدا بی نیاز شوند»^۲.

امام که در جهات وجودی و معنوی بر دیگران برتری دارد، در عبادت خداوند نیز برتر از آنان است؛ بدین جهت عبادت او غایت آفرینش جن و انس است. صدر المتألهین در این باره گفته است: وجود ائمه علیهم السلام غایت وجود جن و انس است، چنان که قرآن کریم فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۳. آنان عبادت کنندگان خدا و عارفان بالله می باشند که معرفتشان بر پایه بصیرت و کشف، استوار است.^۴

دلیل قرآنی دیگر، این است که خداوند از مؤمنان، تقوای راستین را خواسته و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾^۵. تقوا، یعنی خویشستن داری در برابر معصیت خداوند. به عبارت دیگر، تقوا عبارت از این است که انسان، تسلیم دستورات خداوند باشد. این حالت، دارای درجات و مراتبی است که مراتب کمال انسان، با آنها سنجیده می شود. در نتیجه کسی که با تقواترین افراد باشد، گرامی ترین آنان نزد خداوند خواهد بود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۶.

بنابراین، غرض و مقصود نهایی از آفرینش جهان، انسانی است که در هر زمان، از عالی ترین مرتبه تقوا و معنویت و کمال وجودی ممکن برای غیر خداوند، برخوردار

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶

۴. شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۴۷۶

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۲

۶. سوره حجرات، آیه ۱۳

است. چنین انسانی است که خلیفه خدا^۱ در زمین و مسجود فرشتگان مقرب الهی است. آدم بدان سبب از مقام خلافت الهی برخوردار شد و شایستگی آن را یافت که مسجود فرشتگان واقع شود که خداوند، علم اسماء را به او آموخت؛ علمی که فرشتگان از آن بی بهره بودند^۲ و آدم علیه السلام به دستور خداوند، آنان را از آن آگاه ساخت.^۳

این منطق، اقتضا می کند در هر زمان، روی زمین فردی از بشر وجود داشته باشد که به اسماء الهی عالم بوده و مصداق کامل ترین انسان باشد؛ زیرا در غیر این صورت، پرسش فرشتگان درباره آفرینش انسان، بی پاسخ خواهد ماند. چنین انسانی خلیفه راستین خداوند در زمین و اسوه و الگوی بشریت و پیشوای انسان ها است.

نمونه دیگری از انسان کامل و امام که قرآن کریم یاد کرده، حضرت ابراهیم علیه السلام است. خداوند، ملکوت آسمان ها و زمین را به او نشان داد، تا از مقام والای یقین برخوردار شود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۴؛ این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم تا از صاحبان یقین باشد. سپس او را به آزمون های سختی آزمود. هنگامی که ابراهیم از آن آزمون ها سرازیر بیرون آمد، مقام والای امامت به او عطا شد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۵؛ به یاد آور هنگامی را که پروردگار ابراهیم او را به آزمون هایی آزمود و او آن آزمون ها را به صورت کامل انجام داد، خداوند به او فرمود تو را پیشوای مردم قرار دادم.

خلافت الهی و امامت بشریت، مقامی است که خداوند به برگزیدگان از بندگان

۱. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (سوره بقره، آیه ۳۰).

۲. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (سوره بقره، آیه ۳۲).

۳. ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ (سوره بقره، آیه ۳۲).

۴. سوره انعام، آیه ۷۵.

۵. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۷۱

خود، عطا کرده است. پیامبران الهی، دارندگان این مقام منبع بوده‌اند. آنان برای رسیدن به این مقام شامخ، از هدایت ویژه خداوند برخوردار شدند: ﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ ذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عباده^۲: آنان را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایت کردیم، این هدایت خداوند است که هر کس از بندگانش را که بخواهد به آن هدایت می‌کند. بر این اساس، آنان برترین انسان‌های عصر خود بودند: ﴿وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۳: آنان را بر انسان‌های عصرشان برتری دادیم.

بنابراین، خط خلافت و امامت الهی، از آدم علیه السلام و با او آغاز شد و در پیامبران و اوصیای آنان ادامه یافت و تا روزی که زندگی دنیایی جریان دارد، ادامه خواهد یافت. همواره انسانی وجود خواهد داشت که کامل‌ترین نمونه انسانیت و شایسته‌ترین فرد برای احراز مقام خلافت و امامت الهی باشد. همو است که غایت آفرینش همه موجوداتی است که مرتبه وجودی نازل‌تری از او دارند. این سنت الهی، همواره استوار و پابرجا خواهد بود: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾^۴: خداوند، هدایت ویژه‌ای را که ابراهیم علیه السلام از آن برخوردار شد، در نسل او قرار داد. در روایات، «کلمه باقیه» به امامت تفسیر شده است که تا قیامت، در ذریه امام حسین علیه السلام از نسل ابراهیم خلیل علیه السلام باقی خواهد بود.^۵

۱-۲-۳. نقش غایی امام در نظام خلقت از منظر روایات

در روایات بسیاری، تصریح و تأکید شده است که زمین، هیچ‌گاه از حجت خداوند خالی نخواهد بود و اگر لحظه‌ای حجت خدا در زمین نباشد، اهلش را فرو خواهد برد و ساکنانش نابود خواهند شد. در این روایات، گاهی کلمه «حجت» به کار رفته و گاهی کلمه «امام» که مقصود، یک چیز است؛ زیرا امام، همان حجت خداوند در زمین است

۱. سوره انعام، آیات ۸۷-۸۸

۲. سوره انعام، آیه ۸۶

۳. سوره زخرف، آیه ۲۸

۴. «ان الله تعالى جعل الامامة في عقب الحسين علیه السلام و ذلک قوله عزوجل: و «وجعلها کلمة باقیة فی عقبه»، صدر المتألهین، (شرح

اصول الکافی، ج ۲، ص ۴۸۰)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۳۸-۱۴۰.

که گاهی در جایگاه پیامبر الهی، بشر را رهبری می کند و گاهی در جایگاه وصی و جانشین پیامبر الهی.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «زمین، هیچ گاه از حجت الهی خالی نبوده و نخواهد بود، آن حجت خداوند یا ظاهر و مشهور است یا غایب و مستور»^۱.

امام باقر (علیه السلام) نیز فرموده است: «از زمان آدم تا کنون، هیچ گاه زمین از امامی که مردم را به سوی خدا هدایت کند، خالی نبوده است. پس از این هم بدون حجت الهی بر بندگانش باقی نخواهد ماند»^۲.

روایات درباره ضرورت وجود امام و حجت الهی در زمین بسیار است.^۳ در این احادیث، بر این نکته تأکید شده است که اگر زمین، لحظه ای بدون حجت الهی و امام باشد، اهلش را فرو خواهد برد. در شرح این احادیث، دو وجه گفته شده است:

الف) مقصود، این است که زندگی مردم، بدون وجود امام و حجت الهی، دچار هرج و مرج و فساد و تباهی خواهد شد؛ زیرا نبود امام عادل و منصوب از جانب خداوند، به این است که یا اصلاً امام و رهبری وجود نداشته باشد که در این صورت، گرفتاری جامعه به فساد و هرج و مرج روشن است، یا پیشوای ستمکار یا جاهل خواهد بود که در این صورت نیز جامعه بشری، دچار فساد و تباهی خواهد شد.^۴ به عبارت دیگر، این که اگر امام و حجت الهی در زمین نباشد، زمین اهلش را فرو خواهد برد، کنایه از این است که انسان ها هلاک شده و از بین می روند؛ یعنی زمین، حقیقتاً ساکنان خود را فرو نمی برد؛

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۴۵-۴۸.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. ر.ک: اصول کافی، ج ۱، کتاب حجت، باب: «أن الأرض لا تخلو من حجة». در این باب، سیزده حدیث نقل شده است و در کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، باب ۲۲؛ در این باب حدود چهل حدیث، نقل شده است. نیز در بحار الانوار، ج ۲۳، باب الاضطرار الى الحجة، حدود یکصد حدیث، گزارش شده است.

۴. همان، این تفسیر، اولین وجهی است که ملا صالح مازندرانی احتمال داده است. علامه مجلسی نیز گفته است: «بعید نیست که مقصود از فرو رفتن زمین برچیده شدن نظام و نابودی اهل آن باشد»؛ (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۱).

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۷۳

بلکه مردم، در اثر جنگ و نزاع و فساد و تباهی، نابود می‌شوند.^۱

ب) زمین، حقیقتاً اهلش را فرو خواهد برد؛ زیرا غرض اصلی از آفرینش زمین، زندگی انسان‌ها است و زندگی انسان‌ها نیز بدون وجود امام و حجت الهی، فاقد ویژگی‌های ارزشی و اخلاقی خواهد بود؛ در نتیجه، وجود زمین بدون وجود امام و حجت الهی، فلسفه و غرض اصلی خود را از دست خواهد داد و به وضع اصلی خود باز خواهد گشت؛ یعنی آب، سراسر آن را فرا خواهد گرفت و سکونت در آن، ممکن نخواهد بود.^۲

تبیین علیت غایی امام برای جهان — چنان که صدرالمآلهین شرح کرده است — این است که موجودات از نظر کمال و نقص وجودی، دارای مراتب گوناگونی هستند. پایین‌ترین مرتبه وجود، مربوط به مواد عنصری و زمینی است که در عین اینکه از لطافت وجودی، بسیار فاصله دارد، قابلیت تحول و تکامل وجودی برای رسیدن به لطافت کمال وجودی را دارد. اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این مواد عنصری، مسیر تکامل را طی کرده و به غایات خود، یعنی مراتب کمال وجودی نایل شوند.

بر این اساس، در مسیر تکامل موجودات که بر اساس علیت غایی تحقق می‌یابد، هر موجودی که مقام وجودی بالاتری دارد، غایت وجود پایین‌تر از خود می‌باشد. بدین ترتیب، زمین را برای گیاه آفرید، و گیاه را برای حیوان، و حیوان را برای انسان. از آنجا که میان افراد انسان نیز مراتب کمال و نقص وجود دارد، کامل‌ترین انسان را غایت وجود دیگر افراد انسان قرار داد که در حقیقت، غایت دیگر موجودات پایین‌تر از انسان نیز

۱. شرح اصول الکافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۵، ص ۱۲۶، پاورقی از میرزا ابوالحسن شعرانی. وی این نظریه را از سید مرتضی در کتاب «الشافی» نقل کرده است.

۲. همان، این تفسیر دومین وجهی است که ملا صالح مازندرانی احتمال داده است؛ نیز ر.ک: شرح اصول الکافی، صدرالمآلهین، ج ۲، ص ۵۰۲.

می‌باشد و او همان انسان کامل و صاحب مقام امامت است.

بنابراین، زمین و آنچه در آن است، به سبب امام آفریده شده است و هر چیزی که برای چیز دیگری آفریده شده باشد، هرگاه موجود دیگر (غایت) وجود نداشته باشد، شیء اول هم وجود نخواهد داشت؛ پس اگر امام که غایت آفرینش زمین و موجودات زمینی است وجود نداشته باشد، زمین و موجودات زمینی وجود نخواهد داشت.^۱

۲. آثار تشریعی امام غایب علیه السلام

مقصود از آثار تشریعی امام علیه السلام در عصر غیبت، آثار وجودی آن حضرت در ارتباط با شریعت اسلام و هدایت و رهبری امت اسلامی، به ویژه شیعیان و معتقدان به امامت ایشان است. این آثار عبارت‌اند از:

۲-۱. لطف امامت

وجود امام - چنان که در مباحث کلی امامت به تفصیل بیان شده است^۲ - مصداق و مظهر لطف خداوند نسبت به مکلفان است. معنای لطف در اصطلاح متکلمان اسلامی این است که خداوند به مقتضای حکمت خود نسبت به مکلفان، کاری انجام می‌دهد که بدون اینکه اختیار را از آنان سلب نماید، آنها را به انجام تکلیف بر می‌انگیزد و از مخالفت با آن بر حذر می‌دارد. بدون شک، وجود امام در میان مکلفان چنین تأثیری دارد.

بدیهی است، تحقق کامل لطف امامت در گرو آن است که امام در میان مردم به صورت عادی زندگی کند، مردم بتوانند او را مشاهده نمایند و به طور عادی با او ارتباط برقرار کنند، و نیز امام از اقتدار سیاسی لازم برخوردار باشد و زمام رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی در دست او باشد. تحقق این مطلب بدون اطاعت و مساعدت مردم ممکن نخواهد بود، چنان که بسیاری از پیامبران الهی نیز در تمام و یا قسمتی از دوران نبوت خویش، به دلیل فراهم نبودن شرایط اجتماعی، زعامت و رهبری سیاسی و

۱. شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۴۸۷-۴۸۸.

۲. در این باره به کتاب «امامت در پینش اسلامی» ص ۶۷-۹۰ رجوع شود.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۷۵

اجتماعی مردم را در دست نداشتند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دوران مکی - به دلیل فراهم نبودن شرایط - نتوانست لطف نبوت و رهبری خویش را به صورت کامل تحقق بخشد، چنان که این شرایط برای اکثر امامان اهل بیت علیهم السلام نیز فراهم نگردید.

تفاوت امام دوازدهم علیه السلام با امامان دیگر در این است که چون ایشان آخرین پیشوای الهی و معصوم است و از طرفی، حضور او به صورت عادی در میان مردم با قیام علیه ستمگران و تبهکاران همراه است، و بر پایی حکومت عدل جهانی مأموریت ویژه اوست، لذا اهل تقیه و مدارا با ظالمان و جائران نمی باشد. بدین جهت، جانش در معرض خطر جدی قرار دارد. از طرفی، تحقق بخشیدن به مأموریت مزبور، شرایط ویژه‌ای در مقیاس جهانی دارد که تاکنون تحقق نیافته است، بدین جهت، و به جهات دیگری که در بحث درباره فلسفه غیبت بیان شده است، غیبت برای آن حضرت امری ضروری می باشد، از این رو امکان بهره گیری هدایتی و معنوی از وجود امام عصر علیه السلام نسبت به امامان دیگر کم تر است. با این حال لطف بودن امام برای مکلفان به کلی منتفی نیست، زیرا اولاً: همان گونه که در روایات بیان شده است، امام علیه السلام به صورت ناشناس در مناطق مختلف و در میان مردم حضور پیدا می کند، و از نزدیک، گفتار و رفتار آنان را مشاهده می نماید. بدیهی است این حقیقت برای کسانی که به آن ایمان دارند، نقش مقربیت و برانگیزندگی نسبت به انجام تکالیف الهی، و نقش مبعدیت و بر حذر داشتن از معصیت را دارد.

و ثانیاً: امام علیه السلام که مورد لطف و عنایت ویژه خداوند است، از علم گسترده‌ای نسبت به حقایق و حوادث عالم - به ویژه افعال و احوال مکلفان - برخوردار است، و اعمال آنان در هر شب و روز به امام علیه السلام عرضه می شود.^۱

بدون شک، چنین اعتقادی نسبت به امام علیه السلام ملازم با لطف بودن او نسبت به مکلفان است. عبارت معروف محقق طوسی که: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا»:

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱، کتاب الحجۃ، باب عرض الأعمال علی النبی صلی الله علیه و آله و الأئمة علیهم السلام.

وجود امام لطف است، و تصرف او در امور جامعه (زعامت سیاسی و اجتماعی) لطفی دیگر است و عدم آن (لطف زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی) از جانب ما است (نه از سوی خدا و از سوی امام)، ناظر به همان مطلبی است که بیان گردید.

اشکال: با اعتقاد به خداوند متعال، و نیز اعتقاد به اینکه ارواح پیامبر اکرم ﷺ و امامان پیشین علیهم السلام زنده‌اند و از افعال و احوال ما آگاهند، لطف مزبور حاصل خواهد شد، و وجود امام غایب در این باره خصوصیتی ندارد.

پاسخ: تأمل در حالات روانی انسان و نیز شواهد تجربی بیان گر آن است که حتی انسان‌های با ایمان، در انجام گناه از فردی از جنس خود آنان که در میان آنان زندگی می‌کند و از افعال و احوال آنها آگاه است و آنان را مشاهده می‌نماید، احساس شرم و حیای بیش‌تری دارند. انسان‌هایی که از مرتبه بسیار بالا و والایی از ایمان برخوردارند، و همواره خود را در محضر خداوند احساس می‌کنند، همین باور و اعتقادشان بزرگ‌ترین لطف نسبت به تکلیف الهی خواهد بود، ولی آنان کم و انگشت شمارند، و اکثریت مکلفان این گونه نیستند، هنگامی که درباره لطف امامت سخن می‌گوییم، باید واقع بین بوده و وضعیت روحی، روانی و ذهنی انسان‌های معمولی را مد نظر داشته باشیم. آنان در خود داری از کارهای ناروا نسبت به هموعان خود که دارای زندگی دنیوی‌اند، و آنها را مشاهده کرده، از گفتار و رفتارشان آگاه می‌باشند، حساسیت و اهتمام بیش‌تری دارند. متکلمان امامیه، از دیر زمان، لطف بودن وجود امام علیهم السلام در عصر غیبت را به بیانی که گذشت یا بیان‌هایی مشابه و قریب به آن^۱، تقریر و تبیین کرده‌اند.

۲-۲. حفظ شریعت

یکی از دلایل عقلی ضرورت وجود امام معصوم پس از پیامبر اکرم ﷺ، وجوب

۱. از جمله اینکه چون زمان ظهور امام عصر علیهم السلام دقیقاً معلوم نیست، مؤمنان در هر زمان و مکانی احتمال می‌دهند که آن حضرت ظهور کند. این باور در التزام و پابندی آنان به احکام الهی مؤثر است، زیرا در منزلت و جایگاه آنان نزد امام علیهم السلام نقش تعیین کننده دارد. ر.ک: کتاب الغیة، الطوسی، ص ۸۳

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۷۷

حفظ شریعت است. بر اساس برهان‌های ضرورت نبوت و شریعت، بشر همواره به شریعت آسمانی نیاز داشته و خواهد داشت. از آنجا که شریعت اسلام، آخرین شریعت الهی است، شریعت مورد نیاز بشر از زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا قیامت همانا شریعت اسلام است. بنابراین، حفظ آن لازم و ضروری خواهد بود. حفظ شریعت اسلام به طور کامل، در گرو آن است که حافظ آن از ویژگی عصمت علمی و عملی برخوردار باشد، این مطلب، جز با وجود پیشوایی معصوم در میان بشر تحقق نخواهد یافت.

قرآن کریم، اگر چه از ویژگی عصمت برخوردار است، ولی از حیث بیانات لفظی، مشتمل بر تفصیل شریعت اسلامی نیست، و از حیث بیانات غیر لفظی، تفصیل معارف و احکام الهی را در بر دارد، ولی برای انسان‌های غیر معصوم قابل فهم نمی‌باشد: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۱.

درباره تفصیل احکام شریعت، روایات متواتر نیز وجود ندارد. در خبرهای غیر متواتر، بدون آنکه تحت نظارت پیشوای معصوم باشند، احتمال خطا وجود دارد، چنان که روش‌هایی چون قیاس و استحسان نیز ظنی بوده و متکی بر مستند یقینی و معصوم نیز نمی‌باشند.

بنابراین، برای دست‌یابی به شریعت اسلامی به صورت کامل، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، راهی غیر از امام معصوم وجود ندارد.

تا این جا ثابت شد که حفظ شریعت اسلامی به صورت کامل، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در گرو وجود امام معصوم در میان امت اسلامی است. پرسشی که در این باره مطرح می‌شود، این است که در زمان غیبت امام معصوم، حفظ شریعت چگونه تحقق می‌یابد؟ این پرسش بدان سبب قابل طرح است که حفظ شریعت توسط امام معصوم به صورت عادی آن گاه ممکن است که میان امام و امت، رابطه عادی برقرار باشد، تا عالمان دین بتوانند در موارد اختلاف، از دیدگاه امام آگاه شوند، و نیز امام بتواند

حکم شرعی را که مورد غفلت واقع شده و سهواً یا عمداً از دسترس عالمان دین خارج شده است، در اختیار آنان قرار دهد؛ اما چون در زمان غیبت، امکان ارتباط عادی میان امام و امت وجود ندارد، هدف مزبور، دست یافتنی نخواهد بود.

پاسخ، این است که در زمان غیبت امام، ارتباط عادی میان امام و امت برقرار نیست؛ ولی امکان ارتباط به صورت غیرعادی وجود دارد و اگر حکمی از احکام شریعت به هر علت و سببی از دسترس عالمان دین خارج شده باشد، به گونه‌ای که آنان هیچ طریق معتبر عقلی یا نقلی برای دستیابی به آن حکم در اختیار نداشته باشند، و ناچار شوند از طرق ظنی و غیرمعتبر از باب قیاس یا استحسان و مانند آنها آن حکم را به دست آورند، امام می‌تواند از طریق غیرعادی آن حکم را در اختیار عالمان دین قرار دهد؛ به گونه‌ای که با علت و فلسفه غیبت امام نیز منافات نداشته باشد.

آنچه با علت و فلسفه غیبت سازگاری ندارد، ظهور همیشگی امام و قیام برای برقراری حکومت عدل جهانی است؛ اما بیان حکمی شرعی از طریق ظهور برای همه یا عده‌ای از عالمان دین، هیچ گونه منافاتی با علت و فلسفه غیبت ندارد. از طرفی، از آن‌جا که حفظ و تبیین شریعت، یکی از اغراض اساسی امامت و وظایف مهم امام است، و با توجه به این اصل که امام معصوم در صورت امکان، وظایف امامت را به طور کامل انجام می‌دهد، هرگاه حفظ و تبیین شریعت به ظهور محدود او برای عالمان دین بستگی داشته باشد، قطعاً در انجام این مهم، کوتاهی نخواهد کرد.

اکنون اگر امام در عصر غیبت، چنین اقدامی نکرده باشد، کاشف از آن است که احکام شریعت که توسط دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام در عصر حضور بیان شده، در زمان غیبت امام علیه‌السلام نیز محفوظ مانده است؛ بنابراین، از وجود امام معصوم در زمان غیبت و از عدم بیان روایتی از آن حضرت که منبع جدیدی برای اجتهاد عالمان اسلامی به شمار آید، علم و اطمینان حاصل می‌شود که آنچه توسط امامان اهل بیت علیهم‌السلام در عصر حضور در زمینه احکام شرعی بیان شده و تأمین‌کننده مصادر و منابع لازم برای اجتهاد عالمان

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۷۹

اسلامی است، محفوظ مانده است.

حاصل آن که، حفظ شریعت توسط امام معصوم علیه السلام مشروط به وجود امام است، نه منوط به حضور او؛ همان گونه که تصرف تکوینی امام در عالم و در هدایت باطنی امام نسبت به قلب‌های مستعد و دستگیری از درماندگان و برآوردن نیاز آنان در صورتی که مصلحت آنان در آن باشد، همگی از آثار وجودی امام معصوم است، و حضور و غیبت در آنها تأثیری ندارد. آنچه حضور عادی امام شرط آن است، رهبری سیاسی جامعه بشری و برپایی حکومت عدل جهانی است.

سید مرتضی (م/ ۴۳۶) در این باره گفته است: «و الشرع محفوظ مع الغیبة، لأنه لو جرى فيه ما لا يمكن العلم به لفقد أدلته و انسداد الطريق إليه، لوجب ظهور الإمام لبيان و استدراكه»^۱: با غیبت امام، شرع محفوظ است؛ زیرا اگر در شرع، تغییری رخ دهد که به دلیل نبود ادله و بسته شدن راه دست‌یابی به ادله شرع، امکان دستیابی به احکام شریعت وجود نداشته باشد، بر امام واجب است که برای بیان آن دلیل، ظاهر شود.

وی، در شرح کلام پیشین چنین گفته است: از نظر ما جایز نیست که چیزی از شریعت، نرسیده باشد و دستیابی به احکام شریعت برای ما ممکن است؛ زیرا ما می‌دانیم که شریعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا قیامت باقی است، و تکلیف ما به آن شریعت، هیچ‌گاه ساقط نشده و نخواهد شد. بر این اساس، [اگر چه] از دست رفتن برخی از شریعت امکان‌پذیر است؛ ولی هرگز واقع نشده است؛ زیرا اگر چنین امری واقع شود، یا تکلیف ما در برابر آن، ساقط شده است که این فرض [چنان که بیان شد] باطل است، یا این که واجب است امام ظاهر شود و با تأیید فرشتگان الهی آنچه از شریعت از دست رفته است را به ما برساند. از آنجا که نه تکلیف ما در برابر احکام شریعت، ساقط شده، و نه امام برای رساندن چیزی از شریعت برای ما ظاهر شده است، معلوم می‌شود که حکمی از شریعت از دست نرفته و همه در اختیار ما قرار دارد.^۲

۱. شرح جمل العلم و العمل، ص ۲۳۲.

۲. همان.

شیخ الطائفه (متوفای ۴۶۰ق) نیز درباره نقش امام غایب در حفظ شریعت سخن گفته است. وی نخست یادآور شده است که همه احکام شریعت که پیامبر اکرم ﷺ برای بشریت آورده است، در اختیار مکلفان قرار دارد. آنچه که از طریق نقل معتبر از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است باید به آنها استناد و از آنها پیروی کرد، و آنچه این گونه نیست، یا پیامبر اکرم ﷺ آنها را بیان کرده، ولی نقل معتبری در اختیار ما نیست، و یا این که بیان آنها را به جانشین خود واگذار کرده است، تکلیف ما این است که در مورد آنها به سخن جانشینان آن حضرت یعنی امامان اهل بیت علیهم السلام رجوع کنیم؛ بنابراین، در همه مواردی که دیگران به دلیل فقدان نص معتبر نبوی، به اجتهاد و رأی خود عمل می کنند، شیعیان در آن موارد از نص شرعی مجمل یا مفصل برخوردارند.

شیخ طوسی، سپس این اشکال را یادآور شده که لازمه سخن مزبور، این است که وجود امام معصوم برای تبیین احکام شریعت در عصر غیبت، ضرورتی نداشته باشد؛ زیرا نصوص شرعی احکام از سوی امامان پیشین بیان شده و در اختیار شیعیان قرار دارد. وی، در پاسخ آن گفته است:

بدون وجود امام معصوم، علم و اطمینان به این که همه نصوص شریعت که توسط امامان پیشین بیان شده در اختیار ما قرار دارد، حاصل نخواهد شد؛ زیرا احتمال این که ناقلان، همه آنها را برای ما نقل نکرده باشند یا در نقل خود دچار خطا شده باشند، وجود دارد. با وجود امام معصوم در عصر غیبت، مطمئن می شویم که همه آنها برای ما نقل شده است.^۱

شیخ ابوالفتح کراچکی (متوفای ۴۴۹ق) نیز به بررسی این مسأله پرداخته و نقش امام غایب ﷺ را در حفظ شریعت بیان کرده است. وی، یادآور شده است که وظیفه مکلفان در این زمان، این است که در زمینه آگاهی از احکام شریعت به فقیهان شیعه رجوع کنند؛ زیرا آنان وسایط میان امام عصر ﷺ و مکلفان می باشند و احکام شریعت که توسط امامان

۱. تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۳؛ کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۷۷.

فصل پنجم: آثار تکوینی و شرعی امام در عصر غیبت ۱۸۱

معصوم علیه السلام نقل شده در اختیار آنان قرار دارد. استنباط احکام شریعت توسط فقیهان شیعه از مقوله استنباط احکام بر اساس قیاس و استحسان و ظن و ترجیح غیر معتبر که فقیهان غیر شیعه بر اساس آن فتوا می‌دهند نیست؛ زیرا آنان بر اساس نصوص معتبری فتوا می‌دهند که از امامان معصوم به آنان رسیده است.

وی، آن‌گاه افزوده است: مخالفان ما با شنیدن این سخن ما، می‌گویند: هرگاه همه آنچه برای فتوا دادن در مسایل شرعی لازم است از سوی امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده و در اختیار فقیهان شیعه قرار دارد، به وجود امام معصوم در این زمان نیازی نخواهد بود.

اما این سخن صحیح نیست؛ زیرا آثار و نصوص احکام شرعی توسط کسانی برای ما نقل شده که از خطا و اشتباه و سهو و نسیان، مصون نیستند. بر این اساس، بدون وجود امام معصوم که ناظر بر گفتار و کردار آنان باشد، و اگر احیاناً سهو و نسیان و خطا و اشتباهی در نقل احکام شریعت از سوی آنان رخ داد، دخالت کرده و مشکل را برطرف سازد، علم و اطمینان حاصل نخواهد شد که تمام احکام شریعت که از سوی امامان معصوم در عصر حضور بیان شده، در اختیار ما قرار دارد. امام زمان علیه السلام در دوران غیبت به سر می‌برد و مردم به صورت عادی او را نمی‌شناسند، ولی در میان مردم زندگی می‌کند و از احوال آنان آگاه است. هرگاه آنان از نقل برخی از احکام شریعت خودداری کنند، یا از مسیر حق گمراه شوند، تقیه برای او روا نبوده، خداوند او را ظاهر خواهد ساخت، تا حق را بیان کند.^۱

ابوالصلاح حلبی (متوفای ۴۴۷ق) هم، مسأله مزبور را به اختصار بررسی کرده و حفظ شریعت در عصر غیبت را بیان نموده است.^۲

سدید الدین حمّصی (متوفای اوایل قرن هفتم هجری) نیز درباره حفظ شریعت در عصر غیبت بحث کرده و دیدگاه سیدمرتضی و شیخ طوسی را در این باره باز گفته

۱. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. تقریب المعارف، ص ۲۰۳.

است.^۱

ابن میثم بحرانی (متوفای ۶۹۹ق)، پس از تقریر برهان حفظ شریعت بر ضرورت وجود امام معصوم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این اشکال را مطرح کرده است که حفظ شریعت توسط امام معصوم در صورتی ممکن است که مردم، امام را ببینند و بشناسند و بتوانند شریعت را از او دریافت کنند؛ اما اگر این گونه نباشد، غرض مزبور تحقق نخواهد یافت. سپس در پاسخ گفته است: «دیده [و شناخته] شدن امام، شرط حفظ شریعت نیست؛ زیرا به اعتقاد ما شریعت در زمان غیبت امام، محفوظ است و آن، همان است که در دسترس ما قرار دارد و اگر در آن، اختلالی رخ دهد، ظهور امام برای بیان آن، واجب خواهد بود»^۲.

علامه سید محسن امین (متوفای ۱۳۷۱ق)، نیز شبهه مربوط به شناخت احکام دین در عصر غیبت را این گونه بیان کرده است که اگر شناخت حق در عصر غیبت، ممکن نیست، مردم در حیرت و ضلالت خواهند بود، و اگر ممکن است و راه آن رجوع به ادله احکام شریعت است که از امامان پیشین نقل شده، پس برای شناخت حق به امام معصوم در این زمان نیازی نخواهد بود؛ آن گاه در پاسخ آن، چنین گفته است:

«حق، دو گونه است: عقلی و سمعی. حق عقلی را عقل می فهمد و وجود و عدم امام در آن تأثیری ندارد. حق سمعی نیز از طریق ادله‌ای که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است، شناخته می شود. با این حال، مکلفان در هر زمانی از دو جهت به امام نیاز دارند. اول این که وجود امام نسبت به تکالیف عقلی، مانند رعایت عدل و انصاف و اجتناب از ظلم و تعدی، لطف در حق مکلفان است، و دوم این که در مورد نقل احکام شریعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام احتمال این که عمداً یا سهواً چیزی کم یا زیاد شده باشد، وجود دارد و وجود امام معصوم لازم است تا اگر چنین چیزی رخ

۱. المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲. قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۹.

دهد، حق را بیان کند»^۱.

۲-۳. هدایت باطنی (ایصال به مطلوب)

هدایت‌گری تشریعی امام دارای دو جلوه ظاهری و باطنی است. جلوه ظاهری آن، تبیین معارف و احکام شریعت است و جلوه باطنی آن، تصرف تکوینی در قلب‌های مستعد و رساندن آنان به منزل مقصود است. در شماری از روایات، امامان اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان تجلی نور خداوند در زندگی مؤمنان معرفی شده‌اند.^۲ نور هدایت آنان، فضای معنوی زندگی بشر را روشن می‌سازد، جلوه ظاهری و بیرونی این هدایت با تبیین معارف و احکام دین، موعظه و ارشاد، امر و نهی، سیاست و تدبیر، تحقق می‌یابد که همگی در قلمرو هدایت تشریعی قرار دارند و از مقوله ارائه طریق می‌باشند، و جلوه باطنی و درونی آن بر قلب‌های مستعد مؤمنان تأثیر می‌گذارد و آنان را به سوی کمال مطلوب سوق می‌دهد.

هدایت‌گری ظاهری و باطنی امام را می‌توان با هدایت‌گری ظاهری و باطنی قرآن کریم مقایسه کرد، زیرا هدایت‌گری قرآن کریم در دو سطح ظاهری و باطنی تحقق می‌یابد. در سطح ظاهری، معارف و احکام الهی را بیان می‌کند؛ از گذشته و آینده گزارش می‌دهد و عبرت‌های امت‌های پیشین و فرجام صالحان و طالحان را یادآور می‌شود، و در سطح باطنی، در روح و جان مؤمنان نفوذ می‌کند و آنان را به تلاش عاشقانه برمی‌انگیزد، و به سوی کمال مطلوب و متناسب با ظرفیت روح و روان آنان، سوق می‌دهد، چنان که فرموده است: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَتَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۳. خداوند، نیکوترین سخن را نازل کرده است، آن، کتابی است همگون که

۱. اعیان الشیعة، ج ۱۲، ص ۶۳ و ۶۴.

۲. اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱، باب ان الأئمة علیهم‌السلام نور الله عزوجل؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۰۴-۳۲۴.

۳. سوره زمر، آیه ۲۳. مقصود از ﴿ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾، هدایت ویژه، یعنی ایصال به مطلوب است نه هدایت

بخش هایش یکدیگر را تأیید و تکمیل می کنند. اندام کسانی که ترس خدا را در دل دارند از آیات وعید آن به لرزش می افتد، آن گاه، بدن ها و دل هایشان در پرتو یاد خدا آرامش می یابد، این، هدایت الهی است که هر کس را که بخواهد (صلاحیت آن را دانسته باشد) با آن هدایت می کند.

هدایت ظاهری قرآن، عمومی و همگانی است: ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۱ ولی هدایت باطنی آن به پرهیزگاران اختصاص دارد: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲. و هر دو هدایت، تجلی هدایت خداوند است؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ»^۳: خداوند در کتابش برای بشر تجلی کرده است، بدون آن که بتوانند او را (با دیدگان ظاهری) ببینند. و امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۴: هر آینه، خدا برای خلقش در کلامش تجلی کرده است، ولی آنان (با دیدگان ظاهری) او را نمی بینند.

هدایت ظاهری و بیرونی امام نیز، همانند هدایت ظاهری و بیرونی قرآن، عمومی و همگانی است، ولی هدایت باطنی و درونی او، همانند هدایت باطنی و درونی قرآن، ویژه کسانی است که به امام ایمان آورده و تسلیم او می باشند، آنان، همان پرهیزگارانند.

امام باقر علیه السلام درباره هدایت درونی امام فرموده است: «نُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ»^۵: نور امام در قلب ها، روشنایی بخش تر از نور خورشید تابناک در روز است. نور خورشید، جسمانی است و نور امام، روحانی؛ به همان میزان که

عام، یعنی ارائه ی طریق، چنان که آیه ﴿ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (سوره انعام: ۸۸) که مربوط به پیامبران الهی است، بیان گر هدایت ویژه پیامبران می باشد. رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۴۹.

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۴. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷.

۵. اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰، باب ان الأئمة علیهم السلام نور الله عزوجل، حدیث ۱ و ۴.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۸۵

وجود روحانی بر وجود جسمانی برتری دارد، نور امام نیز بر نور خورشید برتری دارد. خورشید اگر چه در روز نور افشانی می کند، ولی همه فضا از نور آن برخوردار نمی شود، بلکه فقط فضایی که در معرض آن باشد و حجابی در بین نباشد از نور خورشید بهره می گیرند، همه دل ها نیز از نور روحانی امام بهره مند نیستند، بلکه دل هایی از نور امام برخوردار می شوند که حجاب ها را کنار می زنند. نخستین و ضخیم ترین این حجاب ها، حجاب عداوت است. محبت به خاندان پیامبر ﷺ، اساسی ترین شرط برخورداری از هدایت درونی امام است، چنان که امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: «وَهُمْ وَاللَّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَحُجِّبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ، وَاللَّهِ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَ لَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْمًا لَنَا»^۱: سوگند به خداوند، امامان، دل های مومنان را روشن می سازند و خداوند، نور آنان را از هر کس که بخواهد باز می گیرد، در نتیجه قلوب آنان تاریک می شود. سوگند به خدا هیچ کس محبت و ولایت ما را بر نمی گزیند مگر اینکه خداوند قلب او را پاکیزه سازد و خداوند، قلب کسی را پاکیزه نمی سازد مگر اینکه تسلیم ما شود و با ما به روش مسالمت آمیز رفتار کند.

۴-۲. رهبری با واسطه

جلوه ای دیگر از هدایت و رهبری فکری و معنوی شیعه، توسط امام عصر علیه السلام در عصر غیبت، رهبری آنان از طریق عالمان و مجتهدان وارسته شیعه است. عالمان پرهیزگار شیعه به نیابت از امام عصر علیه السلام به پاسخ گویی مسائل عقیدتی و شرعی شیعیان می پردازند، و راه دیانت و معنویت را به آنان نشان می دهند. این روش، به عصر غیبت اختصاص ندارد و امامان دیگر در عصر حضور نیز شیعیان را به رجوع به عالمان مورد وثوق خود تشویق و توصیه می کردند، و این گونه نبود که همه افراد به صورت مستقیم به امام معصوم علیه السلام

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰، باب ان الأئمة علیهم السلام نور الله عزوجل، حدیث ۱ و ۴.

رجوع کنند و احکام دین را به صورت بی واسطه از او دریافت کنند. به عنوان نمونه در این جا دو روایت را نقل می کنیم:

۱. علی بن مسیب به امام رضا علیه السلام گفت: من در مکانی دور از شما زندگی می کنم و نمی توانم هر وقت بخواهم، نزد شما بیایم، معالم دینم را از چه کسی بیاموزم؟ امام علیه السلام فرمود: از زکریا بن آدم قمی که امین در دین و دنیا می باشد.^۱

۲. همانند سوال پیشین را، عبدالعزیز بن مهدی از امام رضا علیه السلام پرسید، و امام علیه السلام او را به یونس بن عبدالرحمن ارجاع داد.^۲

عالمات شیعه در عصر غیبت کبری نایبان عام امام زمان علیه السلام می باشند که مسئولیت تبیین و تعلیم معارف و احکام دینی به شیعیان به آنان سپرده شده است. روایت «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۳ بیان گر همین مطلب است.

ولایت فقیه در زمینه زعامت سیاسی شیعه در عصر غیبت، جلوه دیگری از رهبری امام غایب علیه السلام در عرصه حیات سیاسی جامعه شیعی است که به واسطه فقیه پارسا و با کفایت انجام می شود.^۴ بنابراین، اگر چه امام معصوم علیه السلام به طور مستقیم رهبری سیاسی جامعه اسلامی را در دست ندارد، اما این امر مهم را مهمل رها نکرده و برای آن چاره اندیشی کرده است.

۲-۵. عنایت های ویژه

علاوه بر آثار تکوینی و تشریعی وجود امام عصر علیه السلام در دوران غیبت کبری که بیان

۱. عن علی بن مسیب، قال: قلت لرضا علیه السلام: شَقَّتْ بَعِيدَةٌ وَلَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَعَمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي؟ فَقَالَ علیه السلام: مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُمِيِّ الْمَأْمُونِ عَلَى الدُّنْيَا وَالدِّينِ. جامع احادیث الشيعة، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۲. همان، ص ۲۷۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۴؛ وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، روایت ۹.

۴. در این باره به کتاب «دین و دولت» از همین نگارنده رجوع شود.

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشریعی امام در عصر غیبت ۱۸۷

گردید، افرادی نیز در شرایطی ویژه، از عنایت‌های معنوی و مادی امام علیه السلام بهره‌مند شده و خواهند شد. این بهره‌مندی‌های خاص گونه‌های متفاوتی دارد؛ گاهی در ارتباط با کشف حقایق از اسرار عالم یا حل مسأله یا مشکلی در زمینه معارف و احکام الهی است که انسان‌هایی برجسته مانند شیخ مفید، مقدس اردبیلی، سید بحر العلوم و نظایر آنان از آن بهره‌مند گردیده‌اند، و گاهی از امور مادی، جسمانی و مربوط به زندگی دنیوی، مانند شفای بیماری جسمانی، یافتن راه، نجات از خطرهای ناشی از راهزنان یا درندگان و مانند آن‌هاست. تفصیل این مطلب در حکایت‌های مربوط به تشرف خدمت امام زمان علیه السلام بیان شده است.^۱

بدیهی است، این گونه عنایت‌های مادی و معنوی از سوی امام نسبت به مؤمنان، منوط به حضور امام و وجود رابطه عادی میان مؤمنان و امام نمی‌باشد، زیرا همگی از مقوله تصرفات تکوینی یا تشریعی امام است که دارای دو شرط فاعلی و قابلی است، شرط فاعلی آن مربوط به امام است که عبارت است از ظرفیت و کمال وجودی فوق العاده امام، و شرط قابلی آن مربوط به افرادی است که این گونه عنایت‌های ویژه را از امام علیه السلام دریافت می‌کنند که متناسب با لطف و عنایت ویژه‌ای است که از آن برخوردار شده‌اند.

۶-۲. ارتباط از طریق دعا و زیارت

ارتباط از طریق دعا، دو سویه است؛ از یک سو، امام زمان علیه السلام برای شیعیان دعا می‌کند، و از سوی دیگر، شیعیان برای امام علیه السلام دعا می‌کنند. دعای امام زمان علیه السلام در حق شیعیان بدان جهت است که آن حضرت نسبت به سرنوشت آنان بی تفاوت نیست، بلکه همان گونه که در توقیع شریف خود به شیخ مفید فرموده است: «هیچ گاه از مراعات حال شیعیان غافل نبوده و یادشان را فراموش نمی‌کند؛ زیرا اگر چنین بود، شداید و ناملايمات طاقت فرسا بر آنان وارد می‌شد، و دشمنان آنان را ریشه کن می‌کردند: «إِنَّا غَيْرُ

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۳ نجم الثاقب؛ دارالسلام؛ العبقري الحسان؛ منتخب الاثر، ج ۲.

مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»^۱. دعای امام علی(ع) در حق شیعیان، دو گونه عام و خاص دارد، دعای عام مربوط به سرنوشت عمومی آنان است، و دعای خاص مربوط به سرنوشت افراد خاص که شرایط برخورداری از آن را دارا می‌باشند.

اما، دعای شیعیان برای امام علی(ع) و زیارت آن حضرت، انواع بسیاری دارد که در کتاب‌های ادعیه و زیارات نقل شده است. مانند دعای «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ...» و دعای فرج: «الْهِيَ عَظْمُ الْبَلَاءِ وَ بَرِّحَ الْخَفَاءِ وَ انْكَشِفَ الْغِطَاءُ...» و دعای عهد: «اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ الْكَرْسِيِّ الرَّفِيعِ...» و دعای پس از نماز صبح: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مُؤَلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ...»، زیارت آل یاسین و دعای پس از آن: «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّانِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دَيَانَ دِينِهِ...»؛ دعای ندبه، زیارت امام علی(ع) در روزهای جمعه و دعاها و زیارت‌های دیگر. این دعاها و زیارت‌ها، مشتمل بر معارف ناب و عالی در زمینه توحید، نبوت و امامت و معاد است، و نقش تعیین کننده و برجسته‌ای در غنای معرفتی و رشد علمی و معنوی و تهذیب نفس و تکامل اخلاقی انسان دارد.

نتیجه

وجود امام عصر(ع) در زمان غیبت، دارای دو گونه آثار تکوینی و تشریعی است. آثار تکوینی وجود امام علی(ع) همه انسان‌ها - اعم از مؤمن و کافر، شیعه و غیر شیعه - و بلکه مخلوقات را شامل می‌شود، و آثار تشریعی وجود امام علی(ع)، آن‌چه مربوط به هدایت ظاهری (حفظ شریعت) است، نیز همگانی است، ولی آن‌چه مربوط به هدایت باطنی است، مشروط به ایمان و تسلیم بودن در برابر دستورات الهی و پذیرش اوامر و نواهی امام علی(ع) است. البته، ممکن است کسانی که به امامت علمی و زعامت سیاسی امامان اهل

فصل پنجم: آثار تکوینی و تشرعی امام در عصر غیبت ۱۸۹

بیت علیّه معتمد نیستند، ولی به ولایت باطنی و تکوینی آنان اعتقاد دارند، نیز از هدایت باطنی امام علیّه متناسب با ظرفیت و قابلیت خود بهره‌مند گردند.

امامت علمی و عمومی و زعامت سیاسی امام عصر علیّه در دوران غیبت، به صورت مستقیم امکان پذیر نیست، ولی این مهم، در زمینه امامت علمی، به واسطه عالمان و فقیهان پارسا، و در زمینه زعامت سیاسی، از طریق فقیه عادل و با کفایت انجام می‌گیرد.

فصل ششم: عمر طولانی امام عصر^{علیه السلام}

مقدمه

یکی از مسایل مربوط به امام دوازدهم^{علیه السلام}، عمر طولانی آن حضرت است. از سویی حس کنجکاوی، مؤمنان به وجود امام عصر^{علیه السلام} را برمی انگیزد که درباره رمز و راز این مسأله به بحث و تحقیق پردازند، و از سوی دیگر، منکران وجود امام عصر^{علیه السلام}، عمر طولانی و خارق العاده آن حضرت را دور از باور انگاشته و به عنوان شبهه‌ای در این باره مطرح می کنند. تحقیق جامع درباره این مسأله در گرو بررسی چند موضوع است:

۱. امکان عقلی عمر طولانی

عمر طولانی - حتی اگر هزاران سال باشد - از نظر عقل، پدیده‌ای است که ذاتاً و وقوعاً ممکن است، یعنی نه از محالات ذاتی است و نه از محالات وقوعی. محال ذاتی آن است که مصداق اجتماع یا ارتفاع نقیضین باشد و محال وقوعی آن است که وقوعش مستلزم اجتماع نقیضین باشد، مانند اینکه خداوند چیزی را بیافریند که از دایره قدرتش خارج شود و نتواند از ادامه وجودش جلوگیری کند. این فرض، محال ذاتی نیست، ولی مستلزم محال است، زیرا با عمومیت قدرت خداوند که با برهان عقلی و نقلی ثابت شده است، منافات دارد. هیچ یک از دو فرض مزبور، درباره عمر طولانی، وجود ندارد، زیرا نه مصداق اجتماع یا ارتفاع نقیضین است، و نه مستلزم آن است. آنچه درباره عمر بسیار طولانی می توان گفت این است که خارق العاده است، و خارق العاده بودن، ربطی به

۱. عمده مطالب این فصل از کتاب «امامت و مهدویت» حضرت آیت الله صافی گلپایگانی، جلد ۳، ص ۱۶۷-۲۲۸ برگرفته شده است.

امتناع ذاتی یا وقوعی ندارد. هرگاه، حکمت خداوند اقتضا کند، آن را محقق خواهد ساخت، چنان که معجزات پیامبران الهی از این مقوله است.

۲. علوم تجربی و عمر طولانی

عمر طولانی، در انسان و غیر انسان، از منظر علوم تجربی، ممکن است. از نظر دانشمندان زیست شناس، اگر شرایط زیست یک موجود زنده، از هر جهت مطلوب و ایده آل باشد، ده ها برابر زندگی معمولی، زنده خواهد بود. آزمایش هایی که بر روی برخی از جانوران آبی انجام شده، دانشمندان را به امکان تغییر دوران زندگی امیدوار کرده است. دانشمندان روی مگس های میوه آزمایش هایی انجام دادند که در نتیجه، عمر آنها نهصد برابر عمر طبیعی گردید.^۱ بنابراین، اگر این آزمایش روی انسان با موفقیت انجام شود و عمر طبیعی انسان را هشتاد سال فرض کنیم، امکان طولانی شدن عمر انسان تا هفتاد و دو هزار سال ثابت می شود.

دانشمندان هنوز درباره مرز زندگی طبیعی انسان به نظر قطعی و اجماعی دست نیافته اند، ۱۰۰ سال، ۱۵۰ سال، ۲۰۰ سال، ۶۰۰ سال، و ۱۰۰۰ سال دیدگاه های مختلفی است که در این باره مطرح شده است.^۲ به عقیده پرفسور «اسمین» استاد دانشگاه کلمبیا، همان گونه که دیوار صوتی امروزه شکسته شده، دیوار سنّ نیز روزی شکسته خواهد شد.^۳ یعنی حد و مرز معینی ندارد. در مجله «المقتطف»، (ج ۳، سال ۵۹) از عالمان مورد وثوق نقل شده که اگر عوارض و عوامل خارجی رشته زندگی انسان را پاره نکند، ممکن است هزاران سال در این دنیا زندگی کند.^۴

بسیاری از دانشمندان، به اعاده نیروی جوانی بیش تر توجه دارند تا به عمر طولانی،

۱. الهلال، سال ۳۸، شماره ۵، ص ۶۰۷.

۲. مجله دانشمندان، شماره ۶۱.

۳. همان.

۴. جنة المأوی، ص ۴۴۶.

زیرا طولانی ساختن عمر در شرایطی مخصوص را مسلم دانسته، می گویند باید برای پیری فکری کرد، زیرا عمر هرچه طولانی شود اگر با زحمت پیری همراه باشد، لذت بخش نخواهد بود. از نظر دانشمندان، مرگ، نتیجه طول عمر یا پیری نیست، بلکه نتیجه بیماری و رعایت نکردن قوانین سلامتی و بهداشت جسم و روان است. اگر انسان بتواند بر عواملی که مزاج را تحت تأثیر قرار می دهد، مسلط شود، می تواند به عمر طولانی دست یازد. این عوامل عبارتند از: قوانین بهداشتی مربوط به تولید مثل؛ آداب ازدواج، اعتدال مزاج مادر در دوران بارداری و شیر دادن، شرایط مطلوب آب و هوا و محیط زندگی، رعایت اعتدال در خواب، استراحت، کار، معاشرت با مردم، انتخاب پوشاک مناسب، مصاحبت با انسان هایی که از سلامت جسمانی و روانی برخوردارند، استفاده از غذاهای سالم، پرهیز از غذاها و نوشیدنی های زیان آور و... آمارهایی که درباره تعداد مردگان و تفاوت آنها به حسب شغل، محیط، مسکن و امور دیگر از طرف شرکت های بیمه و سایر مراکز مرتبط منتشر می شود ثابت می کند که اختلاف عمرهای بشر مربوط به عوامل گوناگونی است که هرچه این عوامل کم تر شود، عمر طولانی تر می شود.

شگفت زدگی ما از عمرهای طولانی ناشی از انس و عادت به عمرهای کوتاه است. یک پزشک انگلیسی در این باره می گوید: «اگر منطقه کانال پاناما که به بیماری های فراوان مشهور است از سایر مناطق جهان جدا شود و ما در آن جا زندگی کنیم و از سرگذشت زندگی و مرگ انسان ها در سایر مناطق بی اطلاع باشیم، خواهیم گفت: فراوانی مرگ و میر و کوتاهی عمر از امور طبیعی است و تغییر آن از دسترس علم و توان بشر خارج است. این مطلب نشان می دهد که نا آگاهی ما از اسباب و عوامل برخی از بیماری ها مانع از کاهش دادن مرگ و میرها و طولانی شدن عمر است.

بنابراین، باید از کسانی که می پندارند که مرگ و میرها و عمرها دارای حدی طبیعی و ثابت است، پرسید: دوره عمر در کدام منطقه و سرزمین مقصود است؟ در هند، یا نیوزلند، یا آمریکا یا منطقه ای دیگر؟ و کدام پیشه و شغل است که دوره عمر در آن ثابت

است؟ پیشه فلکی و ستاره شناسی که وفیات آن ۱۵ تا ۲۰ درصد زیر حد متوسط است، یا وکالت دادگستری که وفیات آن ۵ تا ۱۵ درصد فوق حد متوسط است؟ یا نظافت کردن کوچه و خیابان که وفیات آن ۴۰ تا ۶۰ درصد فوق متوسط است؟ اینها مثال‌هایی از تفاوت بسیار در متوسط وفیات به حسب مشاغل و پیشه‌هاست. بعلاوه ما ادله بسیار دیگری نیز داریم که بر تغییرات مهم در دوران زندگی به وسایل صناعی دلالت می‌کند. وی، در ادامه آزمایش‌های موفقیت‌آمیزی که روی بعضی از حیوانات شده است را باز گفته است.^۱

۳. طول عمر از نظر ادیان

ادیان - اعم از وحیانی و غیر وحیانی - از عمرهای طولانی برخی از افراد بشر خبر داده‌اند. از باب نمونه در تورات از افرادی از پیامبران و دیگران که عمرهای طولانی در حد چهارصد، ششصد، هفتصد، هشتصد و نهصد سال و بیش‌تر بوده‌اند، نام برده است.^۲ اهل کتاب بر این عقیده‌اند که «ایلیا» برای اینکه تلخی مرگ را نچشد، زنده به آسمان برده شد و همچنان زنده است.^۳

قرآن کریم، از عمر طولانی نوح علیه السلام خبر داده و فرموده است که او قبل از طوفان و در دورانی که پیامبر بود، نهصد و پنجاه سال زندگی کرد: ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾.^۴ اگر سال‌های قبل از نبوت و پس از طوفان را نیز - که دقیقاً معلوم نیست - به حساب آوریم، عمر او بسی طولانی‌تر از آن بوده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که نوح علیه السلام ۲۵۰۰ سال عمر کرد. هنگامی که ملک الموت برای قبض روح او آمد در برابر آفتاب بود، از ملک الموت خواست که اجازه دهد تا به سایه برود، وقتی

۱. الهلال، شماره ۵، سال ۳۸، مارس ۱۹۳۰.

۲. کتاب مقدس، سفر تکوین، باب‌های ۵، ۹ و ۱۱.

۳. اظهار الحق، ج ۲، ص ۱۲۴.

۴. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

به سایه رفت به ملک الموت گفت: گویا عمر من به اندازه انتقال از آفتاب به سایه بوده است، پس مأموریت خود را انجام ده، و ملک الموت روحش را قبض کرد.^۱

در روایات آمده است که یکی از شباهت‌های حضرت مهدی علیه السلام به پیامبران الهی، شباهت او به حضرت نوح علیه السلام در عمر طولانی است.^۲

قرآن کریم درباره یونس علیه السلام فرموده است: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۳: اگر یونس علیه السلام از تسبیح گویان نبود، هر آینه تا روز قیامت، در شکم ماهی باقی می‌ماند، مدلول این آیه شریفه امکان زندگی انسان در دنیا، آن هم در شکم ماهی، در چنین زمان بسیار طولانی است. بنابراین، زندگی چندین هزار ساله در دنیا، ممکن است.

مسلمانان بر این عقیده‌اند که عیسی علیه السلام زنده است و به هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام به زمین خواهد آمد^۴ و به آن حضرت اقتدا خواهد کرد و او را یاری خواهد داد، چنان که وجود خضر علیه السلام در زمان پیامبران گذشته و تا پایان دنیا نیز مشهور است.^۵

۴. طول عمر از نظر تاریخ

در منابع تاریخی از عمرهای طولانی بسیاری گزارش شده است. کتاب «المعمرون» تألیف ابوحاتم سجستانی (متوفای ۲۵۰هـ) یکی از کتاب‌های مهم و معتبر در این باره می‌باشد. در این کتاب سوابق تاریخی طول عمر به طور کامل و مبسوط بیان شده است.^۶

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۲۳.

۲. همان، ص ۵۲۴. عن الامام زين العابدين علیه السلام «فی القائم سنة من نوح علیه السلام و هی طول العمر».

۳. سوره صافات، آیات: ۱۴۳-۱۴۴.

۴. حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی در این باره گفته است: «اخبار متواتر از سول اکرم صلی الله علیه و آله درباره مهدی موعود علیه السلام و اینکه او زمین را پر از عدل خواهد کرد، و عیسی بن مریم علیه السلام با او خروج خواهد کرد و پشت سر او نماز خواهد خواند، و در قتل دجال در سرزمین فلسطین او را یاری خواهد نمود، روایت شده است. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۲۶.

۵. ر.ک: روح المعانی، ج ۱۵، ص ۴۶۴-۴۷۳.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۵۲-۵۷۵.

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» شماری از کسانی را که عمرهای طولانی داشته‌اند، نام برده و گفته است: «اخبار معمرین را عالمان اهل سنت نیز از طریق محمد بن سائب کلبی، و محمد بن اسحاق بن بشاره، و عوانة بن الحکم، و عیسی بن زید بن آب [رئاب]، و هیشم بن عدس الطائی، نقل کرده‌اند. و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که آنچه در امت‌های پیشین رخ داده، همانند آن در این امت نیز رخ خواهد داد.^۱

گزارش‌های مربوط به معمرین در دیگر کتاب‌هایی که درباره غیبت و طول عمر امام عصر ﷺ تألیف شده، نیز آمده است که «الفصول العشرة» شیخ مفید، و «کتاب الغیبة» شیخ طوسی از آن جمله است.^۲ در این منابع ذکر شده که لقمان بن عاد ۳۵۰۰ سال عمر کرده است.

در هر حال، خواه عمر طولانی در حد هزار سال و بیش‌تر از آن را طبیعی بدانیم یا غیر طبیعی و خارق العاده، پذیرش آن از نظر عقلی و دینی با هیچ مشکلی مواجه نیست، زیرا از نظر عقل، تحقق امور خارق العاده ممکن است، و از نظر دین نیز تحقق امور خارق العاده، به عنوان معجزات و کرامات، قطعی است.

۵. طول عمر و جوانی

از ویژگی‌های امام عصر ﷺ این است که با این که عمر طولانی دارد، هنگامی که ظهور کند، بسان فردی سی یا چهل ساله است.^۳ در امکان عقلی و دینی این مسئله مجال کم‌ترین تردیدی وجود ندارد، و علوم تجربی نیز آن را تأیید می‌کند، چنان که بسیاری از معمرینی که در گزارش‌های تاریخی نام برده شده‌اند، از نیروی جوانی برخوردار بوده‌اند.^۴ این مسئله در عصر جدید توجه دانشمندان را به خود جلب کرده است. نخستین

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۷۵-۵۷۶.

۲. ر.ک: مصنفات الشيخ المفید، ج ۳، الفصول العشرة فی الغیبة، ص ۹۱-۱۰۲؛ کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۸۸-۹۶.

۳. کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۲۸۳.

۴. در اطلاعات شماره ۹۱۲۱ و ۹۲۳۶، شرح حال مردی ۱۶۷ ساله از اهالی کلمیا به نام «بی برار» نقل شده است. این مرد در

دانشمندی که هنگام پیری در صدد تجدید جوانی خود برآمد، «براون اسکار» در ۱۸۶۹ میلادی بود. پس از وی، دانشمندان دیگری، از جمله «ورونوف» و «استیناش» روش او را پی گیری کردند. دانشمند اخیر توانست از طریق جراحی بر روی مجاری تناسلی بعضی از حیوانات، آثار جوانی را در آنها بازگرداند.^۱

برخی از دانشمندان، در اندیشه پیدا کردن وسیله مبارزه با علت اصلی پیری، که به عقیده آنان، ضعف و فرسودگی سلولی است، افتادند، یکی از مشاهیر پزشکانی که راجع به امکان طولانی کردن عمر و تازه کردن جوانی، در روی حیوانات آزمایش موفقیت آمیز انجام داده دکتر «فورد نوف» است. او می گوید: ششصد آزمایش موفقیت آمیز انجام داده و اطمینان می دهد که در آینده تجدید قوای پیران و برطرف ساختن گرد و غبار سالخوردگی و خمودگی قامت آنها عملی خواهد شد.^۲

روزنامه «الثورة» به مناسبت اطلاعی سازمان ملل راجع به آمار جمعیت دنیا و اختلاف سنی آنها، مقاله ای به استناد اقوال پزشکان مشهور منتشر کرد که قسمت عمده آن مربوط به اسباب پیری و تلاش هایی است که در دانشگاه های بزرگ برای کشف علت اصلی آن دنبال می شود. در این مقاله به طور قطع اظهار نظر شده که پیری ارتباط به سن زیاد ندارد.

این سن و سال، نیروی جوانیش باقی مانده و استخوان ها و مفاصلش به قدری خوب است که اکثر جوانان باید آرزو کنند استخوان هایی به این خوبی داشته باشند. در شماره ۱۲۶۲۷ گزارش شده که در کیا مردی ۱۵۸ ساله زندگی می کند که از جوان ترین جوانان نیز جوان تر است. فردی چینی دویست و پنجاه و سه ساله که ۲۳ زن در خانه او عمر خود را به پایان رسانده اند به نام «دلی چینگ» زندگی می کرده که در این سن مویش سیاه و نیروی جوانیش باقی بوده است. شیخ عبدالواحد مظفری، الأمالی المتخبه، ص ۷۹، طبع نجف، نقل از سائنامه پاریس. مردی اتریشی که صد و چهلین سال زندگی خود را جشن گرفت و در آن سن در مزرعه خود کار می کرد، یاد آور شد که یاد ندارم که حتی یک بار هم بیمار شده باشم (اطلاعات ۸۷۳۹) بانویی به نام «کومرگا» ساکن دهکده «گالون» واقع در شمال قفقاز، صد و چهل و هفتمین سال تولد خود را جشن گرفت، در حالی که هنوز نشاط خود را از دست نداده و در حس شنوایی و بینایی او هیچ گونه ضعفی رخ نداده است (اطلاعات، شماره ۹۱۹۸).

۱. اطلاعات، شماره ۸۹۳۰

۲. تفسیر طنطاوی، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

بیش تر دیدارهای گزارش شده از این قسم است. قسم سوم دیدارهایی است که کسی که امام علیه السلام را دیده است، هیچ گاه از واقعیت امر آگاه نمی شود. مطابق برخی روایات، در عصر غیبت، مردم امام زمان علیه السلام را می بینند، ولی او را نمی شناسند: «يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ»^۱. دیدار مورد بحث، قسم اول و دوم است، و قسم سوم که امری عمومی و معمولی است، مورد بحث نیست و مخالفان دیدار با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت کبری نیز، منکر آن نمی باشند.^۲

مسئله دیدار با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت کبری را در دو مرحله بررسی می کنیم:
الف) امکان دیدار. ب) وقوع دیدار (حکایت های دیدار).

۱. امکان دیدار

امکان دیدار را از دو منظر عقل و نقل تحقیق می کنیم:

۱-۱. امکان دیدار از دیدگاه عقل

در امکان ذاتی و وقوعی دیدار با امام زمان علیه السلام در بیداری از نظر عقل تردیدی وجود ندارد. امکان چنین دیداری در گرو این است که دیدار شونده وجود جسمانی داشته باشد، دستگاه بینایی دیدار کننده سالم و دیگر شرایط رؤیت بصری فراهم باشد. همه شرایط یاد شده در مورد دیدن امام عصر علیه السلام موجود است.

روایاتی که بیان گر این است که مردم در عصر غیبت کبری امام زمان علیه السلام را می بینند، ولی نمی شناسند، نیز مؤید امکان عقلی دیدار است، زیرا در این روایات، دیده شدن امام علیه السلام در بیداری، پذیرفته شده و آنچه نفی شده، شناخت آن حضرت است. البته، چنان که قبلاً بیان شد، اثبات و نفی این دیدار مورد بحث نیست، آنچه مورد بحث است، دیداری است که با شناخت همراه باشد، خواه هنگام ملاقات، و خواه پس از آن.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴۶.

۲. آقای دوزدوزانی در این باره گفته است: يظهر من الاخبار العديدة، جواز ذلك بل تحققه كثيرا. تحقیق لطیف حول التوقع

الشریف، ص ۷۱.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۰۳

در هر حال، از نظر عقل، دیدن امام عصر علیه السلام در غیبت کبری و شناخت او ممکن است، مگر آنکه دلیل نقلی، نفی چنین دیداری را ثابت کند. این مطلبی است که در ادامه بررسی خواهیم کرد.

۲-۱. امکان دیدار از نگاه نقل

همان گونه که پیش از این بیان شد، حکایت‌های بسیاری از دیدار افرادی با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت کبری، گزارش شده است، از سوی دیگر، برخی از روایات موهم این است که دیدن امام علیه السلام در عصر غیبت - به ویژه غیبت کبری - متفی است. در این جا به نقل و بررسی این روایات می‌پردازیم:

۱-۲-۱. توقیع شریف

در نامه‌ای که حضرت ولی عصر علیه السلام برای چهارمین و آخرین نایب خاص خود در دوران غیبت صغری نوشته است و به توقیع علی بن محمد سمری معروف است چنین آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم يا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيِّ: أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِلْ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ (الثَّامَةُ) فَلَا ظَهْوَرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا، وَ سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۱: به نام خداوند بخشنده مهربان. ای علی بن محمد سمری، خداوند پاداش برادرانت را درباره [مرگ] تو بزرگ سازد، زیرا تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس خود را آماده کن، و به هیچ کس وصیت نکن که پس از وفات تو جانشین تو باشد، زیرا زمان غیبت دوم (تام) فرا رسیده و تا خداوند اذن ندهد، ظهوری در کار نخواهد بود، و آن، پس از زمانی طولانی و [پس از] سخت شدن دل‌ها و پر شدن

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶ ح ۴۴؛ الغیة، الطوسی، ص ۳۹۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸؛ کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۵۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۰، و ج ۵۲، ص ۱۵۱.

زمین از ستم خواهد بود، و زمانی بر شیعه خواهد رسید که کسی مدعی مشاهده [من] شود آگاه باشید، هر کس قبل از خروج سفیانی و صبیحه [آسمانی] ادعای مشاهده کند، دروغگوی افترا زننده است، هیچ قدرت و نیرویی برای انجام کاری، جز به اراده و قدرت خداوند بلند مرتبه و بزرگ، وجود ندارد.

راوی گفته است: ما از این توقیع نسخه برداری کردیم و از نزد او (علی بن محمد سمري) بیرون رفتیم. شش روز بعد نزد او باز گشتیم و او در حال مرگ بود. به او گفته شد: وصی تو چه کسی است؟ گفت: برای خدا امری است که آن را به انجام خواهد رساند (لله امر هو بالغه) و از دنیا رفت.

در این توقیع شریف، ادعای مشاهده امام عصر علیه السلام در دوران غیبت کبری از سوی هر کس مردود شمرده شده است. و از سوی دیگر ملاقات با امام عصر علیه السلام در عصر غیبت کبری توسط افراد بسیاری گزارش شده است. در این جا چند پرسش مطرح می شود:

۱. آیا توقیع شریف اعتبار سندی دارد؟

۲. آیا گزارش های مربوط به ملاقات عده ای از شیعیان با امام عصر علیه السلام در دوران

غیبت کبری، معتبر و قابل تصدیق است؟

۳. اگر پاسخ به دو پرسش فوق مثبت است، وجه جمع میان آن دو چیست؟

۱-۱-۲-۱. بررسی سند توقیع شریف

بیش تر نقل های توقیع شریف، به صورت مرسل است^۱، و آنچه به صورت مسند نقل شده، به شیخ صدوق و سند وی منتهی می شود.^۲ شیخ صدوق آن را از ابو محمد حسن

۱. امین الاسلام طبرسی در اعلام الوری، ص ۴۴۵، و تاج الموالید، ص ۶۸؛ احمد بن علی طبرسی، در الاحتجاج، ج ۲، ص

۴۷۸؛ محمد بن علی بن حمزه طوسی، در الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۳، علی بن عیسی ارغلی، در کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۳۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶؛ الغیة، الطوسی، ص ۳۸۵؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱

ص ۳۶۰ و ج ۵۲ ص ۱۵۱؛ معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۳۱۷.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر^{علیه السلام} در غیبت کبری ۲۰۵

بن احمد مکتب، از علی بن محمد سمری نقل کرده است. در وثاقت شیخ صدوق و علی بن محمد سمری، سخنی نیست، اما ابو محمد حسن بن احمد مکتب، با این عنوان در کتاب‌های رجالی توصیف نشده است، لذا مجهول است، و از این جهت، روایت ضعیف خواهد بود. از سوی دیگر، شیخ صدوق از کسانی نیست که فقط از راویان موثق، نقل روایت کند^۱، تا بر این اساس، روایت مزبور، معتبر باشد.

راه دیگر اثبات وثاقت راوی، کثرت روایات محدثان برجسته از او است، زیرا کثرت روایت از فرد غیر ثقه، عیب به شمار می‌رود که صدور آن از محدثان و عالمان برجسته، بعید است. ولی این وجه نیز بر راوی مورد بحث منطبق نیست، زیرا شیخ صدوق با این نام و عنوان، تنها همین یک روایت را از او نقل کرده است.^۲ بدین جهت، توقیع شریف از حیث سند - همان گونه که محدث نوری گفته^۳ - ضعیف است.

برخی خواسته‌اند از طریق تواتر معنوی، اعتبار سندی آن را اثبات کنند^۴، ولی با دقت روشن می‌شود که روایاتی که ادعا شده است که بیان‌گر مضمون توقیع شریف می‌باشند، در صدد بیان مطالب مختلفی هستند؛ برخی خبر از وقوع غیبت در آینده است، برخی نحوه فایده بردن از امام غایب است، بعضی بیان سیره امام در عصر غیبت است و هیچ کدام به ملاقات با امام عصر^{علیه السلام} ارتباط ندارد.^۵

از طریق شهرت روایی نیز نمی‌توان اعتبار آن را اثبات کرد، زیرا در قرن چهارم فقط

۱. وی از حسن بن محمد بن یحیی علوی ابن اخی طاهر روایت کرده است. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۰۵، ح ۳۶؛ معانی الاخبار، ص ۵۷ ح ۸۷؛ نجاشی درباره او گفته است: «روی عن المجاهیل احادیث منکره، رأیت اصحابنا یضعفونه، رجال نجاشی، ص ۶۴.

۲. برخی، کسانی که از نظر نام یا کنیه یا لقب با ابو محمد حسن بن احمد مکتب، همانندی دارند، را ناظر به یک نفر دانسته و از این طریق خواسته‌اند، کثرت روایات شیخ صدوق را از وی احراز نمایند، ولی با پژوهشی که انجام گرفته، نادرستی این فرض نیز ثابت شده است. ر.ک: دیدار در عصر غیبت، ص ۱۴۰-۱۴۵.

۳. جنة المأوی، چاپ شده در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۱۸.

۴. ان التوقیع الشریف و ان کان خبراً واحداً الا انه باعتبار المضمون متواتر. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۷.

۵. دیدار در عصر غیبت، ص ۱۴۶.

شیخ صدوق و در قرن پنجم نیز فقط شیخ طوسی آن را نقل کرده‌اند، و شیخ مفید با آنکه آثار بسیاری در باره غیبت امام عصر علیه السلام نگاشته است، اما به این توقیع اشاره‌ای نکرده است.

تنها وجهی که برای اعتبار سند توقیع مزبور می‌توان گفت این است که عالمان بسیاری آن را نقل کرده و در اعتبار آن مناقشه نکرده‌اند، آنان مدلول بخش اول روایت را که بر دو غیبت صغری و کبری دلالت می‌کند، پذیرفته و بخش دوم که بیان گر تکذیب مدعی مشاهده در زمان غیبت کبری است را تأویل و توجیه کرده‌اند.^۱

۱-۲-۱. مدلول توقیع شریف

آیا مدلول توقیع شریف این است که در دوران غیبت کبری و قبل از ظهور امام عصر علیه السلام هیچ یک از شیعیان امام علیه السلام را مشاهده نخواهد کرد، خواه دعوی نیابت خاصه داشته باشد یا نه؟ و خواه هنگام مشاهده امام علیه السلام آن حضرت را بشناسد یا پس از مشاهده، برایش علم حاصل شود که او امام علیه السلام بوده است؟ اگر توقیع شریف چنین مدلولی داشته باشد، با گزارش‌های مربوط به دیدار افرادی از شیعه با امام عصر علیه السلام در دوران غیبت کبری در عالم بیداری، که یا در وقت مشاهده امام را شناخته‌اند یا پس از آن، ناسازگار خواهد بود، در غیر این صورت، ناسازگاری ای وجود نخواهد داشت.

از اینکه فقره آغازین توقیع شریف مربوط به پایان یافتن غیبت صغری و نیابت خاصه است و مخاطب نیز چهارمین نایب خاص امام علیه السلام می‌باشد، به دست می‌آید که مقصود از ادعای مشاهده در فقره پایانی توقیع شریف - که مردود شمرده شده است - ادعای مشاهده امام علیه السلام همراه با ادعای نیابت خاصه است، نه ادعای مشاهده، بدون ادعای نیابت خاصه.^۲

۱. تأویل‌های این فقره از توقیع شریف در ادامه خواهد آمد.

۲. لعله محمول علی من يدعی المشاهدة مع النيابة و ایصال الاخبار من جانبه علیه السلام الى الشيعة علی مثال السفراء. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱؛ جنة المسأوی، در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۱۹؛ مکشال المکارم، ج ۲، ص ۳۳۶؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۷۱؛ المهدی، ص ۱۸۳؛ صراط النجاة، ج ۲، ص ۴۴۹.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۰۷

اشکال

مقید کردن دعوی مشاهده، به مشاهده همراه با ادعای نیابت، معقول نیست، زیرا در توقیع شریف تصریح شده است که هر کس قبل از خروج سفیانی، ادعای مشاهده کند، دروغگو و مفتری است، خروج سفیانی غایت ظهور و مشاهده است نه غایت ادعای نیابت.^۱

پاسخ

اولاً: اگر خروج سفیانی را غایت مشاهده، و مشاهده را کنایه از ظهور بدانیم معنای حدیث این خواهد بود که اگر کسی قبل از خروج سفیانی مدعی ظهور و قیام امام عصر علیه السلام شود، باید تکذیب شود، بنابراین روایت نفیاً و اثباتاً ربطی به ادعای مشاهده امام علیه السلام نخواهد داشت. و ثانیاً: خروج سفیانی، همان گونه که غایت ظهور و مشاهده است (ظهور امام علیه السلام فرا خواهد رسید و مردم به صورت عادی امام را مشاهده خواهند کرد)، غایت نیابت خاصه نیز هست؛ یعنی پس از علی بن محمد سمری تا قبل از خروج سفیانی، کسی به عنوان نایب خاص امام علیه السلام او را مشاهده نخواهد کرد، ولی پس از آنکه غیبت پایان می یابد، هم عموم مردم امام علیه السلام را مشاهده خواهند کرد و او را خواهند شناخت، و هم امام علیه السلام در آن زمان فرد یا افرادی را به عنوان نایب خاص معین خواهد کرد تا پیام امام علیه السلام را به مناطق مختلف برسانند، مانند نفس زکیه که پانزده شب پیش از ظهور به عنوان نایب خاص امام علیه السلام به مکه اعزام می شود تا پیام امام علیه السلام را به مردم مکه ابلاغ کند.^۲

۳-۱-۲-۱. تفسیرها و احتمالات دیگر

۳-۱-۲-۱-۱. مقصود از ادعای مشاهده قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی،

ادعای فرا رسیدن وقت ظهور است، همان گونه که مقصود از مشاهده در آیه کریمه

۱. تحقیق لطیف حول الوقیع الشریف، ص ۵۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، حدیث ۸۱.

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾^۱: هر یک از شما که ماه رمضان را مشاهده کند (فرا رسیدن ماه رمضان را در ک کند) باید روزه بدارد، فرا رسیدن ماه رمضان است. بنابراین، مقصود از مشاهده، دیدن با دیدگان ظاهری نیست، و در نتیجه هیچ گونه ناسازگاری با حکایات دیدار امام عصر علیه السلام در عصر غیبت ندارد.^۲

۱-۲-۱-۳-۲. منظور از مشاهده‌ای که امام علیه السلام آن را تکذیب کرده، دیداری است که بیننده در حال ملاقات، امام را بشناسد و به عنوان امام با ایشان دیدار کند.^۳ این احتمال با حکایت‌هایی از دیدارها که بیان گر این است که دیدار کننده، هنگام دیدار، امام را می‌شناخته است منافات دارد.

۱-۲-۱-۳-۳. مقصود از ادعای مشاهده که در توقیع شریف رد شده، آگاهی از مکان زندگی امام علیه السلام است، یعنی در دوران غیبت کبری هیچ کس از آن آگاه نیست. این مطلب از ویژگی‌های غیبت کبری است، زیرا در غیبت صغری، خواص شیعه که نواب اربعه از آن جمله بودند، از مکان زندگی امام علیه السلام آگاهی داشتند و در موارد لازم، شرفیاب محضر امام علیه السلام می‌شدند، ولی در غیبت کبری، کسی دارای چنین آگاهی نخواهد بود.^۴

این وجه، به صورت مطلق پذیرفته نیست، زیرا در روایات آمده است که در غیبت کبری، عده‌ای از خواص اولیاء امام عصر علیه السلام همراه و ملازم آن حضرت می‌باشند. محدث کلینی با سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «برای قائم علیه السلام دو غیبت است که یکی کوتاه و دیگری طولانی است، در غیبت اول، جز خواص شیعه از

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲. العبقری الحسان، ج ۲، ص ۵۸۴.

۳. من يدعی انه مع المشاهدة عرفه او عرفه نفسه، بخلاف ما لو عرفه اياه غيره او ظهر له منه اعجاز. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۲۷. نیز رجال بحر العلوم، ج ۴، ص ۳۲۰.

۴. السادس: ان يكون المخفی علی الانام والمحجوب عنهم، مكانه علیه السلام و مستقره الذی یقیم فیہ، فلا یصل الیه احد ولا یعرفه غيره حتی ولده. جنة المأوی، چاپ شده در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۴-۳۲۵.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۰۹

مکان او آگاه نیستند و در غیبت دوم، جز خواص موالی او از مکانش آگاهی ندارند.^۱
۱-۲-۳-۴. مقصود از ادعای مشاهده، دیداری است که دیدار کننده، مدعی است که خود، دیدار با امام علیه السلام را اختیار کرده، و هر زمان که بخواهد می تواند با امام علیه السلام دیدار کند.

بازگشت این وجه، به ادعای نیابت و ولایت خاصه است، زیرا نواب خاص می توانستند برای انجام کاری که بر عهده ایشان محول شده بود، شرفیاب محضر امام علیه السلام شوند، چنان که خواص اولیاء امام علیه السلام و ملازمان و خدمتکاران آن حضرت نیز چنین اجازه ای را دارند.

۱-۲-۳-۵. مفاد توقیع شریف، بیان اصل و قاعده اولیه در مورد ادعای مشاهده امام علیه السلام در غیبت کبری است، یعنی هرگاه کسی مدعی ملاقات با امام علیه السلام باشد و به صدق ادعای او یقین حاصل نشود، باید ادعای او را کذب دانست و رد کرد.^۲
بر این وجه اشکال شده است به این که با توجه به کلام امام علیه السلام در توقیع شریف که باید مدعی مشاهده و ملاقات را دروغگو دانست، هرگز به صدق مدعی مشاهده و ملاقات، یقین حاصل نخواهد شد.^۳

اشکال مزبور آن گاه وارد خواهد بود که اولاً، به صدور توقیع از امام علیه السلام یقین داشته باشیم، در حالی که نقل توقیع شریف، با چشم پوشی از اشکالات سندی آن، که قبلاً بیان شد، خبر واحد است، و مفید یقین نخواهد بود، ثانیاً: دلالت آن بر نفی ملاقات با امام علیه السلام

۱. «الْقَائِمُ عَلَيْهِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مُوَالِيهِ» اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۵، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، حدیث ۱۹، نیز ر.ک: الغیبة، النعمانی، ص ۱۷۰؛ کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۱۱۶؛ الفصول العشرة فی الغیبة، ص ۸۲ چاپ شده در جلد سوم مصنفات الشیخ المفید.

۲. فَكَانَ الْمَهْدِيُّ عليه السلام فِي تَوْقِيعِهِ الشَّرِيفِ يَرِيدُ أَنْ يَقُولَ: أَنَّهُ إِذَا أَخْبَرَكَ شَخْصٌ بِأَنَّهُ رَأَى الْمَهْدِيَّ عليه السلام وَشَكَّكَتْ بِقَوْلِهِ، فَاحْمَلْهُ عَلَى أَنَّهُ كَاذِبٌ، بِمَعْنَى أَنَّ الْقَاعِدَةَ الْعَامَّةَ فِي دَعْوَى الْمَشَاهِدَةِ هُوَ الْكَذِبُ وَعَدَمُ الْمُطَابَقَةِ مَعَ الْوَاقِعِ، لِأَنَّ الْقَطْعَ بِالثُبُوتِ وَ الْمُطَابَقَةِ، تَارِيخُ الْغَيْبَةِ الصَّغْرَى، ص ۳۷۵.

۳. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۷۴.

در عصر غیبت کبری، یقینی باشد، در حالی که از نکات پیش گفته به دست آمد که اصولاً دلالت آن بر مطلب مزبور - حتی در حد دلالت ظنی - ثابت نیست، و با چشم پوشی از آن اشکالات، دلالتش بر مطلب یاد شده، ظنی است نه یقینی.

۲-۱-۲. روایات نادیده بودن امام عصر علیه السلام در زمان غیبت

یکی از ویژگی‌های امام عصر علیه السلام که در روایات بسیاری مطرح شده، دیده نشدن آن حضرت در دوران غیبت است. این مطلب با تعبیرهای مختلفی بیان شده است:

۱. «لَا يُرَى جِسْمُهُ»^۱
۲. «لَا يُرَى شَخْصُهُ»^۲
۳. «لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ»^۳
۴. «[الْحِجَةُ] تَرَى وَ لَا تُرَى»^۴
۵. «يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ»^۵
۶. «يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ»^۶
۷. «يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ»^۷
۸. «يَغِيبُ شَخْصُهُ»^۸

برخی^۹، این روایات را دلیل بر عدم امکان دیدار امام عصر علیه السلام در دوران غیبت کبری

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۹.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۴. کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۱۴۲.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۲.

۶. همان، ص ۳۶۸، ح ۶.

۷. همان، ص ۳۸۸، ح ۱۲.

۸. همان، ص ۳۰۳، ح ۱۴.

۹. مؤلف کتاب «تحقیق لطیف حول التوقع الشریف»، و نویسنده مقاله «ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت» در کتاب «چشم به راه مهدی علیه السلام»، از آن جمله‌اند.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۱۱

دانسته‌اند.

این استدلال ناتمام است، زیرا اگر به عموم یا اطلاق این روایات ملتزم شویم، غیبت صغری را نیز شامل می‌شود، در حالی که ملاقات با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری از سوی نواب اربعه و افراد دیگر، مورد قبول همگان است. مضافاً بر اینکه برخی از روایاتی که بیان گر دیده نشدن امام عصر علیه السلام است، خطاب به کسانی است که در زمان غیبت صغری زندگی می‌کردند و محمد بن عثمان عمری (دومین نایب خاص امام عصر علیه السلام) نیز در زمره آنان بوده است. شیخ صدوق به صورت مسند از معاویه بن حکیم از محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری، روایت کرده که گفتند: ما چهل نفر بودیم که در منزل امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشتیم، امام علیه السلام [فرزندش مهدی علیه السلام] را به ما نشان داد و [فرمود]: «این امام شما پس از من و جانشین من بر شماست، از او اطاعت کنید و پس از من در دین خود راه تفرقه را برنگزینید که گمراه خواهید شد. آگاه باشید که پس از این روز او را نخواهید دید: «أَمَّا أَنْكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا». ما از نزد امام عسکری علیه السلام بیرون رفتیم، و پس از چند روز آن حضرت از دنیا رفت.^۱

از این روایت به روشنی به دست می‌آید که دیده نشدن امام عصر علیه السلام کنایه از غیبت آن حضرت است و مقتضای غیبت این است که به صورت عادی کسی نمی‌تواند امام علیه السلام را ملاقات کند، حال یا جسم او را هم نمی‌بیند، چنان که در روایات پیشین بیان شده است، و یا اینکه جسم امام علیه السلام را می‌بیند، ولی او را نمی‌شناسد، چنان که در روایات دیگری بیان شده است، همان گونه که برادران یوسف علیه السلام و دیگران حضرت یوسف علیه السلام را می‌دیدند، ولی او را نمی‌شناختند: «لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ».^۲

در روایت دیگری آمده است که امام عصر علیه السلام هر سال در موسم حج حاضر می‌شود

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۲.

۲. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۴۱، و ص ۱۶۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴۶.

و مردم را می‌بیند و می‌شناسد، و مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند: «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ»^۱.

۳-۲-۱. روایات ابتلا و امتحان شیعیان

به روایاتی که بیان‌گر این است که یکی از حکمت‌های غیبت طولانی امام عصر علیه السلام، ابتلا و امتحان شیعیان است نیز بر عدم امکان ارتباط و دیدار آن حضرت استدلال شده است. وجه استدلال این است که اگر ارتباط و ملاقات ممکن باشد، برای دیگران نقل خواهد شد، و تحمل غیبت امام علیه السلام بر آنان سخت و دشوار نخواهد بود.^۲

این استدلال نیز نادرست است، زیرا آنچه مایه ابتلا و امتحان شیعیان است، این است که نمی‌توانند به صورت عادی با امام علیه السلام ارتباط داشته و آن حضرت را مشاهده و ملاقات کنند، و از طرفی، آنان با انتظار ظهور و قیام امام علیه السلام و سرکوبی ستمکاران، خود را تسکین می‌دهند و امیدوارانه زندگی می‌کنند، هرگاه غیبت امام علیه السلام خیلی طولانی شود، چه بسا کسانی که ایمان‌شان استواری لازم را ندارد، گرفتار یأس و نومیدی شده و گمراه گردند و دیدارهای خاص و محدود، در این باره نقش چندانی نخواهد داشت.

برای نفی هر گونه ملاقات با امام عصر علیه السلام در دوران غیبت کبری به برخی روایات دیگر نیز استدلال شده است، که هیچ یک از آنها بر این مطلب دلالتی ندارد. از مطالب پیشین می‌توان به وجه ناتمام بودن این گونه استدلال‌ها پی‌برد.^۳

۲. وقوع دیدار (حکایت‌های دیدار)

۱-۲. تواتر حکایت‌های دیدار

حکایت‌های دیدار عده‌ای از شیعیان با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت کبری بسیار است، به گونه‌ای که نمی‌توان همه آنها را مردود شمرد. اگر از نگاه عرفی و شرعی این

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۸.

۲. چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۶۹.

۳. برای آگاهی از این استدلال‌ها و نقد آنها، ر.ک: دیدار در عصر غیبت، ۲۰۸-۲۲۷.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۱۳

همه دیدارهای گزارش شده برای افراد مختلف در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت را معتبر نشماریم، اعتبار هیچ خبر متواتری ثابت نخواهد شد. ویژگی خبر متواتر آن است که تعداد ناقلان خبر و شرایط مکانی و زمانی آنها به گونه‌ای است که احتمال خطا در نقل یا تبانی در جعل خبر، عادتاً محال است. این ویژگی در مورد حکایت‌های مربوط به دیدار با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت کبری، نمایان است. عده‌ای از عالمان برجسته شیعه این ویژگی را یادآور شده‌اند:

۱-۱-۲. سید بن طاووس (م/ ۶۶۴ ق): پس از علی بن محمد سمري (چهارمین نایب خاص امام عصر علیه السلام یعنی در زمان غیبت کبری)، بسیاری از شیعیان و دیگران با امام عصر علیه السلام دیدار کرده، و دلایل و شواهدی از آن حضرت برایشان آشکار شده که برای دیدار کنندگان و برای کسانی که جریان دیدار برای آنان نقل شده، ثابت شده است که او همان امام مهدی علیه السلام بوده است.^۱

۲-۱-۲. علی بن عیسی اربلی (م / ۶۹۳ ق): خبرها از امام علیه السلام در این باره بسیار است و اینکه گروهی در راه حجاز و غیر آن در ماندند، و حضرت ولی عصر علیه السلام آنان را نجات داده و به مقصد شان رسانده است. اگر بحث طولانی نمی‌شد، نمونه‌هایی را باز می‌گفتیم.^۲

۳-۱-۲. محمد بن حسن حرّ عاملی (م / ۱۱۰۴ ق): عده‌ای از اصحاب مورد اعتماد به من خبر داده‌اند که صاحب الأمر علیه السلام را در بیداری دیده و معجزات متعددی را از او مشاهده کرده‌اند، و او از مغیبات به آنان خبر داده و در حق آنان دعاهایی کرده که مستجاب شده است، و آنان را از خطرهای مهلکی نجات داده است، که این مجال، گنجایش نقل آنها را ندارد. این مطلب، به حکایت‌ها و گزارش‌های متواتری که قبلاً نقل شد، افزوده گردد.^۳

۱. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص ۱۸۴.

۲. کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۰۱.

۳. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ۳۴۱.

۴-۱-۲. شیخ محمود عراقی (م / ۱۳۰۸ ق): این حکایت‌ها افزون از تواتر است.^۱ وی بیست ملاقات را در کتاب خود، گزارش کرده است.

۵-۱-۲. میرزا حسین نوری (م / ۱۳۲۰ ق) وی در کتاب «جنة المأوی» پنجاه و نه ملاقات با امام عصر علیه السلام را در غیبت کبری نقل کرده، و در پاسخ به ناسازگاری ظاهری توقیع شریف امام علیه السلام به علی بن محمد سمری گفته است: این خبر واحدی است که مفید علم نیست، و با وقایع ذکر شده که از مجموع آنها بلکه از برخی از آنها که متضمن کرامات و مفاخری است که صدورش از غیر امام علیه السلام ممکن نیست، قطع حاصل می‌شود، معارضه نمی‌کند^۲ (زیرا معارض باید از نظر اعتبار، در حد دلیلی باشد که با آن معارض است).

۶-۱-۲. میرزا محمد تقی اصفهانی (م / ۱۳۴۸ ق): بسیاری از صالحان به فوز ملاقات امام عصر علیه السلام نایل شده‌اند، و جریان‌های آنها در کتاب‌هایی مانند بحار الانوار، نجم الثاقب، دارالسلام شیخ محمود عراقی و دیگر کتاب‌ها ذکر شده است. و من از افراد موثق وقایعی را شنیده‌ام که در کتاب‌های یاد شده نیامده است، و در حال حاضر خصوصیات آنها را به خاطر ندارم تا در این جا ذکر کنم. حاصل آنکه تشرف به دیدن امام زمان علیه السلام در زمان غیبت آن حضرت ممکن است و برای بسیاری از خواص و عوام حاصل شده است.^۳

۷-۱-۲. شیخ علی اکبر نهاوندی (م / ۱۳۶۹ ق): مشاهده کنندگان [ولی عصر علیه السلام] بیش از حد تواترند.^۴

۸-۱-۲. سید محسن امین (م / ۱۳۶۹ ق): دیدار افراد بسیاری با ولی عصر علیه السلام در غیبت

۱. دارالسلام، ص ۱۹۴.

۲. جنة المأوی، چاپ شده در بحار الانوار، ج ۵۳ ص ۳۱۸.

۳. مکمال المکارم، ج ۲، ص ۳۵۴.

۴. العبقری الحسان، ج ۲، ص ۲۰۸.

کبری، گزارش شده است.^۱

۹-۱-۲. سید محمد صدر: اخبار مربوط به مشاهده امام عصر علیه السلام در غیبت کبری، بسی بیش تر از حد تواتر است، به گونه ای که با بررسی آنها، فی الجمله، به دروغ یا وهمی و خطا نبودن آنها علم حاصل می شود، اگر چه هر یک از آنها قابل برخی مناقشات باشد. آنچه در اختیار ماست، بیش از صد مورد است که محدث نوری در «نجم الثاقب» صد مورد را ذکر کرده است. مضافاً بر این که احتمال دارد - اگر اطمینان و جزم نباشد - که دیدارهای بسیاری هم رخ داده که نقل نشده است، و شمار آنها، بسی بیش تر از موارد نقل شده است.^۲

۱۰-۱-۲. آیت الله صافی گلپایگانی: این آثار و حکایت ها (حکایت های دیدار با امام زمان علیه السلام) به قدری زیاد است که شمارش آنها ممکن نیست، و عالمان، کتاب های خود را از آنها پر کرده اند، به بحار الانوار، نجم الثاقب، جنة المأوی، دارالسلام، العبقری الحسان و غیر آنها رجوع کن تا بر کثرت آنها آگاه شوی.^۳

نکته ای درخور توجه

نکته شایان ذکر درباره حکایت های دیدار با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت کبری این است که علاوه بر این که از نظر کثرت به حدی است که - فی الجمله - مفید اطمینان و علم به درستی آنها می باشد، بعضی از آنها با سند صحیح نقل شده و نیز مشتمل بر قرائن و شواهدی است که مفید علم و اطمینان می باشد. شهید صدر در این باره گفته است: «برخی از این حکایات از طریق معتبر و با سندهای نزدیک (کوتاه) نقل شده، و نمی توان آنها را رد کرد، این مطلب برای کسی که این اخبار را بررسی کرده و در فضای آنها قرار گرفته، روشن است.^۴

۱. اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۷۱.

۲. تاریخ الغیة الکبری، ص ۷۳-۷۴، نیز ر.ک: تاریخ الغیة الصغری، ص ۳۷۰.

۳. منتخب الاثر، ج ۲، ص ۷۱.

۴. تاریخ الغیة الصغری، ص ۳۷.

آیت الله صافی نیز گفته است: در صحت بسیاری از این حکایات، به دلیل قوت سندهای آنها و اینکه ناقلان آنها از خواص و افراد معروف به صداقت، امانت، علم و تقوا می باشند، تردیدی وجود ندارد.^۱

ایشان در جایی دیگر چنین گفته است: معجزاتی که در عصر غیبت کبری، یعنی از سال ۳۲۹ هـ تا این تاریخ (۱۴۰۰ هـ) از آن امام بزرگوار - روحی فداه - صادر شده، از حد تواتر گذشته است، به علاوه بعضی از آنها به تنهایی موجب یقین می شود، مانند معجزه‌ای که در شفای «اسماعیل هرقلی» از آن حضرت ظاهر شد که صاحب «کشف الغمة» آن را از شمس الدین هرقلی، پسر اسماعیل و گروهی از مردم مورد وثوق نقل کرده است و چنان اهمیت و شهرت یافت که وزیر خلیفه او را احضار کرد و پیرامون صحت آن داستان تحقیق نمود.^۲

۱. منتخب الاثر، ج ۲، ص ۵۶۲

۲. امامت و مهدویت، ج ۲، اصالت مهدویت از جهت معجزات و کرامات، ص ۵۹، خلاصه حکایت اسماعیل هرقلی (هرقل نام قریه‌ای از قریه‌های حله است) این است که از زمان جوانی بران چپ او دملی بزرگ و چرکین پدیدار شده بود که بسیار دردناک بود و او را از زندگی عادی بازداشته بود. برای معالجه به حله و نزد سید رضی الدین علی بن طاووس آمد، ایشان اطباء را خواست تا وی را معالجه کنند، ولی آنان گفتند این دمل روی رگ اکحل است و ممکن است هنگام عمل جراحی، رگ اکحل آسیب بیند که سبب مرگ او خواهد شد. سید که قصد سفر به بغداد داشت از اسماعیل خواست تا با او همراه شود تا پزشکان بغداد نیز او را معاینه و شاید معالجه کنند. اسماعیل پذیرفت و با سید رضی به بغداد رفت، ولی پزشکان بغداد نیز همان نظر پزشکان حله را ابراز کردند، اسماعیل از بغداد به قصد زیارت عسکرین عازم سامرا شد، و پس از زیارت، شب را در سرداب مقدس بیتوته و به امام عصر علیه السلام استغاثه کرد. صبح روز بعد، به سوی دجله رفت، بدن و لباسهایش را تطهیر و غسل کرد و برای زیارت مجدد عازم حرم مطهر عسکرین شد که در راه به چهار سوار برخورد کرد یک پیر مرد و سه جوان که یکی از آنان جامه‌ای خاص بر تن داشت، به اسماعیل سلام کردند، و جوانی که جامه‌ای مخصوص بر تن داشت، از او خواست تا نزدیک بیاید تا جراحتش را معاینه کند، سپس دست روی دمل گذاشت و فشار داد. اسماعیل درد شدیدی احساس کرد، ولی پس از آن، درد بر طرف شد و اثری از جراحی و دمل در او باقی نماند. پیر مرد خطاب به اسماعیل گفت: او امام بنده است. اسماعیل جلو رفت و پای امام را بوسید و خواست با آنان همراه شود که امام بنده او را به بازگشت دستور داد و فرمود: وقتی وارد بغداد می شوی، متعصر عباسی تو را احضار خواهد کرد و چیزی به تو خواهد داد، ولی از او قبول مکن و به فرزندم رضی بگو تا نامه‌ای به علی بن عوض بنویسد، زیرا من به او سفارش می کنم که عطیه‌ای به تو بدهد. اسماعیل همان جا ایستاد و آنان را نظاره می کرد تا از نظرش پنهان شدند. سپس به سوی حرم رفت، مردم گرد او جمع شدند، و او ماجرا را حکایت کرد.

۲-۲. نقل چند حکایت دیدار با سند معتبر

۲-۲-۱. حکایت اول: آیت الله صافی، چند معجزه را که در عصر خودمان اتفاق افتاده، نقل کرده است. نخستین معجزه را از عالم جلیل، آقا امام سدهی که از اخیار علما و معروف به تقوا و سداد و مورد وثوق حضرت آیت الله بروجردی علیه السلام بود نقل کرده که مربوط به تشرف شیخ محمد کوفی است، و او از وی بدون واسطه نقل نموده است. ایشان این جریان را برای آیت الله صافی شفاهاً و کتباً نقل کرده است که متن آن چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. جناب آقای آقا شیخ محمد کوفی که به زهد و تقوا و صلاح بین خواص علماء و فضلاء نجف اشرف معروف بود، و ملتزم بود لیالی و ایام جمعات به نجف مشرف شود. چون قضیه تشرف ایشان را خدمت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه - از بعض علماء شنیده بودم یک روز جمعه در مدرسه صدر در نجف اشرف در حجره یکی از آقایان رفقا خدمت ایشان رسیدم و استدعا کردم شرح تشرف را از زبان خودشان بشنوم، آنچه در نظرم مانده مضمون فرمایش ایشان از قرار ذیل است:

فرمود: با پدرم به مکه معظمه مشرف شدم، فقط یک شتر داشتیم که پدرم سوار بود و من پیاده ملازم و مواظب خدمت او بودم. در مراجعت، به سماوه رسیدیم، استری (قاطر) از اشخاصی که شغلشان جنازه کشی بین سماوه و نجف بود از شخصی سنی تا نجف اجاره کردیم. چون شتر کندی می کرد و گاهی می خوابید و به زحمت او را بلند می کردیم، پدرم سوار قاطر و من سوار شتر از سماوه حرکت کردیم. در بین راه چون اغلب نقاط گلزار و باتلاق بود، شتر همیشه مسافتی عقب می افتاد و به خشونت و درشتگوئی مکاری^۱ سنی مبتلا بودم، تا اینکه بر خوردیم به جایی که گل زیاد بود، شتر خوابید و دیگر هر چه کردیم برنخاست، در اثر تعقیب در بلند کردن، لباسهایم گل آلود

سپس به بغداد رفت، و قضایایی که امام علیه السلام فرموده بود رخ داد. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۴۹-۲۵۱.

۱. مکاری کسی را می گویند که اسب، استر و الاغ، برای مسافرت کرایه می دهد.

شد و فایده نکرد.

ناچار مکاری هم توقف کرد تا لباسهایم را در آبی که در آنجا بود بشویم. من از آنها کمی فاصله گرفتم برای برهنه شدن و شستن لباس، و فوق العاده مضطرب و حیران بودم که عاقبت این کار به کجا می‌رسد. و آن وادی از جهت قُطَاع الطریق هم خطرناک بود. ناچار متوسل شدم به ولی عصر ارواحنا فداه، ولی بیابان هموار، و تا حدّ بصر احدی پیدا نبود. بغتاً دیدم جوانی نزدیک من پیدا شده به سید مهدی پسر سید حسین کربلایی شباهت داشت (نظرم نیست که فرمود دو نفر بودند یا همان یک نفر و نظرم نیست کدام سبقت به سلام کردیم) عرض کردم: شی اسمُک؟

فرمود: سید مهدی.

عرض کردم: ابن سید حسین؟

فرمود: نه ابن سید حسن.

عرض کردم: از کجا می‌آئی؟

فرمود: از خضیر (چون مقامی در آن بیابان بود به عنوان مقام خضر علیه السلام) من خیال کردم می‌فرماید از آن مقام آمدم.

پرسید: چرا اینجا توقف کرده‌ای؟

شرح خوابیدن شتر و بیچارگی خود را عرض کردم. تشریف برد نزد شتر، دیدم تا دست روی سر او گذارد، شتر برخاست ایستاد و آن حضرت با آن صحبت می‌فرماید و با انگشت سبابه، طرف چپ و راست را به شتر نشان می‌دهد، بعد تشریف آورد نزد من، فرمود: دیگر چه کار داری؟ عرض کردم: حوائجی دارم ولی فعلاً با این حال اضطراب و نگرانی نمی‌توانم عرض کنم. جائی را معین فرمائید تا با حواس جمع مشرف شده عرض کنم. فرمود: مسجد سهله، بغتاً از نظرم غائب شد. آمدم نزد پدرم گفتم: این شخص که با من صحبت می‌کرد کدام طرف رفت؟ (می‌خواستم بفهمم اینها هم حضرت را دیده‌اند یا نه).

گفتند: احدی اینجا نیامده و تا چشم کار می کند بیابان پیدا است.

گفتم: سوار شوید برویم.

گفتند: شتر را چه می کنی؟

گفتم: امرش با من است، سوار شدند من هم سوار شتر شدم، شتر جلو افتاد و به عجله می رفت، مسافتی از آنها جلو افتاد.

مکاری صدا زد ما با این سرعت نمی توانیم بیائیم. غرض قضیه بر عکس سابق شد، مکاری تعجب کنان گفت: چه شد، این شتر همان شتر است و راه همان راه؟

گفتم: سری است در این امر. ناگهان نهر بزرگی سر راه پیدا شد، من باز متحیر شدم که با این آب چه کنیم تا فکر می کردم، شتر رفت میان نهر، متصل به طرف راست و چپ می رفت، مکاری و پدرم لب آب رسیدند، فریاد زدند: کجا می روی غرق می شوی، این آب قابل عبور نیست. ولی چون دیدند من با کمال سرعت با شتر می روم و طوری هم نیست، جرأت کردند، گفتم: از این راهی که شتر می رود به طرف چپ و راست همانطور بیاید آنها هم آمدند و به سلامت از آب عبور کردیم. من متذکر شدم که آن وقتی که حضرت انگشت سبابه به طرف راست و چپ حرکت می داد این آب را اشاره می فرمود.

خلاصه، آمدیم شب وارد شدیم بر جمعی کوچ نشین، آنجا منزل کردیم.

همه آنها با تعجب از ما می پرسیدند از کجا می آید؟

گفتم از سماوه.

گفتند پل خراب شده و راهی نیست، مگر کسی با طراده از آب عبور کند. و از همه

بیشتر مکاری متحیر مانده بود، گفت: بگو بدانم چه سری در این کار بود؟

گفتم: من آنجا که شتر خوابید به امام دوازدهم شیعیان متوسل شدم آن حضرت تشریف آورد و این مشکلات را حل نمود (نظرم نیست که گفت: او و آن جماعت مستبصر شدند یا نه).

غرض، به همان حال آمدیم تا چند فرسخی نجف اشرف، باز شتر خوابید. سرم را نزدیک گوش او بردم، گفتم: تو مأموری ما را به کوفه برسانی. تا این کلمه را گفتم، برخاست و به راه ادامه داد. در خانه در کوفه زانو به زمین زد. من هم او را نه فروختم و نه کشتم تا مرد. روزها می‌رفت در بیابان کوفه چرا و شبها در خانه می‌خوابید.

بعد به ایشان عرض کردم: در مسجد سهله خدمت آن بزرگوار مشرف شدید؟ فرمود: بلی. ولی در گفتن شرح او مجاز نیستم. ملتمس دعا هستم. اقل، آقا امام سدهی.

۲-۲-۲. حکایت دوم: دیدار آیت الله سید حسین فشارکی، برادر زاده آیت الله سید محمد فشارکی، استاد آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله است. وی در کرمانشاه زندگی می‌کرد و در اواخر عمر به مشهد مقدس منتقل شد و در حرم رضوی مدفون گردید. جریان ملاقات ایشان را، آیت الله شیخ مرتضی حائری در کتاب «سر دلبران»^۱ بدون واسطه شنیده و نقل کرده و او را مردی صالح و فقیهی روشن ضمیر توصیف نموده است. شیخ علی اکبر نهاوندی نیز در کتاب «العقربى الحسان فى احوال مولانا صاحب الزمان»^۲ بدون واسطه شنیده و نقل کرده و او را سیدی جلیل دانسته که کمال وثوق و اطمینان به قول و فعل ایشان است. همچنین، آیت الله سید رضا صدر در کتاب «راه مهدی» بدون واسطه از مرحوم فشارکی آن را نقل کرده است.^۳ حکایت دیدار از این کتاب، چنین است:

حضرت آیت الله آقای حاج سید حسین حائری که سالیانی در کرمانشاه سکونت داشتند و منزل ایشان مرکز نزول زوار کربلا از شناس و ناشناس در رفت و برگشت بود، خود ایشان چنین حکایت کرد: در میان زوار ناشناس، سیدی به منزل من وارد شد که او

۱. سر دلبران، ص ۱۰۲.

۲. العقربى الحسان، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. راه مهدی رحمته الله، ص ۲۶۷.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۲۱

را نمی‌شناختم. چند روزی که مهمان ما بود، پی بردم که فرد عادی نیست و با جهان دیگر رابطه دارد. روزهای واپسین ماه ذی الحجه بود که این سید بزرگوار در خانه من رحل اقامت انداخته بود. و چون در دهه عاشورای ماه محرم روضه داشتیم، گفتم: می‌توانی به من خبر دهی که آیا روضه ما مورد رضایت آقا امام زمان علیه السلام است یا نه؟ سید برای جواب مهلت خواست... روز دوم محرم بود و ما بر سر ناهار بودیم، سید پاسخ داد و گفت: آری مورد رضایت است و خود آقا علیه السلام روز نهم - یعنی روز تاسوعا - به مجلس شما تشریف می‌آورند. قبول این سخن برای آقای حائری دشوار بود. برای اطمینان آقای حائری، از حوادث روز تاسوعا، یعنی روز تشریف‌فرمایی خبر داد و چنین گفت که واعظ شهر کرمانشاه، اشرف^۱ (شیرازی) در آن روز جایی منبر نمی‌رود به جز در روضه شما، آن هم نه در وقت معین شده که خاتم مجلس باشد، بلکه او نخستین کسی است که روز تاسوعا در مجلس شما شرکت خواهد کرد.

در آن روز اشرف شیرازی نخستین کسی است که در منزل شما به منبر خواهد نشست و منبری مختصر خواهد داشت و سپس به زیر می‌آید و یک‌سر به خانه می‌رود و در هیچ مجلسی شرکت نمی‌کند. منبرش را بدون خطبه‌ای یا آیه‌ای از قرآن یا شعری آغاز می‌کند و بدون مقدمه داخل سخن می‌شود. دیگر آن که رسم اهل منبر است که روز تاسوعا از فضایل و مناقب حضرت عباس علیه السلام و شهادت آن حضرت سخن گویند؛ در آن روز هیچ کدام از آقایان اهل منبر از حضرت عباس علیه السلام نام نمی‌برند و همگان از امام زمان علیه السلام می‌گویند و سخنانشان درباره آن حضرت است...

روز تاسوعا می‌رسد و آقای حائری زودتر از روزهای دیگر در مجلس شرکت می‌کند. هنوز چند تنی بیشتر در مجلس حضور نیافته‌اند که اشرف می‌آید. آقای حائری به او می‌گوید: «آقای اشرف! برای چه آمده‌اید؟» چون وقت منبر او نبود، وقت منبرش

۱. مرحوم نهاوندی می‌نویسد: «اشرف الواعظین، مرحوم سید اکبر شاه، شیرازی الاصل تهرانی المسکن بود که در اواخر عمر سکونت در کرمانشاه را اختیار نمود».

چند ساعت دیگر بود. اشرف پاسخ داده می گوید: آقا فردا عاشورا است و من بایستی وظیفه‌ام را در آن روز انجام دهم. سینه‌ام خسته شده و بایستی سی مجلس را اداره کنم. با خود فکر کردم که امروز استراحت کرده و به هیچ مجلسی نروم تا خستگی برطرف شود و برای فردا آماده باشم. این جا نیز برای منبر نیامده‌ام، بلکه برای کسب برکت آمده‌ام که توسلی بجویم و سپس به خانه بروم و تا شب استراحت کنم.

طولی نکشید که اشرف برخاست و به سوی منبر رفت، در حالی که بیش از چند تن در مجلس حضور نیافته بودند. رفت بر منبر نشست، سکوتی ممتد کرد، آن گاه حالتی به وی دست داد و بدون خطبه و قرائتی از آیه قرآن و یا خواندن شعری، سخنش را چنین آغاز کرد: «ای گمشده در بیابان‌ها کجائی؟» سپس به مناجات حضرت مهدی علیه السلام پرداخت و نالیدن گرفت. پس از چند دقیقه‌ای کوتاه از منبر به زیر آمد و گفت: می‌روم استراحت کنم.

پس از او منبری دوم از اشرف پیروی کرده و از امام زمان علیه السلام سخن گفت. سومی نیز از آن حضرت دم زد. چهارمی هم، سخن گفتند و نام از حضرت عباس علیه السلام بردند. آقای حائری چنین گفت: من سراپا منتظر تشریف‌فرمایی حضرت بودم می‌خواستم بدانم تشریف آورده‌اند یا پس از این خواهند آمد. هنگامی که مجلس پر شد فکر کردم بایستی با سید تماس بگیرم، چون آمدن حضرت تأخیر شده بود. همان طور که دم در ایستاده بودم و از آیندگان و روندگان پذیرایی می‌کردم، چشم انداختم تا ببینم سید در کجا نشسته است. دیدم در انتهای مجلس در کنار دیواری نشسته. تصمیم گرفتم که به سوی او بروم و وضعیت را بپرسم، به او که رسیدم دیدم زانوهای او را در بغل گرفته و سرش در میان زانوهایش قرار دارد و مانند مرده‌ای بی‌جان به دیوار تکیه زده است. صدایش زدم و گفتم: آقا!

سید سر بلند کرده مرا دید و گفت: بله آقا چه می‌فرمایید؟

پرسیدم: تشریف آوردند یا نه؟

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۲۳

گفت: هم اکنون در مجلس تشریف دارند و در خدمت شان کسانی هستند که مجموع آنها هفت نفر می شود و جلوی منبر دایره وار نشسته اند و لباس کمرچین کردی بر تن دارند.

من برگشتم و دم در به جای خود ایستادم و جلوی منبر را در نظر گرفتم، حقله مقدس هفت نفری را دیدم. سپس قدم برداشتم و به سوی آنها رفتم. هنگامی که خدمت شان رسیدم قدرت نداشتم که چهره ها را از یکدیگر تمیز دهم. سلام کردم و جواب شنیدم. سپس عرض کردم: خیلی مشرف فرمودید. یکی از آنها فرمود: شما بروید دم در پذیرایی کنید. امر امام را اطاعت کردم و دیگر سخنی نگفتم و به زودی به جای خود برگشتم. با یک نظر از آیندگان و روندگان پذیرایی می کردم و با نظر دیگر به جلوی منبر به هفت تن مقدس نگاه می کردم. ناگاه دیدم دیگر نیستند و غیب شدند.

مجلس که پایان یافت و با سید خصوصی شدیم، پرسیدم که چه شد و از این جا کجا رفتند؟ سید گفت: در کرمانشاه در یک مجلس دیگر شرکت کردند و آن غرفه زنی بود که در کاروان سرای قرار داشت و آن زن، روضه داشت که دو سه تن در آن حضور می یافتند.

۲-۲-۳. **حکایت سوم:** دیدار آیت الله شیخ عبدالنبی اراکی با ولی عصر علیه السلام که آن را شیخ احمد قاضی زاهدی در کتاب «شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام» از حاج سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی و او از خود آیت الله عبدالنبی اراکی^۱ نقل کرده است. متن حکایت چنین است:

یک روز آیت الله اراکی، برای دیدن مرحوم آیت الله والد - طاب ثراه - به منزل ما

۱. آیت الله حاج شیخ عبدالنبی اراکی از فقهای گرام بوده است. در ۲۷ رجب ۱۳۰۸ هـ.س. در اراک به دنیا آمد. پس از تحصیل مقدمات و سطح در اراک و همدان، در سال ۱۳۲۷ هـ.س. به نجف اشرف مهاجرت کرد و در سال ۱۳۶۸ ق به ایران مراجعت نمود و به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۸۷ ق وفات کرد و در مسجد بالاسر حرم حضرت معصومه (س) در نزدیکی قبر مرحوم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) دفن گردید.

آمدند پس از اداء مراسم دیدار، آیت الله اراکی -طاب ثراه- آیت الله والد را مخاطب قرار داده و گفتند: «شما که از برداشت ما در نجف اشرف نسبت به آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی تا اندازه‌ای با اطلاع بودید و می‌دانستید که ما مروج ایشان نبودیم؛ بلکه در مجامع علما و فضلا نسبت به ایشان چنین می‌گفتیم که ما از آیت الله اصفهانی آن قدر کمتر نیستیم که ترویج مرجعیت ایشان نمائیم».

آیت الله والد، گفتار ایشان را تصدیق نمود و چنین گفتند: «آری، شما چنین ادعایی می‌کردید؛ ولی در واقع به مراتب از ایشان کمتر بودید، حتی می‌توانم بگویم قابل مقایسه با ایشان نبودید».

آیت الله اراکی گفتند: «به هر حال امروز می‌خواهم عظمت و شخصیت آیت الله اصفهانی را برای شما بیان نمایم». بعد به سخنان خود چنین ادامه دادند:

«یک روز در نجف اشرف مشهور شد که یک نفر مرتاض هندی که از راه حق، ریاضت کشیده و به مقامات رسیده، به نجف اشرف آمده است. فضلا و علما و محصلین به دیدار او می‌رفتند؛ از جمله من هم به دیدار وی رفتم و به مرتاض گفتم: آیا در مدت ریاضت خود، ختمی یا ذکرى به دست آورده‌اید که بشود به وسیله آن، به خدمت آقا امام زمان - روحی له الفداء - رسید؟! وی در جواب گفت: آری من یک ختم مجرب دارم. من از وی دستور آن ختم مجرب را گرفتم؛ دستور ختم چنین بود:

«باید با طهارت بدن و لباس، در بیابانی رفت و نقطه‌ای را انتخاب نمود که محل رفت و آمد نباشد؛ بعد با حالت وضو رو به قبله نشست و خطی دور خود کشید و مشغول ختمی شد؛ پس از انجام ختم، هر کس که به نزد بجا آورنده ختم آمد، همان آقا امام زمان روحی له الفداء است».

آیت الله اراکی فرمود: «من به بیابان سهله رفتم و طبق دستور، ختم را انجام دادم؛ همین که ختم تمام شد سیدی را دیدم که دارای عمامه سبزی بود، و به من فرمود: چه حاجتی داری؟ من فوراً در جواب گفتم: به شما حاجتی نیست. سید فرمود: شما ما را

فصل هفتم: دیدار با امام عصر^{علیه السلام} در غیبت کبری ۲۲۵

خواستید که به اینجا بیاییم. من گفتم: شما اشتباه می کنید من شما را نخواستم. سید فرمود: ما هرگز اشتباه نمی کنیم. حتماً شما ما را خواسته اید که به اینجا آمده ایم و گرنه ما در اقطار دنیا کسانی را داریم که در انتظار ما بسر می برند، ولی چون زودتر، این درخواست را کرده اید، اول به دیدار شما آمده ایم؛ تا حاجت شما را برآورده، آنگاه به جای دیگر برویم.

گفتم: ای آقا سید، من هر چه فکر می کنم، با شما کاری ندارم، شما می توانید به نزد آن کسانی که شما را می خواهند بروید، من در انتظار شخصی بزرگ بسر می برم. سید لبخندی بر لبانش نقش بست و از کنار من دور شد؛ چند قدمی بیش دور نشده بود که این مطلب در خاطر من خطور کرد که نکند این همان آقا امام زمان - روحی له الفداء - باشد؛ به خود گفتم: شیخ عبدالنبی! مگر آن مرتاض نگفت، جایی را اختیار کن که محل عبور و مرور اشخاص نباشد؛ هر کس را دیدی، همان آقا امام زمان^{علیه السلام} است و تو بعد از انجام ختم کسی را غیر از این سید ندیدی. حتماً این سید، امام زمان^{علیه السلام} است.

فوراً بدنبالش روان شدم، ولی هر چه تلاش کردم به او نرسیدم؛ ناچار عبا را تا کردم و در زیر بغل قرار دادم و نعلین را به دست گرفتم و با پای برهنه، دوان دوان در پی سید می رفتم، ولی به او نمی رسیدم، هر چند سید آهسته راه می رفت. در این صورت یقین کردم آن سید بزرگوار، آقا امام زمان - روحی له الفداء - است. چون زیاد دویدم، خسته شدم قدری استراحت کردم؛ ولی چشم من به سید دوخته شده بود و مراقب بودم که سید به کدام یک از کوخ های^۱ عربی وارد می شود تا من هم بعد از مقداری استراحت به همان کوخ بروم. از دور دیدم به یکی از کوخ های عربی وارد شدند؛ بعد از مدت کوتاهی، به سوی آن کوخ روان شدم.

پس از مدتی راه پیمایی به آن کوخ رسیدم. درب کوخ را زدم؛ شخصی آمد و

۱. کوخ عربی به خانه های کوچک و محقر صحرایی گویند که دارای دو اطاق کوچک است و از خیمه که ایرانیان برپا می کنند بزرگتر است.

گفت: چه کار دارید؟ گفتم: سید را می‌خواهم. گفت: دیدار سید نیاز به اذن دخول دارد، صبر کن بروم و از برای شما اذن دخول بگیرم. وی رفت و پس از چند لحظه آمد و گفت: آقا اذن دخول دادند. وارد کوخ شدم؛ دیدم همان سید بر روی تخت محقری نشسته؛ سلام کردم و جواب شنیدم. فرمود: بیا و بر روی تخت بنشین، اطاعت کردم و بر روی تخت رو بروی سید نشستم. پس از تعارفات، مسائل مشکلی داشتم خواستم یک به یک از آقا سؤال کنم؛ هر چه فکر کردم یکی از آن مسائل مشکل به یادم نیامد. پس از گذشت مدتی فکر، سربلند کردم؛ آقا را در حال انتظار دیده، خجالت کشیدم و با شرمندگی تمام عرض کردم: آقا اجازه مرخصی می‌فرمایید. فرمود: بفرمایید.

از کوخ خارج شدم؛ همین که چند قدم راه رفتم، یک به یک مسائل مشکل به یادم آمد. گفتم: من این همه زحمت کشیدم تا به این جا رسیدم و نتوانستم از آقا استفاده‌ای بنمایم؛ باید پررویی کرده و دوباره درب کوخ را بزنم و خدمت آقا رسیده، مسائل مشکل را سؤال نمایم.

درب کوخ را زدم دوباره همان شخص آمد. به او گفتم: می‌خواهم دوباره خدمت آقا برسم. وی گفت: آقا نیست. گفتم: دروغ نگو، من برای کلاشی نیامده‌ام، مسائل مشکلی دارم، می‌خواهم به وسیله پرسش از آقا حل شود.

وی گفت: چگونه نسبت دروغ به من می‌دهی؟ استغفار کن! من اگر قصد دروغ کنم هرگز جایم در این جا نخواهد بود. ولی بدان، این آقا مانند آقایان دیگر نیست، این امام والامقام در این مدت بیست سال که افتخار نوکری او را دارم، برای یک مرتبه زحمت درب باز کردن را به من نداده است؛ گاهی از درب بسته وارد می‌شود. گاهی از دیوار وارد می‌شود. گاهی سقف شکافته می‌شود و وارد این کوخ می‌شود، گاهی مشاهده می‌کنم بر روی تخت نشسته و مشغول عبادت و یا ذکر گفتن است و گاهی مشاهده می‌نمایم که نیست ولی صدای مبارکش به گوش می‌رسد و گاهی ابداً در کوخ نیست؛ گاهی پس از گذشت چند لحظه باز مشاهده می‌کنم که بر روی تخت می‌باشد؛ گاهی

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۲۷

مدت سه روز طول می کشد و تشریف فرما نمی شوند؛ گاهی چهل روز، گاهی ده روز، گاهی چند روز پی در پی در این کوخ تشریف دارند، کار این آقای بزرگوار غیر دیگران است.

گفتم: معذرت می خواهم، از این نسبتی که دادم استغفار می کنم. امید است که مرا ببخشید. گفت: بخشیدم. گفتم: آیا راهی دارید برای حل مسائل مشکل من؟

گفت: آری هر وقت آقا امام زمان علیه السلام در این جا تشریف ندارند، فوراً در جای ایشان نایبش ظاهر می گردد و برای جمیع مشکلات آمادگی دارد. گفتم: می شود به خدمت نایبش رسید؟

گفت: آری. وارد کوخ شدم؛ دیدم بر جای آقا امام زمان علیه السلام حضرت آقا سید ابوالحسن اصفهانی نشسته است. سلام کردم، جواب شنیدم. بعد بالبخند و با لهجه اصفهانی فرمود: حالت چطور است؟ گفتم: الحمدلله. بعد مسائل خود را یکی پس از دیگری مطرح می کردم، همین که هر مسأله ای را مطرح می کردم، فوراً بدون تأمل جواب مسئله را با نشانه می داد و می گفت: این جواب را صاحب جواهر در فلان صفحه از کتاب جواهر داده است و فلان جواب را در کتاب حدائق، فلان صفحه، صاحب حدائق داده است و جواب این مسئله را صاحب ریاض در فلان صفحه از ریاض داده است و... جوابها تمام حل کننده و تحقیق شده و قانع کننده بود.

پس از حل جمیع مسائل مشکل، دستش را بوسیدم و از خدمتش مرخص شدم. همین که بیرون آمدم با خود گفتم: آیا این آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود یا شخص دیگر به شکل و قیافه ایشان بود. مردّد بودم؛ بعد با خود گفتم: تردید شما وقتی زائل می شود که به نجف بروی و به خانه سید وارد شوی و همان مسائل را مطرح کنی؛ اگر همان جوابها را از سید بدون کم و زیاد شنیدی، در این صورت یقین خواهی کرد که آن سید، همان آقا سید ابوالحسن اصفهانی است، و اگر به آن نحو جواب شنیدی، و یا جوابها را طور دیگر شنیدی، آن سید غیر آیت الله سید ابوالحسن است.

به نجف که وارد شدم یکسره به منزل آیت الله سید ابوالحسن رفتم و به اطاق مخصوص ایشان وارد شدم؛ سلام کردم، جواب شنیدم. با حالت خنده همان طور که در کوخ لبخند زد و با لهجه اصفهانی فرمود: حالت چطور است؟ من هم جواب دادم. بعد مسائل به همان نحو مطرح شد و سید به همان صورت جواب دادند؛ بدون کم و زیاد. بعد فرمود: حالا یقین کردی و از حالت تردید بیرون آمدی؟ گفتم: ای آقای بزرگوار! آری. بعد دست مبارکش را بوسیدم و همین که خواستم از خدمتش مرخص شوم به من فرمود: راضی نیستم در حال حیات و زندگیم این جریان را برای کسی نقل کنی؛ بعد از مردنم مانعی ندارد^۱.

۴-۲-۲. حکایت چهارم: دیدار آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله که آقای حاج شیخ محمد شریف رازی در جلد اول کتاب «گنجینه دانشمندان» از حاج سید محمد میر جهانی طباطبایی که از خواص اصحاب مرحوم اصفهانی بوده نقل کرده است. نگارنده نیز آن را از آیت الله ناصری به نقل از مرحوم میرجهانی و آقا زاده مرحوم اصفهانی شنیده‌ام. داستان دیدار بدین شرح است:

یکی از علمای زیدیه به نام سید بحر العلوم یمنی وجود حضرت ولی عصر عجل الله فرجه را انکار می‌کرد و با علما و مراجع شیعه آن روز مکاتبه کرده و برای اثبات وجود و حیات آن حضرت برهان می‌خواست و آقایان از کتب اخبار و تواریخ عامه و خاصه اقامه دلیل می‌کردند؛ ولی وی قانع نمی‌شد و می‌گفت: من هم این کتب را دیده‌ام. تا اینکه برای مرحوم آیت الله اصفهانی نامه نوشت و جواب قاطعی خواست. سید در جواب مرقوم فرمود: جواب شما را باید مشافهه^۲ بدهم، شما طی سفری به نجف مشرف شوید.

بحر العلوم با فرزندش سید ابراهیم و چند تن از مریدان خاصش، به نجف اشرف مشرف و همه علما من جمله مرحوم آیت الله اصفهانی از وی دیدن کردند. سید بحر العلوم عرض کرد من روی دعوت شما، به این مسافرت آمدم؛ جوابی که وعده

۱. شفتگان حضرت مهدی عجیه، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۲۱.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۲۹

فرمودید بدهید. ایشان فرمودند: شب بعد به منزل من بیایید.

شب بعد به منزل سید آمدند و پس از صرف شام و رفتن اکثر میهمان‌ها و گذشتن نیمی از شب، نوکر خود، مشهدی حسین چراغدار را طلبیده و فرمودند: به سید بحر العلوم و فرزندش بگویید بیایند و ما تا درب منزل رفتیم، به ما فرمودند: شما نیاید و خود به اتفاق سید و فرزندش رفتند و ما ندانستیم کجا رفتند، تا روز بعد که سید ابراهیم یمنی، فرزند بحر العلوم مزبور را ملاقات کردم و از جریان شب پرسیدم. گفت: الحمد لله (بحمد الله) ما مستبصر و اثنی عشری شدیم. گفتم: چطور؟ گفت: برای اینکه آقای اصفهانی حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام را به پدرم نشان داد. تفصیل آن را پرسیدم. گفت: ما از منزل که بیرون آمدیم نمی‌دانستیم به کجا می‌رویم؛ تا اینکه از شهر خارج و وارد وادی السلام شده و در وسط وادی جایی بود که آن را مقام مهدی علیه السلام می‌گفتند. وارد آن محیط شدیم. پس آقای اصفهانی خود از چاه آنجا، آب کشید و وضو تجدید کرد و ما به عمل او می‌خندیدیم؛ ناگاه دیدم آن فضا روشن گردید، پس پدرم را طلبید. وقتی وارد آن مقام شد طولی نکشید که صدای گریه پدرم بلند شد و صیحه‌ای زد و بیهوش شد؛ نزدیک رفتم دیدم آقای اصفهانی شانه‌های پدرم را مالش می‌دهد تا به هوش آمد و وقتی از آنجا برگشتیم پدرم گفت: حضرت ولی عصر حجة ابن الحسن العسکری علیه السلام را زیارت کردم. و با دیدنش مستبصر و شیعه اثنی عشری شدم.

سید مزبور بعد از چند روز از نجف اشرف به یمن مراجعت نمود و چهار هزار نفر از مریدان یمنی خود را شیعه اثنی عشری نمود.

۵-۲-۲. حکایت پنجم: دیدار محمد بن عیسی بحرینی است که علامه مجلسی رحمته الله آن را نقل کرده و گفته است: «یکی از افاضل کرام و از افراد سرشناس و مورد اعتماد به من خبر داد و گفت که فردی که مورد وثوق اوست از فرد دیگری که مورد اعتماد و ستایش او بوده نقل کرده است که بر کشور بحرین فردی ناصبی حکمرانی می‌کرد و وزیری داشت که در ناصبی‌گری شدیدتر از حاکم بود و همواره در صدد اضرار و ایذاء شیعیان

بحرین بود. روزی وزیر بر حاکم وارد شد و اناری را به او داد که روی آن پس از شهادت به توحید و رسالت، نام خلفای چهارگانه به ترتیب نوشته شده بود. حاکم از دیدن آن شگفت زده شد و به وزیر گفت: این دلیلی روشن بر ابطال مذهب رافضیه است. وزیر سخن حاکم را تأیید کرد و پیشنهاد داد که شیعیان را احضار کنند و این دلیل قاطع به آنها ارائه شود تا اینکه یا مذهب اهل سنت را بپذیرند و یا یکی از سه گزینه را انتخاب کنند.

(الف) مانند اهل کتاب، جزیه پردازند.

(ب) پاسخ این دلیل روشن را بیاورند.

(ج) اگر از پاسخ فرو ماندند - که چنین خواهد بود - مردانشان کشته، اموالشان به غنیمت، و زنان و فرزندانشان به اسارت گرفته خواهند شد.

حاکم، پیشنهاد وزیر را ستود و دستور داد تا عالمان و بزرگان شیعیان بحرین را احضار کردند و انار را به آنان نشان داد و پیشنهادهای وزیر را به آنان مطرح کرد. آنان از این مطلب شگفت زده شده و بیمناک گردیدند و سه روز مهلت خواستند تا راه حلی پیدا کنند. حاکم درخواست آنان را پذیرفت، و آنان از بین صلحا و زهاد ده نفر را و از میان ده نفر سه نفر را برگزیدند تا به امام زمان علیه السلام استغاثه کنند و از او راه حل این مشکل را بخواهند. شب اول و دوم دو نفر از آنان به ترتیب به صحرا رفته و عبادت کردند و استغاثه نمودند، اما نتیجه‌ای نگرفتند، شب سوم محمد بن عیسی که فردی فاضل و پرهیزکار بود برای عبادت و استغاثه به صحرا رفت. در پایان شب، مردی خطاب به او گفت: ای محمد بن عیسی چرا به این بیابان آمده و چرا پریشان حالی؟ گفت: ای مرد مرا به حال خود واگذار که برای امر بسیار مهمی به این جا آمده‌ام، و آن را جز به امام خود نمی‌گویم و جز به کسی که می‌تواند گره از کارم بگشاید عرضه نمی‌دارم. آن مرد به وی گفت: من صاحب الامر هستم، پس حاجت خود را بگو: گفت: اگر تو صاحب الامر هستی، خود حاجت مرا می‌دانی و نیاز به شرح من نیست. فرمود: آری، تو برای حل مشکل در مورد انار به این جا آمده‌ای. تا این سخن را شنیدم، به او توجه کرده گفتم: آری ای مولای من،

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۳۱

تو خود از مشکل ما آگاهی و می‌توانی آن را حل کنی.

امام علیه السلام فرمود: ای محمد بن عیسی، وزیر ملعون در خانه‌اش درخت اناری دارد. او قالبی از گل به شکل انار درست کرده، و آن را دو نصف کرده و در داخل آن، کلمات منقوش بر روی انار را حک کرده، و هنگامی که انار کوچک بوده، آن را داخل آن قالب قرار داده و دو نیمه آن را به هم چسبانده، در نتیجه آن نوشته‌ها بر روی پوست انار، منقوش شده است. فردا که نزد حاکم رفتنی به او بگو: پاسخ معما را آورده‌ام ولی آن را در خانه وزیر خواهم گفت، وقتی به خانه وزیر رفتی در طرف راست خانه، اتاقی است، به حاکم بگو: پاسخ را جز در آن اتاق نخواهم گفت. وزیر از این کار ابا خواهد کرد ولی تو پافشاری کن، و جز به آن راضی نشو، و هنگامی که وزیر داخل اتاق می‌شود تو با او همراه شو، و نگذار تنها وارد شود، وقتی داخل اتاق شدی، پنجره‌ای را خواهی دید که در آن کیسه سفیدی است که قالب گلی انار در داخل آن است. آن را به حاکم نشان بده، تا حيله وزیر بر ملا شود. همچنین به حاکم بگو، ما معجزه دیگری نیز داریم و آن این است که در داخل این انار چیزی جز خاکستر و دود نیست، از وزیر بخواه تا آن را پاره کند، وقتی وزیر انار را پاره کند خاکستر و دود داخل آن به صورت و ریش وی خواهد ریخت.

محمد بن عیسی با شنیدن این مطلب از امام علیه السلام بسیار خوشحال شد و با بشارت به نزد اهل خویش بازگشت، صبحگاهان، نزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی مطابق آنچه امام علیه السلام دستور داده بود عمل کرد. حاکم به وی گفت: چه کسی تو را از این مطلب آگاه کرده است؟ گفت: امام زمان علیه السلام ما و حجت خدا بر ما. حاکم گفت: امام شما چه کسی است؟

محمد بن عیسی نام یکایک امامان دوازدهگانه علیهم السلام را برد تا به صاحب الامر علیه السلام رسید، حاکم به امامت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت امامان دیگر علیهم السلام اقرار کرد و دستور قتل وزیرش را صادر کرد و از مردم بحرین عذرخواهی نمود و مورد اکرام

خویش قرار داد. این داستان نزد مردم بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی نزد آنان معروف و زیارتگاه است.^۱

۲-۲-۶. **حکایت ششم:** دیدار مقدس اردبیلی (م / ۹۹۳ق). علامه مجلسی گفته است: «عده‌ای از سید فاضل امیر علام نقل کرده‌اند که گفت: شبی در صحن روضه مقدسه امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، ناگهان فردی را دیدم که به سوی روضه مقدسه می‌آید، به او نزدیک شدم و دیدم استاد فاضل و عالم پرهیزکار ملا احمد اردبیلی رحمته الله است. خود را از او پنهان نمودم و او به سوی در روضه مقدسه حرکت کرد، در بسته بود، ولی برای او گشوده شد و او وارد روضه شد، شنیدم که گویا او با کسی سخن می‌گوید، سپس از روضه بیرون آمد و در بسته شد، من پشت سر او رفتم، او از روضه بیرون رفت و عازم مسجد کوفه شد. داخل مسجد شد و به سوی محرابی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن به شهادت رسید رفت و زمانی طولانی آنجا درنگ کرد، سپس از مسجد بیرون آمد و روانه نجف اشرف شد. من پشت سر او حرکت می‌کردم تا اینکه سرفه بر من عارض شد و نتوانستم مانع آن شوم. مقدس اردبیلی متوجه من شد و مرا شناخت و گفت این جا چه می‌کنی؟ من ماجرا را به او گفتم و او را سوگند دادم که آن را برایم شرح دهد. مقدس گفت: به این شرط می‌گویم که تا زنده‌ام به کسی بازگو نکنی. من قول دادم. گفت: من درباره مسئله‌ای فکر می‌کردم و از حلش درمانده شده بودم، به قلبم خطور کرد که نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بروم و حل آن را از آن حضرت بخواهم. وقتی داخل روضه شدم، از قبر صدایی را شنیدم که می‌گفت: به مسجد کوفه برو و راه حل مسئله را از قائم علیه السلام بخواه که او امام زمان تو است. من به کوفه رفتم و سؤال را به امام زمان علیه السلام باز گفتم، و او به من پاسخ داد، و اکنون به سوی خانه‌ام می‌روم.^۲

۲-۲-۷. **حکایت هفتم و هشتم:** دیدار سید بحر العلوم (م / ۱۲۱۲ق). محدث نوری

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۸-۱۸۰.

۲. همان، ص ۱۷۴-۱۷۵.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۳۳

گفته است: حکایت هفتم آن است که عالم عامل و عارف کامل، آقا علی رضا فرزند عالم جلیل حاج مولی محمد نائینی، از عالم پرهیزکار و صاحب کرامت‌ها و مقامات عالیه، مولی زین العابدین فرزند عالم جلیل مولی محمد سلماسی، تلمیذ عالم مسدد، فخر شیعه علامه سید محمد مهدی بحر العلوم، نقل کرده که من در مجلس سید بحر العلوم حاضر بودم که محقق قمی مؤلف «قوانین الاصول» بر او داخل شد، پس از آنکه حاضران در آن مجلس که بیش از یکصد نفر بودند رفتند و فقط سه نفر از زیدگان تلامذه سید باقی ماندند، محقق قمی به سید بحر العلوم گفت: شما واجد مرتبه فرزندى جسمانی و روحانی، و قرب ظاهری و باطنی هستید، پس بهره‌ای از موائد این سفره معنوی و میوه‌ای از آنچه از این باغ چیده‌اید، به ما مرحمت کنید، تا مایه شرح صدر و اطمینان قلبمان باشد. سید، بی‌درنگ گفت: دو یا سه شب قبل (تردید از راوی است) برای انجام نافله شب به مسجد کوفه رفته بودم، و عزم آن داشتم که در اول صبح به نجف بازگردم تا درس و بحث تعطیل نشود - و این رویه سید در سال‌های زیادی بود - وقتی از مسجد بیرون آمدم، شوق رفتن به مسجد سهله در دلم افتاد، ولی ذهن خود را از آن منحرف نمودم تا مبادا به مجلس درس و بحث نرسم، اما شوق به رفتن به مسجد سهله افزایش می‌یافت و در حالی که در مورد رفتن یا نرفتن در تردید بودم، بادی با گرد و غبار زیاد وزید، و مرا از راه منحرف ساخت، و به سوی مسجد سهله برد.

وقتی داخل مسجد شدم، آن را خالی از عبادت‌کنندگان و زائران یافتم، جز فرد جلیل‌القدری که مشغول مناجات با خدا بود، و کلماتی می‌گفت که دل‌های سخت را نرم می‌کرد و چشم‌های خشک را گریان می‌ساخت، از شنیدن آن کلمات که تا کنون نشنیده بودم احساس سبکی کردم و حالم دگرگون شد، زانوهایم لرزید و دیدگانم گریان شد، و دانستم که دعاهایی که او می‌خواند را خود انشا می‌کند، و از حفظ نمی‌خواند. من در جای خود ایستادم و از گوش دادن به دعا و مناجات او لذت می‌بردم تا اینکه از مناجات فارغ شد، به من رو کرد و با زبان فارسی گفت: مهدی بیا، چند قدم جلو

رفتم و ایستادم، فرمود: جلوتر بیا، کمی جلوتر رفتم و ایستادم، بار دیگر دستور داد تا جلوتر بروم و فرمود: ادب در امتثال است. جلوتر رفتم تا حدی که دستم به او، و دست مبارک او به من می‌رسید و کلامی را گفت.

جناب سلماسی می‌گوید: وقتی سخن سید به این جا رسید، ادامه نداد، سخن را درهم پیچید و به پاسخ به پرسشی پرداخت که قبلاً محقق قمی از او کرده بود و آن اینکه چرا با این همه توانایی و سعه علم، تألیفات او اندک است. سید بحر العلوم، وجوهی را در این باره بیان کرد، محقق قمی از سید درباره کلامی که در آن ملاقات به او گفته شده بود، پرسید، ولی سید با اشاره دست به او فهماند که آن سزی است که باز گفتنی نمی‌باشد.^۱

دیدار دیگری با سند مزبور که جناب سلماسی از سید بحر العلوم نقل کرده چنین است که گفته است: در حرم عسکریین علیه السلام به امامت سید بحر العلوم نماز می‌خواندیم، هنگامی که می‌خواست از تشهد برای رکعت سوم بلند شود، کمی درنگ کرد و سپس برخاست. همگی از این کار، تعجب کردیم، و وجه آن را نمی‌دانستیم، و کسی هم جرئت پرسیدن از سید را نداشت تا اینکه به منزل باز گشتیم، و سفره غذا آماده شد، بعضی از حاضران از من خواستند که وجه آن را بپرسم. من امتناع ورزیدم، سید متوجه مذاکره ما شد و فرمود: به یکدیگر چه می‌گویید؟ من که از دیگران جسارت بیش‌تری داشتم، گفتم: می‌خواهند بدانند چرا در نماز آن حالت به شما دست داد؟ فرمود: حضرت حجت علیه السلام برای سلام دادن به پدر بزرگوارش وارد روضه شد، با مشاهده جمال نورانی آن حضرت آن حالت بر من عارض گردید.^۲

۸-۲-۲. حکایت نهم: دیدار سید باقر قزوینی که محدث نوری آن را در دو کتاب «جنة المأوی»^۳ و «نجم الثاقب»^۴ نقل کرده چنین است: عالم جلیل و فاضل نبیل سید محمد

۱. جنة المأوی، حکایت نهم، در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۴-۲۳۶؛ نجم الثاقب، ص ۶۱۲، حکایت ۷۳.

۲. همان، حکایت یازدهم، در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۷؛ همان، ص ۶۱۴، حکایت ۷۵.

۳. همان، حکایت هفدهم، در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۴۵.

۴. نجم الثاقب، ص ۶۲۶، حکایت ۸۵.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۳۵

نجفی معروف به هندی از شیخ باقر فرزند شیخ هادی که فردی ثقه و مورد اطمینان است، از سید جعفر فرزند سید باقر قزوینی، صاحب کرامت‌های نمایان نقل کرده که گفت با پدرم به مسجد سهله می‌رفتیم، نزدیک مسجد که رسیدیم به او گفتم: اینکه می‌گویند هر کس چهل شب چهار شنبه به مسجد سهله بیاید، حضرت مهدی علیه السلام را می‌بیند، اساسی ندارد.

پدرم با حالت غضب آلود به من نگاه کرد و گفت: چرا اساس ندارد؟ آیا چون ندیده‌ای اساس ندارد؟ و بسیار مرا نکوهش کرد که از گفته‌ام پشیمان شدم. پس داخل مسجد شدیم در حالی که کسی داخل آن نبود. پدرم در وسط مسجد ایستاد که دو رکعت نماز استجاره^۱ بخواند. شخصی که از طرف مقام حجت علیه السلام می‌آمد، متوجه او شد و کنار او رسید، به او سلام کرد و با وی مصافحه نمود. پدرم روی به من کرد و گفت: پس این آقا کیست؟ گفتم: آیا او مهدی علیه السلام است؟ گفت: پس کیست؟ من در پی او دویدم، ولی کسی را در مسجد و بیرون آن ندیدم.

۹-۲-۲. حکایت دهم: دیدار شیخ محمود عراقی (م/ ۱۳۰۸ ق). میرزا فضل الله ملک الواعظین عراقی از نوادگان شیخ محمود در مقدمه کتاب دارالسلام از کتاب «مشکاة النیرین» شیخ محمود چنین نقل کرده است: خدای عالم نعمت خود را بر من به کمال رسانید و حجت خود را بر من تمام کرد که بسیاری از برهانیات را حساً به من نمود. حضرت مهدی علیه السلام را دیدم و با حضرت بیعت کردم، با آنکه قبلاً در خاطر خود گذارنده بودم که اگر او خود حضرت است، بیعت را نخواهد پذیرفت، زیرا من اکنون شک دارم که آیا خود حضرت است. پس حضرت دست خود را رد کرد، پس نزد خود شرمندگی اظهار کردم و یقین به وجود او نمودم. پس تبسم فرمود، پدرم و مادرم فدایش و فرمود: «حق بر تو ظاهر شد، بیا بیعت کن» پس متنبه شدم و دست مبارک را دراز کرد و با آن

۱. مستحب است کسی که وارد مسجد سهله می‌شود دو رکعت نماز بجای آورد و به خدا پناهنده شود. این نماز را «نماز

استجاره» گویند. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۳۲ - ۵۳۳.

حضرت بیعت کردم.^۱

۳. نسبتی نادرست

به برخی از عالمان برجسته شیعه امامیه نسبت داده شده است که امکان ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت کبری و دیدار آن حضرت را در بیداری نفی کرده، و تکذیب مدعی آن را لازم شمرده‌اند: «گروهی از بزرگان شیعه، بر این باورند که در زمان غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان (عج) برای شیعیان وجود ندارد و برابر دستور حضرت، مدعی دیدار را باید تکذیب کرد، محمد بن ابراهیم، معروف به نعمانی، شیخ مفید و فیض کاشانی از آن جمله‌اند».^۲

با رجوع به سخنان افراد نام برده و تأمل در کلمات آنان، نادرستی نسبت مزبور روشن می‌شود:

۳-۱. کلام نعمانی درباره ارتباط با امام زمان (عج) در غیبت کبری

عبارتی از نعمانی که به آن بر نسبت مزبور استشهاد شده، بر چنین مطلبی دلالت ندارد. آنچه وی انکار کرده این است که افراد در صدد آن باشند که از مکانی که امام (عج) در آن زندگی می‌کند آگاه شوند، و شخص امام (عج) را در بین مردم بشناسند، یعنی دیدن و شناختن امام (عج) و آگاهی از مکان زندگی او را قابل دسترسی برای شیعیان می‌دانند، اما این که برخی از شیعیان توفیق تشرف به محضر امام (عج) پیدا کنند را انکار نکرده است، در این جا ترجمه عبارت‌های وی را نقل می‌کنیم:

«این روایات متواتر بر صحت غیبت و عدم آگاهی از (مکان زندگی و شخص) حجت الهی در عالم، دلالت می‌کنند، این روایات، شیعیان را به ثبات رأی و عقیده در عصر غیبت و انتظار وعده‌ای که به آنان داده شده، توصیه و تکلیف کرده است. و شیعیان

۱. دارالسلام، مقدمه کتاب.

۲. چشم به راه مهدی (عج)، ص ۴۴-۴۵.

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۳۷

در اینکه حجت و امام زمان خود را در عصر غیبت نمی بینند و او را به طور مشخص نمی شناسند، معذورند، و از فحص و جست و جوی صاحب غیبت و طلب اسم و مکان و ذکر نام او نهی شده اند، تا چه رسد به اینکه طالب مشاهده او باشند. کسانی که از این روایاتی که از معصومین علیهم السلام درباره غیبت و صاحب آن وارد شده، آگاهی ندارد، راه یابی به شخص امام علیه السلام و آگاهی از مکان او را طلب کرده و اظهار او برای خویش را طلب می کنند، و غیبت او را انکار می نمایند، اما اهل علم به آنچه به آن دستور داده شده اند، تسلیم اند و بر آنچه به صبر به آن مأمورند، صبر می کنند. علم و آگاهی آنان، ایشان را به راضی بودن به مشیت الهی و تصدیق اولیای خداوند و امتثال اوامر و نواهی آنان، برانگیخته است.

حدیث چهارم این باب یعنی حدیث عبدالله بن سنان: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامًا هُدًى وَلَا عِلْمًا يُرَى»: چگونه است حال شما وقتی نه امام هدایت را می بینید و نه نشانه ای دیده می شود، بیان گر همین مطلب است، یعنی در زمان غیبت کبری، مردم نه از امام خود آگاه اند و نه از سفیران (نواب خاص) او، زیرا سفیران همان علم ها (نشانه ها)ی میان امام و مردم می باشند، هنگامی که زمان محنت تامه (غیبت کبری) فرا رسیده است، اعلام (سفیران) برداشته شده و دیده نخواهند شد، تا این که صاحب حق علیه السلام ظهور کند^۱.

همان گونه که ملاحظه می شود، آنچه در عبارت های مزبور انکار شده، ملاقات های موردی و خاص با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت کبری که در شرایط و برای افرادی خاص تحقق می یابد، نیست، بلکه عقیده کسانی است که می پندارند، شرایط در دوران غیبت کبری، همانند شرایط در دوران غیبت صغری است، و میان امام علیه السلام و مردم سفیران و نواب خاص وجود دارند، و آنان از مکان امام آگاهند، و هر وقت بخواهند می توانند نزد امام علیه السلام تشریف یابند، و او را ملاقات کنند.

۱. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۲-۳. دیدگاه شیخ مفید درباره امام عصر علیه السلام در غیبت کبری

شیخ مفید در نقد این سخن مخالفان شیعه که گفته‌اند به اعتقاد شیعیان، امام زمان علیه السلام از هنگامی که متولد شده است، از دیدگان پنهان شد، و کسی از مکان او آگاهی ندارد، گفته است: «این سخن، پنداری بیش نیست، زیرا عده‌ای از اصحاب امام عسکری علیه السلام در زمان حیات آن حضرت، امام زمان علیه السلام را مشاهده نمودند، و پس از وفات آن حضرت نیز، خواص شیعه با امام علیه السلام ارتباط داشتند و واسطه میان او و شیعیان بودند»، و پس از ذکر نام آنان گفته است:

«أما بعد انقراض من سمّناه من أصحاب أئمة و أصحابه عليهم السلام فقد كانت الأخبار عمن تقدّم من أئمة آل محمد عليهم السلام متاصرة، بأنه لا بد للقائم المنتظر من غيبتين: احدهما اطول من الاخرى، يعرف خبره الخاص في القصرى، و لا يعرف العام له مستقرا في الطولى، الا من تولى خدمته من ثقة اوليائه و لم ينقطع عنه الى الاشتغال بغيره»^۱: پس از انقراض کسانی که نامشان را بردیم، از اصحاب پدر امام زمان و اصحاب خود آن حضرت علیهم السلام، از امامان پیشین از آل محمد علیهم السلام اخباری که یکدیگر را تأیید می‌کنند، نقل شده که قائم منتظر علیه السلام دو غیبت دارد که یکی طولانی‌تر از دیگری است، در غیبت کوتاه، خواص از شیعیان او از (مکان زندگی) او آگاهند، ولی در غیبت طولانی، عموم شیعیان مکان زندگی او را نمی‌دانند، مگر کسانی که کمر به خدمت او بسته و جز آن، کار دیگری ندارند.

عبارت مزبور، به هیچ وجه بر نفی امکان ارتباط با امام زمان علیه السلام در دوران غیبت و اینکه اگر کسی مدعی دیدار با امام علیه السلام شد، باید تکذیب شود، دلالتی ندارد. محور بحث در عبارت یاد شده، تفاوت دو غیبت از نظر آگاهی شیعیان از مکان زندگی امام علیه السلام و حالات شخصی آن حضرت است، که در دوران غیبت صغری، خواص شیعه (نواب حضرت) از مکان زندگی ایشان و برخی از حالات شخصی آن حضرت آگاه بودند،

۱. مصنفات الشیخ المفید، ج ۳، المسائل العشرة، ص ۸۲

فصل هفتم: دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ۲۳۹

ولی در دوران غیبت کبری، این آگاهی به خدمتکاران امام علیه السلام اختصاص دارد. روشن است که مدعیان امکان دیدار با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت کبری، مدعی آگاهی از مکان زندگی امام علیه السلام و حالات شخصی آن حضرت نیستند، بلکه مدعی آن هستند که برخی از افراد و در شرایطی خاص، آن هم با اذن و اراده امام علیه السلام ممکن است، توفیق دیدار امام علیه السلام را پیدا کنند، حال یا هنگام ملاقات آن حضرت را می‌شناسند، و یا پس از دیدار، از طریق قراین و شواهد آگاه می‌شوند که امام علیه السلام را دیدار کرده‌اند. این مطلبی است که در کلام شیخ مفید، نفی و اثباتاً درباره‌اش سخنی به میان نیامده است. به ویژه آنکه اصولاً ایشان توقع شریف امام علیه السلام به علی بن محمد سمری که در آن تکذیب مدعی مشاهده آمده است، را روایت نکرده است.

۳-۳. ملاقات با امام زمان علیه السلام در غیبت کبری از دیدگاه فیض کاشانی

فیض کاشانی در شرح حدیث کافی که در آن آمده است: «لِلْقَائِمِ علیه السلام غَيِّبَانِ: إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ، وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ؛ الْغَيِّبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ، وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ»، گفته است: «گویا مراد امام علیه السلام از موالی خاصه، کسانی‌اند که به امام علیه السلام خدمت می‌کنند، زیرا شیعیان در غیبت کبری، راهی به سوی امام علیه السلام ندارند، ولی در غیبت نخست (غیبت صغری) امام علیه السلام سفیرانی داشت که به دست آنان توقیعاتی از امام علیه السلام به شیعیان می‌رسید». و پس از ذکر نام نواب چهارگانه امام علیه السلام گفته است، «(نایب چهارم) او به امر امام علیه السلام کسی را جانشین خود نکرد و پس از او غیبت کبری واقع شد»^۱.

آنچه در بیان مزبور نفی شده است، نوع ارتباطی است که شیعیان با امام عصر علیه السلام در دوران غیبت صغری داشتند، یعنی نفی نواب و سفیران خاص که از مکان امام علیه السلام آگاه بودند و هرگاه تصمیم می‌گرفتند، می‌توانستند شرفیاب محضر امام علیه السلام شوند، و مسایل

شیعیان را به عرض امام علیه السلام برسانند، و پاسخ آن حضرت را برای آنان بیاورند، اما اینکه افرادی خاص و در شرایطی ویژه، آن هم با اذن و مشیت امام علیه السلام توفیق دیدار آن حضرت را پیدا کنند، بدون اینکه مدعی سفارت و آگاهی از مکان زندگی و احوال شخصی ایشان باشند را نفی نکرده است.

فصل هشتم: همسر و فرزند برای امام زمان علیه السلام

مقدمه

ازدواج در شریعت اسلام، دارای اهمیت ویژه‌ای است تا آن جا که در حدیث نبوی آمده است که «در اسلام، بنایی محبوب‌تر از ازدواج و تشکیل خانواده وجود ندارد»^۱. همچنین در روایتی دیگر تأکید شده است که نکاح سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، و کسی که از آن روی برتابد، از امت پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار نخواهد آمد. با توجه به مطلب مزبور، این پرسش مطرح می‌شود که آیا امام زمان علیه السلام دارای همسر و فرزند می‌باشند یا نه؟ وجه طرح این پرسش در خصوص امام عصر علیه السلام آن است که زندگی ایشان از آغاز امامت، با غیبت همراه بوده است، و مسایل مربوط به زندگی خصوصی آن حضرت که داشتن همسر و فرزند از آن جمله است، برای افراد از طریق عادی، معلوم نیست. در این باره سه نظریه مطرح شده است:

۱. داشتن همسر و فرزند

عده‌ای معتقدند که حضرت مهدی علیه السلام دارای همسر و فرزند است و برای اثبات آن به دلائل ذیل استناد جسته‌اند:

۱-۱. استحباب ازدواج

ازدواج در اسلام مستحب مؤکد و سنتی نبوی است، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به امر

۱. این فصل توسط فاضل محترم، جناب آقای سید نقی حسینی و با نظارت این جانب نگارش یافته است.

۲. «ما بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّرْوِيجِ». وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳، ابواب مقدمات النکاح، باب اول، روایت ۴.

ازدواج و ترویج آن تأکید داشته، و امت خود را به این امر تشویق و ترغیب کرده و فرموده‌اند: «ازدواج کنید و با تشکیل خانواده بر تعداد خود بیافزایید، که من در روز قیامت به شما اگر چه فرزندی سقط شده باشد مباحثات می‌کنم»^۱. از سوی دیگر، در روایات، ترک ازدواج مذمت شده و تارک آن از امت اسلام بیرون می‌باشد.^۲

امامان که مانند پیامبران، رهبران الهی برای بشر بوده‌اند، می‌بایست اول خودشان عامل به احکام الهی باشند، و در صحنه عمل برای دیگران الگو و نمونه باشند، لذا عمل نکردن آنان به اوامری که نزد خداوند محبوبیت دارد چه واجب و چه مستحب، مذموم است، و پیشوایان معصوم از آن پیراسته‌اند. بنابراین، امام زمان علیه السلام در عصر غیبت ازدواج کرده و دارای زن و فرزند می‌باشد.

این استدلال قابل مناقشه است، زیرا این مطلب مسلم است که زندگی امام زمان علیه السلام همانند دیگران عادی و معمولی نیست، لذا محتمل است در این خصوص حکم ویژه‌ای داشته باشد.

۲-۱. روایات خاص

برخی روایات، بر وجود همسر و فرزند برای امام زمان علیه السلام دلالت می‌کنند:

۱. مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: از مکان او هیچ يك از اولاد او و دیگران اطلاع نمی‌یابد، مگر مولایی که متولی امر اوست.^۳ در این روایات تصریح شده که امام عصر علیه السلام دارای فرزندان است و داشتن فرزند حاکی از ازدواج امام است. این استدلال تمام نیست، زیرا:

اولاً: در کتاب غیبت نعمانی به جای کلمه «ولده»، لفظ «ولی» ذکر شده است.^۴

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. «... لَا يَطْلُعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمُؤَلَّى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ»؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳.

۴. «... لَا يَطْلُعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمُؤَلَّى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ»؛ کتاب الغیبة النعمانی، ص ۱۷۲.

ثانیاً: روایت از جهت سند مخدوش است، زیرا یکی از راویان آن ابراهیم بن مستنیر یا عبدالله بن مستنیر است که هر دو مجهول‌اند.

۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده که گویا می‌بینم که قائم ما با خانواده‌اش در مسجد سهله اقامت گزیده است.^۱

این روایت نیز بر وجود همسر و فرزند برای امام علیه السلام پیش از ظهور دلالت ندارد، زیرا احتمال دارد ناظر به پس از ظهور باشد.

۳. ممکن است، به روایت مربوط به جزیره خضرا نیز بر وجود همسر و فرزند برای امام زمان علیه السلام استدلال شود. اما این استدلال نیز درست نیست، زیرا صحت آن ثابت نشده است، لذا علامه مجلسی گفته است داستان جزیره خضراء را در کتاب‌های معتبر نیافتم.^۲

۳-۱. دعاها

وجه دیگری که قائلان به همسر و فرزند برای امام زمان علیه السلام به آن استدلال کرده‌اند دعاهایی است که از معصومین وارد شده است؛ مانند: خدایا! مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان علیه السلام را در او و خانواده و فرزندان و ذریه و تمام پیروانش فراهم فرما.^۳

در این دعا سخن از خانواده و فرزندان آن حضرت است، ولی معلوم نیست که وجود این فرزندان پیش از ظهور است یا بعد از آن، مگر آنکه به قرینه سیاق استناد شود، زیرا امام علیه السلام و شیعیان آن حضرت قبل از ظهور وجود دارند، و چون «ذریه» در میان آن دو قرار گرفته است، ناظر به قبل از ظهور می‌باشد.

۱. «كَأَنِّي أَرَى تَرْوِلَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ» بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

۳. ... أعطه في نفسه وذريته و شيعته و رعيته ... ما تقر به عينه و تسر به نفسه؛ كتاب الغيبة، الطوسي، ص ۲۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۲.

۴-۱. کنیه ابا صالح

ممکن است برای اثبات ازدواج و فرزند داشتن حضرت مهدی علیه السلام، به کنیه مشهور آن حضرت یعنی «ابا صالح» استدلال شود، زیرا بر وجود فرزندی به نام صالح برای آن حضرت دلالت دارد.

نقد این استدلال آن است که: اولاً: دلیل معتبری بر این که «ابا صالح» یکی از کنیه‌های امام عصر علیه السلام باشد، به دست نیامده است. در متن حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده آمده است: «إِذَا ضَلَلْتَ عَنِ الطَّرِيقِ فَادِّ: يَا صَالِحُ - أَوْ يَا أبا صَالِحٍ - أُرْشِدُونَا إِلَى الطَّرِيقِ يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ»؛ هرگاه راه را گم کردی، صدا بزن «یا صالح» یا بگو «یا ابا صالح» راه را برای ما نشان دهید، خداوند شما را رحمت کند، اما در این روایت، شاهی بر این که ابا صالح کنیه امام عصر علیه السلام است، وجود ندارد، اصولاً در زمان صدور این روایت، امام عصر علیه السلام به دنیا نیامده بود. و ثانیاً: در روایت دیگری آمده است که هرگاه یکی از شما راه را گم کرد یا بر جان خود بیمناک شد، صدا بزند «یا صالح أغثنی»: ای صالح مرا دریاب، زیرا در میان برادران شما از جن، جَنّی هست که صالح نام دارد، در سرزمین‌ها سیاحت می‌کند و آماده کمک به شماست، هنگامی که صدای شما را بشنود، به کمک شما خواهد آمد.^۱ و شاید وجه ابا صالح نامیده شدن امام عصر علیه السلام این بوده است که آن حضرت در دوران غیبت، راه گم‌کردگان را یاری می‌دهد، چنان که حکایت‌هایی نیز در این باره نقل شده است.^۲

۲. نداشتن همسر و فرزند

استدلال منکران وجود همسر و فرزند برای امام زمان علیه السلام این است که ازدواج امام علیه السلام با فلسفه غیبت سازگاری ندارد، زیرا لازمه ازدواج، داشتن همسر و فرزند است، و این امر

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ۲۹۸، ح ۲۵۰۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۲۵.

۳. جنة المأوی (چاپ شده در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۹۳-۳۰۰).

باعث می‌شود که حضرت شناخته شده و اسرارش فاش شود.^۱ توضیح آن که ازدواج کردن مستحب و پسندیده و مهم است، و پنهان زیستی و حفظ جان از گزند دشمنان اهم است، و در تراحم میان مهم و اهم، از نظر عقل و شرع، باید به اهم عمل کرد. بنابراین، ازدواج نکردن آن حضرت نمی‌تواند به عنوان اعراض از سنت تلقی شود، فلسفه غیبت، مانعی است برای ازدواج و می‌تواند از فعلیت ازدواج جلوگیری کند.

درستی این استدلال در گرو آن است که هیچ فرضی وجود نداشته باشد که ازدواج کردن امام عصر علیه السلام با فلسفه غیبت که ناشناخته بودن آن حضرت برای عموم مردم است، منافات نداشته باشد، ولی وجود چنین فرضی ممکن است، و اگر تحقق آن به صورت عادی ممکن نباشد، از طریق خارق العاده ممکن خواهد بود.

۳. توقف و سکوت

از آنجا که برای نفی و اثبات این مطلب، دلیل معتبری وجود ندارد، بهتر آن است که در این باره توقف کرده و از اظهار نظر قطعی خودداری کنیم، زیرا این مطلب از مسایلی نیست که اعتقاد به آن واجب باشد.^۲

۴. دیدگاه برگزیده

باتوجه به عمومات استحباب ازدواج و مکروه بودن عزوبت و امکان انجام آن به گونه‌ای که با فلسفه غیبت و ناشناخته بودن امام علیه السلام برای عموم منافات نداشته باشد، می‌توان گفت امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و چه بسا فرزندی یا فرزندان هم داشته باشد. البته اظهار نظر قطعی در این باره نمی‌توان کرد، زیرا احتمال این که امام زمان علیه السلام دارای شرایط و احکام ویژه‌ای باشد نیز منتفی نیست.

۱. تاریخ الغیة الکبری، ص ۸۰ و ۸۱.

۲. امامت و مهدویت، ج ۲، ص ۴۶۸-۹.

فصل نهم: جواز یا حرمت ذکر نام امام زمان علیه السلام

مقدمه

در روایات بسیاری بیان شده است که نام و کنیه مهدی موعود علیه السلام، همانند نام و کنیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. از سوی دیگر، در دسته‌ای از روایات، بردن نام آن حضرت حرام دانسته شده است. از سوی عالمان شیعه در این باره سه دیدگاه اظهار شده است:

الف) حرمت ذکر نام امام عصر علیه السلام در طول دوران غیبت و تا وقت ظهور آن حضرت.^۱

ب) حرمت ذکر نام امام زمان علیه السلام در عصر غیبت صغری.^۲

ج) حرمت ذکر نام آن حضرت در زمان و شرایطی که بیم خطر برای وجود آن حضرت وجود داشته است.^۳

۱. اقسام روایات

روایات مربوط به این مسئله چند دسته‌اند:

۱. شیخ صدوق (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۷) و علامه مجلسی (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲) این دیدگاه را برگزیده‌اند.

۲. این قول را علامه مجلسی به برخی نسبت داده است: من خص ذلك بزمان الغيبة الصغرى... بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲.

۳. علی بن عیسی اربلی (کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۷۳) و شیخ حر عاملی (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹۲) این دیدگاه را برگزیده‌اند. شیخ حر عاملی، عنوان باب را این گونه انتخاب کرده است: «باب تحریم تسمیة المهدی علیه السلام و سائر الأئمة علیهم السلام و ذکرهم وقت التقیة، و جواز ذلك مع عدم خوف التقیة».

۱-۱. حرمت مطلق

پاره‌ای از روایات بر حرمت ذکر نام حضرت ولی عصر علیه السلام به طور مطلق دلالت می‌کند، یعنی اطلاق آن هر زمان و مکان و شرایطی را شامل می‌شود مانند:

(الف) «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرًا»^۱: غیر از کافر، نام صاحب این امر (قائم آل محمد علیهم السلام) را نمی‌برد.

(ب) ریان بن صلت می‌گوید از امام رضا علیه السلام شنیدم که وقتی درباره قائم علیه السلام از او سوال شد، فرمود: «لَا تُرَى جِسْمُهُ، وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ»^۲: جسمش دیده نمی‌شود، و نامش برده نمی‌شود.

(ج) صفوان بن مهران می‌گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: مهدی علیه السلام که از فرزندان تو است، چه کسی است؟

امام علیه السلام فرمود: «الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ، يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَّتُهُ»^۳: مهدی، پنجمین امام از فرزندان امام هفتم است، شخص او از شما غایب است و بردن نامش برای شما جایز نیست.

(د) از امام محمد تقی علیه السلام روایت شده که درباره قائم علیه السلام فرمود: «يُخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَ تَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَّتُهُ وَ هُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ كُنْيَةُ الْحَدِيثِ»^۴: ولادت آن حضرت بر مردم، مخفی است و شخص او از دیدگان آنان پنهان است، و بردن نامش حرام می‌باشد، او همانم و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۱-۲. حرمت قبل از ظهور

در برخی از روایات، حرمت بردن نام مبارک امام عصر علیه السلام به قبل از ظهور مقید شده

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۶، باب ۳۳، حدیث ۴.

۲. همان، حدیث ۵.

۳. همان، ص ۴۸۸، حدیث ۱۱.

۴. همان، ص ۴۸۹، حدیث ۱۴.

فصل نهم: جواز یا حرمت ذکر نام امام زمان علیه السلام ۲۴۹

است^۱، مانند:

الف) از امام کاظم علیه السلام روایت شده که درباره امام عصر علیه السلام فرمود: «يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ وَلَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْوِيَّتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ فَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»^۲: ولادتش بر مردم مخفی است و بردن نامش برای آنان حرام است تا وقتی که خداوند بزرگ او را ظاهر سازد و به واسطه او زمین را پر از قسط و عدل کند، آن گونه که از ظلم و جور پر شده است.

ب) عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام روایت کرده که درباره حضرت قائم علیه السلام فرمود: «لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۳: ذکر نام او حلال نیست تا وقتی که خروج کند و زمین را همان گونه که از ظلم و جور پر شده، از قسط و عدل پر کند.

۳-۱. حرمت، به دلیل داشتن خطر برای امام علیه السلام

در شماری از روایات تصریحاً یا تلویحاً، وجه حرمت ذکر نام امام عصر علیه السلام بیان شده است، و آن اینکه با ذکر نام آن حضرت، دشمنان او را خواهند شناخت، و جان مبارکش در خطر خواهد افتاد، مانند:

الف) ابو عبدالله صالحی می گوید: پس از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام اصحاب ما از من خواستند که اسم و مکان حضرت مهدی علیه السلام را سؤال کنم. (پس از سؤال) جواب آمد: «إِنْ دَلَّلْتَهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ وَإِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ»^۴: اگر آنان را به اسم حضرت مهدی علیه السلام آگاه کنید، آن را منتشر می نمایند، و اگر مکانش را بشناسند،

۱. این دسته از روایات، از حیث زمان و ذکر نام امام علیه السلام مقید است، ولی از حیث اینکه مقام تقیه است یا نه، مانند دسته اول مطلق می باشد.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲.

۳. همان.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۷، حدیث ۷.

[دشمنان] او را خواهند شناخت. این روایت - همان گونه که شیخ حر عاملی گفته است - بیان گر این است که نهی از بردن نام مبارک امام عصر علیه السلام مخصوص مواردی است که خوف از ضرر و خطر وجود داشته باشد.

ب) شخصی از محمد بن عثمان (نایب خاص دوم امام عصر علیه السلام) پرسید: آیا جانشین حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: آری. پرسید اسمش چیست؟ در پاسخ گفت: «فلا سم محرم علیکم ان تسألوا عن ذلک و لا اقول ذلک فلیس لی ان احلل و لا احرم ولكن عنه علیه السلام، فان الامر عند السلطان، ان ابا محمد مضی و لم یخلف ولدا - الی ان قال - و اذا وقع الاسم وقع الطلب، فاتقوا الله و امسکوا عن ذلک»^۱؛ پرسش کردن از نام او بر شما حرام است، من این مطلب را از پیش خود نمی‌گویم، زیرا بر من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه این حکم را از سوی امام علیه السلام گفتم، وجه حرمت بردن نام آن حضرت این است که زمامدار وقت چنین تصور می‌کند که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت و فرزندی بر جای نگذاشت - تا اینکه گفت - هرگاه نام حضرت مهدی علیه السلام برده شود، دشمنان در طلب او برخوانند آمد، پس از مخالفت با حکم خدا پرهیزید و در این باره سخن نگویند.

دلالت این روایت نیز بر اینکه وجه حرمت بردن نام امام عصر علیه السلام، خوف خطر و ضرر بر وجود آن حضرت می‌باشد، روشن است.

ج) به نقل شیخ صدوق از علی بن عاصم کوفی، در میان توقیعات امام زمان علیه السلام این جملات نمایان شده است: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ»^۲؛ کسی که نام مرا در مجلسی از مردم ببرد، ملعون است. اگرچه در این روایت، وجه حرمت ذکر نام امام عصر علیه السلام در بین مردم بیان نشده است، ولی با توجه به این که دشمنان امام علیه السلام در میان مردم بوده‌اند، ظهور در این دارد که وجه آن، خوف خطر برای وجود امام علیه السلام

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۷، حدیث ۸.

۲. همان، ص ۴۸۹؛ حدیث ۱۲ و ۱۳، نیز به همین مضمون است.

می باشد.

د) امام باقر علیه السلام در پاسخ ابو خالد کابلی که از او خواست تا نام صاحب این امر (مهدی موعود علیه السلام) را برایش بگوید، فرمود: «لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَّضُوا عَلَيَّ أَنْ يَقْطَعُوهُ بَضْعَةً»؛ اگر فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام او را می شناختند، حرص آن داشتند که او را بکشند. مفاد این روایت این است که برخی از بنی فاطمه قصد ضرر رساندن به حضرت مهدی علیه السلام را داشتند، تا چه رسد به غیر آنان، از این رو امام باقر علیه السلام با ذکر نام از او یاد نکرد تا نامش پوشیده بماند و شناخته نشود و دست دشمنان به او نرسد.

نتیجه این دسته از روایات این است که نبردن نام آن حضرت، یک حکم تبعیدی نیست، بلکه برای تقیه و حفظ جان حضرت از خطر دشمنان است.

۴-۱. ذکر نام امام عصر علیه السلام توسط امامان طاهرين علیهم السلام و اصحاب آنان.

برخی روایات بیان گر این است که ائمه اطهار علیهم السلام یا اصحاب آنان در مواردی از حضرت مهدی علیه السلام به نام یاد کرده اند، مانند:

الف) اَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ بَعَثَ اِلَيَّ بَعْضُ مِنْ سَمَاءٍ، شَاةٌ مَذْبُوحَةٌ وَ قَالَ: هَذِهِ مِنْ عَقِيْقَةِ ابْنِي مُحَمَّدٍ^۱؛ امام حسن عسکری علیه السلام گوسفند ذبح شده ای را برای برخی از افراد که نامشان را برده بود، فرستاد و فرمود این گوسفند عقیقه فرزندم محمد (حضرت مهدی علیه السلام) است.

ب) ابو غانم خادم گفته است: «وُلِدَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام وَلَدٌ فَسَمَّاهُ مُحَمَّدًا فَعَرَضَهُ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ يَوْمَ الثَّالِثِ وَ قَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ وَ هُوَ الْقَائِمُ»^۲؛ برای ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) فرزندی به دنیا آمد و او را محمد نامید و روز سوم او را به اصحاب خود نشان داد و فرمود: این، پس از من سرپرست شما و جانشین من بر شماست

۱. بحار الانوار، ج ۵۱ ص ۳۱.

۲. همان، حدیث ۱۶.

۳. همان، حدیث ۱۷.

و او قائم علیه السلام است.

از این روایت به دست می آید که امام عسکری علیه السلام نام حضرت مهدی علیه السلام را برای ابوغانم و امثال او ذکر کرده بود، و ابوغانم نیز ذکر نام او را حرام نمی دانست.

(ح) در برخی از روایات حدیث لوح نیز به نام حضرت مهدی علیه السلام تصریح شده است: «أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ الْقَائِمِ»^۱.

(د) شیخ صدوق، به سندهای متعدد از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در برابر او لوحی بود که در آن نام های اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته شده بود. آنان دوازده نفر بودند که آخرین آنها حضرت قائم علیه السلام بود. نام سه نفر از آنان، محمد (امام پنجم، امام نهم و امام دوازدهم علیه السلام)، و نام چهار نفر از آنان علی (امام اول، امام چهارم، امام هشتم، و امام دهم علیه السلام) بود.^۲

(هـ) مفضل بن عمر می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و از او خواستم که امام پس از خود را معرفی کند. امام علیه السلام فرمود: «امام پس از من فرزندی موسی علیه السلام است، و افزود: «وَالْخَلْفُ الْمَأْمُولُ الْمُنتَظَرُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى علیه السلام»^۳. جانشینی که مورد آرزو و انتظار مردم است، محمد فرزند حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی علیه السلام است.

(و) در روایتی از عثمان بن سعید، اولین نائب خاص امام زمان علیه السلام از امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوار آن حضرت علیه السلام آمده است که زمین هیچ گاه از حجت خدا خالی نخواهد بود، و کسی که از دنیا برود در حالی که امام زمان خویش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است. شخصی از آن حضرت پرسید، امام و حجت خدا پس از شما چه کسی است؟ امام علیه السلام فرمود: «ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي»

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۱۱-۳۱۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹۱، حدیث ۲۲.

فصل نهم: جواز یا حرمت ذکر نام امام زمان علیه السلام ۲۵۳

فَمَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۱: امام و حجت پس از من فرزندم محمد است، کسی که او را نشناسد و از دنیا برود، بر مرگ جاهلی مرده است.

ز) در دعای بعد از زیارت آل یاسین نیز نام مبارک امام زمان علیه السلام ذکر شده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَي سَبِيلِكَ وَ الْقَائِم بِقِسْطِكَ...»^۲.

نکته

در روایاتی که بیان گر این مطلب است که نام و کنیه مهدی موعود علیه السلام همانند نام و کنیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. اگرچه، به صراحت نام و کنیه آن حضرت ذکر نشده است، ولی در دلالت بر نام و کنیه امام علیه السلام کم تر از تصریح نیست، چرا که همگان می دانند که نام پیامبر اکرم محمد صلی الله علیه و آله و کنیه آن حضرت، ابوالقاسم است، لذا مؤلف «کشف الغمة» از کسانی که گفته اند: «بردن نام و کنیه امام زمان علیه السلام جایز نیست» و از سوی دیگر گفته اند: نام او نام پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیه اش کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است، اظهار شکفتی کرده است.^۳ مگر آنکه ذکر اینکه نام و کنیه مهدی موعود علیه السلام نام و کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ناظر به تعیین مصداق و اینکه او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، نباشد، یعنی آن جا که ذکر نام و کنیه امام مهدی علیه السلام خطر ساز باشد، نه تصریح به آن جایز بوده است، و نه تلویح و کنایه.

۲. جمع میان روایات

روایات دسته اول و دوم در دلالت بر عدم جواز ذکر نام امام عصر علیه السلام در دوران غیبت، از این جهت که شرایط تقیه وجود داشته باشد یا نه، و خطری وجود مبارک امام علیه السلام را تهدید کند یا نه، اطلاق دارند. اطلاق این روایات با روایات دسته سوم که

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹۱-۴۹۲، حدیث ۲۳.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام.

۳. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۷۳.

بیان گر وجه حرمت ذکر نام حضرت ولی عصر علیه السلام می باشند، یعنی در شرایط تقیه و بیم خطر برای وجود آن حضرت، تقیید می گردد، در نتیجه میان روایات، تعارضی نخواهد بود. و دسته چهارم که در آنها به نام مبارک امام زمان علیه السلام تصریح شده است، در شرایط و مواردی بوده که برای وجود مبارک آن حضرت خطری وجود نداشته است. همان گونه که در آغاز بحث اشاره شد، عده ای از عالمان شیعه این دیدگاه را برگزیده اند:

۱-۲. علی بن عیسی اربلی گفته است: «والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان للتقیه فی وقت الخوف علیه، و الطلب له، و السؤال عنه، فاما الآن فلا، و الله اعلم»^۱: رای من در این باره این است که منع از ذکر نام امام عصر علیه السلام به خاطر تقیه و در زمان خوف بر وجود آن حضرت و زمانی بوده که [عباسیان] در جست و جو و پرسش از آن حضرت بودند، ولی در زمان ما چنین منعی وجود ندارد، و خدا آگاه تر است.

۲-۲. شیخ حر عاملی نیز گفته است: «احادیثی که به نام امام زمان علیه السلام در آنها تصریح شده و در باره امر به ذکر نام او به طور عام و خاص، به صورت تصریح یا تلویح، به صورت فعل معصوم یا تقریر او، در نصوص، زیارت ها، دعاها، تعقیبات و تلقین و غیر آن، بسیار است، که برخی از آن ها، بیان گردید، و برخی دیگر در آینده بیان خواهد شد، و این مطلب بر آنچه ما در عنوان باب آوردیم، دلالت می کند»^۲. آنچه ایشان در عنوان باب آورده بیان گر این است که حرمت بردن نام امام عصر علیه السلام مخصوص شرایط تقیه است.^۳

ایشان، در پاورقی گفته است: «عده ای از عالمان ما در کتاب های حدیث، اصول، کلام و غیر آنها به نام امام عصر علیه السلام تصریح کرده اند که محقق حلی، علامه حلی، سید

۱. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۷۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹۲.

۳. باب تحریم تسمیة المهدی علیه السلام و سائر الأئمة علیهم السلام و ذکرهم وقت التقیة، و جواز ذلک مع عدم الخوف، همان، ص ۴۸۵.

فصل نهم: جواز یا حرمت ذکر نام امام زمان علیه السلام ۲۵۵

مرتضی، شیخ مفید، فاضل مقداد و سید بن طاوس از آن جمله‌اند.^۱

۲-۳. آیت الله مکارم شیرازی نیز گفته است: «ممنوعیت و حرمت نام بردن حضرت مهدی علیه السلام بستگی به خوف و ترس رسیدن ضرر به خود آن حضرت یا به ما، طبق میزان‌های معتبری که در تقیه گفته شده، دارد و در غیر مورد تقیه جایز است به چند دلیل: الف) این مطلب، یگانه راه جمع بین روایات و حمل کردن روایات مطلق آن بر روایات مقید می‌باشد.

... کاش می‌دانستم که قائل به حرمت ذکر نام حضرت قائم علیه السلام به طور مطلق و در همه شرایط و زمان‌ها درباره روایات دسته چهارم که جدا بسیار هستند چه می‌گویید؟ آیا طرد و نادیده گرفتن همه آنها ممکن است؟

ب) احادیث بسیاری وارد شده که در آنها تصریح شده که اسم مهدی علیه السلام همان اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیه مهدی علیه السلام همان کنیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. روشن است که این مطلب در حکم بردن نام حضرت مهدی علیه السلام است.

ج) اعتقاد به حرمت تلفظ به نام شریف آن حضرت، بی آن که مورد تقیه یا محذور دیگری باشد، با اعتقاد به جواز تلفظ به لفظ کنایی، که دلالت بر اسم می‌کند و یا مثل «م - ح - م - د» احتیاج به تعبد شدید دارد. با جایز بودن ذکر نام آن حضرت به صورت کنایه، چه نقصانی در ذکر نام شریف آن حضرت وجود دارد که وجه حرمت آن باشد و آن وجه در ذکر نام کنایی وجود ندارد؟ گرچه این استبعاد به تنهایی در احکام فقهی دلیل به شمار نمی‌رود، ولی می‌تواند مؤید آنچه بیان گردید، باشد.

د) مؤید دیگر این مطلب، روایاتی است که در مورد عدم جواز تصریح به نام دیگر امامان معصوم علیهم السلام در شرایط تقیه وارد شده است. چنان که کلینی با سند از عنبسه نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ ذِكْرَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ»^۲؛ از بردن نام علی و

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹۲.

۲. همان، ص ۴۸۶، باب ۳۳، ح ۲.

فاطمه علیها السلام پرهیزد، زیرا برای مردم (مخالفان اهل بیت) چیزی مانند ذکر نام علی و فاطمه علیها السلام مبعوض نیست.

ایشان، در ادامه از سخن شیخ صدوق، که پس از نقل روایت لوح که در آن به نام مبارک ولی عصر علیه السلام تصریح شده، گفته است: «در این حدیث با تصریح، نام آن حضرت وارد شده، ولی نظر من آن است که از ذکر نام او نهی شده است» اظهار شگفتی کرده و گفته است: شاید مرحوم صدوق عدم جواز را موافق با احتیاط دیده است، گرچه احتیاط در عمل با احتیاط در فتوا دو چیزند^۱.

احتیاط در مقام فتوا، در این بحث، بر خلاف احتیاط است، زیرا لازمه آن مخالفت با شمار زیادی از روایات است که در آنها به ذکر نام مبارک امام عصر علیه السلام تصریح شده است، اما احتیاط در مقام عمل چنین پیامدی را به همراه ندارد، زیرا بحث درباره حرمت و جواز (اباحه) است نه حرمت و وجوب، یا حرمت و استحباب، و ترک مباح برای اطمینان از اینکه انسان مرتکب حرام یا مکروه نشده است، مطلوب است.

۱. القواعد الفقهية، ج ۲، ص ۱۲۲.

فصل دهم: جواز یا حرمت قیام، قبل از ظهور امام عصر^۱

مقدمه

یکی از مسایل مربوط به عصر غیبت امام عصر^۲ این است که آیا قیام در برابر حکومت‌های فاسد و ظالم برای برچیدن بساط فساد و ظلم جایز است یا نه؟ در این باره دو دیدگاه مطرح شده است. منشأ این دو دیدگاه دو دسته روایات است که برخی بر حرمت قیام و برخی دیگر بر جواز آن دلالت می‌کنند، در این فصل این مسأله را تبیین و تحلیل می‌کنیم.

۱. حرمت مطلق

مفاد برخی روایات، طاغوتی بودن هر پرچمی است که قبل از قیام امام زمان^۳ برافراشته شود، در حدیثی معتبر از امام صادق^۴ روایت شده که فرمود: «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۵: هر پرچمی که قبل از قیام حضرت قائم آل محمد^۶ برافراشته شود، صاحبش طاغوت است و در مقابل خداوند، عبادت شده است. این مطلب، در سه روایت دیگر از امام باقر^۷ نیز بیان شده است.^۸

۲. جواز یا حرمت مشروط

اگر چه مدلول ظاهر این روایات این است که هرگونه پرچمی که قبل از ظهور و قیام

۱. این فصل با همکاری فاضل محترم، جناب آقای قاسم محبی نگارش یافته است.

۲. الکافی، ج ۸، ص: ۲۹۵؛ سند حدیث چنین است: «عنه عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن ابي بصير عن ابي عبد الله^۳».

۳. کتاب الغیة (النعمانی)، النص، ص: ۱۱۴ ح ۹- و ص ۱۱۵ ح ۱۱ و ۱۲.

امام عصر علیه السلام بر افراشته شود، یعنی هر گونه قیامی علیه ظالمان و تبهکاران برای برپایی حکومت عادلانه، قبل از قیام امام عصر علیه السلام طاغوتی و نامشروع است، ولی از روایات دیگر به دست می آید که مقصود قیامی است که قیام کننده مدعی امامت باشد و در جهت استیفای حقوق اهل بیت یا زمینه سازی برای حکومت آنان نباشد. گواه روشن این مدعا، قیام هایی است که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام واقع شده یا واقع خواهد شد، و چون در جهت زمینه سازی برای حکومت امامان معصوم علیهم السلام بوده یا زمینه ساز حکومت عدل مهدوی خواهد بود، مورد تأیید می باشد. قیام زید بن علی و سید یمانی دو نمونه بارز آن است.

۱-۲. قیام زید

در حدیثی که محدث کلینی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده، درباره زید بن علی علیه السلام و قیام او آمده است: «زید، عالم و صدوق بود، و شما را به سوی خودش دعوت نکرد، بلکه به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت کرد، و اگر پیروز می شد به عهد خود وفا می کرد، او علیه سلطانی (جائر) خروج کرد تا قدرت او را در هم شکند، پس امروز کسی از خاندان ما که قیام می کند به چه چیزی دعوت می کند؟ (اگر) به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کند، ما شما را گواه می گیریم که به آن راضی نیستیم، و او با (خروج خود) نافرمانی ما را می کند. و آن گاه که پرچم های مختلف برافراشته شود، سزاوارتر این است که جز سخن کسی که بنی فاطمه با او می باشند، شنیده نشود، سوگند به خدا که صاحب شما (مهدی موعود علیه السلام) کسی نیست جز آنکه بنی فاطمه با او

۱. «فَإِنْ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَ كَانَ صَادِقًا وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ، إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَلَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَنْقُضَهُ، فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَى شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ، إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَخَرُّوا تُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَهُوَ يَعْصِيَنَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَهُوَ إِذَا كَانَتْ الزَّيَاةُ وَالْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ، فَوَاللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَخْرُجُوا إِلَى شُعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ أَوْ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَضُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِي غَلَامَةً».

همراهند. (او در) ماه رجب قیام می کند، پس با نام خدا به سوی او روی آورید، و اگر خواستید تا شعبان به تأخیر بیندازید، و اگر دوست دارید در کنار خانواده هایتان بمانید و روزه بگیرید، چه بسا این کار برایتان سودمندتر باشد، و خروج سفیانی نشانه ای کافی است (برای قیام مهدی موعود علیه السلام).

از این روایت به دست می آید که قیام ها دو گونه اند:

۱- قیام هایی که رهبر قیام، مردم را به خودش دعوت می کند (مدعی امامت و رهبری است).

۲- قیام هایی که رهبر قیام، مردم را به امامت اهل بیت علیهم السلام دعوت می کند و هدفش این است که حکومت را از غاصبان و ظالمان باز پس گیرد و آن را به امامان اهل بیت علیهم السلام بسپارد یا با اذن آنان تشکیل حکومت دهد، چنان که هدف زید شهید همین بوده است: «إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفَى بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ»: به خاطر رضایت اهل بیت علیهم السلام قیام کرده بود و اگر پیروز می شد، به وعده ی خود وفا می کرد. روشن است که زید شهید خصوصیت نداشته، و ملاک آنکه رضای آل محمد است عمومیت دارد و هر قیام دیگری را که همین ملاک را داشته باشد، شامل می شود.

اشکال

در ذیل این روایت، امام صادق علیه السلام حتی قیام های به خاطر رضایت اهل بیت علیهم السلام را رد کرده است، زیرا فرموده است: اگر امروز کسی برای رضایت آل محمد علیهم السلام هم قیام کند، ما به آن رضایت نداریم و او نافرمانی ما را کرده است.

پاسخ

نهی مزبور، ناظر به شرایط خاص آن زمان است، چنان که از کلمه «الیوم» به دست می آید و با آنچه صدر روایت بر آن دلالت می کند، منافات ندارد.

آنچه در روایت یادشده درباره قیام زید بیان شده است، در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام در قضیه ی برادرشان زید بن موسی که در بصره قیام کرده بود، نیز آمده است.

وقتی مأمون، زید بن موسی را دستگیر کرد، خطاب به امام رضا علیه السلام گفت یا ابا الحسن، برادر تو قیام کرده است، قبل از او زید بن علی نیز قیام کرد و کشته شد و جرم او کوچک نیست، ولی من به خاطر تو برادرت را عفو می کنم.

امام رضا علیه السلام فرمود: برادر مرا با زید بن علی علیه السلام مقایسه نکن که او از عالمان آل محمد صلی الله علیه و آله بود و پدرم نقل کرد که از امام صادق علیه السلام شنیده بود که می فرمود: خدا رحمت کند عمویم زید را که مردم را دعوت کرد به رضایت آل محمد و اگر پیروز می شد وفا می کرد به آنچه که وعده داده بود، و قبل از این که قیام کند با من مشورت کرد.

مأمون گفت: آیا کسی که به غیر حق ادعای امامت کند نکوهش نشده است؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد، زید بن علی چیزی را که حقش نبود ادعا نکرد و او پرهیزگارتر از این بود، بلکه او گفت دعوت می کنم شما را به رضایت آل محمد، و آن نکوهشی که گفتم، در مورد کسی است که ادعا می کند خداوند در مورد شخص او نصی فرستاده است و به غیر دین خدا دعوت می کند.^۱

بنابراین، روایات نهی کننده از قیام، ناظر به کسی است که مدعی امامت است، اما اگر چنین ادعایی نداشته باشد و به خاطر رضایت اهل بیت علیهم السلام قیام کند، و شرایط آن نیز فراهم باشد، مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام است.

در عصر امام صادق علیه السلام، قیام هایی صورت گرفته که در آنها دعوت به نفس بوده است، مثل قیام محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه، چنان که در صحیححه عبدالکریم بن عتبه هاشمی آمده است که: عده ای از معتزله نزد امام صادق علیه السلام آمدند و به ایشان گفتند که با نفس زکیه بیعت کرده اند و از حضرت خواستند که با وی بیعت کند. امام علیه السلام آنان را از این کار بر حذر داشت و فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ خَيْرَ

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۸، الباب ۲۵ (باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی زید)، الحدیث ۱.

فصل دهم: جواز یا حرمت قیام، قبل از ظهور امام عصر علیه السلام ۲۶۱

أَهْلِي الْأَرْضِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ شُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ^۱؛ تقوای الهی پیشه کنید، همانا پدرم که بهترین اهل زمین و داناترین آنها به کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرد که: هر کسی که با شمشیرش به مردم حمله کند و آنها را به خودش دعوت کند، در حالی که اعلم از او در بین مسلمین است، او گمراه است.

در روایتی، پس از ذکر خلافت خلفای سه گانه قبل از علی علیه السلام و اینکه مردم پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو گروه بودند، عده‌ای به منزله پیروان هارون و گروهی به منزله پیروان گوساله سامری، چنین آمده است: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يَبَايِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَايَةً ضَلَالَةٍ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ»^۲: کسی نیست که قبل از خروج دجال، قیام کرده و مردم را به سوی خود دعوت می‌کند، مگر اینکه کسانی با او بیعت می‌کنند، و هر کس پرچم گمراهی را بلند کند، طاغوت خواهد بود.

در آغاز این روایت، خلافت خلفای سه گانه مطرح شده است، روشن است که آنها مردم را به سوی خود دعوت کردند نه رضایت اهل بیت علیهم السلام. وقتی که دعوت به نفس باشد و حکومتی تشکیل شود، حکومت ضلالت خواهد بود.

۲-۲. قیام یمانی

بر اساس روایات، قبل از ظهور و قیام ولی عصر علیه السلام، یمانی خروج خواهد کرد. خروج او یکی از نشانه‌های حتمی ظهور به شمار آمده است. او دعوی امامت ندارد بلکه برای فراهم نمودن قیام امام عصر علیه السلام قیام خواهد کرد. بدین جهت قیام او مورد تأیید واقع شده و پرچمش هدایت به شمار آمده است، نه پرچم طاغوت، ابوبصیر از امام

۱. الکافی، ج ۵ ص ۲۳-۲۷.

۲. همان، ج ۸ ص: ۲۹۷-۲۹۶.

باقرا^(ع) روایت کرده که فرمود^۱: در میان پرچم‌هایی که (در طلوعه ظهور مهدی موعود^(عج)) برافراشته می‌شود، پرچمی هدایت‌گرت‌تر از پرچم یمانی نیست. پرچم او، پرچم هدایت است، او مردم را به سوی صاحب شما (ولی عصر^(عج)) دعوت می‌کند، و بر مسلمانی جایز نیست که از او روی‌گردان شود، کسی که چنین کند، اهل دوزخ خواهد بود، زیرا او به حق و طریق مستقیم دعوت می‌کند.

بر اساس این روایت، قیام یمانی که قبل از ظهور حضرت مهدی^(عج) است، مورد تأیید ائمه^(ع) واقع شده و دیگران به همراهی با او تکلیف و تشویق شده‌اند.

وجه تأیید قیام او این است که او به سوی امام زمان^(عج) دعوت می‌کند: «هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ» و چون این غرض در قیام او هست کسی که او را یاری نکند اهل جهنم شناخته شده است. بنابراین آنچه که در روایات محل بحث به عنوان طاغوت مطرح شده است، هر قیامی نیست، یعنی از آن روایات اراده عموم نشده است.

نتیجه: هر قیامی که قبل از ظهور و قیام امام عصر^(عج) واقع شود و هر پرچمی که به قصد قیام برافراشته شود، اگر در راستای ظهور و قیام امام^(عج) باشد، با رعایت قواعد و احکام عقلانی و شرعی قیام، مشروع خواهد بود. چنین پرچم و قیامی هرگز طاغوتی نمی‌باشد، بلکه الهی و توحیدی است، و پشتیبانی از آن واجب است، اما پرچم و قیامی که در راستای ظهور و قیام امام عصر^(عج) نباشد، بلکه در مقابل یا مستقل از آن باشد، طاغوتی و نامشروع خواهد بود.

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ فِي الرِّايَاتِ رَايَةُ أَهْلِ دِينٍ مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَزَمَ بَيْعَ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلُّ مُسْلِمٍ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَأَنْهَضَ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَةَ رَايَةَ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ» كتاب الغيبة (النعمانی)، ص ۲۵۳.

فصل یازدهم: قیام با شمشیر^۱

مقدمه

در روایات بسیاری، بر این مطلب تصریح و تأکید شده است که ظهور و قیام حضرت ولی عصر (عج) با شمشیر همراه است. از باب نمونه در شماری از روایات، که ولی عصر (عج) به برخی از پیامبران تشبیه شده و ویژگی‌های آنان برای آن حضرت اثبات شده است، سنت یا ویژگی او از پیامبر اکرم (ص) قیام با شمشیر می‌باشد.^۲

در این جا، این پرسش مطرح می‌شود که مقصود از قیام امام عصر (عج) با شمشیر چیست؟ آیا مدلول حقیقی آن مراد است یا جنبه نمادین دارد و هدف این است که او تقیه نخواهد کرد و با ظالمان و مستکبران نبرد خواهد کرد. در فرض اول، آیا شمشیری که او با آن با دشمنان مبارزه خواهد کرد، شمشیر معمولی است یا خارق العاده؟ و در فرض اول، چگونه با شمشیر می‌تواند با سلاح‌های پیشرفته بشری مقابله کرده و بر آنان غلبه نماید! در این باره سه احتمال قابل طرح است:

۱. معنای حقیقی

احتمال اول این است که روایات را بر معنای ظاهری آنها حمل کرده بگوییم: امام زمان (عج) به هنگام ظهور، با شمشیر با دشمنان مبارزه خواهد کرد. حال یا سلاح‌های روز بر اثر وقایع خاصی که در آن زمان واقع می‌شود از بین خواهد رفت، و یا امام (عج) به

۱. این فصل با همکاری فاضل محترم، جناب آقای یحیی گوهری نگارش یافته است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱ ص ۲۱۷-۲۱۸؛ منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۱۵-۳۱۸.

صورت خارق العاده آنها را بی تاثیر می کند، و با شمشیر بر آنها غلبه می کند.

۲. معنای کنایی

احتمال دوم این است که کلمه «سیف» در روایات، کنایه از اعمال قدرت و مقابله با دشمنان و غلبه بر آنان است و امام زمان علیه السلام بر خلاف دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام که به تقیه عمل می کردند، اهل تقیه نخواهد بود. بر این احتمال به وجوهی استدلال شده است.

دلیل اول: عدم امکان غلبه با شمشیر بر سلاح های پیشرفته: اگر امام زمان علیه السلام

بخواهد با شمشیر در مقابل تجهیزات مدرن و پیشرفته قیام کند، پیروز نخواهد شد.

این استدلال ناتمام است، زیرا اولاً: علم یقینی و قطعی نداریم که هنگام ظهور سلاح پیشرفته وجود خواهد داشت، شاید بر اثر یک حادثه عادی یا غیر عادی تمام سلاح های پیشرفته بشری از بین برود.

ثانیاً: استدلال یاد شده مبتنی بر قانون و شرائط عادی است، اما شمشیری که در دست امام زمان علیه السلام و یاران آن بزرگوار است، می تواند تأثیر خارق العاده داشته باشد و سلاح های مدرن را از کار بیندازد، یا این که امام زمان علیه السلام در سلاح پیشرفته آنها دخل و تصرف تکوینی بکند و همه آنها از کار بیافتند.

گفته شده است: اولاً: معجزه همه جا اتفاق نمی افتد، بلکه در شرائط خاصی رخ می دهد، چنان که مطالعه سیره ائمه علیهم السلام نشان می دهد، آن بزرگواران فقط در موارد خاصی کارها را از طریق غیر عادی انجام داده اند.

ثانیاً: امور خارق العاده در جایی رخ می دهد که تحقق پدیده ای از طریق عادی ممکن نباشد، ولی اگر جایگزین عادی دیگری داشته باشد، وجهی برای استفاده از معجزه وجود ندارد، چنان که در مساله مورد بحث، طریق عادی وجود دارد، به این صورت که سلاح امام زمان علیه السلام پیشرفته تر از سلاح روز باشد و از این طریق بر دشمنان خود پیروز بشود.^۱

گفتار یاد شده درست نیست، زیرا تحقق پدیده‌ای از طریق خارق العاده مشروط به این نیست که تحقق آن از طریق عادی ممکن نباشد، بلکه مشروط به این است که غرض حکیمانه‌ای داشته باشد، و نبرد خارق العاده با شمشیر، از نشانه‌های حقانیت امام عصر علیه السلام خواهد بود.

دلیل دوم: معقول نبودن سیر قهقرایی تاریخ: لازمه اینکه ولی عصر علیه السلام به هنگام ظهور و قیام به جای بکارگیری سلاح‌های پیشرفته در نبرد با دشمنان از شمشیر استفاده کند، این است که حرکت تاریخ سیر قهقرایی داشته باشد، این مطلب نامعقول است، زیرا عقل می‌گوید بازگشت به عقب نه منطقی است و نه ممکن. بلکه این بر خلاف سنت تکامل در زندگی انسان‌ها است. دلیلی وجود ندارد که ترقی و تکامل در جامعه‌ای که به سوی حق و عدالت پیش می‌رود، متوقف شود. صنایع امروزی نه تنها خیلی از مشکلات بشر را از بین برده‌اند، بلکه یکی از پایه‌های حکومت واحد جهانی، بهم پیوستگی دنیا به لحاظ وسائل ارتباطی و پیوندهای اجتماعی است و این موضوع بدون تکامل صنعتی ممکن نیست. بلی، شکی نیست که حکومت طرفدار حق و عدالت، جنبه‌های منفی تکنولوژی را از بین خواهد برد.^۱

استدلال مزبور، قابل مناقشه است، زیرا در این جا فرض دیگری نیز معقول است و آن اینکه علم و تکنولوژی بشری سیر قهقرایی نداشته باشد، ولی امام زمان علیه السلام به گونه‌ای خارق العاده بر آنها غلبه کند. دلیل معتبر عقلی یا نقلی بر ابطال این فرض وجود ندارد، و از طرفی —چنان که بیان شد— تصرف خارق العاده در سلاح‌های پیشرفته بشری، امداد غیبی و الهی و نشانه حقانیت امام عصر علیه السلام خواهد بود.

دلیل سوم: کنایی بودن لفظ «سیف»: از تأمل در روایات و نیز محاوره‌های عمومی به دست می‌آید که واژه شمشیر در چنین کاربردهایی کنایه از قدرتمندی و غلبه است.

۱- حکومت جهانی مهدی علیه السلام، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

وقتی گفته می‌شود: «حق خود را با شمشیر خواهم گرفت» مقصود این است که از طریق اعمال قدرت و زور حق خویش را خواهم گرفت. ضرب‌المثل‌های زیر نیز مؤید همین مطلب است:

«فلانی شمشیر را از رو بسته!» یعنی، آشکارا قدرت نمائی می‌کند.

«میان ما و شما شمشیر حکومت خواهد کرد!» اشاره به اینکه جز از راه جنگ مساله حل نمی‌شود.

«شمشیرها را غلاف نمی‌کنیم تا به هدف برسیم!» کنایه از اینکه مبارزه را تا آخر ادامه خواهیم داد.

«فلانی شمشیرش را غلاف کرده!» یعنی، دست از مبارزه برداشته است.

«فلانی شمشیر دو دم است!» یعنی، از دو سو مبارزه می‌کند.

این استعمال در روایات نیز شایع است مثل:

الجنة تحت ظلال السيوف؛ بهشت در سایه شمشیرهاست.

السيوف مقاليد الجنة؛ شمشیرها کلیدهای بهشتند!

موارد یاد شده، نشان می‌دهد که شمشیر دارای معنای کنایی و رمزی است و به جهاد و جانبازی و استفاده از قدرت اشاره دارد. لازمه اینکه شمشیر در روایات مزبور را به معنای حقیقی آن حمل کنیم، آن است که اگر کسی شمشیر نداشته باشد و با تیر و کمان به جنگ دشمنان خدا برود و در این راه کشته شود، این روایات شامل او نخواهد شد، که در نادرستی آن تردیدی وجود ندارد.

پس منظور از قیام امام زمان علیه السلام به سیف، اتکای آن حضرت بر قدرت و نیروی جنگی است و این تعبیرات در حق آن حضرت وارد شده است تا نشان بدهد آن حضرت مأمور به قیام است و این چنین نیست که تنها با پند و اندرز مردم را به راه راست هدایت کند؛ چرا که پند و اندرز برای عموم مردم راهگشا است، ولی عده معدودی جز با زور شمشیر به راه راست هدایت نمی‌شوند و امام علیه السلام برای نیل به مقصود و گسترش عدالت و

حکومت واحد جهانی، مجبور خواهد شد از گزینه جنگ نیز استفاده بکند.^۱

نقد

این وجه تنها بیان گر آن است که کاربرد سیف در روایات «قیام به سیف»، در معنای کنایی نادرست نیست، بلکه محتمل است، ولی دلیل بر اینکه مقصود معنای کنایی است نخواهد بود و معنای خلاف ظاهر لفظ، دلیل معتبر می خواهد.

آری، در برخی از روایات به جای کلمه «سیف»، واژه «قتل»^۲ به کار رفته است: «لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ» که می توان آن را شاهی بر این احتمال گرفت که معنای کنایی «سیف» مراد است نه معنای حقیقی آن.

مؤید دیگر این است که در معتبره حسن بن هارون، کلمه «سبی» بر «سیف» عطف شده است: «وَأَنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ سَارَ فِيهِمْ بِالسَّيْفِ وَالسَّبْيِ»^۳. این مطلب نشان می دهد که مراد از سیف، معنای کنایی آن یعنی جنگ است، زیرا اسیر گرفتن، متناسب با مطلق جنگ است نه فقط با جنگ با شمشیر. مؤیدش هم این است که در بعضی نسخه ها به جای کلمه «سیف» واژه «بسط» به کار رفته است.

مؤید دیگر آن است که در روایت مزبور آمده است که امام زمان علیه السلام به خلاف سیره علی علیه السلام عمل می کند؛ زیرا حضرت علی علیه السلام می دانست بعد از او شیعه اش مغلوب خواهد شد و لذا با دشمنان، مدارا می کرد، ولی امام زمان علیه السلام می داند شیعه او بعد از او مغلوب نخواهد شد و لذا با دشمنان، با سیف و سبی برخورد خواهد کرد.^۴ مغلوب نشدن امام زمان علیه السلام و شیعیان او، اعم است از اینکه با شمشیر باشد یا با سلاح دیگر.

۱. حکومت جهانی مهدی علیه السلام، ص: ۲۵۱ الی ۲۵۴؛ الامام المهدی من المهد الی الظهور، ص ۴۶۹

۲. رک: کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۳۵ و ۲۵۵.

۳. همان، ص ۲۳۲، ب ۱۳، ح ۱۶.

۴. همان.

۳. جمع بین سلاح روز و شمشیر

از بحث پیشین به دست آمد که امام زمان علیه السلام در جنگ با دشمنان از سلاح روز نیز استفاده خواهند کرد، و از طرفی، در روایات وارد شده است که آن حضرت با درع (زره) و شمشیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد آمد و در بعضی از روایات آمده است که آن حضرت متقلد به ذوالفقار خواهند شد.^۱

بر این اساس، می توان گفت: امام عصر علیه السلام در نبرد با دشمنان از سلاح های موجود در آن زمان استفاده خواهد کرد، و در عین حال، شمشیر، علاوه بر اینکه جنبه نمادی دارد، در مواردی مانند اجرای حدود مورد استفاده واقع خواهد شد البته، اینها احتمالاتی بیش نیست، و علم یقینی در این باره، در دسترس ما نمی باشد.

۱- کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۷۰ و ۳۰۸؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۰۷.

فصل دوازدهم: شرایط و نشانه‌های ظهور

مقدمه

شرط و نشانه بودن چیزی برای چیزی دیگر، در این که نوعی ارتباط وجودی و وقوعی میان شرط و مشروط تحقق دارد، همانند یکدیگرند. تفاوت آن دو این است که وجود شرط در وجود مشروط، نقش سببیت عقلی یا عرفی دارد، ولی نشانه نسبت به شیء دارای نشانه، نقش سببیت عقلی یا عرفی ندارد. از باب مثال، طلوع خورشید، شرط وجود روز و روشن شدن هوا نشانه آن است. با ذکر مثالی عرفی می‌توان تفاوت شرط و نشانه را این گونه بیان کرد که فردی حضور خود در منزل فردی دیگر را مشروط به انجام یا ترک کاری توسط او می‌کند، و حضور نماینده یا خدمتکار خود را در وقتی خاص نشانه حضورش قرار می‌دهد. البته، ممکن است چیزی هر دو ویژگی شرط و نشانه بودن را دارا باشد، مانند وجود ابر نسبت به باریدن باران.

در ارتباط با ظهور ولی عصر^{علیه السلام}، دو دسته از امور و واقعیت‌ها مطرح شده است که برخی از آنها شرایط ظهورند و برخی دیگر نشانه‌های آن می‌باشند. در این فصل به تبیین آنها می‌پردازیم. از آنجا که پنج نشانه، که به عنوان نشانه‌های حتمی ظهور معرفی شده‌اند، دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشند و مطالب بیش‌تر و مهم‌تری درباره آنها بیان شده است، فصلی جداگانه را به تبیین آنها اختصاص خواهیم داد.

۱. شرایط ظهور^۱

تحقق ظهور، یعنی تحقق وعده الهی در برپایی حکومت عدل گستر در سرتا سر زمین، در گرو شرایط زیر است:

۱-۱. وجود طرح و برنامه‌ای جامع و کامل، که ظرفیت برقراری نظام عادلانه و سعادت‌مندانه برای عموم بشر را در همه مناطق زمین داشته باشد، زیرا بدون وجود چنین طرح و برنامه‌ای، تحقق عدالت کلی و همه جانبه در جامعه جهانی امکان پذیر نخواهد بود.

۱-۲. وجود رهبری^۲ دانا، توانا و دارای صلاحیت‌های لازم و کافی برای تحقق بخشیدن به هدف و وعده الهی مزبور، در پرتو اجرای برنامه و طرح کامل و جامع یاد شده؛ زیرا اگر چنین رهبری وجود نداشته باشد، هرچند برنامه جامع و کامل وجود داشته باشد، هدف و وعده الهی در برپایی نظام عدالت گستر و سعادت بخش برای جامعه بشری در مقیاس جهانی، تحقق نخواهد یافت.

اشکال

وجود فردی با ویژگی‌های یاد شده، یکی از گزینه‌های ممکن برای تحقق عدالت کلی و سعادت همگانی برای جامعه بشری در مقیاس جهانی است، گزینه دیگر، رهبری عمومی و شورایی است، چنان که در قرآن کریم نیز به آن توصیه شده است: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۳.

پاسخ

در رهبری عمومی و شورایی، سه فرض متصور است:

۱. در این بحث از کتاب موسوعة الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۷ استفاده شده است.
۲. وجود رهبری دانا و توانا را در صورتی می‌توان از شرایط شمرد که آن را در ارتباط با حکومت عدل جهانی در نظر آوریم، اما اگر آن را با ظهور امام عصر علیه السلام در نظر بگیریم، شرط عین مشروط خواهد بود.
۳. سوره شوری، آیه ۳۸.

فصل دوازدهم: شرایط و نشانه‌های ظهور ۲۷۱

الف) هر یک از اعضای شورای رهبری، از کمال علمی، عملی و اخلاقی لازم برای رهبری برخوردار است.

ب) هر یک از افراد، فاقد شرایط لازم علمی و عملی و اخلاقی برای رهبری می‌باشد، و این نقص با مشارکت عمومی و نظام شورایی نیز برطرف نمی‌شود.

ج) فرض دوم، با این تفاوت که مشارکت عمومی و روش شورایی، نقص افراد را جبران کرده و رهبری عمومی و شورایی، شرایط لازم و کافی برای تحقق عدالت کلی و سعادت همگانی برای جامعه بشری در مقیاس جهانی را دارد.

فرض اول، تصویری بیش نیست، و تجربه تاریخی برخلاف آن گواهی می‌دهد، چنان که تحلیل عقلی و فلسفی نیز وجود آن را در آینده مستبعد و بلکه غیرممکن می‌شمارد، چرا که عموم افراد بشر - اگر عنایت ویژه‌ای شامل حال آنان نشود - صلاحیت دستیابی به چنان مرتبه‌ای از کمال علمی، عملی و اخلاقی را ندارند.

فرض دوم نیز، وافی به مقصود نخواهد بود، و تحقق فرض سوم، تنها در گرو آن است که انسانی جامع و کامل، رهبری جامعه بشری را برعهده داشته باشد، و برنامه جامع و کامل الهی را اجرا کند، تا افراد بشر در سایه چنین رهبری و آیینی، به درجه‌ی بالایی از کمال نایل شوند و به آن تداوم بخشند.

نظام شورایی‌ای که قرآن کریم توصیه می‌کند، دو ویژگی دارد:

الف) افراد از شایستگی‌های ایمانی و عملی برخوردارند: ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۱: کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت پرهیز می‌کنند، و هنگامی که خشمگین شوند، عفو می‌کنند، و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده، نماز برپا داشته و در کارهایشان با یکدیگر مشورت می‌کنند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

ب) در نظام شورایی آنان، تصمیم گیری نهایی از آن رهبری است که مورد تأیید ویژه خداوند بوده، از مقام عصمت برخوردار است و یا مأذون از جانب او می باشد: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۱: ای پیامبر! با مؤمنان در مسئله رهبری مشورت کن، پس هنگامی که تصمیم گرفتی به خدا توکل کن.^۲

۳-۱. وجود یاران شایسته و با کفایت که رهبری قیام را در جهت نیل به هدف عالی الهی، یعنی برقراری نظام عادلانه و سعادت‌مندانه برای جامعه بشری در مقیاس جهانی، یاری دهند. لزوم این شرط در گرو آن است که فرضیه تشکیل نظام عدالت گستر و سعادت محور جهانی را از طریق معجزه منتفی بدانیم، و معتقد باشیم که نظام مزبور از طریق عادی و با استفاده از عوامل و اسباب بشری، تحقق خواهد یافت. فرض درست نیز همین است، زیرا اگر وجود دو شرط پیشین برای تحقق نظام عدل جهانی کافی بود، و عنصر معجزه و روش خارق العاده، جایگزین روش عادی و بهره گیری از نیروهای انسانی بود، هدف مزبور با نخستین پیامبر الهی، و حداکثر، با بعثت رسول اکرم ﷺ تحقق می یافت، و به این همه فراز و فرودها و حوادث تلخ و اسفناک تاریخی

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. توضیح فوق درباره فرض سوم در رهبری عمومی و شورایی، با آنچه مرحوم شهید سید محمد صدر ارائه کرده، متفاوت است، حاصل توضیح ایشان این است که هرگاه همه افراد جامعه از ویژگی های عالی ایمانی، عملی و اخلاقی — که در آیه شوری به آنها اشاره شده است — برخوردار شوند، رأی و تصمیم عمومی آنان، از ویژگی عصمت برخوردار خواهد بود، و می تواند، جایگزین رهبری معصومانه فردی شود، ولی دست یابی به چنین جامعه ای، منوط به آن است که رهبری معصوم، رهبری امت را برعهده بگیرد، و این چیزی است که در عصر ظهور با رهبری امام مهدی ﷺ تحقق خواهد یافت. ایشان، روایت نبوی «لَا تَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَاٍ أَوْ عَلَى ضَلَالَةٍ» و آیه شریفه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران، آیه ۱۱۰) را نیز ناظر به چنین جامعه ای می داند، جامعه ای که در عصر ظهور و در پرتو رهبری امام عصر ﷺ به چنان مقام و مرتبه ای خواهد رسید (موسوعة الامام المهدی ﷺ، ص ۳۰۲-۳۰۴).

ولی، تحلیل مزبور، درست نیست، زیرا افراد جامعه هر اندازه که در مسیر ایمان و اخلاق، رشد و تعالی یابند، اگر هیچ یک از آنان از مقام عصمت مطلقه برخوردار نباشند، رأی و تصمیم عمومی آنان، ویژگی عصمت را نخواهد داشت، محصول چنان جامعه ای پرهیز از گناه عمدی است، ولی از سهو و خطا به کلی مصون نخواهند بود، چنین مصونیتی، جز با عصمت مطلقه به دست نخواهد آمد.

نیازی نبود.

تعالیم و حیانی به روشنی بیان گر این حقیقت است که مشیت حکیمانه الهی بر این استوار گردیده که دست‌یابی بشر به آرمان والای عدالت و سعادت عمومی و فراگیر، از طریق ایمان، مجاهدت، اخلاص، خودسازی، و به عبارت دیگر از طریق اختیار، ابتلاء و تمحیص، تحقق یابد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱، ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۲.

وجود چنین یاوران و کارگزارانی، در گرو آن است که از مرتبه عالی ایمان، تقوا، دانایی و اخلاص برخوردار باشند. و در پرتو این صفات، دو ویژگی بارز داشته باشند: یکی اینکه اهمیت و عظمت هدف را به خوبی بشناسند، و برای دست‌یابی به آن تلاش کنند، دیگر اینکه در راه دست‌یابی به هدف مزبور، آمادگی هرگونه فداکاری و از خود گذشتگی را داشته باشند.

۴-۱. جامعه بشری از نظر ذهنی و روحی، آمادگی لازم برای پذیرش چنان نظام سیاسی را در جهت تحقق بخشیدن به عدالت و سعادت عمومی بشر، داشته باشد. تحقق این شرط - به صورت عادی - در گرو آن است که با گذشت زمان، همه مدعیان عدل و صلح کلی از مکاتب و مذاهب و ملل و اقوام، و جریان‌های مختلف فلسفی، سیاسی، فرهنگی و غیره، که از نظر مبانی، و اهداف و روش با مبانی، هدف و روش حکومت مهدوی، سازگاری ندارند، وارد میدان شوند، و برنامه خود را در برابر دیدگان بشریت، به نمایش گذارند، تا نا کارآمدی آن آشکار گردد. در چنین شرایطی است که از تشکیل حکومتی با ویژگی‌های سه گانه مزبور، به گرمی استقبال خواهند کرد، مگر اصحاب زر، زور و تزویر که علم مخالفت برخواهند افراشت، و البته راه به جایی نبرده، تسلیم یا نابود خواهند شد.

۱. سوره رعد، آیه ۱۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

از شرایط چهارگانه مزبور، دو شرط اول و دوم محقق و موجود است، زیرا طرح و برنامه جامع و کامل آن همان آیین اصیل اسلام است که در قرآن و سنت و عترت تبلور یافته است، و شرط دوم آن نیز وجود مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام است. ما از شرط سوم آگاهی نداریم، و راهی برای آگاه شدن از آن در اختیار ما نیست، و شرط چهارم نیز هنوز تحقق نیافته است.

۲. اقسام نشانه‌های ظهور

نشانه‌های ظهور از جهاتی قابل تقسیم است:

۲-۱. طبیعی یا بشری

از این جهت که حوادث، یا بشری‌اند یا غیر بشری (رخدادهایی در عالم طبیعت)؛ حوادث بشری، مانند انحرافات و ظلم و ستم‌های بسیاری که رخ می‌دهد، قتل نفس زکیه، خروج سفیانی و... و حوادث تکوینی، مانند خسوف و کسوف نابهنگام (خسوف در پایان ماه، و کسوف در وسط ماه) و نظایر آن.

۲-۲. نزدیک یا دور

از جهت قرب و بعد زمانی نسبت به ظهور؛ نشانه‌های نزدیک به ظهور مانند قیام یمانی و خروج سفیانی^۱ و قتل نفس زکیه^۲، و نشانه‌هایی که فاصله زمانی زیادی از ظهور دارند، مانند بسیاری از حوادث بشری و طبیعی که در روایات از آنها به عنوان نشانه‌های آخر الزمان و ظهور یاد شده است. مانند زوال فرمانروایی بنی عباس^۳، حکومت مغول بر بغداد^۴ و حوادث دیگر.^۵

۱. در برخی روایات آمده است که خروج سفیانی و ظهور امام عصر علیه السلام در یک سال واقع خواهد شد، خروج سفیانی در ماه رجب، و ظهور امام علیه السلام در ماه محرم خواهد بود. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۰.

۲. در برخی روایات آمده است که میان قتل نفس زکیه و قیام امام زمان علیه السلام، پانزده شب فاصله است. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۵۳.

۳. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۴.

۴. همان، ص ۱۰۵.

۵. رک: همان، ص ۱۱۰ و ص ۱۱۴.

اشکال

در مورد نشانه‌هایی که فاصله زمانی طولانی با ظهور دارند، ممکن است این پرسش یا اشکال مطرح شود که نشانه بودن چیزی برای چیزی دیگر به این معناست که بر وقوع آن در زمان حال یا زمانی نه چندان دور دلالت می‌کند، در حالی که فاصله زمانی برخی از نشانه‌های ظهور با ظهور بسیار طولانی است.

پاسخ

نشانه‌های ظهور دو گونه دلالت دارند، یکی تأکید بر حتمی بودن ظهور، و دیگری وقوع ظهور یا نزدیک بودن زمان آن. نشانه‌هایی که فاصله زمانی زیادی با ظهور دارند، تنها بر مطلب اول دلالت می‌کنند، و نشانه‌هایی که نزدیک ظهور واقع می‌شوند، بر مطلب دوم نیز دلالت دارند، مضافاً بر این که نقش دیگر نشانه‌های ظهور، هشدار دهنده‌گی و ایجاد حالت آماده باش در مؤمنان است، و چون پس از وقوع هر نشانه‌ای، احتمال ظهور داده می‌شود، همه نشانه‌های ظهور برای کسانی که در آن زمان زندگی می‌کنند، این نقش هدایت‌گرانه را دارد.

۲-۳. حتمی یا غیر حتمی

از جهت حتمی بودن یا حتمی نبودن. از برخی نشانه‌های ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام در روایات، به عنوان امر حتمی یاد شده است. امام باقر علیه السلام در روایتی فرموده است: «إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُوراً مَوْقُوفَةً وَأُمُوراً مَحْتُومَةً، وَإِنَّ السُّفْيَانِيَّ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ»^۱: برخی از امور موقوف و مشروط‌تند، و برخی محتوم، و سفیانی از امور حتمی است که گریزی از آن نیست. نظیر این مطلب از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.^۲

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام ندای آسمانی، سفیانی، یمانی، قتل نفس زکیه، و دستی که در آسمان نمایان می‌شود، از علایم حتمی ظهور به شمار آمده‌اند: «النِّدَاءُ مِنَ

۱. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۳۱۳، باب ۱۸، ح ۶.

۲. همان، ح ۲.

الْمَحْتُومِ، وَ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ، وَ الْيَمَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمَحْتُومِ، وَ كَفُّ يَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ»^۱.

در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام، خروج سفیانی، ندای آسمانی، طلوع خورشید از مغرب، اختلاف بنی عباس در حکومت، قتل نفس زکیه و خروج قائم علیه السلام، به عنوان وقایعی حتمی معرفی شده‌اند.^۲

برخی، طلوع خورشید از مغرب را کنایه از ظهور حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند، یعنی از غروب غیبت، طلوع می‌کند، یا مقصود این است که امام علیه السلام از مکه قیام می‌کند که در غرب سرزمین حجاز قرار دارد.^۳ ولی با توجه به اینکه در روایت فوق، قیام مهدی موعود علیه السلام نیز به عنوان یکی از امور حتمی ذکر شده است: «وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام مَحْتُومٌ»، می‌توان گفت: مقصود ذکر علایم وقوع قیامت (اشراف الساعة) است نه علایم ظهور، به ویژه آنکه طلوع خورشید از مغرب، در حقیقت برهم خوردن نظام کیهانی است که هنگام برپایی قیامت، رخ خواهد داد.^۴

در اینکه نمایان شدن دستی در آسمان، از نشانه‌های ظهور باشد، نیز تردید وجود

۱. کتاب الغیبة، النعمانی، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۱. در کتاب‌های بحار الانوار ج ۵۲، ص ۲۳۳، باب ۲۵، ح ۹۸ و اثبات الهداة، ح ۴، ص ۷۳۵، باب ۳۴، فصل ۹، ح ۹۹ که این روایت را از کتاب الغیبة النعمانی نقل کرده‌اند، جمله «الیمانی من المحتوم» وجود ندارد.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳. موسوعة الامام المهدي علیه السلام، ج ۲، ص ۴۹۵-۴۹۶؛ خورشید مغرب، ص ۱۱۱؛ حکومت جهانی مهدی علیه السلام، ص ۱۷۶.

۴. ممکن است گفته شود، از پژوهش‌های علمی جدید به دست می‌آید که در آینده، وضعیت زمین و نسبت آن با خورشید تغییر خواهد کرد، به گونه‌ای که دو قطب شمال و جنوب، جابجا خواهد شست، و در نتیجه طلوع خورشید از مغرب، رخدادی طبیعی خواهد بود و ربطی به برهم خوردن نظام کیهانی که در آستانه قیامت رخ خواهد داد، ندارد. ولی این مطلب را نمی‌توان به عنوان یکی از علایم ظهور قلمداد کرد، زیرا علائم ظهور، خواه پدیده‌های بشری باشند یا غیر بشری، رخدادهایی غیر عادی می‌باشند به گونه‌ای که جلب نظر می‌کنند، در حالی که آنچه بر اساس پیش‌بینی علمی رخ خواهد داد، در آن زمان پدیده‌ای عادی خواهد بود.

فصل دوازدهم: شرایط و نشانه‌های ظهور ۲۷۷

دارد، زیرا این نشانه در برخی روایات، در کنار ظهور امام عصر علیه السلام ذکر شده است^۱، و با توجه به اینکه، ظهور از نشانه‌های قیامت (اشراف الساعة) است، احتمال دارد، مقصود از آن، نشانه قیامت باشد نه نشانه ظهور. اختلاف بنی عباس، اگر چه از نشانه‌های حتمی است، اما از نشانه‌های نزدیک ظهور نمی‌باشد.

بنابراین، علایم حتمی ظهور که در زمان نزدیک ظهور واقع خواهند شد و نمی‌توان در آنها تردید کرد، عبارتند از: خروج یمانی، خروج سفیانی، صیحه یا ندای آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف در یثرب^۲.

۳. بدا ناپذیری نشانه‌های حتمی ظهور

حتمی بودن نشانه‌های ظهور به این معناست که بدا در آنها راه نداشته، و حتماً واقع می‌شوند، برخلاف نشانه‌های غیر حتمی، که ممکن است مشمول بدا شده و واقع نشوند. در نخستین روایتی که درباره علایم حتمی نقل نمودیم، امور به دو دسته موقوف (مشروط) و محتوم تقسیم شده، آن گاه از خروج سفیانی به عنوان امر محتوم یاد شده است. در روایات دیگر، امر موقوف به چیزی که تغییر پذیر است، و امر محتوم به چیزی که تغییر ناپذیر است، تفسیر شده است. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **﴿ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾**^۳ فرموده است: اجل مقضی و مسمی، دو اجل محتوم و موقوف می‌باشند. حُمران پرسید: موقوف چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: آنچه برای خدا در آن مشیت است. حُمران گفت: امیدوارم که اجل سفیانی، از موقوف باشد، امام باقر علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند، آن از محتوم است.^۴

۱. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۶۵، باب ۱۴، روایت ۱۵.

۲. «حُمُوسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام، وَ السُّفْيَانِيُّ، وَ الْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ، وَ خَسْفٌ بِالْيَثَرِ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ». کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۹، باب ۵۷، ح ۲.

۳. سوره انعام، آیه ۲.

۴. «إِنَّهُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَّحْضُومٌ وَ أَجَلٌ مُّؤَقَّوفٌ، قَالَ لَهُ حُمُرَانُ: مَا الْمَحْضُومُ؟ قَالَ الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرَهُ قَالَ وَ مَا الْمَوْقُوفُ؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ الْمَشِيئَةُ. قَالَ حُمُرَانُ: إِنِّي لَا زَجْرَ أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «لَا وَ

در روایتی آمده است که نزد امام جواد علیه السلام از سفیانی و اینکه خروج او از امور محتوم است، سخن به میان آمد. از امام علیه السلام سؤال شد، آیا در امور محتوم نیز بدا رخ می دهد؟ امام علیه السلام فرمود: آری، سائل گفت: نگران این هستم که در ظهور قائم علیه السلام نیز بدا رخ دهد. امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَاللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۱: قائم علیه السلام وعده الهی است، و خداوند خلف وعده نمی کند.

سند روایت مزبور به دلیل وجود محمد بن احمد بن عبدالله الخالنجی، ضعیف است.^۲ مضافاً بر اینکه حتمی الوقوع بودن و احتمال عدم وقوع دو امر متناقض و محال است، لذا یا باید روایت را به گونه ای تأویل کرد (مانند اینکه مقصود امکان ذاتی بدا است نه امکان وقوعی، یا مقصود وقوع بدا در برخی از خصوصیات آن است نه در اصل وقوعش)، یا آن را کنار گذاشت، چرا که در روایات متعددی بر اینکه سفیانی از امور محتوم است تصریح و تأکید شده است.

اشکال

در روایات آمده است که مؤمنان باید پیوسته در هر صبح و شام در انتظار ظهور مهدی موعود علیه السلام باشند. امام صادق علیه السلام فرموده است: «تَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً»^۳. در حالی که از روایات علایم ظهور علیه السلام دست می آید که ظهور پس از وقوع آن علایم واقع خواهد شد در این صورت، قبل از وقوع آن ها، انتظار فرج، انتظار چیزی قبل از فرا رسیدن وقت آن است که لغو و نامعقول است.

۱. الله إله من المَحْتَموم» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۳.

۲. کتاب الغیة، نعمانی، ص ۳۱۵، باب ۱۸، ح ۱۰.

۳. اخبرنا محمد بن همام قال: حدثنا محمد بن احمد بن عبدالله الخالنجی، قال حدثنا ابوهاشم داود بن القاسم الجعفری، قال: كنا عند ابي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام ... ر.ك: مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶، ص ۴۲۲.

۴. کتاب الغیة، نعمانی، ص ۱۶۵، باب ۱۰، فصل ۳، روایت ۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۹، باب ۴۳، روایت ۱۷.

پاسخ

اولاً: محتمل است مقصود از «فرج»، برپایی حکومت و دولت حق توسط هریک از امامان اهل بیت علیهم‌السلام باشد، نه خصوص برپایی حکومت عدل مهدوی، و ثانیاً: بر فرض این که مقصود، انتظار ظهور مهدی موعود علیه‌السلام و برپایی حکومت عدل مهدوی باشد، این انتظار به خودی خود مطلوب و مفید است، زیرا از یک سو، بیان گر آرمان گرایی انسان و خواهان جهان شمولی نظام عدالت مهدوی بودن است که به خودی خود کمال و مطلوب است، و از سوی دیگر مقتضای انتظار راستین آن است که انسان در خود شرایطی را فراهم آورد که با آن چه منتظر وقوعش می‌باشد، هماهنگ باشد. بنابراین، انتظار فرج، عامل رشد و تکامل معنوی انسان است.

اشکال

در روایات آمده است که ظهور امام عصر علیه‌السلام به صورت ناگهانی و غیر مترقب واقع می‌شود: «مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ ... لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»^۱، و خداوند امر امام عصر علیه‌السلام را در یک شب اصلاح می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُصْلِحَ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ»^۲. اگر نشانه‌های ظهور (خروج سفیانی، قیام یمانی و...) طی مدت چند ماه واقع می‌شوند، از دو جهت با روایات یادشده سازگاری ندارد، یکی اینکه ظهور امام علیه‌السلام غیر مترقب نخواهد بود، و دیگر این که به تدریج واقع می‌شود، نه در یک شب.

پاسخ

اولاً: زمان دقیق وقوع نشانه‌های حتمی ظهور، معلوم نیست، و هر زمان احتمال وقوع آنها داده می‌شود، و ثانیاً: اگرچه نشانه‌های ظهور به تدریج واقع می‌شوند، و مرحله نخست ظهور و قیام امام علیه‌السلام نیز همزمان با برخی از آنها تحقق می‌یابد و در نتیجه تدریجی خواهد بود، اما مرحله نهایی آنکه پس از ندای آسمانی و در مقیاس جهانی، واقع می‌شود، در

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. همان، ص ۳۷۷.

۲۸۰ مهدویت از دیدگاه اسلام و ادیان

زمانی بس کوتاه و به تعبیر روایت، در یک شب تحقق می‌پذیرد، و همین مرحله از ظهور و قیام است که می‌توان گفت غیر مترقب و ناگهانی است.

فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور

مقدمه

در فصل قبل یادآور شدیم که در میان نشانه‌های ظهور مهدی موعود علیه السلام، پنج نشانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، و از نشانه‌های حتمی هستند که در آستانه ظهور رخ خواهند داد. این نشانه‌ها عبارتند از: قیام یمانی، خروج سفیانی، خسف در بیداء، قتل نفس زکیه و صیحه یا ندای آسمانی. در این فصل به تبیین و تحلیل این نشانه‌ها می‌پردازیم.

۱. قیام یمانی

قیام یمانی، یکی از علایم حتمی ظهور امام عصر علیه السلام است. در روایات اهل بیت علیهم السلام نام او ذکر نشده است، بلکه از وی با القابی چون «یمانی»^۱، «المنصور الیمانی»^۲، «منصور الیمانی»^۳، «المنصور»^۴ یاد شده است که مشهورترین آنها همان لقب «یمانی» است. در برخی منابع نام وی حسین یا حسن ذکر شده است.^۵

۱-۱. زمان قیام یمانی

قیام یمانی با خروج سفیانی همزمان است. امام صادق علیه السلام فرموده است: «الْیَمَانِيُّ وَ

۱. «حَمَسَ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام الْيَمَانِيُّ، وَالْشُّفْيَانِيُّ، وَالْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ، وَخَسَفَ بِالْبَيْدَاءِ وَقُتِلَ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ». کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۴۹، باب ۵۷، ح ۲.

۲. «إِذَا ظَهَرَ الشُّفْيَانِيُّ عَلَى الْأَبْقَعِ وَالْمَنْصُورُ الْيَمَانِي، وَالْمُنَادِي، خَرَجَ الثَّرَكُ وَالزُّوْمُ فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ الشُّفْيَانِيُّ». معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۴۲۵.

۳. «ثُمَّ يَسِيرُ إِلَيْهِمْ مَنْصُورُ الْيَمَانِي مِنْ صَنْعَاءَ بِجُودِهِ». همان، ص ۴۲۱.

۴. «وَمِنْهُمْ [اهل يمن] الْمَنْصُورُ يَخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ خَلْقِي وَخَلَفَ وَصِيِّي». کتاب الغیبة، النعمانی، ص ۴۶، باب ۲، ح ۱.

۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۲؛ یَوْمُ الْخَلَّاصِ فِي ظِلِّ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ، ص ۵۴۷.

السُّفْيَانِيُّ كَفَرَسِي رِهَانٍ: یمانی و سفیانی مانند دو اسب مسابقه‌اند. در روایاتی دیگر، خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و یک روز معرفی شده است: «خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ، وَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ وَ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ»^۱. از آنجا که خروج سفیانی در ماه رجب خواهد بود^۲، قیام یمانی نیز در همان ماه خواهد بود.

در روایتی از محمد بن مسلم آمده است که یمانی قبل از سفیانی خروج خواهد کرد: «يَخْرُجُ قَبْلَ السُّفْيَانِيِّ مِصْرِيٌّ وَ يَمَانِيٌّ»^۳. احتمال دارد، یمانی در این روایت، غیر از یمانی در روایات دیگر باشد، زیرا در آن روایات «الیمانی» آمده است، و در این روایت، یمانی (به صورت نکره). همچنین محتمل است در روزی که خروج سفیانی و یمانی واقع می‌شود، خروج یمانی قبل از خروج سفیانی باشد، چنان که امام باقر علیه السلام پس از بیان اینکه خروج یمانی، سفیانی و خراسانی در یک سال، یک ماه و یک روز خواهد بود، فرموده است: «نِظَامٌ كَنِظَامِ الْخَزَرِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا»^۴؛ خروج آنها پی در پی خواهد بود، مانند مهره‌هایی که در یک رشته پی‌درپی به بند کشیده شده‌اند.

۲-۱. مکان قیام یمانی

بر اساس روایات، قیام یمانی از یمن آغاز خواهد شد: «خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ خُرُوجَ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ»^۵؛ خروج سفیانی از شام و یمانی از یمن است. «ثُمَّ يَسِيرُ إِلَيْهِمْ مَنُصُورُ الْيَمَانِيِّ مِنْ صَنْعَاءَ بِجُنُودِهِ»؛ سپس منصور یمانی با سپاهیان خود از صنعاء به سوی

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۵، باب ۱۴، ح ۱۳؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۵.

۲. «إِنَّ أَمْرَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْأَمْرِ الْمَخْتُومِ وَ خُرُوجُهُ فِي رَجَبٍ». کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۵.

۳. کتاب الغیة، شیخ طوسی، ص ۲۹۵. احتمال دارد از اول روایت، جمله «قال ابو عبدالله» و مانند آن افتاده باشد. «والظاهر سقوط جملة قال ابو عبدالله» علیه السلام فی النسخة. همان، پاورقی.

۴. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۵، باب ۱۴، ح ۱۳.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۱، باب ۳۲، ح ۱۶، ص ۳۲۸، باب ۳۲، ح ۷.

آنان (سفیانی و لشکریان او) حرکت می‌کند.^۱

اصولاً، وصف «یمانی» ظهور در این دارد که زادگاه، تبار و مکان او یمن است و هر گونه احتمال دیگری، نیازمند دلیل است.

۳-۱. هدایت‌مداری یمانی

در روایات، از پرچم یمانی با عنوان «پرچم هدایت» یاد شده است، پرچمی که راه هدایت را به دیگران نشان می‌دهد، پرچمی که صاحبش مردم را به حق، یعنی به امام مهدی عج دعوت می‌کند.

امام باقر علیه السلام فرموده است: «وَلَيْسَ فِي الرِّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ، هِيَ رَايَةُ هُدًى، لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِ كُمْ»^۲: در میان پرچم‌های سفیانی، خراسانی و یمانی، پرچمی هدایت‌مدارتر و هدایت‌گرت‌تر از پرچم یمانی نیست، آن پرچم هدایت است، زیرا به (امامت) حضرت مهدی عج دعوت می‌کند. این مطلب از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است: «لَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»^۳.

در این که پرچم سفیانی پرچم ضلالت است، تردیدی نیست. بنابراین هدایت‌مدارتر و هدایت‌گرت‌تر بودن پرچم یمانی نسبت به پرچم خراسانی است، نه سفیانی. از این دو روایت به دست می‌آید که پرچم خراسانی نیز پرچم هدایت است، هرچند نسبت به پرچم یمانی، در سطح نازل‌تری قرار دارد. پرچم هدایت بودن خراسانی و مورد تأیید بودن قیام او از روایات دیگری که در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است، نیز به دست می‌آید.^۴ درباره این که وجه هدایت‌مدارتر و هدایت‌گرت‌تر بودن پرچم یمانی نسبت به پرچم خراسانی چیست، از روایات، مطلبی به دست نمی‌آید، ولی از سوی پژوهشگران

۱. معجم أحادیث الامام المهدي عج، ج ۴، ص ۴۲۱.

۲. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۶، باب ۱۴، ح ۱۳.

۳. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۵.

۴. در این باره به «یوم الخلاص فی ظل القائم عج» ص ۵۵۰-۵۷۲ رجوع شود.

مهدویت فرضیه‌هایی مطرح شده که هیچ یک قابل اعتنا نمی‌باشد.^۱

۴-۱. فرجام قیام یمانی

در این باره که آیا قیام یمانی پیش از ظهور به شکست می‌انجامد، یا تا زمان ظهور ادامه می‌یابد، و آیا یمانی محضر مبارک امام عصر علیه السلام را درک می‌کند یا خیر، به دلیل فقدان روایات معتبر، نمی‌توان قاطعانه قضاوت کرد، ولی از مجموع روایاتی که در این باره نقل شده به دست می‌آید که وی محضر امام علیه السلام را درک می‌کند و او را یاری می‌دهد.^۲

۵-۱. یمانی در روایات اهل سنت

در روایات اهل سنت، درباره یمانی که از او به «قحطانی» نیز یاد شده است، مطالب ناهماهنگی وارد شده است. در برخی از آنها آمده است که یمانی قبل از مهدی موعود علیه السلام قیام می‌کند، و برخی دیگر ظهور او را مربوط به زمان پس از مهدی علیه السلام می‌دانند، و برخی دیگر او را به عنوان مهدی موعود علیه السلام معرفی می‌کنند، برخی دیگر، یمانی یا قحطانی بودن مهدی علیه السلام را نفی می‌کنند.^۳

۲. خروج سفیانی

یکی از نشانه‌های حتمی ظهور که در روایات مورد تصریح و تأکید واقع شده، خروج سفیانی است، تا آن جا که نعمانی، باب مستقلی از کتاب ارزشمند «الغیة» را به آن اختصاص داده است.

۱. ر.ک: تأملی در نشانه‌های حتمی ظهور، ص ۹۷-۱۰۰.

۲. برای آگاهی در این باره ر.ک: تأملی در نشانه‌های ظهور، ص ۱۰۷-۱۱۰. یکی از محققان معاصر در این باره گفته است: «وردت فی مصادرنا الشیعیة عدة احادیث صحیحة السند عن الأئمة من اهل البيت علیهم السلام حول الیمانی الذی یتظهر قبل الامام المهدی علیه السلام و یکون من انصاره عند ظهوره». معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۵۴.

۳. برای آگاهی از این روایات، ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۵۴-۵۶؛ تأملی در نشانه‌های حتمی ظهور،

۱-۲. حقیقت یا مجاز

برخی، سفیانی را کنایه از یک جریان فکری و فرهنگی دانسته‌اند، نه یک شخص با افکار، روحیات و اعمال ویژه؛ جریان انحرافی‌ای که در درون دنیای اسلام شکل گرفته و با اندیشه مهدویت و ارزش‌های مربوط به آن معارضه دارد، نظیر این دیدگاه درباره دجال نیز ارائه شده که بر اساس آن، دجال نه یک فرد خاص، بلکه تمدن مادی حاکم بر دنیای آخر الزمان است.^۱

این فرضیه، اگر در مورد دجال پذیرفته باشد، ولی در مورد سفیانی مردود است، زیرا اولاً: با روایاتی که نام، نسب و ویژگی‌های جسمانی سفیانی را بیان کرده، معارض است. از باب نمونه، امام صادق (علیه السلام) درباره سفیانی فرموده است: «إِنَّكَ لَوْ رَأَيْتَ السُّفْيَانِيَّ لَرَأَيْتَ أَحَبَّ النَّاسِ، أَشَقَرَ أَرْزَقَ يَقُولُ يَا رَبِّ تَأْرِي تَأْرِي ثُمَّ النَّارَ وَقَدْ بَلَغَ مِنْ حُبِّهِ، أَنَّهُ يَذْفِنُ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ وَهِيَ حَيَّةٌ مَخَافَةً أَنْ تَذُلَّ عَلَيْهِ»^۲؛ اگر سفیانی را ببینی، پلیدترین مردم را دیده‌ای، خباثت او تا حدی است که مادر فرزندش را از ترس اینکه مکانش را خبر دهد، زنده دفن می‌کند.

و ثانیاً: با مدلول ظاهری روایاتی که از دین سفیانی، مکان و زمان خروج سفیانی، شهرهایی که وی به آنها حمله می‌کند (عراق، مدینه، مکه) و کشته شدن سفیانی، گزارش داده‌اند، منافات دارد، و باید همگی آنها را به عنوان نماد یک جریان فرهنگی انحرافی تأویل کرد، ولی حمل روایات بر معنای خلاف ظاهر آنها در صورتی مجاز است که اخذ به مدلول ظاهری آنها از نظر عقلی یا شرعی ممکن نباشد، که هیچ یک از جهات مزبور در این باره صادق نیست.

اکنون که معلوم شد که مقصود از سفیانی فردی انسانی است و نه نماد جریان فکری و فرهنگی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا سفیانی یک فرد معین است که در آخر الزمان

۱. تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۴۸-۱۵۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۱، باب ۵۷ ح ۱۰.

و قبل از ظهور امام عصر علیه السلام خروج می کند، یا عنوانی است که در طول تاریخ مصادیق بسیاری داشته است، و همه افراد طاغی و ستمکاری که در برابر هادیان الهی ایستاده و دست به طغیان و فساد زده‌اند، سفیانی بوده‌اند؟

از برخی روایات، فرض دوم به دست می آید، چنان که از امام سجاده علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِنَّ أَمْرَ الْقَائِمِ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ، وَأَمْرُ السُّفْيَانِيِّ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ وَلَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِسُفْيَانِي»^۱: ظهور قائم علیه السلام از جانب خداوند حتمی است، و خروج سفیانی نیز از مقدرات حتمی خدا است، و هیچ قیام کننده‌ای [برای برپایی حق] نیست مگر اینکه در برابر او سفیانی‌ای وجود دارد.

ولی این روایت و نظایر آن با این فرض که مقصود از سفیانی که به عنوان یکی از علایم حتمی ظهور امام عصر علیه السلام بیان شده است، فرد خاصی است و مصداق مشخص و معین دارد، منافات ندارد، همان گونه که در روایات، هر یک از امامان اهل بیت، مصداق «مهدی» و «قائم» معرفی شده است، ولی وقتی که «المهدی» یا «القائم» به صورت مطلق ذکر می شود، حضرت ولی عصر علیه السلام مقصود است.

۲-۲. نام و نسب

در روایات، برای سفیانی، نام‌های «معاویة بن عتبة»، «حرب بن عنبسة» و «عثمان بن عنبسة»^۲، ذکر شده است. از آن جا که وی از دودمان ابوسفیان است، در روایات از او به عنوان «سفیانی» یاد شده است، چنان که گاهی با عنوان «ابن آكلة الأكباد»^۳ که به هند جگرخوار، همسر ابوسفیان اشاره دارد، معرفی شده است. برخی نیز اسم او را «عروة بن محمد ابو عتبة»^۴ و برخی دیگر «عبدالله»^۵ گفته‌اند.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۸، باب ۳۶، ح ۲.

۲. همان، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۹.

۳. همان، و کتاب الغیة، النعمانی، ص ۳۰۶، باب ۱۱۳، ح ۱۶.

۴. فرائد فوائد الفکر، ص ۳۰۵، باب پنجم.

۵. همان.

در هر حال، اینکه نام او چیست، اهمیت چندانی ندارد، او فردی ستمکار و تبهکار است، و خروج او از نشانه‌های حتمی ظهور امام عصر علیه السلام می‌باشد. عبدالله بن ابی منصور از امام صادق علیه السلام از نام سفیانی پرسید، امام علیه السلام فرمود: به نام او چه کار داری: «وَمَا تَصْنَعُ بِأَشْمِهِ»، هنگامی که بر مناطق پنجگانه یعنی دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین^۱ تسلط یافت، منتظر فرج باشید.^۲

۳-۲. زمان و مکان خروج سفیانی

زمان خروج سفیانی به صورت دقیق معلوم نیست، ولی در روایات متعدد آمده است که او در ماه رجب خواهد کرد.^۳ از سوی دیگر، خروج او در همان سال، ماه و روزی واقع خواهد شد، که قیام یمانی و خروج خراسانی در آن واقع می‌شود.^۴ در برخی از روایات، مکان خروج سفیانی سرزمین شام معرفی شده است^۵، و در برخی دیگر، وادی یابس (سرزمین خشک)^۶ که یکی از مناطق سرزمین شام است.^۷ و در برخی از روایات مکان خروج سفیانی، ناحیه مغرب، ذکر شده است.^۸ ظاهراً مقصود از مغرب، ناحیه غرب سرزمین عراق است، زیرا امام علیه السلام فرموده است: «يَخْرُجُ عَلَيْهِمُ الْخُرَّاسَانِيُّ، وَ السُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ، وَ هَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَرَسِيِّ رِهَانَ»^۹: خراسانی و سفیانی بر بنی فلان (بنی عباس) خروج می‌کنند، و بر یکدیگر سبقت

۱. از شهرهای قدیمی سوریه که حلب جزء آن بوده است. اکنون ویرانه‌های آن را ترکان، اسکی حلب (حلب کهنه) می‌نامند. دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۲۵۸۶.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۱، باب ۱۴، ح ۱۳.
۳. همان، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۱۱.
۴. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۵، باب ۱۴، ح ۱۳؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۵.
۵. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۳۰۵، باب ۱۸، ح ۱۴.
۶. همان، ص ۳۰۶، باب ۱۸، ح ۱۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۱، باب ۷۵، ح ۹؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۴.
۷. الانساب ج ۵ ص ۶۷۴.
۸. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۵، باب ۱۴، ح ۱۳.
۹. همان.

می گیرند. کوفه در سرزمین عراق است و سرزمین شام در غرب عراق و خراسان در شرق آن قرار دارد.

نکته شایان ذکر اینکه سرزمین شام که در روایات مطرح شده، گسترده تر از سرزمین شام در زمان کنونی است، چنان که در برخی روایات آمده است که سفیانی بر مناطق پنجگانه دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین، تسلط می یابد^۱ و در روایت دیگر آمده است که سفیانی از شام خروج می کند، و اهل شام، جز چند طایفه او را همراهی کرده و منقاد او می باشند: «يَخْرُجُ بِالشَّامِ فَيَنْقَادُ لَهُ أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا طَوَائِفُ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ»^۲. بنابراین، مناطق پنجگانه مزبور، جزء سرزمین شام می باشند.^۳

۲-۴. سیر خروج سفیانی

سفیانی در نخستین مرحله از خروج خود با افراد و گروه هایی که با او مخالفت می کنند، نبرد کرده و آنان را سرکوب می کند و بر سرزمین شام تسلط پیدا می کند، پس از آن به سرزمین عراق حمله می کند، چنان که در روایتی معتبر از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: در سرزمین شام سه پرچم مختلف برافراشته می شود که عبارتند از پرچم اصبه، پرچم ابقع و پرچم سفیانی، سفیانی نخست با ابقع می جنگد و او و پیروانش را به قتل می رساند، سپس اصبه را به قتل می رساند، پس از آن اهتمامی جز حرکت به سوی عراق ندارد. سپاه او به قرقیسا می رسد، در آنجا جنگ سختی رخ می دهد و سفیانی صد هزار نفر از جباران را می کشد، و سپاهی را که هفتاد هزار نفرند، به کوفه می فرستد. سپاه او برخی از اهل کوفه را می کشند، برخی را به دار می آویزند، و برخی را اسیر می کنند.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۱، باب ۵۷ ح ۱۳.

۲. کتاب الغیبة، النعمانی، ص ۳۰۵، باب ۱۸، ح ۱۴.

۳. در معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۰۳ نیز آمده است که سرزمین شام قدیم، مناطق پنجگانه دمشق، حمص، فلسطین، قنسرین و اردن را دربر می گرفته است.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۱، باب ۵۷ ح ۱۱.

فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور ۲۸۹

در این هنگام، پرچم‌هایی از ناحیه خراسان می‌آیند که تعدادی از اصحاب قائم علیه السلام در میان آنها می‌باشند. سپس مردی از موالی اهل کوفه با تعدادی افراد ضعیف خروج می‌کند، که به دست فرمانده سپاه سفیانی میان حیره و کوفه، کشته می‌شود.

سفیانی، برای جنگ با حضرت مهدی علیه السلام سپاهی را به سوی مدینه گسیل می‌دارد، اما امام علیه السلام از مدینه رهسپار مکه می‌شود. فرمانده سپاه سفیانی که از این مطلب آگاه می‌شود، سپاهی را به تعقیب آن حضرت می‌فرستد، ولی آنان به او نمی‌رسند، و حضرت وارد مکه می‌شود. فرمانده سپاه سفیانی در بیداء منزل می‌کند، در این هنگام منادی‌ای از آسمان خطاب به آن سرزمین می‌گوید: ای بیداء این قوم را هلاک کن، به دنبال این ندا، زمین آنها را در خود فرو می‌برد و جز سه نفر از آنها باقی نمی‌ماند که خداوند چهره‌های آنان را واژگونه می‌کند (صورت‌های آنان به پشت سرشان باز می‌گردد)، آنان از قبیله کلب، و مصداق این آیه شریفه‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا﴾^۱: ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم که تصدیق کننده چیزی است که با شماست (مقصود قرآن کریم است که مصدق کتاب‌های آسمانی پیش است)، ایمان آورید، قبل از آن که چهره‌هایی را [از وضعیت طبیعی] محو کرده به پشت سر آنان برگردانیم.^۲

۵-۲. فرجام سفیانی

از زمان خروج سفیانی تا وقتی که به دست امام عصر علیه السلام یا به دستور آن حضرت به قتل می‌رسد^۳، پانزده ماه طول خواهد کشید که شش ماه آن را به جنگ با مخالفان برای

۱. سوره نساء، آیه ۴۷.

۲. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۸۰، باب ۱۴، ح ۶۷.

۳. در برخی روایات آمده است که امام مهدی علیه السلام سفیانی را به قتل می‌رساند «یهزم المهدی السفیانی و جیشه و یقتلهم اجمعین، و یندیح السفیانی». معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام ج ۴، ص ۴۹۳. و در برخی دیگر آمده است که سفیانی به دستور امام مهدی علیه السلام کشته می‌شود: «یؤتی بالسفیانی أسیراً فیأمر [المهدی علیه السلام] به فیدیح علی باب الرّحبة» همان، و در برخی از روایات آمده است که وقتی سفیانی شکست می‌خورد، از امام مهدی علیه السلام تقاضای عفو می‌کند، امام تقاضای او را می‌پذیرد،

رسیدن به قدرت و حکومت، سپری می کند و نه ماه بر سرزمین شام حکومت می کند. در روایتی معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ، وَ خُرُوجُهُ فِي رَجَبٍ، وَ مِنْ أَوَّلِ خُرُوجِهِ إِلَى آخِرِهِ خَمْسَةُ عَشَرَ شَهْرًا، سِتَّةَ أَشْهُرٍ يُقَاتِلُ فِيهَا، فَإِذَا مَلَكَ الْكُورَ الْخَمْسَ، مَلَكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا يَوْمًا»^۱: خروج سفیانی از نشانه های حتمی است، و خروج او در ماه رجب خواهد بود، و از آغاز تا پایان خروج او پانزده ماه می باشد، که شش ماه آن را مشغول جنگ است، و هنگامی که به مناطق پنجگانه سرزمین شام تسلط یابد، نه ماه حکومت می کند، و یک روز هم زیادتر نمی باشد. در برخی روایات، مدت حکمرانی سفیانی هشت ماه^۲، و در برخی دیگر، یک سال^۳، معین شده است.

علامه مجلسی درباره وجه جمع میان این روایات، سه احتمال را مطرح کرده است: نخست اینکه برخی از این زمان ها از باب تقيه بیان شده باشد، زیرا در روایات اهل سنت ذکر شده است، دوم اینکه این تفاوت ها ناظر به بدا پذیر بودن مدت حکومت سفیانی باشد، و سوم اینکه ناظر به زمان استقرار دولت او باشد که به لحاظ اعتبارات مختلف، متفاوت خواهد بود.^۴

۳. خسف در بیداء

یکی از نشانه های حتمی ظهور ولی عصر علیه السلام، خسف در بیداء است. «خسف» به معنای فرو رفتن و «بیداء» به معنای بیابان است و بیش ترین کاربرد آن در روایات نام

ولی یاران امام علیه السلام می گویند: او فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را کشته است، چگونه حاضر می شوی که او زنده بماند؟ امام علیه السلام می فرماید: هر گونه که می خواهید، عمل کنید: «شأنکم و آیاه اصنعوا به ما شئتم». عده ای از آنان او را به قتل می رسانند، همان، ص ۱۴۰. این مطلب از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است.

۱. همان، ص ۳۰۰، باب ۱۸، ح ۱.

۲. «يَمْلِكُ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ لَا يَزِيدُ يَوْمًا». کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۱۱.

۳. «يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ حَقْلَ جَمَلٍ». کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۷.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۶.

منطقه‌ای است میان مکه و مدینه، و خسف در بیداء نیز مربوط به همین منطقه است، یعنی سپاهی که سفیانی برای کشتن امام مهدی علیه السلام گسیل داشته، این سرزمین به اذن و مشیت الهی، آنان را در خود فرو می‌برد.^۱

نظیر این واقعه خارق العاده در تاریخ رخ داده است که فرو رفتن قارون و اموالش در زمین به اذن و مشیت الهی از آن جمله است: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَنَصِّرِينَ﴾^۲: او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و مدافعانی نداشت که او را یاری دهند (و از عذاب الهی نجات دهند) و خود او هم نتوانست خود را یاری دهد. کافران و مشرکان نیز به عذاب خسف تهدید شده‌اند.^۳

۱-۳. خسف در بیداء در قرآن کریم

در احادیثی که از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده، آیاتی از قرآن کریم بر «خسف در بیداء» تطبیق شده است، مانند آیه ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۴: آیا کسانی که مکرهای بدی را در ذهن خود می‌پرورانند، از اینکه خداوند آنان را در زمین فرو برد یا از جایی که درک نمی‌کنند، عذابشان کند، در امانند؟ از امام صادق علیه السلام درباره این آیه روایت شده که فرمود: «هنگامی که یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام خروج کند که سیصد و سیزده مرد با او همراهند و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او است و قصد مدینه می‌کند تا این که به بیداء می‌رسد، پس می‌گوید: این جا جایگاه قومی است که خسف شدند و این است آیه‌ای که خدا فرمود: ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۵.

۱. النهاية فی غریب الحديث و الاثر، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲. سوره قصص، آیه ۸۱

۳. سوره نحل، آیه ۴۵ و سوره اسراء، آیه ۶۸.

۴. سوره نحل، آیه ۴۵.

۵. سوره نحل، آیه ۴۵.

و آیه ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾^۱: اگر می دیدی هنگامی که [کافران به هنگام مرگ] بی تاب می کنند [و می کوشند تا از مرگ رهایی یابند، ولی] مرگ آنان را رها نخواهد کرد و از مکانی نزدیک، جانشان گرفته می شود (کنایه از این که خداوند که از هر چیز به آنان نزدیک تر است، جانشان را می گیرد)^۲. این آیه شریفه در روایات شیعه و اهل سنت بر خسف سپاه سفیانی در سرزمین بیداء تطبیق شده است.^۳

خسف در بیداء، در معتبرترین منابع حدیثی شیعه و اهل سنت نقل شده است، منابع شیعی از قبیل: الکافی، کمال الدین، الغیبة نعمانی، الارشاد، الغیبة شیخ الطوسی، و منابع اهل سنت مانند: صحاح ششگانه (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسایی، سنن ابو داود، و سنن ابن ماجه) و مسند احمد بن حنبل. بنابراین، در درستی آن جای تردید وجود ندارد، چنان که در این که از نشانه های حتمی ظهور امام عصر علیه السلام می باشد نیز تردیدی نیست، چرا که در روایات بسیار، از آن به عنوان یکی از حوادث مهمی که در آستانه ظهور امام زمان علیه السلام واقع می شود، یاد شده است، مضافاً بر این که در روایات معتبر بر حتمی بودن آن نیز تصریح شده است.^۴

در برخی روایات آمده است که مقصد سپاه سفیانی مکه است: «فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ عليه السلام قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَيْشاً عَلَى أَثَرِهِ»^۵: به فرمانده سپاه سفیانی خبر می رسد که مهدی علیه السلام از مدینه به سوی مکه بیرون رفته است، پس وی سپاهی را به تعقیب آن حضرت می فرستد. و در برخی دیگر آمده است که مقصد آنان

۱. سوره سباء، آیه ۵۱

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱.

۳. کتاب الغیبة، نعمانی، ص ۳۰۵، باب ۱۸، ح ۱۴؛ تفسیر الطبری، ج ۲۲، ص ۱۲۷.

۴. کتاب الغیبة، نعمانی، ص ۲۵۷، باب ۱۴، ح ۱۵ و ص ۲۴۶، ح ۲۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۷.

۵. کتاب الغیبة، نعمانی، ص ۲۸۰، باب ۱۴، ح ۶۷.

مدینه است: «وَيَأْتِي الْمَدِينَةَ بِجَيْشٍ جَرَّارٍ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى بَيْدَاءِ الْمَدِينَةِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ»^۱. ولی، این دو دسته روایات با هم ناسازگار نیستند، زیرا با توجه به روایات دیگر، مقصود از دسته دوم این است که سپاه سفیانی به سوی مدینه حرکت می‌کند، و وارد مدینه می‌شود، و دست به کشتار و غارت می‌زند، و وقتی آگاه می‌شود که امام مهدی علیه السلام از مدینه به سوی مکه بیرون رفته، عازم مکه می‌شود، و در بیداء - که واقع میان مدینه و مکه است - گرفتار عذاب خسف می‌شود.

پرسش

از روایات به دست می‌آید که سفیانی از قیام حضرت مهدی علیه السلام و حضور آن حضرت در مدینه آگاه است، و برای به شهادت رساندن آن حضرت سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد، و امام علیه السلام برای نجات از سپاه سفیانی، مخفیانه از مدینه به سوی مکه بیرون می‌رود. در این جا این سؤال قابل طرح است که در روایات آمده است که قیام امام زمان علیه السلام از مکه و از کنار خانه کعبه آغاز می‌شود^۲، در حالی که مفاد روایات مزبور این است که امام علیه السلام قیام خود را از مدینه آغاز می‌کند.

پاسخ

آن‌چه در مکه و در کنار خانه کعبه واقع خواهد شد، قیام آشکار و جهانی امام علیه السلام است، و آن‌چه در مدینه واقع می‌شود، قیام پنهانی است، و به عبارت دیگر، اقدام به مقدمات و زمینه سازی قیام آشکار و جهانی است، مؤید این مطلب روایاتی است که بیان گر آن است که «نفس زکیه» که از نشانه‌های حتمی ظهور ولی عصر علیه السلام است، از سوی امام علیه السلام از مدینه به مکه اعزام می‌شود تا پیام امام علیه السلام را به مردم مکه برساند.^۳

۱. کتاب الغیبه، النعمانی، ص ۳۰۵، باب ۱۸، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۲۸۱، باب ۱۸، ح ۶۷؛ نیز ر.ک: تاریخ مابعدالظهور، ص ۱۸۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.

۲-۳. زمان خسف در بیداء

در تعدادی از روایات، زمان خسف لشکر سفیانی در بیداء قبل از قیام امام زمان علیه السلام بیان شده است^۱، ولی در روایات دیگری، وقوع خسف در بیداء پس از قیام آن حضرت ذکر شده است.^۲

در هر دو دسته روایات، روایت‌های معتبر وجود دارد، لذا ترجیح یکی از آن دو بر دیگری، مشکل است. در باره وجه جمع میان این دو دسته روایات می‌توان گفت: مقصود از دسته اول این است که خسف در بیداء قبل از قیام آشکار و جهانی رخ می‌دهد، و مراد از دسته دوم این است که خسف در بیداء پس از قیام پنهانی امام علیه السلام واقع می‌شود.

۳-۳. اهمیت و آثار

خسف در بیداء پدیده‌ای خارق العاده است و در بین حوادث طبیعی و بشری که در طلوع ظهور امام عصر علیه السلام رخ می‌دهند، و از نشانه‌های حتمی ظهور به شمار می‌روند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، این پدیده خارق العاده، از یک سو، رعب و وحشت خاصی را در دل سفیانی و سپاه او و دیگر ستمکارانی که در جهت مخالف قیام مهدوی علیه السلام عمل می‌کنند، ایجاد خواهد کرد، و از سویی دیگر روحیه ایمانی یاران و هواداران قیام مهدی علیه السلام را تقویت خواهد نمود. این رخداد خارق العاده حقیقت را برای اهل شک و تردید یا انسان‌های بی تفاوت یا بی ایمان روشن می‌سازد و از مصادیق بارز لطف مقرب در حق مکلفان می‌باشد.

۴. قتل نفس زکیه

قتل نفس زکیه^۳، یکی از پنج واقعه‌ای است که در روایات بسیاری از آنها به عنوان

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۴۹-۶۵۰، باب ۵۷ ح ۱ و ۷؛ کتاب الغیبة، النعمانی، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۲۱، و ص ۲۶۴، ح ۲۶ و ص ۲۹۰، باب ۱۶، ح ۶.
 ۲. کتاب الغیبة، النعمانی، ص ۲۷۰، باب ۱۴، ح ۴۳؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۷ بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۰۱ و ص ۳۰۸ شرح اصول الکافی، المازندرانی، ج ۱۲، ۳۰۱.
 ۳. کتاب الغیبة، النعمانی، ص ۲۵۲، باب ۱۴، ح ۹ و ۱۱، ص ۲۵۷، ح ۱۵، ص ۲۵۸، ح ۱۶، ص ۲۶۲، ح ۲۱، ص ۲۶۴، ح ۲۶؛

نشانه‌های ظهور، و در شماری از آنها، از نشانه‌های حتمی قیام امام عصر علیه السلام یاد شده است و در برخی از روایات نیز به طور خاص مطرح شده است.^۱

۱-۴. معنا شناسی نفس زکیه

در معنای «نفس زکیه» دو فرض متصور است: یکی به معنای پاکیزه و مبرا از جرم و گناهی که مستوجب قتل باشد، چنان که در آیه شریفه: ﴿أَقْتُلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾^۲، همین معنا مقصود است. و دیگر، نفس رشد و تکامل یافته در صفات و ارزش‌های انسانی، چنان که در آیه شریفه: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۳، همین معنا مقصود است. هر دو معنا با واژه زکات که ریشه لغوی زکیه است، تناسب دارد، زیرا واژه زکات در لغت بر دو معنای طهارت و نمو دلالت می‌کند^۴، ولی معنای نمو و تکامل بیش‌تر مورد توجه اهل لغت قرار گرفته است.^۵ معنای دوم، معنای اول را نیز دربر دارد، زیرا هرگاه فرد از نظر صفات کمال انسانی از رشد و تکامل مطلوب برخوردار باشد، مرتکب جرم و گناهی که مستوجب قتل باشد، نخواهد شد.

۲-۴. شخصیتی برجسته

از تأمل در روایات مربوط به نفس زکیه، به دست می‌آید که او از شخصیت معنوی برجسته‌ای برخوردار است، تا جایی که مطابق برخی روایات، فرستاده و پیام‌رسان امام عصر علیه السلام برای مردم مکه است.^۶ اصولاً: همین که در روایات؛ «نفس زکیه» در ردیف

کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۱، و ص ۶۵۰، ح ۷، و ص ۶۵۲، ح ۱۴؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۳۹۰، ۲۹۱.
 ۱. همان، ص ۲۵۸، ح ۱۷ و ص ۲۷۰، ح ۴۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۲؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۵.
 ۲. سوره کهف، آیه ۷۴.
 ۳. سوره شمس، آیه ۹.
 ۴. معجم المقایس فی اللغة، ص ۴۵۷؛ النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۲، ص ۳۰۷.
 ۵. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۱۳؛ المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۰۸؛ معجم القاموس المحيط، ص ۵۶۷؛ الصحاح، ج ۲، ص ۱۷۲۳.
 ۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.

افرادی چون یمانی و سفیانی^۱، و در شمار وقایع مهمی چون خسف بیداء و ندای آسمانی، ذکر شده است، گواه روشنی بر برجستگی شخصیت معنوی او است.

در برخی روایات، نام وی «محمد» ذکر شده است: «وَقُتِلَ عَلَامٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ»^۲؛ یکی از علامت‌های ظهور امام عصر ع عبارت است از کشته شدن جوانی از آل محمد ع بین رکن و مقام، نام او محمد بن الحسن، نفس زکیه است.

در روایات، از او با القاب دیگری، چون «نفس حرام»^۳؛ «النفس الطيبة الزكية»^۴ نیز یاد شده است.

۳-۴. حسنی یا حسینی؟

اگر چه در روایت مرسله‌ای که عیاشی از امام باقر ع نقل کرده، نفس زکیه از نوادگان امام حسین ع دانسته شده است^۵، ولی قول راجح این است که او از نسل امام حسن مجتبی ع است، زیرا علاوه بر روایت پیش گفته که او را «محمد بن الحسن» معرفی کرده است، در برخی روایات معتبر از او با عنوان «حسنی» یاد شده است. یعقوب سراج از امام صادق ع پرسید: فرج شیعیان شما چه زمانی است؟ امام ع فرمود: «هنگامی که در میان بنی عباس اختلاف پدید آید و اقتدار آنان سست شود... و شامی (سفیانی) ظاهر گردد، و یمانی بیاید، و حسنی حرکت کند، و صاحب این امر (ولی عصر ع) با تراث رسول خدا ص (شمشیر، زره، پرچم، عمامه، بُرد و کمان رسول اکرم ص) از مدینه به سوی مکه بیرون رود و در مکه منزل گزیند، پس شمشیر را از غلاف بیرون

۱. سفیانی، اگرچه فردی رذل و ستمکار است، ولی در رذالت و ستمکاری شاخص و نمایان است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۱، باب ۳۲، ح ۱۶.

۳. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۸، باب ۱۴، ح ۱۷.

۴. اختیار معرفة الرجال، ص ۹۲.

۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۱۱۷.

فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور ۲۹۷

می آورد، و زره را بر تن می کند، پرچم را برافراشته می کند، بُرد را می پوشد، عمامه را بر سر می گذارد، و کمان را در دست می گیرد و از خداوند اذن ظهور می خواهد. در این هنگام برخی از موالیان آن حضرت از این امر مطلع می شوند و «حسنی» را با خبر می کند، حسنی خروج می کند، و اهل مکه بر او شورش کرده او را به شهادت می رسانند و سرش را به شام (برای سفیانی) می فرستند، در این هنگام صاحب این امر (ولی عصر علیه السلام) ظهور می کند و مردم با او بیعت می کنند.^۱

به قرینه اینکه «حسنی» در این روایت در کنار سفیانی و یمانی ذکر شده است، و در روایات دیگر نیز، «نفس زکیه» در کنار آن دو به عنوان علامت‌های حتمی ظهور آمده است، می توان گفت مقصود از «حسنی» در روایت مزبور، همان نفس زکیه است. و از طرفی، عنوان «حسنی» در روایات، ناظر به کسی است که از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام است. بر این اساس، احتمال اینکه در روایتی که نفس زکیه از نسل امام حسین علیه السلام دانسته شده، در نسخه برداری‌ها، لفظ حسن به حسین تغییر کرده باشد، بعید نیست.

اگرچه ظاهر روایت مزبور این است که امام عصر علیه السلام پس از شهادت حسنی (نفس زکیه) بلافاصله قیام می کند، ولی براساس برخی روایات، قیام آن حضرت پس از پانزده روز از شهادت نفس زکیه خواهد بود: «لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ الْقَائِمِ وَ بَيْنَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ إِلَّا خَمْسَ عَشْرَةَ لَيْلَةً».^۲

۴-۴. زمان و مکان شهادت

از مجموع روایات یاد شده به دست آمد که شهادت «نفس زکیه» در زمانی کوتاه قبل از ظهور امام عصر علیه السلام واقع خواهد شد. و از روایات بسیار دیگری به دست می آید

۱. روضه کافی، ۲۲۵، کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۷۰، باب ۱۴، ح ۴۲ و ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۴۹، باب ۵۷، ح ۲؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۵، کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۸، باب ۱۴، ح ۱۷.

که او در شهر مکه و در مسجد الحرام مابین رکن و مقام به شهادت خواهد رسید. امام باقر علیه السلام آنجا که نشانه‌های ظهور امام عصر علیه السلام را بیان کرده، درباره شهادت نفس زکیه فرموده است: «وَقُتِلَ غُلَامٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ»: کشته شدن جوانی از آل محمد، ما بین رکن و مقام که نامش محمد بن حسن، [و لقبش] نفس زکیه است.^۱

۴-۵. مصداق شناسی نفس زکیه

برخی از محققان بر این باورند که مقصود از نفس زکیه در روایات مربوط به نشانه‌های ظهور، محمد بن عبدالله بن الحسن، معروف به نفس زکیه است که در عصر منصور خلیفه عباسی قیام کرد و همراه با یارانش کشته شد. برای اثبات این دیدگاه به وجوه زیر استدلال شده است:

۱. ابو الفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» از امام باقر علیه السلام از پدارنش علیه السلام روایت کرده که فرمود: «نفس زکیه از فرزندان امام حسن علیه السلام است».^۲

۲. وی از عبدالله بن موسی روایت کرده که گفته است: «عده‌ای از اهل مدینه نزد علی بن الحسن آمدند و از او خواستند تا عهده‌دار امر رهبری جامعه اسلامی شود، او گفت: محمد بن عبدالله بن الحسن، برتر از من است. سپس حدیثی طولانی را نقل کرد و مرا بر «احجار الزيت» آگاه کرد و گفت: نفس زکیه این جا کشته می‌شود. و ما دیدیم که او در همان مکان کشته شد».^۳

۳. همچنین از مسلم بن بشار روایت کرده که گفت: با محمد بن عبدالله [بن الحسن] در کنار «غنائم حشرم» همراه بودم. او به من گفت: نفس زکیه این جا کشته خواهد شد -

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۳۰، باب ۳۲، ح ۱۶. نیز ر. ک: الغیة، النعمانی، ص ۲۵۸، باب ۱۴، ح ۱۷، ص ۲۷۰، باب

۱۴، ح ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱ و ۳۰۷؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۳۰۳، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳، روایت ۴۷.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۴.

۳. همان.

مقصودش خود او بود- پس او در همان جا کشته شد.^۱

این وجوه سه گانه - باقطع نظر از اشکال سندی- هیچ گونه دلالتی بر مدعای مزبور ندارند، زیرا مفاد روایت اول این است که نفس زکیه از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام است، اما بر این که او محمد بن عبدالله بن الحسن مذکور است، دلالت ندارد. و دو نقل دیگر- که البته کلام معصوم هم نیستند- تنها بیان گر مکان کشته شدن محمد بن عبدالله بن الحسن که او را نفس زکیه می نامیدند، می باشند، و بیان گر اینکه او همان نفس زکیه‌ای است که از نشانه‌های حتمی ظهور مهدی موعود علیه السلام است، نیستند.^۲

۵. صیحه و ندای آسمانی

یکی از نشانه‌های حتمی ظهور مهدی موعود علیه السلام صیحه و ندای آسمانی است که در روایات بسیاری بیان شده است. تعداد این روایات که شمار قابل توجهی از آنها از حیث سند نیز معتبرند، به اندازه‌ای است، که بسی افزون از حد تواتر می باشد^۳، لذا در وجود چنین نشانه‌ای برای ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام جای کم ترین تردیدی وجود ندارد.^۴

۵-۱. نام‌ها و نشانه‌ها

از این نشانه حتمی ظهور، در روایات، با نام‌ها و نشانه‌هایی تعبیر شده است:

۵-۱-۱. فزعه آسمانی

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «انْتَظِرُوا الْفَرْجَ مِنْ ثَلَاثَ»: از مشاهده سه چیز در انتظار تحقق فرج (ظهور مهدی موعود علیه السلام) باشید. گفته

۱. تاریخ الغیة الکبری، ص ۳۸۶-۳۸۷.

۲. برای آگاهی بیش تر در این باره ر.ک: تأملی در نشانه‌های حتمی ظهور، ص ۲۲۹-۲۵۷.

۳. تنها در باب چهارم «کتاب الغیة» النعمانی، بیش از بیست روایت در این باره نقل شده است.

۴. ان اخبار الصیحة و الفزعة و اخبار النداء بأقسامها تشير الى معنى مشترك و حادثة واحدة لا اختلاف فيها و ان تعددت اساليب الاخبار... و اذا تم هذا الفهم العام، كانت الاخبار الدالة على هذا المعنى المشترك متواترة، بل تزيد على التواتر. تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۱۱-۱۱۲.

شد، ای امیرالمؤمنین آنها چیستند؟ فرمود: «وقوع اختلاف میان اهل شام، پرچم‌های سیاه از خراسان و فزعه در ماه رمضان. سؤال شد: فزعه در ماه رمضان چیست؟ فرمود: آیا سخن خدای عزوجل در قرآن را نشنیده‌اید که فرمود: ﴿إِنْ نَشَأْ نُثَرِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۱: اگر بخواهیم نشانه‌ای را از آسمان فرو می‌فرستیم تا گردنهای کافران در برابرش خاضع گردد. آن نشانه‌ای است که دختران جوان را از پشت پرده‌ها بیرون می‌آورد، افراد خواب را بیدار می‌کند و افراد بیدار را بی‌تاب می‌سازد: «تُخْرِجُ الْفَتَاةَ مِنْ خُدْرِهِنَّ وَ تُوقِظُ النَّائِمَ وَ تُفَزِّعُ الْيَقْظَانَ»^۲.

۲-۱-۵. صیحه آسمانی

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «لِلْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ: ظُهُورُ السُّفْيَانِيِّ، وَ الْيَمَانِيِّ، وَ الصَّيْحَةُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ، وَ الْخَسْفُ بِالْيَدَاءِ»: برای ظهور قائم (ع) پنج نشانه (ویژه و حتمی) وجود دارد: خروج سفیانی، قیام یمانی، صیحه آسمانی، کشته شدن نفس زکیه و خسف (فرو رفتن سپاه سفیانی) در بیداء.^۳ همچنین فرموده است: «قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْثُومَاتٍ: الْيَمَانِيُّ، وَ السُّفْيَانِيُّ، وَ الصَّيْحَةُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ الْخَسْفُ بِالْيَدَاءِ»: قبل از قیام قائم (ع) پنج علامت حتمی پدید خواهد آمد: خروج یمانی، خروج سفیانی، صیحه آسمانی، کشتن نفس زکیه، و خسف در بیداء.^۴

۳-۱-۵. ندای آسمانی

از امام صادق (ع) سؤال شد آیا خروج سفیانی حتمی است؟ امام (ع) فرمود: آری،

۱. سوره شعراء، آیه ۴.

۲. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۱، ح ۸ نیز ر.ک: همان، ص ۲۵۲، ح ۱۱، ص ۲۶۰، ح ۲۹.

۳. همان، ص ۲۵۲، ح ۹ نیز ر.ک: همان، ح ۱۰، و ص ۲۵۴، ح ۱۳.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۰، ح ۷؛ کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۱. در توقیع شریف امام عصر (ع) به علی بن محمد سمري (چهارمین نایب خاص آن حضرت) نیز لفظ صیحه، به کار رفته است: «الافمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحه، فهو کاذب مفتر» کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، باب ۴۵، ح ۴۴.

فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور ۳۰۱

سپس افزود: قتل نفس زکیه، قیام قائم علیه السلام، خسف در بیداء، دستی که در آسمان نمایان می‌شود و نداء نیز حتمی‌اند، سؤال شد: نداء چیست؟ فرمود: منادی [آسمانی] نام قائم و نام پدرش علیه السلام را ندا می‌کند.^۱

همچنین آن حضرت علیه السلام فرمودند: «خَمْسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ علیه السلام الْيَمَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَخَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ» قبل از قیام قائم علیه السلام پنج حادثه رخ خواهد داد: قیام یمانی، خروج سفیانی، منادی‌ای که از آسمان ندا می‌کند، و خسف در بیداء.^۲

۴-۱-۵. صدای آسمانی

محمد بن صامت می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای این امر (ظهور مهدی موعود و برپایی حکومت عدل جهانی) نشانه‌ای وجود دارد؟ فرمود آری. گفتم: آن نشانه چیست؟ فرمود: هلاک العباسی، و خروج السفیانی، و قتل النفس الزکیه، و الخسف بالبيداء، و الصوت من السماء: هلاک حاکمان عباسی، خروج سفیانی، قتل نفس الزکیه، خسف در بیداء و صدایی از آسمان.^۳

۲-۵. ویژگی‌های ندای آسمانی

در روایات برای صیحه و ندای آسمانی، ویژگی‌هایی بیان شده است:

۱-۲-۵. زمان ندای آسمانی

در برخی از روایات، زمان ندای آسمانی، شب بیست و سوم ماه رمضان ذکر شده است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ، فَلَا تُشْكُوا فِي ذَلِكَ، وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا»: صدای آسمانی در

۱. کتاب الغیبة، النعمانی، ص ۲۵۷، ح ۱۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۹، ح ۱؛ نیز ر.ک: همان، ص ۶۵۰، ح ۸، ص ۶۵۲، ح ۱۴؛ کتاب الغیبة، الطوسی، ص ۲۹۰.

۳. کتاب الغیبة، النعمانی، ص ۲۶۲، ح ۲۱؛ نیز ر.ک: همان، ص ۲۸۲، ح ۶۷؛ کمال الدین، ص ۶۵۲، ح ۱۳.

شب جمعه، بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود، در آن شک نکنید، بشنوید و اطاعت کنید.^۱

این مطلب از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است: «الصَّيْحَةُ الَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَكُونُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»: صیحه‌ای که در ماه رمضان واقع خواهد شد، شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود.^۲

در برخی روایات، فقط وقوع ندای آسمانی در ماه رمضان ذکر شده است.^۳ و در برخی دیگر، تنها در شب بیست و سوم بودن آن آمده است^۴ و در برخی آمده است که صیحه در ابتدای شب خواهد بود^۵ و در برخی دیگر، زمان ندای آسمانی، ابتدای روز بیان شده است^۶ که بر فرض صحت این روایت^۷، می‌تواند ناظر به تکرار آن باشد، یعنی نخست در شب رخ می‌دهد و بار دیگر در آغاز روز بعد.

۵-۲-۲. ندا دهنده

در بسیاری از روایات، این که منادی ندای آسمانی چه کسی است، ذکر نشده است، ولی در برخی از روایات آمده است که منادی آن جبرئیل علیه السلام است: «هِيَ صَيْحَةُ جَبْرَائِيلَ عليه السلام إِلَى هَذَا الْخَلْقِ»: صیحه از جبرئیل علیه السلام به سوی این خلق است.^۸

۵-۲-۳. گستره ندا

گستره ندای آسمانی، شرق تا غرب عالم را فرا می‌گیرد و همه افراد آن را می‌شنوند:

۱. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۴، ح ۱۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۲، ح ۱۶.

۳. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۸، ح ۱۷.

۴. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۸.

۵. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۶۵، ح ۳۱.

۶. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۸.

۷. در سند آن علی بن ابی حمزه بطائی وجود دارد.

۸. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۴، ح ۱۳؛ کمال الدین، ص ۶۵۲، ح ۱۴.

فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور ۳۰۳

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَ مَنْ بِالْمَغْرِبِ»^۱: منادی آسمانی به نام قائم علیه السلام ندا می‌کند، پس هر کس در شرق و غرب عالم است آن را می‌شنود: «يُنَادِي مُنَادٍ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... يَسْمَعُ كُلُّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ»^۲: منادی ای نام قائم علیه السلام را ندا می‌کند و هر قوم آن را به زبان خودشان می‌شنود.

۴-۲-۵. محتوای ندا

مطالب ذیل، محتوای ندای آسمانی را تشکیل می‌دهند:

(الف) نام مبارک امام عصر علیه السلام و نام مبارک پدر آن حضرت. «يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَ اسْمِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

(ب) با ذکر نام مبارک امام عصر و نام مبارک پدر بزرگوارشان گفته می‌شود، امامت و رهبری حق او است، پس چرا جنگ می‌کنید: «يُنَادِي بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ، أَلَا إِنَّ الْأَمْرَ لِفُلَانٍ بْنِ فُلَانٍ فَفِيمَ الْقِتَالِ»^۳؟ در برخی روایات آمده است که نام مادر امام عصر علیه السلام هم ذکر می‌شود.^۴

(ج) با ذکر نام مبارک پدرشان گفته می‌شود: «أَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ»^۵: مهدی آل محمد فلانی فرزند فلانی است، با ذکر نام او و نام پدرش.
(د) فقط علی علیه السلام و شیعیان او رستگارند: «إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۶. در روایات دیگری آمده است: «حق در جانب علی و شیعیان اوست»^۷.

۱. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۵۴، ح ۱۳؛ ص ۲۵۷، ح ۱۴.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۰، ح ۸.

۳. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۶۶، ح ۳۳ و ۳۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۰، ح ۴.

۴. همان، ص ۲۸۲، ح ۶۷.

۵. همان، ص ۲۶۴، ح ۲۷.

۶. همان، ص ۲۶۴، ح ۲۸.

۷. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۸ و ۲۹۰؛ کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۶۰، ح ۱۹؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۲، ح ۱۴.

هـ) با ذکر نام مبارک امام عصر علیه السلام و نام مبارک پدر گرامی آن حضرت گفته می شود: او مهدی آل محمد است.^۱

۵-۲-۵. تأثیر ندا

ندای آسمانی چنان کوبنده و مهیب است که در اثر آن خوابیدگان، بیدار می شوند، ایستادگان می نشینند، نشستگان می ایستند و دختران جوان پرده نشین، سراسیمه بیرون می آیند: «يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِأَسْمِ الْقَائِمِ عَ فَيَسْمَعُ مَنْ بِالشَّرْقِ وَ مَنْ بِالْمَغْرِبِ لَا يَتَّقِي رَاقِدٌ إِلَّا اسْتَيْقَظَ وَ لَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَ لَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رِجْلَيْهِ فَرِعَاً مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ اعْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأَجَابَ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْأَوَّلَ هُوَ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ»^۲، «و تُخْرِجُ الْفَتَاةَ مِنْ خُدْرِهِنَّ»^۳.

در روایتی آمده است که مردم پس از شنیدن آن صدا، صبحگاهان که از خواب برمی خیزند، در هاله ای از دهشت و حیرت فرو رفته و سکوتی مهیب آنان را فرا گرفته است، گویی پرنده ها روی سرهایشان نشسته اند: «إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتِ أَصْبَحُوا وَ كَانُوا عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرُ»^۴.

با توجه به روایات یاد شده می توان وضعیت مردم پس از شنیدن ندای آسمانی را این گونه تصور کرد، نخست چنان تحت تأثیر آن صدای خارق العاده و شگفت آور واقع می شوند که وضعیت آنان هر گونه که هست، تغییر می کند، به خواب رفته گان، بیدار می شوند، ایستادگان، می نشینند، نشستگان، برپا می خیزند، زنان پرده نشین، بیرون می آیند و... ولی پس از مدتی، به آرامش نسبی می رسند و می خوابند، اما هنگامی که از خواب بر می خیزند، بار دیگر به صدایی که شب هنگام شنیده بودند، می اندیشند و در سکوتی

۱. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۶۴، ح ۲۷.

۲. همان، ص ۲۵۸، ح ۱۷.

۳. همان، ص ۲۵۲، ح ۸ و ص ۲۵۴، ح ۱۳.

۴. همان، ص ۲۶۳، ح ۲۳.

فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور ۳۰۵

دهشت زده و بیم آلود فرو می‌روند و در انتظار آن هستند که چه واقعه‌ای رخ خواهد داد، شاید در چنین حالتی است که، بر اساس برخی روایات [بار دیگر] همان صدای آسمانی به گوش آنان می‌خورد تا از حیرت و سردرگمی بیرون آیند و حجت الهی بر آنان به صورت کامل و جامع تمام شود.

۵-۲-۶. ندای آسمانی و آمادگی برای قیام مهدوی علیه السلام

در برخی روایات آمده است که قیام امام عصر علیه السلام در روز عاشورا واقع خواهد شد. ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «يَقُومُ الْقَائِمُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ»^۱: قائم علیه السلام در روز عاشورا قیام می‌کند.

در روایت دیگری که ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده نیز آمده است: «يَخْرُجُ الْقَائِمُ علیه السلام يَوْمَ السَّبْتِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام»^۲: قائم علیه السلام روز شنبه، روز عاشورا، روزی که امام حسین علیه السلام در آن روز به شهادت رسید، خروج می‌کند. بر این اساس، فاصله زمانی میان شنیدن ندای آسمانی و قیام امام عصر علیه السلام سه ماه و هفده روز خواهد بود. در روایتی از امام صادق علیه السلام به این مطلب اشاره شده است: «إِنَّ الْقَائِمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُنَادِي بِاسْمِهِ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ وَ يَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام»^۳: به تحقیق، شب بیست و سوم [ماه رمضان] به اسم قائم علیه السلام ندا داده می‌شود، و روز عاشورا، روزی که حسین بن علی علیه السلام در آن به شهادت رسید، قیام می‌کند. حکمت این فاصله زمانی آن است که از یک سو، مردم فرصت کافی برای تفکر و تحقیق درباره حقایق مکتب اهل بیت علیهم السلام و امامت حضرت امام عصر علیه السلام داشته باشند، و از سوی دیگر، امام علیه السلام نیز فرصت کافی برای ارزیابی شرایط را داشته باشد. در این فاصله، صفوف مخالفان و موافقان مشخص شده، عده و عده دشمنان از یک سو، و

۱. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۸۲، ح ۶۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۲، ح ۱۹.

۳. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۲۹۸.

موافقان و هواداران از سوی دیگر معلوم خواهد شد. بر این اساس، امام علیه السلام بر حسب شرایط و امکانات عادی، قیام جهانی و بی مانند خود در تاریخ بشریت را به شیوه‌ای عالمانه و حکیمانه، رهبری خواهد کرد. البته، این تدبیر عالمانه و حکیمانه بر اساس اسباب و عوامل عادی، با امدادهای غیبی الهی منافات ندارد، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، در عین اینکه از امدادهای غیبی خداوند برخوردار بود، برای دست یابی به اهداف خویش، از به کارگیری اسباب و عوامل عادی نیز غفلت نمی ورزید.

۷-۲-۵. ندای تشویق کننده

در روایات آمده است که جبرئیل علیه السلام روز قیام امام عصر علیه السلام نیز ندایی سر خواهد داد، ولی آن ندا برای معرفی امام زمان علیه السلام و اعلان حقانیت مکتب اهل بیت علیهم السلام نیست، بلکه برای تشویق مردم به بیعت با حضرت قائم علیه السلام می باشد، چنان که علی بن مهزیار از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: «كَأَنِّي بِالْقَائِمِ علیه السلام يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ السَّبْتِ، قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرَائِيلُ علیه السلام يَنَادِي: الْبَيْعَةُ لِلَّهِ!»؛ گویی، قائم علیه السلام را در روز عاشورا، روز شنبه، ایستاده میان رکن و مقام می بینم در حالی که جبرئیل پیش روی او ایستاده و ندا می کند: بیعت برای خداست.

۸-۲-۵. ندای شیطانی

در روایات، در مقابل ندای الهی و آسمانی که توسط جبرئیل سر داده می شود و حقانیت مکتب اهل بیت علیهم السلام، مذهب تشیع و امامت حضرت ولی عصر علیه السلام را اعلان و ظهور مهدی موعود علیه السلام را بشارت می دهد، از ندای زمینی و شیطانی سخن به میان آمده که از سوی ابلیس سر داده خواهد شد تا مردم را از گرویدن به آیین حق و بیعت با امام عصر علیه السلام باز دارد. ابلیس ملعون که در برابر ندای الهی - آسمانی جبرئیل علیه السلام احساس شکست می کند، مأیوسانه به تبلیغ منفی و گمراه کننده دست می زند، و حقانیت سفیانی

فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور ۳۰۷

را فریاد می‌زند^۱ و متأسفانه در این کار تا حدی کامیاب می‌شود و گروه بسیاری - به ویژه کسانی را که عداوت اهل بیت پیامبر ﷺ را در دل دارند - به جناح سفیانی بسیج می‌کند.^۲

ابلیس تبلیغ تخریبی و گمراه کننده خود را تکرار می‌کند: فردای شنبی که ندای آسمانی جبرئیل علیه السلام سر داده شده است^۳، در پایان روزی که جبرئیل علیه السلام در آغاز آن، ندای هدایت گر خود را فریاد کرده است^۴ و در پایان شب دوم.^۵

در روایتی آمده است که زرارة بن اعین به امام صادق علیه السلام گفت: در شگفتم از اینکه چگونه افرادی با دیدن وقایع خارق العاده و شگفت آوری مانند خسف سپاه سفیانی در بیداء و ندای آسمانی، با قائم ﷺ جنگ می‌کنند؟ امام علیه السلام فرمود: شیطان آنها را به حال خود رها نخواهد کرد تا این که ندایی مخالف آن را سر دهد، همان گونه که در عقبه [ثانیه] که عده‌ای از انصار با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کردند] علیه پیامبر ﷺ ندا سرداد.^۶

ابن هشام می‌گوید: هنگامی که حاضران در عقبه با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کردند، شیطان از بالای عقبه خطاب به آنان فریاد برآورد و گفت: آیا با فردی نکوهش شده که عده‌ای صابی (کسانی که آیین بت پرستی را رها کرده و به آیین اسلام در آمده‌اند) با او هستند و بر جنگ با شما اجتماع کرده‌اند، بیعت می‌کنید؟ پیامبر اکرم ﷺ برای خنثی کردن فتنه شیطان، خطاب به اهل عقبه فرمود: این آذب عقبه^۷ است، این ابن ازیب است.^۸

۱. الا ان فلانا قتل مظلوماً ليشك الناس و يفتهم. كتاب الغيبة، النعماني، ص ۲۵۴، ح ۱۳.

۲. «يُرْتَابُ يُؤْمِنُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، وَالْمَرَضُ وَاللَّهُ عَدَاوَتُنَا». كتاب الغيبة، النعماني، ص ۲۶۱، ح ۱۹.

۳. كتاب الغيبة، النعماني، ص ۲۶۱، ح ۱۹.

۴. همان، ص ۲۵۴، ح ۳۱.

۵. همان، ص ۲۶۵، ح ۲۹.

۶. همان، ص ۲۶۵، ح ۲۹.

۷. نام شیطانی است.

۸. السيرة النبوة، ج ۱-۲، ص ۴۴۷.

اشکال

مفاد روایات مربوط به ندای شیطان این است که شیطان در مقابل ندای آسمانی که خارق العاده و معجزه است، دست به انجام کاری خارق العاده می‌زند. معنای این عمل شیطانی آن است که خداوند شیطان را بر انجام کاری خارق العاده توانا ساخته است، و این با حکمت و لطف الهی سازگاری ندارد، زیرا سبب اغواء و جهل و اضلال مردم است، بنابراین، نمی‌توان به مضمون آنها معتقد و ملتزم گردید.^۱

پاسخ

اگر اشکال مزبور وارد باشد، بر قدرت خارق العاده‌ای که به او داده است، نیز وارد خواهد بود. به تصریح قرآن کریم، شیطان سوگند خورده است که همه افراد بشر، جز مخلصین را اغوا خواهد کرد.^۲ او و یارانش انسان‌ها را می‌بینند، ولی انسان‌ها او و یارانش را نمی‌بینند.^۳

فلسفه وجود شیطان، آزمون بشر و دست‌یابی به کمال مطلوب از طریق مجاهده با شیطان و نفس اماره است، خداوند برای مقابله با شیطان و نفس اماره، عقل و فطرت را به انسان عطا کرده، و هادیان معصوم را نیز برای تأیید و تکمیل آن دو قرار داده است. همواره انسان‌هایی طریق عقل و فطرت را برگزیده و از هادیان معصوم الهی پیروی کرده و مکر و کید شیطان را بی‌اثر ساخته‌اند. در آستانه ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام و پس از آن نیز این گونه خواهد بود. نصیب شیطان از مردم آن زمان، بیمار دلان است، اما حقیقت جویان و اهل صدق و صفا، در دام شیطان گرفتار نخواهند شد.

۹-۲-۵. تفسیری نادرست از روایات ندا

ممکن است کسی روایات صبیحه و ندا، اعم از الهی - آسمانی و شیطانی - زمینی را

۱. تاریخ مابعد الظهور، ص ۱۱۳.

۲. سوره ص، آیه ۸۲-۸۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۷.

فصل سیزدهم: نشانه‌های پنجگانه ظهور ۳۰۹

بر اساس اسباب و عوامل عادی تفسیر کند، بدین صورت که ندای آسمانی کنایه از جریان فکری، فرهنگی و سیاسی حق، و ندای شیطانی کنایه از جریان فکری، فرهنگی و سیاسی باطل است. این دو جریان قبل از ظهور مهدی موعود در برابر یکدیگر قرار داشته و هریک از آن دو برای تفوق بر دیگری و مغلوب ساختن آن می‌کوشد، و در مرحله اول، جریان حق از جذابیت و تأثیر بیش‌تری برخوردار است، اما این وضع چندان دوام نمی‌یابد و جریان باطل با انواع نقشه و حيله‌ها، افکار را به سوی خود جلب می‌کند، و شاید یکی از نقشه‌های شیطانی او سردادن این شعار است که فلانی مظلوم کشته شده و باید به خونخواهی او قیام کنیم، و چه بسا مقصود از آن شخص یکی از رهبران جریان باطل است که در مرحله قبل توسط نیروهای جریان حق کشته شده است. و آسمانی خواندن ندای جریان حق، و زمینی خواندن ندای جریان باطل، کنایه از بلندی مقام و جایگاه معنوی و حقانیت حرکت نخست، و پستی و جایگاه ضد ارزشی و بطلان حرکت دوم می‌باشد.^۱

تفسیر مزبور با مفاد روشن روایات سازگاری ندارد، زیرا مفاد این تفسیر آن است که نقش ندای آسمانی دعوت به مبادی حرکت حق و تأیید آن است، در این صورت، ندا به اسم مبارک قائم علیه السلام و نام مبارک پدر او، که در روایات به آن تصریح شده است، معنا نخواهد داشت.^۲

۱. تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۱۴.

۲. همان.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمد بصری

مقدمه

ایجاد تفرقه و چند دستگی در میان مردم و برافروختن آتش خصومت و درگیری میان فرقه‌های مختلف، یکی از نقشه‌های شیطانی مستکبران در طول تاریخ بوده است. قرآن کریم، از این نقشه شیطانی در مورد فرعون عصر موسی علیه السلام پرده برداشته و فرموده است: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ...﴾^۱؛ فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را گروه گروه ساخته، گروهی از آنان را ضعیف و ناتوان قرار داد. مستکبرین در دنیای جدید، علاوه بر استفاده از این روش فرعونی، برای دستیابی به مقاصد و مطامع شیطانی خود، ترفند مذهب سازی را نیز در برنامه کاری خود قرار دادند. تأسیس فرقه قادیانی در پاکستان، بابیت و بهایت در ایران و وهابیت در عربستان نمونه‌هایی از این نقشه شیطانی است. در سال‌های اخیر در پی اشغال کشور عراق توسط آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم، استکبار جهانی فرقه‌ها و جریان‌های مذهبی را در این کشور پدید آورد که جریان احمد اسماعیل بصری که مدعی یمانی موعود است، از آن جمله است.^۲ در این فصل به بررسی ادعاها، ادله و روش‌های انحرافی این فرقه یا

۱. سوره قصص، آیه ۴.

۲. جریان‌های دیگر عبارتند از: جند السماء به رهبری ضیاء عبدالزهره کاظم الکرعاوی، جریان سید محمود حسنی سرخسی، فرقه الامام الربانی به رهبری سید فاضل عبدالحسین الحسینی الهاشمی، فرقه فرقه القزونی و جریان سلوکی. اغلب این جریانات، مدعی مهدویت یا ارتباط با امام زمان علیه السلام شده‌اند و ارتباط بیش تر آنها با جریانات بعثی و دستگاه‌های جاسوسی استعماری، کشف و محرز گردیده است. هدف اصلی آنها مبارزه با روحانیت و مرجعیت شیعه بوده است، زیرا در تاریخ نهضت‌های اسلامی معاصر ضد استعماری، این واقعیت بارها اثبات شده است که تنها سنگری که در مقابل استعمار ایستاده و

جریان مذهبی استعماری می‌پردازیم.

۱. معرفی احمد اسماعیل بصری

احمد، فرزند اسماعیل — که هوادارانش او را احمد الحسن می‌نامند — در سال ۱۳۴۹ ش (۱۳۹۱ ق/۱۹۷۰ م) در منطقه‌ای از توابع استان بصره عراق به دنیا آمد. بر اساس مدارک رسمی دولت عراق او از طایفه «همبوش»، یکی از طوایف «بوسویلم» است و این طایفه از سادات نیستند.^۱ اما پیروان احمد اسماعیل او را از سادات و از نوادگان امام زمان علیه السلام پنداشته و نسب او را این گونه معرفی کرده‌اند: «احمد، فرزند اسماعیل، فرزند صالح، فرزند حسین، فرزند سلمان، فرزند محمد بن حسن عسکری علیه السلام».^۲

یکی از شواهد نادرستی سیادت احمد اسماعیل، نامه شیخ حیدر مشقت از نخستین همفکران او است که در تاریخ ۶ جمادی الثانی ۱۴۲۴ ق با صدور بیانیه‌ای حمایت خود از احمد اسماعیل را به عنوان فرستاده امام زمان علیه السلام اعلام کرده است. وی، در این نامه او را با عنوان شیخ احمد معرفی کرده است.^۳ نامه وی را پیروان احمد بصری تأیید کرده و از آن علیه حیدر مشقت، هنگامی که از وی جدا شد، استفاده کرده‌اند.^۴

یکی از طرفداران احمد اسماعیل گفته است: «انتساب احمد بصری به امام زمان علیه السلام با شهادت‌های معتبر از مهم‌ترین افراد فامیل ایشان، تأیید گردیده است.^۵ این در حالی است که احمد بصری، که خود را مهدی اول از فرزندان امام مهدی علیه السلام می‌پندارد، گفته است: «مهدی اول از فرزندان امام مهدی علیه السلام است و نسلش ناشناخته و مبهم است، زیرا فرزندان

مانع دست‌یابی آنان به اهداف و مقاصد استعماریشان بوده، روحانیت و مرجعیت شیعه بوده است. ر.ک: فصلنامه انتظار موعود، شماره ۳۴، ص ۱۷۶.

۱. منبع این مطلب در کتاب «ره افسانه» نوشته محمد شهبازیان، ص ۱۶ ذکر شده است.

۲. بشارتی برای تمام اهل زمین، ص ۲۰. نوشته‌ای منسوب به احمد الحسن.

۳. تصویر این نامه در کتاب «ره افسانه» ص ۱۸، موجود است.

۴. نامه شیخ حیدر زبیدی در تاریخ ۱۳ رجب ۱۴۲۶ ه. ر.ک: «ره افسانه» ص ۱۹.

۵. دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبين، ص ۸.

امام مهدی علیه السلام اصل و نسبشان نامعلوم است^۱. بر این اساس، چگونه خویشاوندان وی، انتساب او به امام زمان علیه السلام را شناخته و تأیید کرده‌اند؟! همچنین، چگونه وی مدعی شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، اسم و نسب و ویژگی‌های او را بیان کرده‌اند؟^۲

۲. چگونگی شکل‌گیری جریان یمانی دروغین

این جریان با نام احمد الحسن الیمانی، وصی، فرزند و فرستاده امام زمان علیه السلام در اواخر دوران حاکمیت صدام و حزب بعث عراق، نمایان شد. پس از سقوط صدام و رژیم بعثی، با کمک باقیمانده‌های رژیم بعث، تشکیلات وسیعی را در مناطقی هم‌چون کربلا، ناصریه و بصره به راه انداخت.

اصل تفکر یمانی دروغین، توسط شیخ حیدر مشنت، از مریدان اولیه و جداشده از احمد بصری شکل گرفت که سابقه بیشتری در طلبگی نسبت به احمد اسماعیل داشت و احمد اسماعیل در حقیقت در نجف مهمان او بود.^۳ برخی گفته‌اند: آنها حدود هفت نفر بودند و بسیاری از اوقات کنار نهرهای اطراف نجف می‌رفتند و به عبادت و گوشه‌نشینی می‌پرداختند و فقط نان و سبزی می‌خوردند، تا اینکه در سال ۱۴۲۴ قمری حیدر مشنت و احمد اسماعیل، تصمیم گرفتند حرکت یمانی را که در احادیث بیان شده است، آغاز نمایند. آنها در ابتدا شخص یمانی را مبهم گذاشتند و حیدر مشنت مشخص نکرد که یمانی خودش است یا احمد اسماعیل. حیدر بیشتر از رفیق خود، فعال بود، به همین خاطر چند بار به قم مسافرت کرد تا اعراب و طلاب ساکن آن را تحت تأثیر قرار دهد. او چند سال قبل به همراه یاران خود اقدام به پخش اعلامیه‌هایی کرد که در آن ظهور یمانی بشارت داده شده بود و یک روز به همراه یاران خود از وسط شهر قم تظاهر کنان و در حالی که شعار می‌دادند و فریاد می‌کشیدند، به طرف مسجد جمکران حرکت کردند که

۱. المتشابهات، ج ۴، ص ۳۷.

۲. الجواب المنیر عبر الأثر، ج ۲، ص ۲۲.

۳. فعالیتات صهیونیة وهاییة فی العراق، ص ۱۷.

توسط پلیس، دستگیر و به عراق فرستاده شدند.^۱

آقای علی کورانی می نویسد: «یکی از آنها که حدوداً سی ساله بود و لباس روحانیت به تن داشت نزد من آمد و گفت: من حامل دو نامه یکی برای شما و دیگری برای رهبر ایران هستم؛ پرسیدم از جانب چه کسی؟ جواب داد از جانب امام زمان سلام الله علیه؛ گفتم: مطمئن هستی؟ گفت: بله، گفتم: معنای این حرف آن است که تو آن حضرت را ملاقات کرده‌ای و او به تو دو نامه داده و دستور داده است آنها را به دو نفر برسانی، گفت: بله، گفتم: من حاضر نیستم نامه را از تو دریافت کنم مگر اینکه دلیل و نشانه‌ای بیاوری، و برای او توضیح دادم، یمانی که تو ادعا می کنی که او هستی، همان وزیر امام مهدی علیه السلام است و ابتدا حاکم یمن می باشد؛ برو حکومت یمن را به دست بگیر.

در خلال توضیح این مطلب، او سکوت نمود. پس از مدتی سکوت، گفت: اگر در خواب بینی قبول می کنی؟ گفتم: نه، حتی اگر بیست بار خواب بینم؛ زیرا دین و مذهب ما بر دلایل قطعی بنا نهاده شده است، چگونه انتظار داری من دینم را بر اساس رؤیا پایه ریزی کنم؟ و بلند شد و رفت.^۲ آقای کورانی در کتاب دیگر خود به همین موضوع با تفصیل بیشتری پرداخته و تصریح می کند که آن فرد، حیدر مشنت بوده است.^۳

با اینکه حیدر مشنت، ابتدا به یمانی بودن احمد اسماعیل رضایت داد و خود را شاهد آن معرفی کرد، ولی مدتی بعد با احمد اسماعیل اختلاف پیدا کرد و خودش ادعا نمود یمانی است. او مورد لعن احمد اسماعیل قرار گرفت و از سوی یکی از طرفداران او به عنوان سامری عصر ظهور نام گرفت.^۴ پس از مجادلات و نزاع های بسیار با احمد اسماعیل و تلاش برای ایجاد تشکیلات مستقل، در راه بغداد به ضرب گلوله از پا درآمد

۱. فعالیتات صهیونیة وهابیه فی العراق، ص ۱۷.

۲. المعجم الموضوعی لاحادیث الامام المهدی، ص ۱۱۱۹.

۳. دجال البصرة، ص ۴۳.

۴. فعالیتات صهیونیة وهابیه فی العراق، ص ۱۸.

و طرفدارانش، احمد اسماعیل را به قتل او متهم کردند.^۱

احمد اسماعیل مدعی است که در ۲۹ سالگی (۱۳۷۸ ش) به امر امام مهدی علیه السلام به نجف هجرت می کند تا نارسایی هایی را که در روش تدریس حوزه علمیه نجف است، اصلاح کند. به زعم هوادارانش، وی در سال ۱۳۸۱ ش و پس از دیدن حضرت مهدی علیه السلام در خواب های متعدد، به اصلاح امور پرداخته است، و پس از مدتی دعوت پنهانی و گرویدن برخی از افراد به او، به دستور امام علیه السلام مأموریت خود را در ماه جمادی الاول ۱۴۲۳ ق در نجف اعلام کرد.^۲

۳. بررسی و نقد برخی ادعاهای احمد بصری

۳-۱. ادعای یمانی بودن احمد بصری

اولین خصوصیتی که از واژه یمانی به ذهن می رسد و در روایات نیز به آن تصریح شده، این است که یمانی، فردی از اهل یمن است، اما احمد اسماعیل اهل بصره است نه یمن. پیروان احمد اسماعیل برای توجیه یمانی دانستن وی گفته اند: باید بدانیم که مکه از تهامه است و تهامه از یمن است و یمن از ریشه ایمان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا ایمان در مکه ظهور کرد و مکه در تهامه و تهامه در سرزمین یمن است و به همین سبب، کعبه را کعبه یمانی می گویند.^۳ سپس این گونه نتیجه گیری شده است: پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان ایشان همگی یمانی هستند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله یمانی است و امام علی علیه السلام یمانی است و امام مهدی سلام الله علیه و همه اهل بیت علیهم السلام یمانی هستند و این موضوع را علمای با عمل گذشته می دانستند.^۴

۱. فعالیتات صهیونیة وهابیة فی العراق، ص ۲۸.

۲. ادله جامع دعوت یمانی، ص ۳۶.

۳. ادله جامع دعوت یمانی، ص ۱۷. این جزوه از سوی گروه انصار المهدی (پیروان احمد اسماعیل) منتشر شده است.

۴. همان، ص ۱۸.

نقد

۱. عبارت: «ایمان از مکه آغاز شد و مکه از تهامه و تهامه از یمن است» از ابن اثیر جزری است، نه حدیث نبوی. حدیث نبوی این است که: «الْإِيمَانُ يَمَانِيٌّ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ»^۱: ایمان و حکمت یمانی است. ابن اثیر جزری در توجیه این که پیامبر ﷺ ایمان را یمانی نامیده، دو وجه را ذکر نموده است، وجه اول اینکه ایمان از مکه آغاز شد و مکه از تهامه و تهامه از یمن است، بدین جهت، کعبه نیز یمانی نامیده شده است. و وجه دوم اینکه انصار یمانی بودند، و آنان پیامبر اکرم ﷺ و مهاجران را یاری دادند، لذا ایمان به آنان نسبت داده شده است.^۲ علامه مجلسی، پس از نقل روایت مذکور، این دو وجه را از ابن اثیر نقل کرده است. بنابراین، احمد اسماعیل و هواداران او، سهوا یا عمدا سخن ابن اثیر را به عنوان کلام پیامبر اکرم ﷺ مطرح کرده‌اند.

۲. وجه اول در کلام ابن اثیر، درست نیست، زیرا تهامه سرزمینی است که شمال آن از شبه جزیره سینا آغاز می‌شود و جنوب آن به یمن می‌رسد و شهرهای مکه، جده و صنعاء در آن واقع شده‌اند.^۳ بنابراین، قسمتی از یمن (صنعاء) جزء تهامه است، نه این که تهامه بخشی از یمن باشد، مانند اینکه شهر کهک جزء استان قم و شهر ساری جزء استان مازندران است، نه اینکه قم جزء کهک یا مازندران جزء ساری باشد. هنگامی که دو ناحیه (دو شهر یا دو روستا) جزء یک سرزمین باشند، صحیح نیست که اهل یکی از آن دو ناحیه اهل ناحیه دیگر معرفی شود، آن‌چه صحیح است این است که اهل هریک از آن دو ناحیه، اهل ناحیه مشترک به شمار آید، از باب مثال، صحیح است که گفته شود اهل مکه و اهل مدینه، اهل حجاز می‌باشند، ولی صحیح نیست که گفته شود اهل مکه اهل مدینه و اهل مدینه اهل مکه‌اند، بر این اساس، صحیح است گفته شود: (اهل مکه و

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۳۶.

۲. النهاية فی غریب الحدیث و الآثار، ج ۵، ص ۳۰۰.

۳. المنجد فی الاعلام، ص ۱۹۴؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۶۹۵.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمدبصری ۳۱۷

اهل یمن (صنعا) اهل تهامه‌اند، ولی صحیح نیست گفته شود، اهل مکه اهل یمن، و اهل یمن اهل مکه‌اند. بنابراین، یمنی دانستن پیامبر اکرم ﷺ و خاندان آن حضرت بر اساس وجه اول در کلام ابن اثیر، صحیح نیست.

۳. صرف نظر از اشکال قبل، اگر سخن پیروان احمد اسماعیل درباره یمانی بودن پیامبر ﷺ و امام علی و امام مهدی (سلام الله علیهما) و همه اهل بیت ﷺ را بپذیریم، در این صورت باید بر این باور باشیم که اولاً: واژه یمانی بر همه سادات صادق بوده و همه آنها یمانی هستند. بنابراین انتخاب این لقب برای یکی از آنها، باید به خاطر خصوصیت دیگری باشد که شامل همه آنها نمی‌شود و قدر متقین آن، خروج و قیام از سرزمینی است که جزء یمن باشد و قطعاً عراق و بصره جزء یمن نیست. ثانیاً: اگر به یمانی موعود به این خاطر که جزء سادات است، یمانی گفته می‌شود پس باید به سید حسنی، که در روایات علائم ظهور^۱ به داستان خروج او اشاره شده، نیز یمانی گفته شود، زیرا او نیز از سادات^۲ است، در حالی که چنین نشده است. به عبارت دیگر همان طور که لقب حسنی برای سید حسنی به خاطر خصوصیتی ذکر شده که فقط در حسنی وجود دارد، لقب یمانی برای سید یمانی نیز چنین است.

استدلالی دیگر

از آنجا که استناد به سیادت، ملاک درستی برای تعیین مصداق یمانی نیست، پیروان احمد اسماعیل برای تعیین مصداق یمانی، سه ویژگی برای یمانی ذکر کرده‌اند که عبارتند از: همراه داشتن وصیت و پرچم و سلاح پیامبر ﷺ، و برای اثبات این امر، چنین استدلال کرده‌اند: امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر هر چیزی برای شما ایجاد اشکال یا شبهه کند، وصیت و پرچم و سلاح پیامبر خدا ﷺ جای هیچ گونه شبهه و اشکال برایتان باقی نمی‌گذارد، بر حذر باشید از کسانی که خود را به دروغ به آل محمد ﷺ نسبت

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.

می دهند که همانا برای آل محمد ﷺ و علی ﷺ یک پرچم است و برای دیگران، پرچم ها. پس در جای خود ثابت باش و ابداً از هیچ کس تبعیت نکن تا مردی را از فرزندان حسین ﷺ ببینی که وصیت و پرچم و سلاح رسول خدا با او باشد»^۱.

بر طبق این روایت، قبل از ظهور امام مهدی ﷺ، پرچم یمانی که پرچم حق و هدایت است بلند می شود... پس فردی که منظور امام باقر ﷺ است، امام مهدی ﷺ نیست، چرا که قبل از ایشان یمانی قیام می کند و شیعیان به اطاعت از یمانی فراخوانده شده اند. پس طبق فرموده امام باقر ﷺ، یمانی باید سه نشانه مهم داشته باشد: وصیت و پرچم و سلاح رسول خدا ﷺ با او است.^۲

نقد

۱. روایت مذکور در باره امام مهدی (سلام الله علیه) است نه یمانی، زیرا امام باقر ﷺ در این روایت نشانه هایی برای قیام مهدی سلام الله علیه ذکر می کند که تشخیص مهدی راستین از مدعی دروغین را آسان می کند. از جمله، به حاضر شدن ۳۱۳ یار خاص آن حضرت و بیعت آنها با ایشان اشاره می کند و در ادامه چنین می فرماید: «سپس به همراه ۳۱۳ نفر که با او بین رکن و مقام بیعت می کنند از مکه خارج می شود، در حالی که عهد و پرچم و سلاح رسول خدا ﷺ با او است و وزیر آن حضرت نیز او را همراهی می کند. سپس منادی از آسمان نام او را که نام پیامبر ﷺ است، ندا می کند به گونه ای که همه اهل زمین آن را بشنوند و اگر مشکلی (در تشخیص مهدی راستین از مدعیان دروغین برای شما) به وجود آمد، همراه بودن عهد و پرچم و شمشیر پیامبر ﷺ با او، مشکل را برطرف خواهد نمود، و اگر باز مشکلی (در تشخیص) به وجود آمد، صدائی از آسمان که نام مهدی سلام الله علیه و امر او را اعلان می کند، جای هیچ شکی باقی

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹۵.

۲. ادله جامع دعوت یمانی آل محمد ﷺ، ص ۱۹-۲۰.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمدبصری ۳۱۹

نمی‌گذارد»^۱. آمدن ۳۱۳ نفر یاوران خاص امام مهدی علیه السلام نزد آن حضرت و بیعت با او میان رکن و مقام و ندای آسمانی، همگی از ویژگی‌های امام مهدی علیه السلام است، نه از نشانه‌های سید یمانی.

۲. بر فرض نادرست که در اختیار داشتن وصیت، پرچم و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله، مربوط به سید یمانی موعود باشد، دلیلی وجود ندارد که این نشانه‌ها نزد احمد اسماعیل است، تا احراز شود که او سید یمانی موعود است.

۲-۳. دعوی عصمت

در روایت امام باقر علیه السلام، دعوت یمانی، دعوت حق، پرچم او، پرچم هدایت و مخالفت با او حرام دانسته شده است: «وَلَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ، هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ ... وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ»^۲. امر به اطاعت محض از یمانی به این معنی است که او صاحب ولایت الهی است، و کسی صاحب ولایت نمی‌باشد مگر اینکه از خلفای خداوند در زمین باشد که عبارتند از پیامبران و مرسلین و امامان و مهدیین علیهم السلام. دعوت به حق و صراط مستقیم به این معنی است که او اشتباه نمی‌کند تا مردم را به باطل سوق دهد، پس او معصوم است. در نتیجه، یمانی حجت خدا در زمین و معصوم است.^۳

نقد

با دقت در عبارت‌های مزبور می‌توان سه وجه را برای استدلال به حدیث یادشده بر عصمت یمانی که مورد ادعای احمد بصری و هواداران او است، بیان کرد. وجه اول: یمانی صاحب ولایت الهیه است، زیرا اطاعت از او واجب است. ولایت

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

۲. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۶۴.

۳. ادله جامع دعوت یمانی آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۸-۱۹؛ بشارتی برای تمام اهل زمین، ص ۱۵.

الهیة مخصوص پیامبران، امامان و مهدیین است. یمانی نخستین فرد از مهدیین است. نقد: اولاً؛ دلیلی بر عصمت مهدیین وجود ندارد و ثانیاً؛ نواب خاص و عام امام عصر علیه السلام نیز صاحبان ولایت الهیه بوده‌اند ولی دارای مقام عصمت نبوده‌اند. ثالثاً؛ صاحب ولایت الهیه بودن در معنای عام آن، ملازم با عصمت نیست. آن چه ملازم با عصمت است، ولایت الهیه خاصه است.

وجه دوم: اطاعت از یمانی، واجب و مخالفت با او حرام است، یعنی او حجت خداوند است، پس معصوم است.

نقد: حجت خداوند بودن در معنای عام آن ملازم با عصمت نیست. نواب خاص و عام امام و فرماندهان و والیان منصوب از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حجت‌های خداوند بوده‌اند، ولی عصمت آنان لازم نبوده است. آنچه با عصمت ملازمه دارد، حجت خداوند در معنای خاص آن، یعنی پیامبر و امام است.

وجه سوم: یمانی، به حق و طریق مستقیم دعوت می‌کند. کسی که به حق و طریق مستقیم هدایت می‌کند، معصوم است، پس یمانی معصوم است.

نقد: مقصود از اینکه یمانی به حق و طریق مستقیم هدایت می‌کند این است که او مردم را به امامت ولی عصر علیه السلام دعوت می‌کند، چنان که جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ» بیان‌گر آن است. او در این دعوتش معصوم است، اما بر عصمت او در همه امور دلالت ندارد. همانند مؤمن آل فرعون که در اینکه می‌گفت: ﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^۱ معصوم بود، و آن اینکه مردم را به ایمان آوردن به حضرت موسی علیه السلام دعوت می‌کرد.

۳-۳. ادعای وصایت و فرزندگی

احمد اسماعیل و هوادارن او، با این پیش فرض یا ادعای ثابت نشده و بی اساس، که او همان سید یمانی است که خروجش از نشانه‌های ظهور و قیام امام عصر علیه السلام می‌باشد، و با

۱. سوره غافر، آیه ۳۸.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمدبصری ۳۲۱

این ادعا که سید یمانی، بر اساس روایت وصیت^۱، همان مهدی اول است، فرزند و جانشین (وصی) امام زمان علیه السلام خواهد بود، احمد اسماعیل را فرزند و وصی امام عصر علیه السلام انگاشته‌اند. دلیل آنان بر اینکه سید یمانی و اولین مهدی، یک نفر هستند این است که مهدی اول، مطابق روایت مزبور، در زمان ظهور امام زمان علیه السلام حضور دارد، زیرا او نخستین کسی است که به امام علیه السلام ایمان می‌آورد (هو أول المؤمنین). حال اگر سید یمانی و مهدی اول را دو نفر فرض کنیم، ناچار یکی از آن دو باید حجت خداوند بر مردم باشد، و از آنجا که حجت بر عموم مردم، شأن ائمه و مهدیین است، مهدی اول بر عموم مردم از جمله بر سید یمانی حجت خواهد بود و لازمه آن این است که رهبری قیام قبل از ظهور و قیام ولی عصر علیه السلام را او بر عهده داشته باشد، در حالی که مطابق روایت امام باقر علیه السلام رهبری قیام را یمانی بر عهده دارد، پس او حجت بر مهدی اول خواهد بود، و این دو با یکدیگر سازگاری ندارد، بنابراین، مصداق آن دو یک نفر است. در نتیجه سید یمانی فرزند و وصی امام عصر خواهد بود.^۲

نقد

۱. روایت وصیت، از نظر سند ضعیف است، زیرا مشتمل بر چند راوی مجهول است.^۳ شیخ طوسی آن را در شمار روایاتی که برای ابطال عقیده «واقفیه» ذکر نموده، آورده است و دلیل بر صحت آن از دیدگاه وی نمی‌باشد، زیرا پس از نقل چند روایت از طریق

۱. «ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيَسَلَّمْهَا إِلَى آئِبِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ ... هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ». کتاب الغیبه، الطوسی، ص ۱۵۱.

۲. ادله جامع دعوت یمانی، ص ۳۳.

۳. سند روایت چنین است: أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن علي بن سنان الموصلي، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن خليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثغفان سید العابدین، عن أبيه الحسين الزکی الشهید، عن أبيه أمير المؤمنين: علي بن سنان موصلي، حسن بن علي و پدرش مجهولند، و علي بن الحسين، نیز میان تقه و شعیف مشترک است. لذا اعتبار سندی روایت ثابت نیست. برای آگاهی بیش تر ر.ک: ره افسانه، ص ۱۲۲ - ۱۲۴.

عامه گفته است: «اما روایت از طریق خاصه درباره امامان دوازده گانه بیش از حد شمارش است که ما چند نمونه را نقل می کنیم» یعنی با کثرت روایات در این باره، به اثبات صحت سند نیازی نیست.

۲. حجت دینی بودن یمانی و مهدی اول، حجت نیایی از جانب امام عصر علیه السلام خواهد بود. بر این اساس، یمانی که رهبری قیام و مبارزه با دشمنان امام عصر علیه السلام را بر عهده دارد، در این خصوص او بر مردم حجت خواهد بود، ولی این مقام و مسئولیت از طرف مهدی اول (که بنابر روایت وصیت در آن زمان حضور دارد و حجت نیایی از سوی امام زمان علیه السلام است) بر عهده او گذاشته شده است. بنابراین، مهدی اول حجت بر یمانی خواهد بود. عبارت «اول المقربین» در روایت وصیت در وصف مهدی اول نیز مؤید این مطلب است، یعنی رتبه و جایگاه او نزد امام عصر علیه السلام بر دیگران برتری دارد. بنابراین او از سوی امام علیه السلام بر همگان و از جمله بر سید یمانی حجت خواهد بود. پس استدلال مزبور بر وصی و فرزند امام عصر علیه السلام بودن سید یمانی، مخدوش و مردود است.

۴. روش های احمد اسماعیل بصری در اثبات ادعاهای خود^۱

احمد بصری، برای اثبات ادعاهای بی اساس خود از روش های نادرست و مغالطه آمیزی استفاده می کند که به نقل و نقد آنها می پردازیم:

۴-۱. استفاده از روایات غیر معتبر و جعلی

احمد بصری و برخی از هواداران او برای اثبات ادعای بی اساس خود به روایاتی جعلی و فاقد اعتبار استدلال کرده اند؛ روایاتی که در منابع روایی متقدم از آنها خبری نیست، بلکه از برخی کتاب های متأخر یا معاصر نقل شده است، بدون این که اعتبار آنها ثابت شود. در این جا دو نمونه را بازگو می کنیم.

۱. در این بحث از کتاب «ره افسانه» نگارش محمد شهبازیان، بسیار بهره گرفته شده است.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمدبصری ۳۲۳

۱-۴. روایت رسول خدا ﷺ در مورد پادشاه عربستان!

از مسند احمد بن حنبل از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «يَحْكُمُ الْحِجَازَ رَجُلٌ اسْمُهُ حَيَّوَانٌ، إِذَا رَأَيْتَهُ حَسِبْتَ فِي عَيْنِهِ الْحَوْلَ مِنَ الْبَعِيدِ وَإِذَا اقْتَرَبَتْ مِنْهُ لَا تَرَى فِي عَيْنِهِ شَيْئاً، يَخْلُفُهُ لَهُ أَخٌ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ، وَيَلِّ لَشِيعَتِنَا مِنْهُ - أَعَادَهَا ثَلَاثًا - بَشِّرُونِي بِمَوْتِهِ أُبَشِّرُكُمْ بِظُهُورِ الْحُجَّةِ»^۱: بر حجاز (عربستان)، مردی که اسمش، اسم حیوان است، حکومت می کند [فهد = یوزپلنگ]. اگر از دور به او نگاه کنی، در چشمش انحراف می بینی؛ ولی اگر به او نزدیک شوی، در چشمش مشکلی نمی بینی. جانشین یا خلیفه اش برادرش خواهد بود که اسمش عبدالله است. وای بر شیعه ما از دست او (پس این جمله را سه بار تکرار کرد). بشارت مرگش را به من بدهید، تا شما را به ظهور حجت، بشارت دهم.

در این روایت از مرگ پادشاه عربستان، به عنوان یکی از نشانه های ظهور امام زمان علیه السلام خبر داده شده است که احمد بصری آن را بر ملک فهد منطبق کرده است، زیرا فهد به معنای «یوزپلنگ» است.^۲

به اعتقاد آنان، بر اساس این روایت، ما در عصر ظهور قرار داریم، پس قطعاً بایستی امام مهدی علیه السلام یا وصی و رسول ایشان و یا امر ایشان ظهور کرده باشند.^۳

۱. مأثور و خمسون علامة حتى ظهور الإمام المهدى، ص ۱۳۷.

۲. «تکلمت الرواية الاولى عن علامة مهمة وهي موت احد ملوك الحجاز وقد قال السيد احمد الحسن انها تخص فهد ملك السعودية» «روایت اول از یک نشانه مهم بحث می کند و آن مرگ پادشاهان عربستان است. و احمد الحسن گفت: این روایت در مورد ملک فهد می باشد». دابة الارض و طالع المشرق، ص ۳۴. شیخ طوسی در کتاب الغیبة، ص ۲۸۵ روایتی را چنین بیان می کند: «عن أبي بصير قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: من يضمن لي موت عبد الله عليه السلام اضمن له القائم عليه السلام». فارغ از اینکه این روایت مشخص نمی کند که مراد از عبدالله کیست و حداقل در زمان ما می تواند به پادشاه عربستان و اردن تطبیق یابد و الزامی در تطبیق آن به پادشاه عربستان نمی باشد، علی بن یوسف بن المطهر حلی - برادر علامه حلی و متوفای ۷۰۳ق - در کتاب خود، مراد از این عبدالله را آخرین پادشاه بنی عباس (عبدالله المستعصم - ۶۵۶ق -) می داند و واقعه ای است که رخ داده است (ر.ک: العدد القویة، ص ۷۸).

۳. برخی از علائم ظهور محقق شده، ص ۱۶؛ الیمانی الموعود حجة الله، ص ۱۸؛ (در ترجمه فارسی این کتاب با عنوان یمانی

نقد

۱. در منابع تبلیغاتی طرفداران احمد، اولین منبع نقل این روایت، کتاب «مأتان و خمسون علامة حتى ظهور الامام المهدي» اثر محمد علی طباطبایی حسنی می باشد. در کتاب مسند احمد بن حنبل و سایر متون روایی شیعه و سنی، چنین روایتی، وجود ندارد. نویسنده کتاب «۲۵۰ علامت» نیز این روایت را در هیچ منبع حدیثی ندیده است و در استناد آن به مسند احمد و رسول خدا ﷺ چنین می گوید: «هذا الخبر نقله إلیَّ أحدُ الفضلاء المُطَّلِعین»^۱: این خبر را یکی از فضلاء مطلع! برای من نقل کرده است.

نویسنده کتاب «۲۵۰ علامت»، به بررسی و جدا کردن روایات معتبر از غیر معتبر در مباحث مهدویت اعتقاد ندارد^۲ و با همین نگاه، به سخنانی عجیب منسوب به اهل بیت اشاره می کند و در پایان کتابش با توجه به خوابی که مادرش دیده است، خود را از یاران امام زمان می داند و معتقد است که در حیات او ظهور اتفاق خواهد افتاد^۳.

۲. علایم ظهور از حیث نزدیکی و دوری به زمان ظهور و نیز از حیث حتمی و غیر حتمی (بدا پذیری و بدا ناپذیری) دو گونه اند. صرف نظر از عدم اعتبار روایت مزبور،

موعود حجت الله، به ص ۲۲ رجوع کنید). احمد بصری مطالب درج شده در سایت های رسمی خود و کتب منتشره از انصار را قابل دفاع، و سخن خود می داند، چنان که گفته است: واعتذر عن نقل الاحادیث للاختصار ولمزيد من المعلومات راجعی الکتب الصادرة عن انصار الامام المهدي ﷺ ومنها البلاغ المبین، و الرد الحاسم، و الرد القاصم...؛ وصی و رسول الامام المهدي ﷺ فی التوراة والانجیل و القرآن، ص ۲۵ (با تعلیقه شیخ صادق محمدی) - این جزوه پاسخ به سؤالات یک زن مسیحی از او می باشد.

در عبارت دیگری نیز می گوید:

ولست فی هذا المختصر أريد أن أناقش أخطاء من كتبوا فی قضية الإمام ﷺ و فی الإخوة الأنصار من طلبة الحوزة المهدية كفاية و هم متصدون إن شاء الله تعالى لیان الحقيقة بالتفصیل و أنصح هؤلاء الذین یکتبون حول قضية الإمام المهدي ﷺ أن یقرأوا کتب الأنصار و منها: الرد القاصم و الرد الحاسم، و النور المبین، البلاغ المبین، و الیمانی الموعود حجة الله و طالع المشرق و دابة الأرض و غيرها، لیفهموا شیئاً عن قضية الإمام المهدي. (نصيحة الى طلبة الحوزات العلمية، ص ۲۹).

۱. مأتان و خمسون علامة حتى ظهور الامام المهدي، ص ۱۳۷.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. همان، ص ۲۰۲.

دلالت آن نیز در گرو این است که از علایم حتمی و نزدیک زمان ظهور باشد و اثبات آن دلیل معتبر می‌خواهد.

۲-۱-۴. روایت خلع حاکم مصر

عن علی علیه السلام... صاحب مصر علامة العلامات و آيته عجب، لها أمارات، قلبه حسن و رأسه محمد و یغیر اسم الجدد، إن خرج من الحكم، فاعلم ان المهدی سيطرق أبوابكم، فقبل أن یقرعها طيروا الیه فی قباب السحاب (الطائرات) أو اتتوه زحفاً و حبواً علی الثلج^۱: امام علی علیه السلام فرمود: صاحب مصر علامت علامتهاست و نشانه او آن است که دارای امارت (حکومت) است. قلب او، حسن است و سر او محمد و نام جدش را تغییر می‌دهد. اگر از فرمانروایی بیرون رفت، بدانید که مهدی درهای شما را خواهد کوبید. پس قبل از آن که درهایتان را بکوبد، به سوی او -ولو بر روی ابرها- پرواز کنید یا سینه خیز بر روی برف (یخ) بشتابید.

هواداران احمد بصری گفته‌اند: مراد از پادشاه مصر، «محمد حسنی سید المبارک» می‌باشد که ابتدای نام او محمد، و وسط آن حسن است، و با حذف نام جد خود یعنی «سید» به صورت «محمد حسنی مبارک» خوانده شده و اکنون از حکومت خلع گردیده است؛ در نتیجه، مهدی باید درب خانه شما را زده باشد که آن هم احمد بصری است!^۲

نقد

اولاً: سایت‌های رسمی احمد و منابع تبلیغاتی او، آدرس این سخن را کتاب «ماذا قال علی علیه السلام عن آخر الزمان» تألیف سید علی عاشور، دانسته‌اند؛ در حالی که اولین منبع این سخن را باید کتاب «المفاجأة بشراک یا قدس» تألیف محمد عیسی داود ذکر کرد. نقطه اشتراک این دو کتاب، این است که هیچ یک، از منابع معتبر و مصادر اولیه نقل حدیث نیستند و با توجه به این که این افراد خود نیز از معاصران بوده و امیر المؤمنین علیه السلام را درک

۱. المفاجأة، بشراک یا قدس، ص ۴۱۲.

۲. ادله جامع یمانی، ص ۱۱.

نکرده‌اند، باید از منبعی معتبر آدرس دهند که چنین نکرده‌اند.

ثانیاً: گویی مراد نویسنده کتاب المفاجأة، از عبارت «إن خرج من الحكم» سقوط و خلع نیست؛ بلکه اعتقاد دارد که صاحب مصر و محمد حسنی مبارک برای زمینه سازی ظهور، خروج و قیام کرده و از زمینه سازان ظهور مهدی علیه السلام است. وی، در قسمتی از کتاب خود، یکی از زمینه سازان ظهور را به نقل از جعفر علی علیه السلام چنین معرفی می‌کند: مصر سند المهدی، ... و الذی فلق الحبة و برء النسمة أنه للممهد للمهدی و هو عالی القد، أحمر الخد، ملیح الصورة، یغیر اسم الجد...^۱: مصر پشتوانه‌ای برای مهدی است. قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این سرزمین برای زمینه ساز ظهور مهدی است. او بلند بالا، سرخ رو و ملیح است. اسم جدش را تغییر می‌دهد.

در جایی دیگر، گفته است: و الملك رجل یکنی المنصور، أبيض الوجه، مشرباً بحمرة، أزهر الجبین، کبیر السن، لکنه قوی الجسد، و حاد الذکاء، یقال له ((صاحب مصر))... و هو یسبق خروج فتی من الجزيرة العرب یسمى المهدی...^۲: فرمانروایی می‌آید که منصور و پیروز است، صورتش سفید مایل به سرخی است، پیشانی نورانی دارد، سنش بالا، اما دارای جسمی قوی است، و هوش بالایی دارد. او را صاحب و حاکم مصر می‌دانند و قبل از خروج جوانی از جزیره العرب که مهدی نامیده می‌شود، خروج خواهد کرد.

ثالثاً: اشکال دلالتی وارد بر استدلال قبل، بر این استدلال نیز وارد است. عبارت «سیطرق ابوابکم» نیز بیان گر وقوع ظهور در آینده است نه در زمان حال.

۲-۴. تقطیع روایات

تقطیع و برش زدن روایات، از نمونه شگردهای مدعیان دروغین است که با این عمل، راهی برای اثبات ادعای خود جست‌وجو می‌کنند. احمد بصری نیز برای اثبات ادعای

۱. المفاجأة بشرآک یا قدس، ص ۳۷۳.

۲. همان، ص ۳۷۹.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمد بصری ۳۲۷

خود، از این شیوه استفاده کرده است که سه نمونه را بازگو می کنیم:

۱-۲-۴. احمد از بصره

أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِيَ أَصْحَابَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي بَصِيرٍ فِيمَا بَعْدَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... «وَمِنْ الْبَصْرَةِ أَحْمَدُ»^۱؛ امام صادق علیه السلام در معرفی یاران حضرت مهدی علیه السلام فرمودند: ... «از بصره، احمد است».

هواداران احمد بصری، با استناد به روایت فوق گفته اند: اهل بیت علیهم السلام به نام احمد تصریح کرده اند و این از مصادیق بیان امامت یک امام از سوی امام قبل از خود است.

نقد

منبع اصلی این روایت، کتاب «دلائل الامامة» ابن جریر طبری است. البته در انتساب این کتاب به «محمد بن جریر طبری» تردید وجود دارد^۲؛ اما قدمت آن، به قرن پنجم هجری می رسد و از منابع متقدم به حساب می آید.^۳ منابع متأخر نیز این روایت را از دلائل الامامة نقل کرده اند، با مراجعه به متن اصلی روایت، درمی یابیم که متن کامل، به دست احمد بصری تقطیع شده و عبارت کامل روایت چنین است: وَ مِنَ الْبَصْرَةِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَعْطَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ، وَ حَمَّادُ بْنُ جَابِرٍ.^۴ به تصریح روایت، فردی که با نام احمد از بصره می باشد، احمد، فرزند ملیح است، نه فرزند اسماعیل و این روایت، نه تنها تصریحی بر نام احمد بن اسماعیل بصری ندارد؛ بلکه دلیلی برای رد ادعای او می باشد.

۱. بشارة الاسلام، ص ۲۱۹. نویسنده این کتاب در سال ۱۳۳۶ هـ ق فوت کرده است.

۲. فصلنامه علوم حدیث، سال دهم، شماره ۳۷ و ۳۸، ص ۲۲۳، مقاله «محمد بن جریر طبری آملی و دلائل الامامة»، نعمت الله صفری فروشانی؛ ماهنامه کیهان اندیشه، سال ۱۳۷۳، شماره ۵۸، ص ۱۳۸، مقاله «طبری سوم و دلائل الامامة» محمد رضا انصاری.

۳. ر.ک: الذریعة الى تصانیف الشيعة، ج ۸، ص ۲۴۲.

۴. دلائل الامامة، ص ۵۷۵.

توجیه

یکی از هواداران احمد بصری^۱، در توجیه این دلیل گفته است: متن روایت در کتاب بشارة الاسلام چنین است: «و من البصرة، عبدالرحمن بن الاعطف بن سعد و أحمد و ملیح و حماد بن جابر. در این متن، کلمه «و» میان نام احمد و ملیح آمده است و تقطیعی از طرف احمد صورت پذیرفته است.

نکته دیگر اینکه منبع نقل کتاب بشارة الاسلام، کتاب «دلائل الامامة» نبوده، بلکه کتاب «غایة المرام» سید هاشم بحرانی (م / ۱۱۰۷ق) بوده است. پس اگر چه در کتاب «دلائل الامامة» عبارت «احمد بن ملیح» آمده است، اما شاید در کتاب «غایة المرام» به صورت «احمد و ملیح» ذکر گردیده و از این روی کتاب بشارة الاسلام روایت را بدون کلمه «بن» آورده است. به ویژه این که زمان نسخه برداری کتاب «غایة المرام» از زمان نسخه برداری کتاب «دلائل الامامة» قدیمی تر است؛ چرا که زمان نگارش «غایة المرام» بین سالهای (۱۱۰۰ ق تا ۱۱۰۳ ق) بوده و زمان نگارش و نسخه برداری از کتاب «دلائل الامامة» سال (۱۳۱۹ ق) می باشد. در نتیجه باید به متن کتاب «غایة المرام» تمسک کرد نه «دلائل الامامة».^۲

ارزیابی

منبع اصلی این روایت، کتاب «دلائل الامامة» است، و حتی نویسنده کتاب «بشاره الاسلام»، این روایت را از طریق کتاب «غایة المرام»، از «دلائل الامامة» نقل کرده است و نقل سید هاشم بحرانی نیز از کتاب «دلائل الامامة» می باشد؛ در نتیجه، منبع اصلی برای ما حجت بوده و همه متونی که از «دلائل الامامة» روایت را نقل نموده اند، به جای «واو» عبارت «بن» را نقل کرده اند.

این روایت، از سوی سید هاشم بحرانی، در کتاب «المحجة»، که پیوست به کتاب

۱. عبدالرزاق الدیراوی.

۲. دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبين، ص ۱۹.

«غایة المرام» بوده است ذکر شده و در کتاب «المحجة» نیز این روایت را به نقل از «دلائل الإمامة» و به صورت (احمد بن ملیح) آورده است.^۱ عبارت «بن» در نسخه‌های متعددی از کتاب «المحجة» ذکر شده و تردیدی در اشتباه چاپی کتاب «بشارة الاسلام» باقی نمی‌گذارد؛ به ویژه اینکه نسخه موجود از کتاب «المحجة»، در زمان حیات سید هاشم بحرانی نگارش یافته^۲ و بنا بر تصریح کاتب آن که همدوره با بحرانی بوده با نسخه اصلی و دست نوشته سید هاشم بحرانی، مقابله و هماهنگی شده است.^۳ پس بر فرض که حتی قدمت نسخه برداری از کتاب «غایة المرام» و «المحجة» را بر نسخه برداری از «دلائل الإمامة» بپذیریم، توجیه مزبور پذیرفته نیست.

در مورد تاریخ نسخه نویسی کتاب «دلائل الإمامة» نیز باید به این نکته اشاره کرد که کتاب موجود در تاریخ (۱۳۱۹ق) صورت گرفته است؛ اما این کتابت از روی نسخه‌ای قدیمی و متعلق به تاریخ (۱۰۹۲ق) می‌باشد.^۴ بنابراین قدمت نسخه کتاب «دلائل الإمامة» از کتاب «غایة المرام» و «بشارة الاسلام» بیشتر است و منبع اصلی برای ارجاع، خواهد بود. نویسنده کتاب «بشارة الاسلام» در پایان روایت بیان کرده که متن روایت را از منبعی دارای غلط، نقل کرده است.^۵ این مطلب، اطمینان به نقل «بشارة الاسلام» را کاهش می‌دهد. مؤیدی دیگر بر سخن ما، عبارت دیگری در «دلائل الإمامة» است که تعداد یاران حضرت مهدی علیه السلام در بصره را سه نفر اعلام می‌کند^۶ و در صورتی که میان احمد و ملیح «واو» قرار دهیم، تعداد یاران، چهار نفر خواهد شد و این مطلب، خلاف روایت

۱. المحجة، ص ۴۵.

۲. تاریخ نگارش، سه سال پیش از وفات بحرانی و در سال ۱۱۰۴ ق ذکر شده است.

۳. المحجة، ص ۱۱. (بلغ تصحيحاً من أوله الى آخره على نسخة مصنفه دام ظلّه و متعه تعالی به طویلاً، بالیوم الثانی والعشرین من شهر ذی الحجة سنة الرابعة و المائة و الالف)

۴. دلائل الإمامة، ص ۴۳.

۵. بشارة الاسلام، ص ۲۱۹.

۶. «و من البصرة ثلاثة رجال» دلائل الإمامة، ص ۵۵۹.

است. توجه شود که هر دو روایت را ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده و به یک مطلب اشاره دارند.

۲-۲-۴. اولین یار مهدی علیه السلام از بصره

عن علی علیه السلام... الا و انّ اولهم من البصرة^۱: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای فرمودند: اولین یاران مهدی، از بصره‌اند.

به اعتقاد هواداران احمد بصری، در این روایت، تصریح شده است که اولین یاران مهدی علیه السلام از بصره می‌باشند. و احمد بن اسماعیل نیز متولد شهر بصره است. لذا این روایت به او اشاره نموده است.

نقد

در این روایت نام احمد بصری ذکر نشده است و ادعای او را ثابت نمی‌کند؛ اما نکته مهم‌تر اینکه این روایت نمونه‌ای دیگر از تقطیعات صورت گرفته به دست احمد می‌باشد، زیرا ادامه آن را که ادعای او را باطل می‌کند، ذکر نکرده است. این روایت قبل از «بشارة الإسلام» در کتاب «الزام الناصب» نقل شده است.^۲ این کتاب، روایت را با عنوان «خطبة البيان» از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند.^۳ هر دو منبع، نام افرادی را که به عنوان یار مهدی علیه السلام در بصره ذکر شده، علی و محارب آورده‌اند. «أَلَا وَ إِنَّ أَوَّلَهُمْ مِنَ الْبَصْرَةِ وَ آخِرُهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ، فَأَمَّا الَّذِينَ مِنَ الْبَصْرَةِ فَعَلِيُّ وَ مَحَارِبٌ».^۴

توجیه

برخی از یاران احمد بصری، پس از این رسوایی، کوشیده‌اند این تقطیع را چنین

۱. بشارة الإسلام، ص ۲۲۱.

۲. الزام الناصب در سال ۱۳۲۴ق تألیف شده است (ر.ک: فهرس التراث، ج ۲، ف ص ۲۶۹) کتاب بشارة الإسلام بنا بر تصریح مؤلفش در سال ۱۳۳۲ نگارش یافته است.

(صاحب کتاب بشارة الإسلام این حدیث را از کتاب غایة المرام نقل کرده است نه کتاب دلائل الإمامة).

۳. برای بررسی سند و اقوال علما در عدم اعتبار این خطبه، ر.ک: تأملی نو در نشانه‌های ظهور، ج ۱، ص ۲۸.

۴. بشارة الإسلام، ص ۲۱۱.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمد بصری ۳۳۱

توجیه کنند: اولین یار امام مهدی از بصره و نام او احمد است و در روایاتی به نام علی محارب (جنگ جو) نام گذاری شده است، چون علی علیه السلام اولین وصی بود و احمد نیز اولین وصی می باشد. جنگ جو نیز هست و رهبری لشکر مهدی علیه السلام را بر عهده دارد.^۱

ارزیابی

منبع اصلی این نقل، کتاب «الزام الناصب» و «بشارة الاسلام» می باشد که در آنها نام علی و محارب، جدای از هم ذکر شده است و نمی توان این دو نام را به صورت صفت و موصوف بیان کرد. در کتاب «الزام الناصب» تصریح کرده که دو نفر در بصره از یاران مهدی علیه السلام هستند: «إِنَّ أَوَّلَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَ آخِرُهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ فَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ اسْمُ أَحَدِهِمَا عَلِيٌّ وَ الْآخَرُ مُحَارِبٌ»^۲: اولین یاران مهدی علیه السلام از بصره بوده و آنها دو نفر هستند؛ نام یکی علی و نام دیگری محارب است.

به نقل سید بن طاوس، در کتاب سلیمی نیز دو نفر به عنوان یاران حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده اند: قال: «أَوَّلُهُمْ مِنَ الْبَصْرَةِ، وَ آخِرُهُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ وَ جَعَلَ عَلِيٌّ عليه السلام يُعَدُّ رَجُلًا الْمَهْدِيِّ، وَ النَّاسُ يَكْتُبُونَ، فَقَالَ: رَجُلَانِ مِنَ الْبَصْرَةِ»^۳؛ فرمود: اولین ایشان از بصره و آخرینشان از یمامه است. پس حضرت علی علیه السلام نام های یاران مهدی علیه السلام را برده و حاضران یادداشت کردند. و فرمود: دو نفر از بصره هستند».

استناد فرد توجیه کننده به کتاب شیخ ابوالحسن مرندی (۱۳۴۹ق)، با عنوان «مجمع النورین» می باشد. در این کتاب چنین آمده است: «أَلَا وَ إِنَّ أَوَّلَهُمْ مِنَ الْبَصْرَةِ وَ آخِرَهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ، فَأَمَّا الَّذِينَ مِنَ الْبَصْرَةِ فَعَلِيٌّ مُحَارِبٌ وَ طَلِيقٌ»^۴: همانا اولین یارانش از بصره و آخرینشان از ابدال هستند. اما آن هایی که از بصره هستند علی محارب و طلیق است.

۱. یمانی موعود حجت الله، ص ۱۴۸.

۲. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳. التشریف بالمنن، ص ۲۸۹.

۴. مجمع النورین، ص ۳۳۰.

همان گونه که بیان شد، منبع اصلی این متن، خطبه‌ای منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که منبع نقل اولیه آن با محتوای ذکر اسامی یاران حضرت مهدی علیه السلام کتاب «الزام الناصب» می‌باشد.^۱ کتاب «مجمع النورین» نیز این خطبه را بدون سند و منبع و از میانه کلام امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است. این خطبه، به گونه‌ای است که حتی صاحب کتاب بشاره الاسلام، محتوای این خطبه را قابل اعتنا ندانسته^۲ و در مقام مقایسه میان بیان تعداد یاران امام عصر علیه السلام در کتاب «دلائل الامامة» و از امام صادق علیه السلام با این خطبه از امیرالمؤمنین علیه السلام، روایت امام صادق علیه السلام را ترجیح می‌دهد.^۳ با توجه به عبارت منبع اصلی نقل خطبه، یعنی «الزام الناصب» و توجه متون دیگر به نقل این منبع، و همچنین عدم اعتبار و دقت صاحب کتاب مجمع النورین در بیان نشانه‌های ظهور، اولویت با کتاب «الزام الناصب» است.

یکی از مبلغان احمد بصری^۴، در پاسخ به این اشکالات گفته است: چون روایت، تعداد کامل یاران مهدی علیه السلام را بیان نکرده، نام احمد در اسامی ذکر نشده است و در روایت قبل (روایت امام صادق علیه السلام) نام رهبرشان ذکر شده است.

نادرستی این توجیه روشن است، زیرا در این روایت، همانند روایت قبل، همه یاران امام مهدی علیه السلام که از بصره‌اند، معرفی شده‌اند. آنان در روایت امام صادق علیه السلام سه نفر و در

۱. کتاب الزام الناصب، در تاریخ (۱۳۲۴ق) تألیف شده و مجمع النورین، چهار سال بعد از آن و در تاریخ (۱۳۲۸ق) نگارش یافته است. ر.ک: الذریعة، ج ۲۰، ص ۴۶. مجمع النورین، ص ۲۷۰.

۲. بشاره الاسلام، ص ۷۵. وی می‌گوید: «انا لم نثر علی مستند صحیح لهذه الخطبة المسماة بالبيان، و لم یثبتها أحد من المحققین كالشیخ الطوسی و الكلینی و نظایرهم، وعدم ذکر المجلسی لها توهم لها لاحاطته بالأخبار و بعد عدم اطلاعه علیها، مع انها غیر بلیغة، كثرة التكرار، غیر بینة الالفاظ». «ما منعی معتبر برای خطبه یاد شده به نام «بیان» پیدا نکردیم، و هیچ یک از بزرگان مانند کلینی و شیخ طوسی آن را نقل نکرده‌اند. همچنین عدم ذکر این خطبه توسط علامه مجلسی - با توجه به احاطه ایشان به اخبار - دلالت بر بی اعتباری آن دارد. افزون بر اینکه، عبارت‌های خطبه تکراری بوده و بلاغت و استواری لازم را ندارد».

۳. بشاره الاسلام، ص ۲۱۴. وی می‌گوید: «ان هذه الرواية لا تعارض الرواية السابقة الواردة عن الصادق علیه السلام، لعدم الوقوف علی مستند لها». «این روایت توان معارضه با روایت ذکر شده از امام صادق علیه السلام را ندارد، چرا که مستندی برای آن پیدا نکردیم».

۴. دعوة احمد الحسن هی الحق المبین، ص ۲۳.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمد بصری ۳۳۳

این روایت امام علی علیه السلام دو نفر معرفی شده‌اند. در این روایت نام احمد ذکر نشده و در روایت قبل نیز احمد بن ملیح ذکر شده است، نه احمد بن اسماعیل.

۳-۲-۴. پیش‌گویی سطیح کاهن

فقال سطیح^۱: ... فعندها يظهر ابن المهدي^۲: سطیح کاهن می‌گوید: «در آخر الزمان، فرزند مهدی ظهور خواهد کرد».

به گمان پیروان یمانی دروغین، با توجه به این که احمد، فرزند حضرت مهدی علیه السلام است، این سخن به ظهور او اشاره دارد.

نقد

به فرض این که این خبر، درست نقل شده باشد، بر ادعای احمد دلالت نمی‌کند؛ چرا که تصریحی به نام او نشده است. اما نکته مهم‌تر، تقطیع خبر دیگری است که نشان از راهزنی علمی این گروه دارد. کهن‌ترین منبعی که قسمتی از عبارت‌های این خبر را ذکر کرده، کتاب «الملاحم» ابن المنادی (۳۳۶ق)، از محدثین اهل سنت است.^۳ در میان عالمان شیعی نیز اولین منبع نقل این خبر، کتاب «مشارق انوار الیقین»^۴ اثر حافظ رجب برسی (۸۱۳ق) است و تمام منابع متأخر دیگر مانند بحار الانوار از این کتاب نقل کرده‌اند. با رجوع به کتاب «مشارق انوار الیقین» و مصدر نقل «بشارة الاسلام» که کتاب «بحار الانوار» است، متوجه می‌شویم که در «بشارة الاسلام»، اشتباه چاپی رخ داده و عبارتی از قلم افتاده است و متن صحیح خبر چنین است: «فَعِنْدَهَا يَظْهَرُ ابْنُ النَّبِيِّ الْمَهْدِيِّ»^۵: در آخر الزمان، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی حضرت مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد. این،

۱. نام اصلی سطیح، ربیعة بن مازن می‌باشد. او کاهنی از بنی ذئب بود که قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امر کهنات مشغول بود. رک: لسان العرب، ج ۲، ص ۴۸۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۹-۱۹۶.

۲. بشارة الاسلام، ص ۱۸۷.

۳. الملاحم، ص ۵۱.

۴. مشارق انوار الیقین، ص ۲۰۰.

۵. همان؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳.

همان اعتقاد همه مسمانان جهان است که روزی حضرت مهدی علیه السلام که از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، ظهور خواهد کرد.

یکی از افراد این گروه^۱، در این باره گفته است: اشتباه از صاحب کتاب «بشارة الاسلام» است و به انصار و احمد بصری ارتباطی ندارد.

اولاً: مقتضای مقام عصمت برای احمد بصری، آگاهی از این اشتباه و عدم تکرار آن است و ثانیاً: مطلب یادشده، نشان سهل انگاری در تحقیق به ویژه در زمینه مسایل اعتقادی است و اعتبار دعاوی و دلایل احمد بصری و هواداران او را مخدوش می سازد.

همچنین ادعا می کنند، شاید در نسخه ای خطی، عبارت به صورت «ابن المهدی» باشد و نسخه موجود نزد صاحب کتاب «بشارة الاسلام» نیز با عبارت «ابن المهدی» بوده است!^۲ آنان هیچ دلیلی بر این مدعا ذکر نمی کنند و نسخه ای را که چنین عبارتی داشته باشد در اختیار ندارند. با توجه به این که عبارت کتاب «بشارة الاسلام» از «بحار الانوار» بوده و همه نسخه های «بحار الانوار» و «مشارق انوار الیقین»، به صورت «ابن النبی المهدی» آمده است، احتمال مزبور بی ارزش است.

۳-۴. تحریف

احمد و هوادارانش، برای اثبات مدعای بی پایه خود، به تفسیر تحریف آمیز روایات دست زده و معنایی را بر روایت تحمیل می کنند که با مدلول روشن آن ناسازگار است. نمونه ای از آن، روایتی است از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اوصاف مهدی موعود علیه السلام است. در این روایت چنین آمده است: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ، أَيْضُ اللَّوْنِ

۱. عبدالرزاق الدیراوی.

۲. فلعلهم قد وقعت فی أیدیهم نسخة فیها (ابن المهدی)، كما وقعت فی يد السيد الكاظمی مؤلف البشارة، ولكنهم لم يفهموا المراد منها فقاموا بتغييرها: شاید آنان نسخه ای را در دست داشته که (ابن المهدی) بوده است، همانگونه که سید کاظمی، نویسنده بشارة الاسلام چنین نسخه ای در اختیار داشته است. لکن علامه مجلسی و دیگران نفهمیده اند و کلمه (النبی) را اضافه کرده اند!!!

مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ، مُبْدَحُ الْبُطْنِ، عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ، عَظِيمُ مُشَاشِ الْمَنْكِبَيْنِ، بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ، شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ ﷺ، لَهُ اشْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَتْلُنُ، فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَتْلُنُ، فَمُحَمَّدٌ^۱؛ از فرزندان من در آخر الزمان فرزندی ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی، سینه‌اش فراخ، ران‌هایش ستبر، شانه‌هایش قوی است و در پشتش دو خال است، یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه خال پیامبر ﷺ و دو نام دارد، یکی نهان و دیگری آشکار. نام نهان، احمد و نام آشکار، محمد است.

هواداران احمد بصری گفته‌اند: مراد از عبارت «اسم» در این جا «شخصیت» می‌باشد و نمی‌توان آن را بر معنای حقیقی اسم یعنی «نام افراد» حمل کرد؛ از این رو مدعی هستند که در روایت، به شخصیت مخفی و گمنام احمد در برابر شخصیت آشکار و شناخته شده حضرت مهدی ﷺ اشاره شده است.^۲

نقد

این افراد در تعیین مصداق برای صفات ذکر شده در ابتدای روایت، تصریح می‌کنند که این صفات، اختصاص به امام مهدی ﷺ دارد و امیر المؤمنین ﷺ در مقام بیان خصوصیات جسمانی حضرت مهدی ﷺ بوده است؛ اما ادامه روایت را بدون دلیل، اشاره به دو فرد می‌دانند.^۳

در هر حال، اشتباه این گروه در استدلال به روایت مزبور آشکار است، زیرا امیر المؤمنین ﷺ همه این خصوصیات و از جمله نام آشکار و مخفی را برای یک فرد ذکر کرده‌اند، نه دو نفر؛ عبارت‌های مفرد موجود در روایت مانند «یخرج رجل»، «له»، «رایته» و «یده»، نشان این ادعایند. به یقین امیر المؤمنین ﷺ دو اسم را برای یک فرد بیان

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۳.

۲. ر. ک: المتشابهات، ج ۱-۴، ص ۲۲۹.

۳. یمانی موعود حجت الله، ص ۵۸.

کرده‌اند و مرادشان در این روایت، حضرت مهدی علیه السلام است. مراد از اسم مخفی نیز این است که عموماً مردم، حضرت مهدی علیه السلام را با نام «محمد» می‌شناسند و کمتر از نام «احمد» استفاده می‌کنند.

۴-۴. برخورد گزینشی

یکی از قواعد تحقیق این است که هر گاه در مسأله‌ای دو یا چند وجه محتمل است، همه آنها مورد توجه و بررسی قرار گیرد و رأی نهایی با در نظر گرفتن همه آنها باشد، نه این که از قبل دیدگاهی مسلم به شمار آید و از میان احتمالاتی که در مورد یک آیه یا روایت وجود دارد، تنها احتمالی که با دیدگاه از پیش معین شده سازگار است انتخاب شود. احمد بصری و هواداران وی این قاعده را رعایت نکرده و با روایات مربوط به مهدویت، برخورد پیش‌داورانه داشته‌اند. در این جا دو نمونه را باز می‌گوییم:

۱. از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مهدی موعود علیه السلام روایتی نقل شده که جمله‌ای از آن به دو صورت گزارش شده است که بر دو معنای متفاوت دلالت می‌کند. متن روایت، مطابق برخی نقل‌ها چنین است: «وَلَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ، هُوَ الْمَهْدِيُّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا»: درباره مولودی که از پشت یازدهمین فرزند من است فکر می‌کردم، او مهدی موعود است که زمین را آکنده از عدل و داد خواهد کرد، همان گونه که جور و ظلم آن را فراگرفته است.

احمد اسماعیل گفته است: یازدهمین فرزند امیرالمؤمنین، امام مهدی است و آنکه از پشت اوست، همان مهدی اول از مهدی‌های دوازده گانه است و او وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است.^۱

این روایت، در دو نسخه کافی به دو صورت نقل شده است؛ در یکی عبارت «مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي» آمده که همین نسخه مورد استناد احمد بصری است و در

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمدبصری ۳۳۷

نسخه دیگر عبارت «مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي»^۱ آمده که معنای آن این است: مولودی از پشت من، که یازدهمین فرزند من است که مصداق آن مهدی موعود علیه السلام است. در کمال الدین^۲، الغیة نعمانی^۳، کفایة الاثر^۴، اعلام الوری^۵ و بحار الانوار^۶، نیز به صورت «من ظهري، الحادی عشر من ولدی» آمده است که مصداق آن همان حضرت ولی عصر علیه السلام می باشد.

در کتاب «الاختصاص»^۷ منسوب به شیخ مفید، کتاب الغیة شیخ الطوسی^۸ و دلائل الامامة منسوب به طبری شیعی، عبارت «مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي» ذکر شده است. علامه مجلسی، در شرح روایت به هر دو عبارت اشاره کرده و گفته است: در اکثر نسخه ها «مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ» آمده است و کلمه «مِنْ وَلَدِي» صفت برای کلمه «مولود» است (مولودی از فرزندان من که از پشت امام یازدهم است) و چه بسا کلمه «ظهر» با تنوین خوانده شده و به معنای وراء باشد، یعنی مولودی که پس از گذشت زمانی طولانی به دنیا خواهد آمد. و کلمه «الْحَادِي عَشَرَ» مبتدا و کلمه «المهدی» خبر آن است (مولودی که پس از گذشت زمانی (در آینده) به دنیا خواهد آمد، یازدهمین فرزند من، یعنی مهدی موعود است). و در کمال الدین و غیر آن و برخی از نسخه های کتاب کافی عبارت «ظهري» است و در این صورت تطبیق آن بر امام عصر علیه السلام تکلفی ندارد.^۹

با توجه به احتمالات یاد شده، چگونه می توان روایت را به طور قطعی بر مهدی اول

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، باب فی الغیة، روایت ۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۶۹.

۴. کفایة الاثر، ص ۲۲.

۵. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۲۸.

۶. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۸.

۷. الاختصاص، ص ۲۱۰.

۸. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۶۵.

۹. مرآة العقول، ج ۴، ص ۴۳.

از مهدی‌های دوازده گانه که در برخی روایات ذکر شده است، منطبق کرد؟ علاوه بر این، اوصافی که در این روایت بیان شده، همان اوصافی است که در روایات دیگر برای مهدی موعود علیه السلام بیان شده است که عبارتند از:

أ) زمین را آن گونه که از ظلم و جور پر شده است، آکنده از عدل و داد خواهد کرد.
ب) دارای غیبت است.

ج) مردم در غیبت او دچار حیرت می‌شوند.
بنابراین، بر فرض این که عبارت «ظَهَرَ الْحَادِي عَشَرَ» بر عبارت «ظَهَرِي، الْحَادِي عَشَرَ» ترجیح داده شود، نیز با توجه به قرائن یاد شده، مقصود، مهدی موعود علیه السلام است، چنان که علامه مجلسی روایت را همین گونه شرح کرده است.

۲. عیسیٰ خشاب گفته است: «قُلْتُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام «أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟» قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ، الْمُؤْتَوِّرُ بِأَبِيهِ، الْمُكَنَّى بِعَمِّهِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ»^۱: به امام حسین علیه السلام گفتم: «آیا شما صاحب الامر هستید؟» فرمود: «نه؛ اما صاحب الامر، طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می‌باشد. او شمشیرش را هشت ماه روی دوش خود می‌نهد».

هوادان احمد بصری، مدعی‌اند که مراد از صاحب الامر در این روایت، حضرت مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه شخص احمد می‌باشد، زیرا کنیه امام مهدی علیه السلام، ابوالقاسم بوده و ایشان کنیه‌ای مطابق با اسم عمویش، عباس بن علی بن ابی طالب (ابوالعباس) علیه السلام ندارد؛ لذا روایت، به فردی اشاره دارد که کنیه‌اش «ابوالعباس» بوده و آن فرد، احمد است.^۲

نقد

در روایات آمده است که حضرت ولی عصر علیه السلام دو کنیه دارد، یکی ابوالقاسم و

۱. الامامة والتبصرة من الحيرة، ص ۱۱۵.

۲. والمراد من الكنية هنا، أي: أبو فلان، وعمه المقصود في الرواية العباس بن علي عليه السلام؛ مراد از کنیه، یعنی ابو فلان و مراد از عمو در این روایت، عباس بن علی علیه السلام می‌باشد. الجواب المنير، ج ۱-۳، ص ۱۹۲.

دیگری ابو جعفر. ^۱ بنابراین، احتمال دارد مراد از عموی صاحب الامر در این روایت، جعفر کذاب باشد و کنیه ابو جعفر منسوب به او است.

۴-۵. استخاره

احمد بصری، معتقد است که می توان از طریق استخاره با قرآن، به امامت یک امام پی برد و حقانیت او را ثابت کرد. در این باره به سه روایت استدلال کرده است ^۲:

۱-۴-۵. روایت اول

جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: «يا أمير المؤمنين نبئنا بمهديكم» ... ثم رجع إلى صفة المهدي عليه السلام فقال: «أوسعكم كهفاً وأكثركم علماً وأوصلكم رحماً. اللهم فاجعل بعثته خروجا من الغمة واجمع به شمل الأمة، فإن حار الله لك فاعزِم ولا تشن عنه إن وُفِّقَ له ولا تجورن عنه إن هُديت إليه هاهـ -و أوماً بيده إلى صدره- شوقاً إلى رؤيته» ^۳.

مردی نزد امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! ما را از مهدی خودتان (مهدی موعود که از اهل بیت نبوی است)، آگاه کنید...» سپس آن حضرت به توصیف مهدی عليه السلام پرداخته، فرمود: «ساحت و درگاهش، از همه شما وسیع تر و دانش او از همه شما فزون تر است. خویشان و نزدیکان را بیش از همه شما سرکشی می کند. پروردگار! بر انگیخته شدن او را مایه در آمدن از دلتنگی و اندوه قرار ده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز. اگر خداوند برای تو خیر خواست، عزم خود استوار کن و اگر در راه رسیدن به خدمت او توفیق یافتی، از او به دیگری باز مگرد و هرگاه به سویش راه یافتی، از او در مگذر». پس از این [سخن] آه برآورد- و در این حال با دست خویش به سینه خود اشاره کرد- و فرمود: «به دیدن او مشتاقم!».

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. ادله جامع یمانی، ص ۵۲.

۳. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۲۱۴.

نقد

عبارت «خار الله لك»، نه تنها اشاره‌ای به استفاده از استخاره برای اثبات امامت ندارد؛ بلکه عنوانی عمومی و به معنای عنایت خداوند بر فرد و همراهی با حضرت مهدی علیه السلام است. لغت‌شناسان می‌گویند: خار الله لك: ای أعطاك الله ما هو خير لك^۱: مراد از «خار الله لك» یعنی خداوند به تو خیر عطا کند. مراد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از عبارت، این بوده که وقتی خداوند به تو خیر یاری حضرت مهدی علیه السلام را عنایت کرد، تو نیز از این عنایت استقبال نما و به مهدی علیه السلام پیوند.

در تأیید مطلب فوق می‌توان به استفاده این عبارت توسط یاران امام حسین علیه السلام در مقام دعا برای آن حضرت و نیز توسط همسر زهیر برای او اشاره کرد.^۲

۲-۵-۴. روایت دوم

در فرازی از وصیت امام علی علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است: «وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ يَدَهُ الْعَطَاءُ وَالْحِزْمَانُ، وَأَكْثَرُ الْإِسْتِخَارَةِ»^۳: در سوال از پروردگارت مخلص باش، زیرا عطا و حرمان به دست او است و بسیار طلب خیر کن. در جزوه‌ای منسوب به احمد بصری^۴ عبارت: «وَأَكْثَرُ الْإِسْتِخَارَةِ» به «و استخاره زیاد بگیر» ترجمه شده و به آن بر این که می‌توان حقانیت ادعای احمد بصری را از طریق استخاره تشخیص

۱. النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۲، ص ۹۱؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۸۷؛ مجمع البحرين، ج ۳، ص ۲۹۶.

۲. وقتی یاران امام حسین علیه السلام شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به آن حضرت دادند، از ایشان خواستند که از سفر به کوفه بازگردند، امام علیه السلام به فرزندان عقیل فرمود: رأی شما چیست؟ آنان گفتند باز نمی‌گردیم تا یا انتقام خون مسلم را از قاتلش بگیریم، یا همانند او به شهادت برسیم، امام علیه السلام فرمود: پس از شهادت این جوانان، در زندگی خبری نیست. یاران امام که بر عزم آن حضرت بر ادامه مسیر آگاه شدند، گفتند: خار الله لك: خدا برای تو خیر مقرر فرماید. و هنگامی که زهیر عازم پیوستن به امام حسین علیه السلام و یارانش شد، همسرش با حالت گریان با او وداع کرد و گفت: خار الله لك: خدا برای تو خیر مقرر فرماید، سپس افزود: درخواست من از تو این است که روز قیامت نزد جد حسین علیه السلام مرا به یاد آوری (شفاعت کنی). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۲ - ۳۷۳.

۳. نهج البلاغة، نامه ۳۱.

۴. بشارتی برای تمام اهل زمین، ص ۲۸.

داد، استدلال شده است.

نقد

این استدلال بی پایه است، زیرا معنای عبارت مزبور، چنان که سیاق کلام امام بر آن دلالت می کند، طلب خیر کردن بسیار از خداوند است، زیرا مفاد عبارت قبل از آن این است که چون عطا و حرمان به دست خداوند است، در خواستن چیزی از خداوند، باید اخلاص داشت، یعنی به دخالت هیچ سبب دیگری، مگر به اذن خداوند، اعتنا و اعتماد نکرد، سپس فرمود از خداوند بسیار خیر درخواست کن. حاصل دو جمله مزبور این است که از خداوند بسیار درخواست خیر کن، و در درخواست خود مخلص باش، روشن است که مطلب مزبور که مقتضای جهان بینی توحیدی است، ربطی به استخاره مصطلح ندارد.

۳-۵-۴. روایت سوم

«رَوَى عَلِيُّ بْنُ مَعَاذٍ، قَالَ: قُلْتُ لِصَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى: بِأَيِّ شَيْءٍ قَطَعْتَ عَلَى عَلِيٍّ؟ قَالَ: صَلَّيْتُ وَدَعَوْتُ اللَّهَ وَاسْتَخَرْتُ عَلَيْهِ وَ قَطَعْتُ عَلَيْهِ»^۱: علی بن معاذ گوید: به صفوان بن یحیی گفتم: چگونه به امامت امام رضا (علیه السلام) اعتقاد یافتی؟ در پاسخ گفت: «نماز خواندم و دعا کردم و استخاره نموده و به امامت ایشان به یقین رسیدم».

نقد

اولاً: این سخن از صفوان بن یحیی است و عمل او برای ما حجت نیست، آن چه برای ما حجت است، قول، فعل و تقریر معصوم است، و قرینه ای وجود ندارد که سخن یا عمل صفوان مورد تأیید امام معصوم قرار گرفته است.

ثانیاً: شیخ طوسی بر خلاف ادعای احمد بصری، پس از نقل این خبر، آن را حيله ای از طرف واقفیه و علی بن احمد علوی دانسته است که خواسته اند حقانیت امامت امام

رضا علیه السلام را بدین وسیله بی اعتبار کنند. در واقع این نویسنده واقفی، قصد داشته است با ذکر این مطلب، سستی و بی پایگی ادله شیعیان امام رضا علیه السلام را مطرح کند و به زعم خود، نقصی بر حقانیت شیعیان رضوی وارد نماید؛ لذا شیخ در پاسخ و نقد او می گوید: این روایت جز بر ناروایی تقلید دلالتی ندارد. و اگر این عمل از سوی صفوان انجام شده، بر غیر او حجت نیست؛ به علاوه چنین نسبتی به صفوان بن یحیی با توجه به علم و زهد و دیانت او، سازگار نیست، چگونه پسندیده است که در مسأله ای علمی، با مخالفان خود از طریق استخاره استدلال کند؟^۱

ثالثاً: چه بسا مراد صفوان بن یحیی، معنای عام و غالبی استخاره، یعنی طلب خیر از خداوند و راه گشایی برای او بوده است.

در مجموع باید گفت: اکثر روایات استخاره بیان گر این مطلب است که انسان در انجام کارهای خیر، به خواندن نماز یا دعا و یا بدون آن، از خداوند طلب خیر کند و با اعتقاد راسخ به این که خداوند خیر انسان را می خواهد و بر انجام آن تواناست، آن کار را انجام دهد، در این صورت از خیر و برکت الهی بهره مند خواهد شد. البته، برخی از روایات نیز بیان گر استخاره با قرآن یا با تسبیح، با آداب مخصوص است.^۲ ولی از این روایات، به دست نمی آید که می توان برای تشخیص امام معصوم علیه السلام یا فرستاده مخصوص او، از استخاره با قرآن یا تسبیح استفاده کرد. در باب امامت و امور مربوط به آن باید از دلایل عقلی و نقلی بهره گرفت. و در خصوص سید یمانی، قبل از هر چیز باید به نشانه هایی که در روایات معتبر درباره او آمده است، رجوع کرد، که البته، هیچ یک از آنها بر احمد بصری منطبق نیست، یا انطباقش مشکوک است.

۴-۶. معجزه

هواداران احمد بصری، برای اثبات حقانیت وی در ادعای یمانی موعود بودن وی،

۱. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۵۴

۲. رک: وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۰۴-۲۲۱.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمد بصری ۳۴۳

امور خارق العاده‌ای را مدعی شده‌اند که بر فرض درستی آن‌ها، هیچ گونه دلالتی بر مدعای او ندارند، مانند نوشته شدن نام احمد بر روی یک شمع! و تشکیل نام احمد به وسیله خطوطی در کف دست یکی از انصار احمد بصری!^۱

یکی از معجزاتی که بیانیه آن در شوال ۱۴۲۴ از طرف احمد بصری صادر شده، بیان محل دفن حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد! وی چنین ادعا می‌کند: «اولین معجزه‌ای که برای مسلمانان و تمامی مردم جهان آورده‌ام این است که همانا من می‌دانم که محل دفن حضرت زهرا علیها السلام کجاست، در حالی که تمام مسلمانان اعتقاد دارند که قبر ایشان مخفی می‌باشد و حضرت مهدی علیه السلام موضع آن را می‌داند. ایشان نیز به من خبر داد که محل دفن حضرت فاطمه علیها السلام کنار قبر امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد».^۲

نقد

اولاً: معجزه در صورتی دلیل بر صدق دعوی امامت یا نمایندگی خاص از سوی امام است که راهی برای تشخیص کذب مدعی وجود نداشته باشد، در حالی که درباره مدعی یمانی موعود، می‌توان از طریق نشانه‌هایی که در روایات معتبر بیان شده است، به این مطلب دست یافت، و چنان که بیان گردید، نشانه‌های مذکور در روایات، بر احمد بصری منطبق نیست، لذا کذب ادعای او ثابت می‌باشد، و بر فرض اینکه او کاری خارق العاده انجام دهد که دیگران از انجام آن عاجز باشند، صدق ادعای او را اثبات نمی‌کند.

ثانیاً: معجزه باید چیزی باشد که برای دیگران قابل مشاهده و ادراک باشد، ولی اینکه قبر حضرت زهرا علیها السلام در کنار قبر امام حسن علیه السلام است، برای دیگران قابل مشاهده و ادراک نیست، تا بتوان صدق ادعای احمد بصری را در مورد آن تشخیص داد. در معجزه لازم است فعل و عملی در برابر چشمان تعدادی از مخالفان صاحب دعوت صورت پذیرد، تا دلیلی بر حقانیت امر مدعی باشد، و بتوان درستی و نادرستی آن را تشخیص داد. این

۱. ره افسانه، ص ۸۲

۲. این بیانیه، در سایت رسمی احمد به آدرس (<http://almahdyoon.org/bayanat-sayed/376-zahra>) آمده است.

مطلب در مورد سخن ادعایی احمد قابل تطبیق نیست و کسی از مخالفان او، این مطلب را تأیید نکرده است. پس این ادعا، از جمله اموری نیست که بفهمیم او درست می گوید یا نه، و از کجا معلوم که قبر آن حضرت جای دیگر نباشد؟

حضرت عیسی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی معجزاتی مانند زنده کردن مردگان و قرآن را ارائه دادند، قابل بررسی بوده و مردم می توانستند ادعای ایشان را بررسی کنند؛ چرا که آنها را به چشم خود دیدند تا حجتی بر آنها باشد.

در واقع ادعای احمد بصری در آوردن معجزه، مانند معجزه علی محمد باب است که در وصف معجزه اش چنین گفته اند: همین که از وی سؤال شد: «از معجزه و کرامت چه داری؟» گفت: «اعجاز من این است که برای عصای خود، آیه نازل می کنم» و به خواندن این فقره آغاز نمود: «بسم الله الرحمن الرحيم. سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته».

وی اعراب کلمات را طبق قاعده نحو، غلط خواند؛ زیرا تاء را در «السموات» مفتوح قرائت کرد و چون گفتند مکسور بخوان، ضاد را در «الارض» مکسور خواند. امیر اصلاخان که در مجلس حضور داشت، گفت: «اگر این قبیل فقرات، از جمله آیات شمرده شود، من هم می توانم تلفیق کنم» و گفت: «الحمد لله الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المساء»!^۱

۴-۷. خواب و رؤیا

احمد بصری — همانند بسیاری از مدعیان دروغین مهدویت^۲ — یکی از ادله حقانیت خود را دیدن خواب و رؤیا دانسته و برای آن دستورالعمل هایی مانند سه روز روزه یا خواندن یک دعا به مدت چهل شب، ارائه داده است.^۳

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸.

۲. مهدیان دروغین، ص ۳۹.

۳. الجواب المنیر، ج ۱، ص ۷؛ نیز ر.ک: بشارتی برای تمام اهل زمین، ص ۲۴.

فصل چهاردهم: جریان انحرافی احمدبصری ۳۴۵

او می گوید: چون شیطان نمی تواند در قالب رسول خدا ﷺ و اهل بیت  تمثل پیدا کند، اگر کسی آنها را در خواب دید، سخنشان را باید مانند حدیث قطعی قبول کند.

ارزیابی و نقد

در واقعیت رؤیا و حقانیت رؤیای صادق بر اساس آیات و روایات^۱ - سخنی نیست، سخن در تشخیص رؤیای صادق از رؤیای کاذب است. این مطلب که شیطان نمی تواند در شکل و شمایل پیامبر ﷺ یا امام معصوم  تمثل پیدا کند، در صورتی می تواند راهگشا باشد که فرد قبلا شکل و شمایل پیامبر ﷺ و امام  را دیده باشد، اما کسی که چنین شناختی ندارد، از کجا می تواند تشخیص دهد که صورت یا شکلی که در عالم رؤیا به نام پیامبر ﷺ یا امام  به او القا شده است، شیطانی نیست، بلکه واقعی و رحمانی است؟!

احمد بصری و یارانش این نکته را قبول دارند که اجنه و شیاطین می توانند خواب سازی کنند و خود را به جای معصوم نشان بدهند.^۲ تردیدی نیست که اجنه و شیاطین نمی توانند در قالب حقیقت معصومین  در آمده، سخن گزافه ای بگویند؛ اما این نکته نیز مسلم است که می توانند ایجاد تخیل نمایند و بیننده رؤیا گمان کند که یکی از معصومین  را در خواب دیده است؛ لذا باید توجه کرد که اگر مطلبی در رؤیا، مخالف با روایات و عقل سلیم باشد و از جانب یکی از معصومین  بیان شود، به یقین رؤیای دروغین بیش نیست.

گواه اینکه شیطان می تواند در عالم رؤیا در تخیل انسان تصرف کند، و به صورت پیامبر ﷺ یا امام  در ذهن او مشتمل شود این است که همان گونه که فرد شیعه ممکن است پیامبر ﷺ را در عالم رؤیا ببیند در حالی که امیرالمؤمنین  نزد او است و به

۱. برای آگاهی بیش تر در باره حقیقت و اقسام رؤیا و امکان دخالت و نفوذ شیطان در رؤیای افراد، ر.ک: بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۵۱-۲۱۹.

۲. ر.ک: الجواب المنیر، ج ۱-۳، ص ۳۲۱؛ بین یدی الصیحة، ص ۲۰ و ۹۰.

پیروی از آن حضرت امر می‌کند، فرد سنی نیز ممکن است که پیامبر ﷺ را در خواب ببیند، در حالی که ابوبکر، عمر و عثمان نزد او ایستاده‌اند و او را به اعتقاد به خلافت آنان دستور می‌دهد.^۱

بار دیگر تأکید می‌کنیم، در میان مدعیان گذشته و معاصر به ویژه در مورد مدعی یمانی (احمد بصری) با توجه به ادله متقن، تردیدی در کذب آنان وجود ندارد؛ لذا اگر خوابی دیده شود، به یقین حمل بر تصرف شیاطین در آن می‌شود و او و طرفدارانش - نمی‌توانند از این دلیل بهره ببرند؛ چرا که یکی از معیارهای رؤیای صادق، عدم تنافی با روایات و عقل سلیم می‌باشد که در مورد این گروه - همانند دیگر مدعیان - این شرط محقق نیست.

در پایان یادآور می‌شویم که در حدیثی معتبر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ»^۲: دین خدای بلند مرتبه، گرامی‌تر از آن است که در خواب دیده شود. البته، این حکم مربوط به خواب غیر معصوم است، ولی خواب معصوم با بیداری او از نظر واقع‌نمایی و حقانیت، یکسان است. از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»^۳: دیدگانم به خواب می‌روند، ولی قلبم به خواب نمی‌رود.

۱. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۱۲.

۲. الکافی (الفروع)، ج ۳، ص ۱۸۲.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷؛ نهج الفصاحة، شماره ۱۱۸۰.

فصل پانزدهم: کتاب و امر جدید

مقدمه

در روایات آمده است که امام عصر علیه السلام با کتاب و امر جدید قیام می کند. برخی تصور کرده اند که این روایات با خاتمیت منافات دارد، زیرا مفاد خاتمیت این است که قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی مشتمل بر شریعت الهی، و آیین اسلام آخرین آیین آسمانی است، هرگاه امام زمان علیه السلام با کتاب و امر جدیدی قیام کند، خاتمیت نقض خواهد شد. این تصور نادرست، ناشی از فهم نادرست روایاتی است که بیان گر مطلب مزبور است، نخست نمونه هایی از روایات در این باره را نقل می کنیم، آن گاه به تبیین مدلول و مفاد آنها خواهیم پرداخت.

۱. روایات کتاب و امر جدید

۱-۱. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در باره ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نشانه های آن فرموده است: «وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، يُبَايِعُ النَّاسُ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ، عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ، وَقَالَ وَئِيلٌ لِبَطْغَةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ»^۱: به خدا سوگند، مثل این است که به او می نگریم که بین رکن و مقام، بر کتاب جدید با مردم بیعت می کند (بیعت مردم را می پذیرد)، این کار بر عرب سخت است، وای به حال طغیانگران عرب از شری که نزدیک است.

۱-۲. در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ،

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵.

كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بُدْؤِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ^۱: زمانی که قائم ﷺ قیام کند، امر جدیدی خواهد آورد، همان گونه که رسول خدا ﷺ در آغاز اسلام، به امر جدیدی دعوت کرد.

۱-۳. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ»^۲: حضرت مهدی ﷺ با امر جدید، کتاب جدید، سنت جدید و قضاوت جدیدی قیام می کند که بر عرب سخت می باشد.

۲. شرح و تبیین

مقصود از این روایات این نیست که امام عصر ﷺ آیینی غیر از آیین اسلام، و کتابی غیر از قرآن کریم و سنتی غیر از سنت رسول اکرم ﷺ خواهد آورد، بلکه مقصود این است که قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ نادرست و وارونه به مردم عرضه شده، و در عمل نیز بر خلاف قرآن کریم و سنت نبوی رفتار شده است، امام زمان ﷺ هنگامی که ظهور و قیام نماید، با این کژی ها و انحرافات علمی و عملی به شدت مخالفت خواهد کرد، و این کار بر کسانی که قرن های متمادی اسلام را وارونه فهمیده و برخلاف احکام واقعی آن عمل کرده اند - به ویژه مردم عرب که در این باره محوریت داشته اند - سخت و ناگوار خواهد بود. این مطلبی است که از روایات به روشنی به دست می آید.

۱-۲. در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بُدْأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً»^۳: اسلام با غربت آغاز شده و در آینده نیز غریب خواهد شد. غربت اسلام در آغاز این بود که طرفداران و هواداران اندکی داشت و با مخالفت شدید کفار و مشرکان - مخصوصاً عرب - روبرو گردید، و غربت اسلام در آینده این خواهد بود که

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۳۱.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۷ و ص ۳۳۶؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۳۹.

معارف و احکام اسلام وارونه خواهد شد، در نتیجه اسلام و مسلمان واقعی غریب خواهد بود. بدین جهت، پیامر ﷺ در پاسخ این پرسش که غریبان آن روز چه کسانی خواهند بود؟ فرمود: آنان کسانی هستند که در برابر فساد و تباهی‌ها، در مقام اصلاح بر می آیند.^۱

۲-۲. امیرالمؤمنین علیه السلام، درباره انحرافات و بدعت‌هایی که در آینده پدید خواهد آمد، فرموده است: «در آن هنگام، باطل موضع گرفته و جهالت بر مرکب‌های خود سوار شده، طاغوت، عظمت یافته، داعیان حق به کمی گراییده، روزگار بسان درنده خطرناکی حمله‌ور شده و باطل، پس از مدت‌ها سکوت، فریاد برآورده، مردم در شکستن قوانین خدا دست به هم داده، و در فاصله گرفتن از حق باهم متحد شده‌اند، برای دروغ گفتن پیمان دوستی بسته و در راستی با یکدیگر دشمنی می‌ورزند.

در آن هنگام، فرزندان به جای دوستی با پدران، دشمنی می‌کنند، و باران به جای خنکی، گرمی می‌آورد، افراد لثیم همه جا را پر می‌کنند، و انسان‌های بزرگوار کمیاب می‌شوند. اهل آن زمان، گرگان، سلاطین، درندگان، متوسطان، طعمه [مستکبران و مترفان]، مستمندان [از فرط تهی دستی یا از آن جهت که به حساب نمی‌آیند] مردگان‌اند. راستی از میان آنان رخت برمی‌بندد، و دروغ‌گویی فراوان می‌شود، مردم با زبان به یکدیگر اظهار دوستی می‌کنند، و قلبهایشان در تشاجر و دشمنی با یکدیگر است. مردم گناه و تباهی را می‌پسندند، و از پاکدامنی شگفت‌زده می‌شوند و اسلام همچون پوستینی است که وارونه پوشیده شده است: «وَلَبِئْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرِّو مَقْلُوبًا»^۲.

۲-۳. در کلامی دیگر فرموده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَشْمُهُ، وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اِسْمُهُ، مَسَاجِدُهُمْ يَوْمُنَدٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى»^۳: روزگاری بر مردم می‌رسد که از قرآن، جز نوشته‌ای، و از اسلام، جز نامی، باقی نخواهد

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۷ و ص ۳۳۶؛ کتر العمال، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۳. همان، حکمت ۳۶۹.

مانند. مساجد آنان در آن روزگار از حیث ساختمان آباد، و از حیث هدایت ویران است. از این روایات، معنای اینکه امام زمان علیه السلام با کتاب و آیین جدید خواهد آمد، روشن می شود؛ آن حضرت همان آیین اصیل اسلام را معرفی و اجرا خواهد کرد، ولی اسلام اصیل، برای مردم آن روزگار که اسلام را همانند پوستینی وارونه بر تن کرده اند، آیین جدیدی به شمار خواهد آمد. به این مطلب در روایات دیگری تصریح شده است:

۲-۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِي، وَ سُنَّتُهُ سُنَّتِي، يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي، وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ...»^۱ قائم علیه السلام از فرزندان من است، اسم و کنیه اش، همانند اسم و کنیه من است و شمایل مرا دارا می باشد، سنت او همان سنت من است، مردم را بر اساس ملت و شریعت من استوار می نماید و آنان را به کتاب پروردگارم (قرآن کریم) دعوت می کند.

۲-۵. محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره سیره و روش قیام حضرت مهدی علیه السلام پرسیدم، فرمود: به همان سیره ای که رسول خدا عمل کرد، عمل می کند تا اسلام را آشکار سازد: «بِسِيرَةِ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامُ». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سنت های جاهلی را باطل ساخت و مردم را به عدالت گرایش داد، قائم علیه السلام نیز هنگامی که قیام کند، آنچه را در میان مردم رواج یافته، باطل می کند، و آنان را به عدالت سوق می دهد.^۲

۲-۶. ابو بصیر می گوید: مردی به حضور امام باقر علیه السلام رسید و امتیازات اهل بیت علیهم السلام را بیان کرد و راه هدایت آنان را ستود. امام علیه السلام سخنان او را تأیید کرد و ادامه داد: این راه مستقیم ما ادامه دارد، تا این که خداوند متعال، مردی از ما اهل بیت را مبعوث نماید که به کتاب خدا عمل کند و منکر و ناروایی را نمی بیند، مگر این که آن را محو و نابود می کند.^۳

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۱، ب ۳۹، ح ۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱.

۳. همان، ص ۳۷۸.

۷-۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَظَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَ يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَظَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»^۱: هواهای نفسانی را به هدایت بازمی گردانند، در حالی که مردم هدایت را به هواهای نفسانی تبدیل کرده‌اند، و آراء ناصواب را به قرآن باز می گردانند، هنگامی که مردم قرآن را بر اساس آراء خود معنا کرده‌اند.

۸-۲. امام باقر علیه السلام فرموده است: « إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أُنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ »^۲: هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام قیام کند، چادرهایی برای کسانی که قرآن را همان گونه که خداوند نازل کرده است، به مردم تعلیم می دهند، برپا می کند.

۹-۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: « إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدْ دُثِّرَ، فَضَلَّ عَنْهُ الْجُمْهُورُ، وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِياً، لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ، لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ »^۳: هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، مردم را (با بیان و مفاهیم جدید) به اسلام دعوت می کند و آنان را به آنچه کهنه شده [متروک و مهجور مانده] هدایت می کند، پس جمهور در مورد او گمراه می شوند (زیرا راه و روش او را بر خلاف راه و روش خود می بینند). قائم علیه السلام به این جهت مهدی نامیده شده که مردم را به چیزی که از آن گمراه شده‌اند، هدایت می کند، و بدان جهت قائم نامیده شده، که به حق قیام می کند.

نتیجه

از مطالب پیشین به دست آمد که کتاب جدید و امر جدید یا سنت جدید که در روایات از آن یاد شده است و مهدی موعود علیه السلام با آنها قیام خواهد کرد، چیزی غیر از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۳. همان، ص ۳۸۳.

قرآن کریم، شریعت اسلام و سنت رسول خدا ﷺ نیست، ولی متأسفانه در طول زمان، آن قدر افکار، سلايق، رفتار و رسوم مغاير با معارف و احكام ناب اسلامي، از سوي ناآگاهان و غرض ورزان به آنها افزوده شده كه وقتي امام عصر (ع) ظهور مي كند و معارف و احكام اصيل قرآن و اسلام را بيان مي نمايد، اكثر مسلمانان آنها را كتاب و آيين جديد مي انگارند.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها

مقدمه

در فصل‌های پیشین، بیان شد که اعتقاد به ظهور منجی و مصلحی جهانی، ایده‌ای فراگیر و همگانی است. به جز کسانی که به تاریخ نگاه بدبینانه و منفی دارند، پیروان مکتب‌ها و ادیان مختلف، ایده مهدویت به معنای مزبور را باور دارند. تفاوتی که در این باره وجود دارد، مربوط به ویژگی‌های شخصی و شخصیتی مصلح جهانی است. در تفکر اسلامی، منجی و مصلح جهانی، «مهدی» نام دارد و از دودمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. از دیدگاه شیعه دوازده امامی، مهدی موعود علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام و یگانه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ. ق در شهر سامرا دیده به جهان گشود و چون حاکمان عباسی در پی قتل او بودند، خداوند وجود او را از دیدگان پنهان ساخت تا آخرین حجت الهی محفوظ بماند و آن گاه که شرایط ظهور و قیام او فراهم گردد، قیام کند و حکومت عدل جهانی را بر پا سازد. البته، تعداد قابل توجهی از دانشمندان بزرگ اهل سنت اندیشه ولادت و غیبت مهدی موعود علیه السلام را می‌پذیرفته‌اند، ولی مشهور آنان بر این باورند که منجی و مصلح جهانی هنوز به دنیا نیامده و در آستانه ظهور، دیده به جهان خواهد گشود. در این فصل، مبانی و دستاوردهای حکومت جهانی مهدوی را از دیدگاه اسلام تبیین می‌کنیم.

۱. دلایل حکومت جهانی مهدوی

۱-۱. عقل و حکومت جهانی مهدوی

وجود امام معصوم و تصرف او در امور جامعه بشری و مدیریت و رهبری سیاسی او،

مظهر و مصداق لطف الهی در مورد مکلفان می باشد. عبارت معروف «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدله منّا» در کتاب «تجريد الاعتقاد»^۱، ناظر به این مطلب است. البته، همین که مکلفان معتقد باشند که امام معصوم وجود دارد؛ اگرچه او را نمی بینند، در نوع رفتار آنها مؤثر خواهد بود و آنان را به طاعت خدا نزدیک و از معصیت او دور می سازد. آن حضرت، از وضعیت مکلفان آگاه است و اعمال خوب آنها موجب خشنودی و اعمال بد آنان موجب ناراحتی او می گردد.^۲

از یک طرف، وجود امام و رهبری او مصداق لطف الهی است و از طرفی دیگر، موضوع قاعده لطف تکلیف و مکلف است و ویژگی های جغرافیایی، تاریخی، نژادی، زبانی، مکتبی و غیره در این باره تأثیری ندارد. لذا این قاعده شامل حال همگان می شود و جامعه بشری را فرا می گیرد. بنابراین، مقتضای برهان عقلی لطف، جهانی بودن حکومت مهدوی می باشد.

۱-۲. قرآن و حکومت جهانی مهدوی

آن دسته از آیات قرآن، که ناظر به حکومت مهدوی هستند نیز بیانگر جهانی بودن آن می باشند:

۱-۲-۱. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۳؛ هر آینه پس از قطعی نمودن در ذکر (تورات یا قرآن)، در زبور نوشتیم که صالحان وارث زمین خواهند شد.

چنان که روشن است در این آیه از حکومت صالحان بر کل زمین سخن به میان آمده است.

۱-۲-۲. ﴿وَنُزِّلُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

۱. کشف المراد، ص ۴۹۱.

۲. در فصل پنجم بخش دوم، درباره آثار تکوینی و تشریعی امام زمان (عج) در عصر غیبت، به تفصیل بحث شد.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۵۵

الوارثین^۱: اراده ما بر این تعلق گرفته است که مستضعفان در زمین را مورد امتنان و لطف خود قرار داده، آنان را پیشوایان بشر و وارثان زمین قرار دهیم.

در دلالت این آیه بر جهان شمولی حکومت مهدوی، هیچ تردیدی وجود ندارد.

۳-۲-۱. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾^۲: خداوند خلافت بر زمین را به مؤمنان و صالحان از شما امت اسلامی وعده کرده است، چنان که به پیشینیان چنین خلافتی را عطا فرمود، و توانایی تحقق بخشیدن به دینی که برای آنان پسندیده است را به آنان خواهد داد.

طبق روایات بسیاری از امامان معصوم علیهم السلام، این آیه بر حکومت جهانی مهدوی تطبیق گردیده است، و مفاد آن خلافت در کل زمین است.^۳

۴-۲-۱. ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۴: انسان‌هایی که اگر به آنان در زمین مکت و قدرت عطا کنیم، نماز برپا داشته، زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و فرجام امور از آن خداوند است.

این آیه، اگرچه شامل حکومت‌های محدود و منطقه‌ای الهی هم می‌شود، ولی شکی نیست که مصداق کامل آن حکومت جهانی مهدوی علیه السلام است، بدین جهت امام باقر علیه السلام فرموده است: این آیه مربوط به مهدی آل محمد علیهم السلام و یاران او است؛ خداوند آنان را مالک شرق و غرب جهان می‌سازد، او دین را آشکار نموده و با کمک یارانش بدعت و باطل را از میان بر می‌دارد.^۵

۱. سوره قصص، آیه ۵.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۴۶-۱۵۰.

۴. سوره حج، آیه ۴۱.

۵. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۴۷؛ معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۳۷۷-۳۷۸.

۱-۳. حکومت جهانی مهدوی در روایات

روایات پیامبر ﷺ و خاندان پاک او، آشکارا بر جهانی بودن حکومت مهدوی، دلالت دارند.

۱-۳-۱. در حدیث مشهوری که از پیامبر ﷺ روایت شده، آمده است: اگر حتی جز یک روز از عمر دنیا باقی نماند، خداوند مردی از خاندان مرا بر می‌انگیزد تا جهان (زمین) را پر از عدل و داد سازد، چنان که پیش از آن ظلم و جور فراگیر شده بود.^۱

۱-۳-۲. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرموده است: «دنیا پس از اینکه به ما پشت کرده، سرانجام به سوی ما باز خواهد گشت، همان گونه که شتر چموش به سوی فرزندش باز می‌گردد». آن گاه آیه ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ...﴾^۲ را تلاوت فرمود.^۳ ابن ابی الحدید، در شرح سخن امام علیه السلام گفته است: به اعتقاد اصحاب ما این سخن امام، ظهور و قیام امامی را وعده می‌دهد که مالک زمین گردیده و بر همه سرزمین‌ها استیلا می‌یابد.^۴

۱-۳-۳. امام باقر علیه السلام نیز فرموده است: قائم (مهدی موعود علیه السلام) از خاندان ماست، نصرت خداوند او را تأیید می‌کند و با ایجاد رعب در دل دشمنان از نصرت الهی بهره‌مند می‌گردد، همه زمین در اختیار او قرار می‌گیرد و گنجینه‌ها و اندوخته‌ها بر او آشکار می‌شود، حکمرانی او شرق و غرب را در بر می‌گیرد، خداوند به واسطه او دین خود را بر همه ادیان مسلط و نمایان می‌گرداند، هر چند مشرکان خوش ندارند.^۵

روایات در این باره بسیار است، که به نمونه‌های یاد شده بسنده می‌کنیم.

۱. سنن ابی داود، ص ۶۷۱ ح ۴۲۸۲ و ص ۶۷۲ ح ۴۲۸۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶۰۰ ح ۸۶۶۹.

۲. سور قصص، آیه ۵.

۳. نهج البلاغة، کلمات قصار، شماره ۲۰۹.

۴. شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۲۶.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲. مبانی حکومت جهانی مهدوی

مقصود از این مبانی، مقدمات و مقومات فکری و اعتقادی حکومت جهانی مهدوی می‌باشد، یعنی تصور و تصدیق حکومت جهانی، متوقف بر تصور و تصدیق آنهاست. این مبانی عبارت‌اند از:

۱- ۲. خداپرستی

از آنجا که حکومت جهانی مهدوی، حکومتی است الهی، نخستین مبنا و شالوده فکری و عقیدتی آن خداپرستی است، یعنی تصور و تصدیق حکومت جهانی مهدوی - آن گونه که در شریعت اسلامی ترسیم شده - در گرو اعتقاد به وجود خداوند و پرستش او است. کسی که خدا را انکار کند و او را نپرستد، نمی‌تواند به حکومت جهانی مهدوی معتقد گردد. به عبارت دیگر، نخستین گام تئوریک برای قبول حکومت جهانی مهدوی، نفی ماتریالیسم و پذیرش جهان بینی الهی و توحیدی است. براهین اثبات وجود خداوند و نفی ماتریالیسم، در کتاب‌های کلامی و فلسفی بیان گردیده است.^۱

۲- ۲. عدالت‌خواهی و تعالی‌جویی انسان

اندیشه حکومت جهانی مهدوی، که پرچمدار عدالت و تعالی انسانی در سطح جهانی است، بر این اصل استوار است که انسان فطرتاً عدالت‌خواه و تعالی‌جو است. اگرچه تاریخ بشر کارنامه درخشانی در این باره نداشته و همواره ستم‌گری و تبااهی‌گرایی قدرت‌طلبان و سلطه‌گران، راه را بر بسط عدالت و تعالی جوامع بشری بسته و عدالت‌خواهی و تعالی‌جویی، قربانیان بی‌شماری داده است، ولی تمایل به عدالت و عشق به فضیلت، هیچ‌گاه از زندگی بشر به کلی رخت برنبسته و همواره انسان‌های برجسته و بی‌شماری در این راه فداکاری کرده‌اند. امروز نیز چراغ عدالت هم‌چنان پرفروغ است، گرچه در طول تاریخ، انسان‌های شیطان‌سیرت با استفاده از جهالت و اهرم‌های شیطانی

۱. ر.ک: «برهان‌های اثبات وجود خدا در الهیات اسلامی و مسیحی» از همین نگارنده.

دیگر، مانع بسط و گسترش چنین روحیه و اندیشه‌ای در جهان شده و اجازه نداده‌اند این تمایل و اندیشه به صورت یک عزم جهانی نمایان گردد. لذا این پدیده فرخنده، در آینده تاریخ رخ خواهد داد و زمینه حکومت جهانی مهدوی فراهم خواهد شد.

۳-۲. اسلام و خاتمیت

حکومت جهانی مهدوی، حکومتی اسلامی است. بر این اساس، دومین مبنای فکری و تصدیقی آن پذیرش اسلام به عنوان آخرین شریعت آسمانی است.

۴-۲. جهان شمولی اسلام

شریعت اسلام، علاوه بر اینکه آخرین شریعت الهی می‌باشد، آیینی است همگانی و جهان شمول و چنان که برخی پنداشته‌اند، تنها به جامعه عرب اختصاص ندارد. دلایل جهان شمولی اسلام در کتاب‌های کلامی و تفسیری تبیین شده است.^۱

۵-۲. اسلام و حکومت

حکومت، یکی از آموزه‌های مهم اسلامی است، این گونه نیست که اسلام صرفاً به مسایل اعتقادی، اخلاقی و اخروی پرداخته باشد، بلکه به حیات مادی و دنیوی بشر نیز اهتمام ورزیده و تحقق امنیت و عدالت را در جامعه بشری از اهداف بزرگ خود قرار داده است. البته، این مسئله به اسلام اختصاص ندارد، بلکه همه شریعت‌های آسمانی دارای چنین ویژگی‌ای بوده‌اند. این مطلب، از آیات مربوط به نبوت عامه به روشنی به دست می‌آید، زیرا در این آیات از داوری در اختلافات میان مردم^۲ و برپایی قسط در جامعه^۳ به عنوان اهداف عمومی پیامبران یاد شده است. اصولاً بخش عظیمی از احکام اسلام به گونه‌ای است که بدون تشکیل حکومت اسلامی زمینه اجرای آنها به نحو

۱. درباره خاتمیت و جهان‌شمولی اسلام به دو کتاب «جامعیت و کمال دین» و «چیستی و چرایی ختم نبوت» از همین نویسنده رجوع شود.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۵۹

مطلوب فراهم نخواهد شد.^۱

بنابراین، یکی از مبانی نظری حکومت جهانی مهدوی، نفی نظریه سکولاریسم و جداسازی حکومت از دین است. آنان که به سکولاریسم اعتقاد دارند، نمی‌توانند حکومت جهانی مهدوی را قبول و باور داشته باشند. در این جا، سکولارهای مسلمان با انبوه روایاتی روبرو خواهند شد که از حکومت جهانی مهدوی سخن به میان آورده و از عدالت و امنیت جهانی و عمران سرزمین‌ها به عنوان دستاوردهای بزرگ آن یاد کرده‌اند. بدون شک این روایات، اندیشه سکولاریسم را، به ویژه در مسئله مهدویت، مردود می‌سازند.

۲-۶. حکومت ولایی

حکومت جهانی مهدوی، حکومتی ولایی است، حکومت ولایی ریشه در ولایت و مشیت خداوند دارد و مشروعیت حکومت از ولایت و مشیت خداوند سرچشمه می‌گیرد^۲، برخلاف حکومت‌های امروزی بشر که منشأ مشروعیت آنها خدایی نیست، زیرا یا نژاد و وراثت است، مانند حکومت‌های سلطنتی، یا غلبه و استیلای نظامی است، مانند حکومت‌های کودتایی، یا رأی و خواست اکثریت افراد یک جامعه است، مانند حکومت‌های دموکراتیک. منطق حکومت ولایی این است که هیچ کس بدون رضایت دیگران حق تصرف در امور دیگران را ندارد، و از طرفی معمولاً رضایت همگانی برای دخالت فرد یا افرادی در سرنوشت آنها حاصل نمی‌شود.

براین اساس، هیچ یک از حکومت‌های بشری از مشروعیت دینی برخوردار نیستند، اما حکومت ولایی که از ولایت و مشیت خداوند سرچشمه می‌گیرد، از چنین مشروعیتی برخوردار است، زیرا خداوند، آفریدگار و مالک انسان و جهان است و بالذات حق تصرف در امور بندگان خود را دارد، و از طرفی، افعال الهی - اعم از تکوینی و تشریعی -

۱. در این باره به دو کتاب «دین و دولت» و کتاب «نقد مبانی سکولاریزم» از همین نویسنده رجوع شود.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵

بر مبنای علم و حکمت و رحمت استوار است و هیچ گونه عیب و نقصی در آن راه ندارد. بنابراین کسی را که به عنوان پیشوای دینی و دنیوی مردم برمی‌گزینند، از مشروعیت دینی برخوردار است. البته، تحقق رهبری سیاسی و اجتماعی، بدون مقبولیت مردم امکان پذیر نیست. از این رو، تحقق یافتن حاکمیت سیاسی پیامبران و امامان، منوط به آمادگی و پذیرش جامعه بوده که این شرط در مواردی تحقق یافته، و در موارد بسیاری نیز تحقق نیافته است. بدون شک، شرط مزبور در حکومت جهانی مهدوی به شکل ایده آل تحقق خواهد یافت و در نتیجه مشروعیت الهی آن با مقبولیت عمومی بشر هم آهنگ خواهد گردید.

شرط ولایی بودن با شرط‌های پیشین این تفاوت را دارد که اگر کسی به حکومت ولایی هم اعتقاد نداشته باشد، ولی حکومت اسلامی را به رهبری حضرت مهدی علیه السلام بپذیرد، می‌تواند به حکومت جهانی مهدوی اعتقاد داشته باشد، هر چند مبنای مشروعیت آن را خواست مردم بدانند، چون پیش فرض حکومت جهانی مهدوی این است که حداقل، عموم مستضعفان جهان رهبری آن پیشوای دادگستر را خواهند پذیرفت و از او حمایت خواهند کرد. از دیدگاه این افراد، مقبولیت عمومی حکومت مهدوی تأمین کننده مشروعیت دینی آن هم خواهد بود، ولی مطابق نظریه ولایی بودن حکومت، مشروعیت دینی و مقبولیت مردمی دو مقوله جدا از یک دیگر می‌باشند.^۱

۷-۲. امامت معصوم

حکومت جهانی مهدوی، براساس دیدگاه شیعه، توسط آخرین امام معصوم تحقق خواهد یافت، لذا امامت معصوم نیز یکی از مبانی این حکومت به شمار می‌رود. روشن است که این شرط از دیدگاه مذاهب غیرشیعی لازم نیست. اما از آنجا که به مقتضای دلایل عقلی و نقلی، مذهب شیعه اثنا عشری، کامل‌ترین مذهب اسلامی است، اندیشه مهدویت در کامل‌ترین شکل آن در این مذهب تبلور یافته است.

۱. در این باره به کتاب «آزادی و دموکراسی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم» از همین نویسنده رجوع شود.

۳. دستاوردهای حکومت جهانی مهدوی

دست آوردهای حکومت جهانی مهدوی با آرمان‌های آن برابر است، زیرا عموم انسان‌ها آرزوی تحقق آن را دارند و نمونه‌های حکومت‌هایی است که تمام پیامبران الهی و عدالت‌خواهان جهان در پی برپایی آن بودند، ولی در مقیاس جهانی جامه عمل بر تن نکرده است. حکومت جهانی مهدوی، حکومتی است که تجلی کامل مشیت الهی در قالب حکومت ولایی در زندگی بشری است. بنابراین، در باره حکومت جهانی مهدوی می‌توان گفت آنچه همه حکومت‌های خوب دارند و یا باید داشته باشند، این حکومت به تنهایی در بردارد. از این روی، حکومت جهانی مهدوی، فصلی از کتاب تاریخ سیاسی، عقیدتی، اخلاقی، عرفانی و اجتماعی بشر را رقم خواهد زد که عصاره همه مکارم و فضایل انسانی است.

این حکومت، نقطه پایان حیات بشری در سرای دنیا و مطلع زندگی اخروی خواهد بود و آنچه در این حکومت در حد ظرفیت دنیا تبلور خواهد یافت، حاکمیت علم، قدرت، حکمت، عدالت و رحمت الهی در زندگی انسان است. مستکبران، مستوجب قهر الهی می‌شوند و مستضعفان، طعم شیرین عدالت و رحمت را در همه ابعاد زندگی اجتماعی خواهند چشید، چنان که مجموعه حیات بشری، نشان‌گر علم، قدرت، حکمت و رحمت خداوندی خواهد بود. در چنین شرایطی، نظام زندگی اجتماعی بشر بر حقیقت استوار خواهد گردید و ستم‌گری، جهالت و امثال آن ریشه کن خواهد شد.

ما در این جا با الهام‌گیری از آیات و روایات، نمونه‌هایی از دستاوردهای حکومت جهانی مهدوی را بازگو می‌کنیم. آگاهی از این دست آوردها و توجه به آنها زمینه سنجش حکومت جهانی مهدوی را با حکومت‌های دیگر که فیلسوفان و سیاست‌مداران غربی تحت عنوان «جهانی سازی» از آن یاد می‌کنند، فراهم می‌سازد.

۱-۳. جهان شمولی یکتاپرستی و اسلام

پیامبران الهی از آدم تا خاتم منادیان توحید و یکتاپرستی بوده‌اند: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ

أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴿۱﴾: هر آینه، در میان هر امتی پیامبری را برگزیدیم تا آنان را به پرستش خداوند و دوری از طاغوت دعوت نماید.^۱

نهضت‌های پیامبران با توحید آغاز شده و نخستین شعار و پیام آنان این بوده است: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^۲. پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز در نخستین شعار و پیام خود به مردم فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَفْلِحُوا»^۳.

در طول تاریخ بشر، پیوسته طاغوتیان در برابر پیامبران ایستاده‌اند و از تحقق این آرمان الهی در شکل جهانی و همگانی آن جلوگیری کرده‌اند، اما این آرمان در حکومت جهانی مهدوی واقعیت خواهد یافت: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۴: اوست خدایی که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب و نمایان سازد، اگرچه مشرکان آن را نپسندند. در احادیث متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت روایت شده آمده است که آیه یاد شده ناظر به ظهور مهدی موعود ﷺ و هنگامی است که حضرت عیسیٰ ﷺ از آسمان به زمین فرو می‌آید. در آن زمان هیچ آیینی جز اسلام رسمیت نخواهد داشت. سیوطی، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفته است:

این آیه تحقق نمی‌یابد مگر هنگامی که یهودی و نصرانی و پیرو هیچ آیین آسمانی‌ای جز اسلام نخواهد بود و این زمانی است که عیسی بن مریم ﷺ از آسمان نازل می‌شود.^۵ شیخ صدوق از ابوبصیر روایت کرده که گفت: امام صادق ﷺ درباره آیه یاد شده فرمود: تأویل این آیه هنوز تحقق نیافته، و تا وقتی قائم ما خروج ننماید، تأویل آن تحقق نخواهد یافت، هنگامی که او قیام کند هر کافر و مشرکی از قیام او ناخشنود خواهد بود.^۶

۱. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. سوره اعراف، آیه‌های ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵.

۳. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

۴. سوره توبه، آیه ۳۶.

۵. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۶۱.

۶. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۲۱.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۶۳

طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: این آیه هنگام خروج مهدی آل محمد علیهم السلام تحقق خواهد یافت، در آن زمان هیچ کس باقی نخواهد ماند مگر اینکه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان می آورد.^۱

در این جا یادآوری دو نکته لازم است:

الف) گرچه آیین های یهود و مسیحیت نیز به عنوان ادیان ابراهیمی و توحیدی شناخته می شوند، ولی با توجه به عقاید آنان درباره عزیر و مسیح علیه السلام و نیز درباره احبار و رهبان و نظایر آن، این ادیان، توحیدی خالص نیستند. و یگانه آیین توحیدی خالص آیین اسلام است، از این رو، در حکومت جهانی مهدوی، توحید با معیار اسلامی آن در جهان گسترش خواهد یافت و در نتیجه آنچه به عنوان دین رسمی پذیرفته می شود، تنها دین اسلام است.

ب) غلبه و ظهور دین اسلام بر ادیان دیگر دو جلوه دارد: یکی از نظر منطق و استدلال، و دیگری از نظر حاکمیت سیاسی. آنچه تا کنون تحقق نیافته و با قیام امام عصر علیه السلام تحقق خواهد یافت، نوع دوم است، اما نوع نخست، از آغاز ظهور اسلام پیوسته محقق بوده و خواهد بود. ﴿أَفَعَيِّرْ دِينَ اللَّهِ يَتَغَوَّنَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾^۲: آیا جز دین خداوند را بر می گزینند در حالی که همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از روی رضایت یا کراهت تسلیم او شده اند. در تأویل این آیه از امامان معصوم علیهم السلام روایت شده که مقصود از اسلام توحید و یکتاپرستی است، و تحقق آن به صورت جهانی و همگانی در زمان ظهور و قیام مهدی موعود علیه السلام تحقق خواهد یافت. عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پس از تلاوت این آیه فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، سرزمینی یافت نخواهد شد مگر آنکه در آن به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر اسلام گواهی داده خواهد شد.^۳

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵. تبیین این مطلب در فصل بعدی خواهد آمد.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۳

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

از امام کاظم علیه السلام هم روایت شده که فرمود: این آیه ناظر به قیام قائم علیه السلام می باشد. در آن هنگام، پیروان همه مذاهب یا از روی رضایت یا کراهت آیین اسلام را خواهند پذیرفت.^۱

۲-۳. گسترش فضایل و ارزش های دینی

حکومت جهانی مهدوی، نمونه ای ایده آل از یک حکومت دینی است، طبیعی است که آنچه برای یک حکومت دینی اولویت دارد، توسعه و تعمیق باورها و رفتارهای دینی مردم است. البته، این کار نیازمند برنامه ریزی جامع است تا مسایل رفاهی و نیازهای طبیعی و دنیوی بشر را هم در بر داشته باشد، چنان که پس از این بیان خواهد شد. این مسایل در حکومت جهانی مهدوی جایگاه خاص خود را دارند. اما اینک سخن از دست آوردهای حکومت جهانی مهدوی است که یکی از آنها گسترش فضایل و ارزشهای دینی در گستره جهانی است.

یکی از مهم ترین ارکان تحقق این آرمان این است که دولت مردان و کارگزاران حکومت مهدوی از شایسته ترین انسان ها و دین دارترین آنها خواهند بود: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲: صالحان وارثان زمین خواهند شد.

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۳: آنان کسانی اند که نماز بر پا می دارند، زکات می دهند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

درباره یاران حضرت مهدی علیه السلام که در حقیقت عناصر اصلی حکومت مهدوی می باشند، روایت شده است که مصادیق آیه کریمه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ نیز رک: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۷۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. سوره حج، آیه ۴۱.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۶۵

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّائِمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۱ می‌باشند. این آیه کریمه، از انسان‌هایی خبر می‌دهد که خداوند آنان را در آینده پدید خواهد آورد، خداوند آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز خداوند را دوست می‌دارند، در برابر مؤمنان اظهار ذلت می‌کنند و با کافران با عزت برخورد می‌کنند، در راه خدا جهاد کرده و از سرزنش ملامت گران نمی‌هراسند. این ویژگی‌ها جلوه‌هایی از فضل خداوند است که بر اساس مشیت حکیمانه‌اش به افراد می‌دهد.

بی‌شک، هرگاه رهبران سیاسی جامعه، انسان‌هایی پارسا و متدین باشند، جامعه به سوی پارسایی و دین‌داری گرایش خواهد داشت، چنان‌که گفته شده است: «الناس على دين ملوكهم». لذا با توجه به این عوامل، جامعه در عصر حکومت مهدوی جامعه‌ای است که به احکام، فضایل و ارزش‌های دینی اهتمام می‌ورزد و مردم را به عبادات اسلامی سوق می‌دهد. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره دوران حضرت مهدی (علیه السلام) چنین روایت شده است: «وَيُقْبَلُ النَّاسُ عَلَى الْعِبَادَاتِ وَالشَّرْعِ وَالذِّيَّانَةِ وَالصَّلَاةِ فِي الْجَمَاعَاتِ وَتُؤَدَّى الْأَمَانَاتُ»^۲: مردم به عبادات و اهتمام به شرع و دینداری و نمازهای جماعت روی می‌آورند و امانت‌ها به صاحبانشان بازگردانده می‌شود.

۳-۳. برجیده شدن بساط محرمات الهی

این دستاورد، در حقیقت متمم و مکمل دست آورد پیشین و ملازم با آن است، زیرا هنگامی که در جامعه جهانی، فرهنگ فضایل و ارزش‌های دینی حاکم گردد، زمینه‌ای برای ظهور گناه و ناپاکی باقی نخواهد ماند، و از طرف دیگر، بدون برجیده شدن بساط ناپاکی‌ها و محرمات الهی، فرهنگ فضایل و ارزش‌های دینی حاکم نخواهد شد، چنان‌که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیث مذکور فرموده است: «وَيَذْهَبُ الزُّنَا وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَ يَذْهَبُ الزُّنَا»^۳: در عصر حکومت مهدوی، بساط زنا، شراب خواری و رباخواری برجیده

۱. سوره مائده، آیه ۵۴

۲. منتخب الاثر، ص ۴۷۴.

۳. همان.

خواهد شد.

۳-۴. جهان شمولی عدالت و مساوات

جهان شمولی عدالت و برابری، در حکومت مهدوی از چنان جایگاه بالا و والایی برخوردار است که به عنوان بیت الغزل مهدویت در تفکر اسلامی به شمار می‌رود و در احادیث مهدویت به عنوان برجسته‌ترین آرمان قیام مهدی علیه السلام مطرح گردیده است. این برجستگی از یک سو، به دلیل جایگاه ویژه‌ای است که عدالت و مساوات در جهان بینی توحیدی دارد و از سوی دیگر، تمام ارزش‌ها را در بردارد. اگر عدالت در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی انسان تحقق یابد، چیزی جز توحید، و ملکات انسانی تحقق نخواهد یافت. البته، این نکته را نباید فرو گذاشت که عدالت آن گاه که با مقوله حکومت همراه گردد، پیش از هر چیز به عدالت اجتماعی، مانند عدالت اقتصادی، حقوقی، سیاسی و ... نظر دارد و ناظر به مسایل اعتقادی و اخلاق فردی نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرموده: «إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنٍ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ»^۱: بهترین چشم روشنی برای حاکمان این است که در سرزمین‌های تحت حکومت آنان، عدالت بر پا گردد.

این آرمان بزرگ به شکل کامل، در حکومت جهانی مهدوی تحقق خواهد یافت. ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: شما را به مهدی بشارت می‌دهم. او زمین را آکنده از عدالت خواهد کرد آن گونه که پیش از او پر از ظلم و ستم شده بود، لذا اهل آسمان‌ها و زمین از او راضی خواهند بود. او اموال را به طور یکسان میان مردم تقسیم می‌کند.^۲

مقصود از اموال در این روایت، اموال عمومی و متعلق به عموم مردم است. در چنین اموالی همه افراد به طور یکسان سهم دارند و تفاوت‌های قومی، نژادی، مقامی، مالی و غیره ملاک امتیاز در سهم بیشتر نخواهد بود، نه ثروتمند می‌تواند مدعی سهم بیش تر

۱. نهج البلاغة، عهدنامه مالک اشتر (نامه ۵۳).

۲. نور الابصار، ص ۳۴۷؛ منابع المودة، ج ۲، ص ۵۲۸.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۶۷

شود و نه فقیر. آری، در شریعت اسلامی برای فقیران حقوق مالی ویژه‌ای در اموال ثروتمندان در نظر گرفته شده است که هرگاه ثروتمندان آن حقوق را بپردازند، مشکل اقتصادی مستمندان هم حل خواهد شد. در حکومت مهدوی، هم اموال عمومی به طور یکسان در میان مردم تقسیم می‌شود و هم سهم ویژه مستمندان از اموال ثروتمندان دریافت و به آنان پرداخت می‌گردد.

۵-۳. فراگیری امنیت

امنیت، یکی از مقوله‌هایی است که پیوسته مورد توجه حاکمان و سیاست‌مداران بوده است. یکی از آرمان‌های حکومت مهدوی، برقراری امنیت در جامعه است، به گونه‌ای که جان، مال و حیثیت افراد جامعه از تجاوز دیگران در امان باشد. در جامعه‌ای که امنیت برقرار نباشد زندگی تلخ و ناگوار خواهد بود. رسالت حکومت جهانی مهدوی، تحقق امنیت برای همه شهروندان، به ویژه مظلومان و مستضعفان است، زیرا آنان بیش‌تر در معرض ناامنی‌اند. بدین جهت، امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از آرمان‌های حکومت اسلامی و علوی را ایجاد امنیت مظلومان می‌داند: «فَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ»^۱.

در حدیثی آمده است: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ الْجَوْرُ فِي أَيَّامِهِ وَ أَمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ»^۲: هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، براساس عدالت، دآوری می‌کند و بساط ستم‌گری برچیده خواهد شد و به واسطه او راه‌ها امنیت خواهد داشت.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «امنیت در عصر حکومت مهدوی علیه السلام به گونه‌ای است که پیرزنی می‌تواند از مشرق به سوی مغرب سفر کند و هیچ کس به او آزاری نرساند»^۳.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲. منتخب الاثر، ص ۳۰۸.

۳. همان؛ منابع المودة، ص ۴۸۰.

۳-۶. توسعه عمران و آبادانی

یکی از اهداف حکومت‌های دینی و رسالت‌های حاکمان الهی، آباد کردن و عمران سرزمین‌ها و مناطق مسکونی بوده است. این مسئله از دیدگاه قرآن کریم یکی از رسالت‌های آدمیان است، چون خداوند این کره خاکی را مهد آسایش و آرامش بشر قرار داده است. بر همین اساس، امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز عهدنامه خود به مالک اشتر از او خواسته است تا به عمران و آبادانی سرزمین‌های الهی تحت حکومت خود پردازد: «عِمَارَةَ بِلَادِهَا»^۱.

این دستاورد حکومت جهانی، در روایات متعددی که شیعه و اهل سنت روایت کرده‌اند آمده است؛ مانند:

الف. «إِنَّهُ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ وَ لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا يُعَمَّرُ»^۲: حکومت مهدی موعود علیه السلام شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد، و گنج‌های نهفته در زمین برای او آشکار می‌شود، و هیچ جای ویرانی در زمین باقی نمی‌ماند و همه آنها آباد می‌گردد.

ب. «يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، وَ يُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قَدْ عُمِرَ»^۳: فرمان روایی مهدی موعود علیه السلام شرق و غرب عالم را در بر می‌گیرد، خداوند به واسطه او دین خود را بر همه ادیان غالب می‌گرداند و در زمین خرابه‌ای باقی نمی‌ماند، و همگی آباد می‌شود.

نکته شایان ذکر این که، آبادانی زمین دو جلوه دارد: جلوه مادی و جلوه معنوی. در جهان بینی توحیدی، عمران و آبادانی زمین در شکل ایده‌آل آن در گرو تحقق هر دو جلوه است. اصولاً آبادانی مادی اگر با آبادانی و اصلاح معنوی همراه نباشد، آبادانی

۱. نهج البلاغة، عهدنامه مالک اشتر (نامه ۵۳).

۲. ينابيع المودة، ج ۲، ص ۵۲۹.

۳. الامالی، الشيخ الصدوق، ص ۲۳۱.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۶۹

نخواهد بود، زیرا آبادانی حیات انسانی آنگاه تحقق می‌یابد که حیات معقول او آباد باشد و آبادانی مادی و جسمانی در خدمت حیات معقول او قرار گیرد. لذا در حدیث پیشین، جمله «فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قَدْ عُمِرَ»، بر حاکمیت فرهنگ توحیدی اسلام بر مشرق و غرب متفرع گردیده است و این تفریع بیان‌گر دو نکته است:

۱. جامعه توحیدی و اسلامی باید به مسئله آبادانی و عمران سرزمین‌ها اهتمام ورزد.
۲. عمران و آبادانی واقعی در گرو حاکمیت فرهنگ توحیدی و اسلامی در جوامع بشری است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که خداوند در شب معراج به من فرمود: به واسطه قائم از خاندان تو، زمین خود را با تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و تمجید خود آباد می‌سازم، و زمین را از دشمنان پاک می‌سازم و دوستان خود را وارث آن می‌گردانم.^۱

۷-۳. رفاه عمومی

یکی از رسالت‌های مهم پیامبران الهی مبارزه با پدیده فقر و تهی دستی بوده است. لذا در شرایع آسمانی برای حل این معضل اجتماعی راه کارهایی اندیشیده شده است که کامل‌ترین آن در شریعت اسلام است. خداوند بر قریش منت می‌گذارد که بواسطه قرار دادن خانه کعبه در شهر مکه آنان را از دو خطر ناامنی و فقر نجات داده است، زیرا آنان از طریق تجارت به سرزمین‌های دیگر، معیشت خود را تأمین می‌کردند و به دلیل احترام خانه کعبه، راهزنان متعرض آنها نمی‌شدند.^۲ و اینک مقتضای شکر این دو نعمت این است که خداوند را عبادت کنند: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^۳.

با این حال، فقر و تهی دستی یکی از معضلات ناگوار بشر بوده است و با همه

۱. منتخب الاثر، ص ۱۶۸.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶.

۳. سوره قریش، آیات ۳-۴.

کوشش‌ها و تدبیرهایی که انجام گرفته به صورت مطلق ریشه کن نشده و هیچ گاه رفاه عمومی فراهم نگردیده است. امروزه نیز سازمان‌ها و نهادهای گوناگونی به نام مبارزه با فقر و تهی دستی وجود دارند و تلاش‌هایی نیز می‌کنند، ولی متأسفانه آمار تهی دستان و حتی کسانی که به سبب فقر و بیچارگی به کام مرگ می‌روند، روز به روز بالا می‌رود. اما در حکومت جهانی مهدوی فقر و تهی دستی به کلی ریشه کن خواهد شد و رفاه عمومی تحقق خواهد یافت.

از پیامبر گرامی ﷺ روایت شده که فرمود: «در دوران حکومت مهدوی، مردم به گونه‌ای از نعمت‌های الهی بهره‌مند می‌شوند که در تاریخ بشر بی سابقه بوده است، در آن دوران زمین همه خوردنی‌های خود را در اختیار بشر قرار می‌دهد و اموال روی هم انباشته خواهد بود، به گونه‌ای که افراد به سهولت از آن بهره‌مند می‌گردند»^۱.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «در عصر حکومت مهدوی، زمین گنج‌های خود را آشکار خواهد کرد و مردم آنها را مشاهده می‌کنند و از نظر معیشت به گونه‌ای هستند که فردی در طلب یافتن شخصی بر می‌آید که از مال خود به او انعام نماید و زکات مالش را به او بپردازد، ولی پیدا نمی‌کند، زیرا مردم به آنچه خداوند به آنها روزی داده از دیگران بی‌نیاز می‌باشند»^۲.

ابوسعید خدری از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «عدالت مهدوی شامل عموم مردم می‌شود [و در نتیجه فقر و نیازمندی از جامعه بشری رخت بر می‌بندد، لذا هنگامی که] فردی از طرف حضرت مهدی علیه السلام اعلان می‌کند که اگر کسی به مال و ثروت احتیاج دارد برخیزد، تنها یک نفر قیام می‌کند. امام علیه السلام او را نزد مسئول بیت المال می‌فرستد تا اموالی را به وی عطا کند، خزانه‌دار، جامه او را بر او مال و ثروت می‌کند، در این هنگام آن فرد از کرده خود پشیمان می‌گردد و با خود می‌گوید من آزمندترین فرد

۱. منتخب الاثر، ص ۴۳۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۸.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۷۱

امت پیامبر ﷺ بودم که چنین درخواستی کردم و اموال را به مسئول بیت المال باز می‌گردانند، ولی او آن را نمی‌پذیرد و می‌گوید: آنچه را بخشیدیم باز نمی‌ستانیم^۱.
در این باره سه نکته قابل توجه است:

الف) یکی از عوامل رفاه عمومی در حکومت جهانی مهدوی، تلاش و برنامه ریزی عالمانه در جهت آباد ساختن زمین است. آن گاه که دستگاه حکومتی همه توان و تلاش خود را به صورت درست و با نیت خالص در جهت عمران و آبادانی سرزمین‌ها به کار گیرد و همه افراد جامعه به تلاش مخلصانه و مدبرانه اقدام کنند، میزان تولید و درآمد ملی هم افزایش خواهد یافت و رفاه عمومی و همگانی ایجاد خواهد شد.

ب) افزایش تولید و سرمایه‌های ملی به خودی خود رفاه عمومی را به دنبال نخواهد داشت، بلکه در پرتو عدالت اجتماعی حاصل می‌شود، یعنی از یک طرف، فرصت‌ها و امکانات به صورت عادلانه در اختیار آحاد جامعه قرار خواهد گرفت و از سوی دیگر، نظام عادلانه توزیع، مانع سودجویی دلالان و انگل‌های جامعه از حاصل دست رنج تولیدکنندگان می‌شود. بدین جهت در سخن پیامبر ﷺ بی‌نیازی مالی افراد در حکومت مهدوی بر حاکمیت و بسط عدالت در جامعه متفرع شده است.

ج) در سایه رشد معنوی افراد، صفات رذیله‌ای چون بخل، رانت خواری، حرص و آز از جامعه رخت بر می‌بندد، و انسان‌ها در پی مال اندوزی از هر طریق و به هر کیفیت نمی‌باشند، از این روی، وقتی اعلان می‌شود که هر کس به مال نیاز دارد اظهار نماید، تنها یک نفر بر می‌خیزد و او نیز سرانجام از کار خود پشیمان می‌شود.

۸-۳. دوستی خالصانه

آن گاه زندگی اجتماعی، لذت بخش و آکنده از صفا و صمیمیت است، که افراد جامعه در ارتباط اجتماعی و خانوادگی خود به یک دیگر مهر بورزند و رابطه آنان بر اساس صداقت، محبت و دوستی خالصانه باشد و بدبینی، بدگمانی، حسادت، بخل، کینه

۱. نور الابصار، ص ۳۴۷؛ بتایع المودة، ص ۵۲۸

و دیگر اوصاف رذیله از دل‌های آنان زدوده گردد. هرگاه این صفات ناپسند از میان آدمیان رخت بر بندد و صفات پسندیده جایگزین آنها شود، زندگی سعادت‌مندانه‌ای خواهند داشت. لذا آنچه زندگی اخروی مؤمنان و پارسایان را بهشتی می‌سازد، محبت ورزی و دوستی خالصانه میان آنان است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿وَتَرْغَبُنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾^۱: کینه‌ها و حسادت‌ها را از دل‌های آنان می‌زداییم، در نتیجه آنان در بهشت بر تخت‌هایی رو در روی یک دیگر می‌آرمند.

همه پیامبران الهی، پیام‌آوران و پرچمداران محبت و دوستی خالصانه و بی‌شائبه بودند و توانستند در زمان خود با توجه به شرایط موجود به صورت نسبی به این هدف دست یازند، اما شکل ایده آل و همه‌جانبه آن در حکومت مهدوی تحقق خواهد یافت. حدیث ذیل در باره برقراری رابطه دوستی خالصانه در عصر مهدی موعود علیه السلام است که بسیار در خور توجه می‌باشد:

به امام باقر علیه السلام گفته شد: اصحاب ما در کوفه بسیارند، اگر آنان را به قیام فرمان دهی، اطاعت خواهند کرد. امام علیه السلام فرمود: آیا رابطه آنان با یکدیگر بدین گونه است که یکی از آنان بدون اجازه از دیگری، اندوخته مالی او را به اندازه نیاز خود بردارد؟ آن فرد پاسخ داد: خیر. امام علیه السلام فرمود: آنان که نسبت به مال خود بخل می‌ورزند، در مورد خون خویش بخیل‌تر خواهند بود. آن‌گاه افزود: این وضعیت ادامه خواهد داشت تا اینکه قائم علیه السلام قیام کند، در آن زمان دوستی خالصانه میان مردم برقرار خواهد شد؛ به گونه‌ای که فردی از اندوخته برادر دینی‌اش آنچه را که نیاز دارد، بدون اینکه منعی در میان باشد، بر می‌دارد.^۲

۹-۳. رهایی بشریت از آتش فتنه‌های شیطانی

واژه فتنه، در اصل به معنای آزمودن است، چنان که در قرآن کریم و روایات در

۱. سوره حجر، آیه ۴۷.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۱.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۷۳

موارد متعددی به این معنا به کار رفته است. گاهی به ناملایمات و شداید نیز از آن جهت که وسیله آزمایش افراد می‌باشند، فتنه گفته می‌شود، لذا در بعضی موارد مال و فرزند نیز فتنه نامیده شده است. از سوی دیگر، فاعل فتنه اگر خداوند باشد، قطعاً حکیمانه و پسندیده خواهد بود، ولی هرگاه از بشر سرزند ممکن است ناپسند و مذموم باشد، چنان که کاربردهای قرآنی آن درباره انسان ناظر به معنای نکوهیده آن است.^۱

در هر حال، فتنه‌های نکوهیده آدمیان، ریشه در خصلت‌های نفسانی و شیطانی آنان دارد. خودخواهی، حسادت، افزون طلبی، انتقام جویی کینه توزانه و نظایر آن ریشه‌های روانی و نفسانی فتنه‌ها و آشوب‌ها می‌باشند که به صورت آشکار و پنهان فضای زندگی اجتماعی را مکدر و آشفته می‌سازند.

یکی از دستاوردهای حکومت جهانی مهدوی این خواهد بود که فتنه‌گری‌ها از میان می‌رود و دل‌ها با یک دیگر مهربان گردیده، صمیمیت و هم دلی فضای زندگی اجتماعی را عطر آگین و مبارک می‌سازد. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم^۲، آیا مهدی موعود علیه السلام از خاندان ما است یا از خاندان دیگر؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خاندان ماست و همان‌گونه که دین اسلام با ما آغاز گردید با ما نیز پایان می‌یابد، و همان‌طور که امت ما از شرک‌رهایی یافت از فتنه‌ها نیز نجات می‌یابد و چنان که به واسطه ما عداوت‌های ناشی از فرهنگ جاهلی به الفت و هم‌دلی مبدل شد، دل‌های آنان پس از عداوت‌های ناشی از فتنه نیز به وسیله ما به یکدیگر مهربان خواهد شد و فتنه‌گری‌ها، شکل اخوت دینی به خود خواهند گرفت.^۳

از قرار گرفتن لفظ فتنه در کنار شرک به دست می‌آید که مقصود از فتنه در این

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۷۱.

۲. این‌گونه پرسش‌ها ناشی از ناآگاهی به مسئله مورد پرسش نیست، بلکه هداًف حکیمانه دیگری دارد. مانند اینکه مسئله برای دیگران روشن شود و برای آنان نقطه ابهامی باقی نماند.

۳. نور الابصار، ص ۳۴۷.

حدیث، نفاق و دیگر خصلت‌های شیطانی و نفسانی است که بسیاری از انسان‌های یکتاپرست به آنها آلوده می‌باشند. این صفات نکوهیده منشأ رفتارهای غیرانسانی و غیراخلاقی گشته و انسان را از «حیات طیبه» بی‌بهره یا کم‌بهره می‌سازند. در جامعه مهدوی این رذایل شیطانی یا به کلی از بین می‌روند یا به حداقل کاهش می‌یابند و در نتیجه مردم از موهبت حیات طیبه الهی به طور کامل بهره‌مند می‌شوند.

۱۰-۳. تکامل عقول

در جهان بینی توحیدی، عقل جایگاهی بس بالا و والا دارد. عاقلان نیز از حرمت و کرامت ویژه‌ای برخوردارند. یکی از امتیازات پیامبران الهی، برتری عقلی آنان بر دیگران بوده است.^۱ آنان در پرتو عقل توانستند بشر را در جهت سعادت دنیوی و اخروی هدایت کنند. در احادیث آمده است که انجام فرایض دینی به تنهایی نشان‌گر کمال و تعالی شخصیت انسان نیست، بلکه کمال عقل است که نشان دهنده تکامل شخصیت انسان است.^۲ البته، مقصود از عقل آن است که انسان را به خداشناسی، خداپرستی و جلب نعمت‌های الهی سوق دهد.^۳

به عبارت دیگر، آنچه در ستایش عقل آمده، عقل قدسی است که در حوزه نظر، انسان را به معرفت درست خداوند رهنمون بوده و در حوزه عمل او را به تسلیم در برابر اوامر و نواهی الهی بر می‌انگیزد.

در طول تاریخ، در پرتو هدایت‌های پیامبران و حکیمان الهی، انسان‌های بسیاری از موهبت کمال عقلی برخوردار شدند، اما در حکومت مهدوی این پدیده مبارک گسترش خواهد یافت و عموم بندگان خدا را شامل خواهد شد. چنان که از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، روایت ۱۱.

۲. همان، روایت ۸ و ۹.

۳. همان، روایت ۲.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۷۵

بِهْ أَحْلَامُهُمْ^۱: هنگامی که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان خدا می‌نهد، در نتیجه عقول آنان به کمال می‌رسد. در پرتو تعالیم و ارشادهای حکیمانه امام عصر علیه السلام و آمادگی بشر برای بهره‌مندی از تعالیم الهی، بیش‌تر افراد از دانایی و حکمت در حد بالایی برخوردار خواهند شد، و هیچ‌گونه سخنی یا رفتار جاهلانه و سفیهانه‌ای نخواهند داشت.

۱۱-۳. تکامل علوم

علم و دانش، یکی از مکارم و مفاخر انسانی است. حضرت آدم علیه السلام به دلیل اینکه از موهبت «علم الاسماء» بهره‌مند بود، مسجود فرشتگان گردید.^۲ طبق احادیث اسلامی، مرگب دانشمندان بر خون شهیدان برتری دارد.^۳ اگر مؤمن غیردانشمند از درجه‌ای از کمال معنوی برخوردار است، مؤمن دانشمند دارای درجاتی از کمال معنوی خواهد بود.^۴ علم و دانش، انواع و مراتب بسیاری دارد و جز پیامبران و اولیای خاص خداوند که از علوم مختلف و مراتب آن بهره‌مند بوده‌اند (البته با توجه به اصل تفاضل میان آنان) اکثریت انسان‌ها تنها در زمینه‌هایی خاص و به صورت محدود به آن دست یافته‌اند. یکی از دست‌آوردهای حکومت مهدوی این است که علم و دانش در همه ابعاد آن گسترش یافته و افراد جامعه از کامل‌ترین مواهب علمی برخوردار خواهند گردید. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «علم از بیست و هفت حرف تشکیل شده است، مجموع علوم که پیامبران آورده‌اند، دو حرف از این حروف بیست و هفت گانه بوده است و هنگامی که قائم ما علیه السلام قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را در میان مردم منتشر خواهد ساخت و در نتیجه علوم به طور کامل در اختیار بشر قرار خواهد گرفت».^۵

۱. منتخب الاثر، ص ۴۸۳.

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

۴. سوره مجادله، آیه ۱۱؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۸۸.

۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۱۲-۳. محو بدعت‌ها و احیای سنت‌ها

سنت، عبارت است از آنچه پیامبر گرامی اسلام ﷺ به عنوان راه و رسم زندگی مطلوب و تبیین قرآن کریم به امت اسلامی آموخت. پیامبر ﷺ برای حفظ و فهم کتاب و سنت، امت اسلامی را به صورت مؤکد به پیروی از عترت خویش توصیه کرد، اما آنها به این سفارش به طور شایسته عمل نکردند و در نتیجه بدعت‌هایی در حوزه تفکر اسلامی پدید آمد. ولی اساسنامه و منشور حکومت جهانی مهدوی، چیزی جز کتاب و سنت در شکل اصیل و صحیح آن نخواهد بود. از آنجا که مهدی موعود ﷺ وارث علوم نبوی است، بدعت‌ها و سنت‌ها را به خوبی می‌شناسد. قبل از هر چیز بدعت‌ها را از دامن فرهنگ و تفکر اسلامی می‌زداید و سنت‌هایی که متروک و مهجور مانده‌اند، احیا و اجرا می‌کند. امام باقر علیه السلام در این باره فرموده است: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَتْرُكُ بِدْعَةً إِلَّا أَرَاهَا وَلَا سُنةً إِلَّا أَقَامَهَا»^۱: هنگامی که قائم ﷺ قیام کند، بدعت‌ها را زایل می‌سازد و سنت‌ها را بر پا می‌دارد.

این موارد دوازده گانه، نمونه‌هایی از مهم‌ترین دستاوردهای حکومت جهانی مهدوی است که مجموعه آنها جامعه‌ای آرمانی و ایده‌آل را تشکیل می‌دهد و «حیات طیبه» قرآنی را به عنوان عالی‌ترین ارمغان، به جامعه انسانی عرضه می‌نماید. چنین جامعه‌ای مطلوب و محبوب بشریت است. به همین سبب حکومت جهانی مهدوی با استقبال عمومی مواجه خواهد شد، و جز مستکبران که حیات شیطانی خود را در چنین جامعه‌ای در خطر می‌بینند با آن مخالفت نخواهند کرد؛ گرچه آنان نیز گرفتار خشم توده‌های عدالت‌جو، تعالی‌خواه و آرمان‌طلب خواهند شد.

۴. مدت حکومت امام عصر علیه السلام

در منابع روایی شیعه و اهل سنت، درباره مدت حکومت ولی عصر علیه السلام، روایات مختلفی نقل شده است. در این روایات، کمترین زمان حکومت آن حضرت، ۵ سال و

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۷۷

بیشترین آن، ۳۰۹ سال، بیان شده است. ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۳۰، ۳۹، ۴۰ و هفت سال برابر هفتاد سال، مدت‌های دیگری است که در روایات برای حکومت ولی عصر علیه السلام بیان شده است.

برخی، مانند شیخ مفید و شیخ طوسی، روایات ۷ برابر هفتاد سال را برگزیده‌اند.^۱ نعمانی، روایت ۱۹ سال و ۱۹ سال و چند ماه را ترجیح داده است.^۲

سید صدرالدین صدر، روایات هفت سال را ترجیح داده و آن را از ویژگی‌های حکومت حضرت دانسته است.^۳

سید کاظم قزوینی، احادیثی که مدت حکومت آن حضرت را حدود ۲۰ سال بیان می‌کنند، به دلیل کثرت و شهرت آنها بر دیگر روایات ترجیح داده است.^۴

آیت الله صافی گلپایگانی، به ذکر روایات مختلف (۱۹، ۲۰، ۴۰، ۷ برابر ۷۰، ۳۰۹ و...) اکتفا کرده و درباره مدت حکومت آن حضرت دیدگاه خود را بیان نکرده است.^۵ علامه مجلسی، اختلاف روایات را ناظر به مراحل مختلف حکومت مهدوی دانسته است.^۶ آیت الله مکارم شیرازی نیز همین جمع را (البته نه به طور جزمی) برگزیده است.^۷

۱. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۲. ایشان به ذکر روایت عبدالکریم خثعمی از امام صادق علیه السلام اکتفا کرده است.

۲. کتاب الغیة، نعمانی، ص ۳۳۲.

۳. المهدی، ص ۲۳۹.

۴. الامام المهدی من المهد الی الظهور، ص ۵۱۹.

۵. منتخب الأثر، ج ۳، ص ۴۱۸۵.

۶. ایشان در این باره می‌گویند: اخبار گوناگونی که درباره مدت سلطنت آن حضرت به ما رسیده است، بعضی از آنها ناظر به تمام مدت سلطنت او است و برخی دیگر، مدت استقرار دولتش را معین می‌کند و پاره‌ای بر حسب سال و ماه مشهور میان ماست و برخی بر اساس سال‌ها و ماه‌های طولانی ایام دولت آن حضرت می‌باشد. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰.

۷. ایشان می‌گویند: گرچه درباره مدت حکومت، احادیث مختلفی در منابع اسلامی دیده می‌شود که از ۵ یا ۷ سال تا ۳۰۹ سال مقدار توقف اصحاب کهف در آن غار تاریخی ذکر شده است، در واقع ممکن است اشاره به مراحل و دوران‌های آن حضرت باشد. آغاز شکل گرفتن و پیاده شدنش ۵ یا ۷ سال و دوران تکاملش ۴۰ سال و دوران نهایی‌اش بیش از ۳۰۰ سال.

مؤلف «موسوعة الإمام المهدی»، روایات مدت حکومت امام عصر علیه السلام را به ۵ دسته تقسیم می‌کند:

۱. روایات ۱۰ سال و کم‌تر از آن (۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰).
 ۲. روایات ۲۰ سال یا حدود آن (۱۹ سال یا ۱۹ سال و چند ماه).
 ۳. روایات ۷ برابر ۷۰ سال.
 ۴. روایات منفرد مانند ۳۰۹ سال.
 ۵. روایاتی که از معصوم نقل نشده است.
- ایشان، در ادامه سه دسته اخیر روایات را قابل پذیرش ندانسته و هر کدام را به دلیلی رد می‌کند. سپس از بین دو دسته روایات باقی مانده، روایات دسته اول را به خاطر شهرت بیشتر آنها اختیار می‌کند. وی، سه وجهی^۱ که برای طولانی بودن حکومت امام مهدی علیه السلام از سوی برخی مطرح شده است را بیان کرده و با تفاوت گذاشتن میان مدت بقاء شخص حضرت و مدت بقاء حکومت مهدوی و دولتی که ایشان تأسیس می‌کند، آنها را رد می‌کند.^۲

وجه جمعی که علامه مجلسی در مورد روایات بیان کرده، و آیت الله مکارم نیز آن را تقویت نموده است، درباره مراحل حکومت امام مهدی علیه السلام، استوارتر است. البته،

حکومت جهانی مهدی، ص ۲۸۱.

۱. این سه وجه عبارتند از: ۱. لایق به کرم خداوند این است که مدت عدل به اندازه‌ای باشد که مردم ظلم و جور را فراموش کنند و ۷ یا ۹ سال کم است. ۲. بنابر روایات، حضرت کل دنیا را فتح می‌کند و مساجدی در همه شهرها بنا می‌سازد. به قرینه این روایات، حکومت آن حضرت در مدت کم ممکن نیست. ۳. بنابر برخی روایات دیگر عمر انسانها در زمان حضرت طولانی می‌شود، پس سزاوار نیست که عمر آن حضرت کوتاه باشد!

۲. اولاً: ۱. مدت حکومت و نظام مهدوی طولانی است اما ممکن است مدت عمر شخص آن حضرت کوتاه باشد و باید بین بقاء شخص حضرت و بین بقاء نظام و حکومتی که حضرت تأسیس می‌کند فرق گذاشت. ثانیاً: امور ذکر شده با امکانات پیشرفته امروزی ممکن می‌باشد. ثالثاً: برخی از روایات ناظر به زمان حکومت و دولت مهدوی است و برخی ناظر به حضور شخص خود حضرت می‌باشد، آنچه ممکن است، تأسیس مجتمع بشری عادل و قابل بقاء و تکامل است. موسوعة الامام المهدی، ج ۳ ص ۴۴۰.

فصل شانزدهم: حکومت جهانی مهدوی، مبانی و دستاوردها ۳۷۹

دوران حکومت مهدوی، بیش تر از دوران حکومت آن حضرت خواهد بود، زیرا حکومت مزبور در دوران رجعت نیز استمرار خواهد داشت.

فصل هفدهم: جهان شمولی اسلام در عصر ظهور

مقدمه

یکی از مسایل مهمی که توجه متفکران و پژوهش گران حوزه های مختلف سیاسی، اجتماعی و دینی را به خود جلب کرده است، وضعیت ایدئولوژیکی و دینی جامعه جهانی در آینده گیتی و فرجام تاریخ بشری است. برخی از متفکران، بدون این که از مکتب و آیین خاصی سخن به میان آورند، آینده ای درخشان و نظام جهانی مبتنی بر فضیلت و عدالت را برای جامعه بشری پیش بینی کرده اند. برخی دیگر از حاکمیت ایدئولوژیک کمونیسم یا لیبرالیسم سخن گفته اند. پیروان ادیان مختلف نیز آینده ای تابناک و آرمانی را در پرتو تعالیم و آموزه های دینی خود، ترسیم نموده اند. متفکران و عالمان مسلمان نیز، جامعه آرمانی و ایده آل در آینده و فرجام جهان، که به جهان آخرت منتهی می شود را در پرتو تعالیم، آموزه ها و احکام اسلامی طرح و تبیین کرده اند.

این مطلب که جامعه آرمانی مزبور به رهبری فردی از خاندان رسول خدا ﷺ که لقب مشهورش «مهدی» است، سازمان دهی خواهد شد، مورد قبول عموم مذاهب اسلامی است، اما از منظر شیعه امامیه، جامعه جهانی آرمانی و مهدوی، صبغه علوی دارد، یعنی آیین اسلام، به روایت و قرائتی که امام علی علیه السلام طایفه دار تبیین و تفسیر آن بوده است و پس از آن حضرت، توسط دیگر امامان معصوم علیهم السلام تعریف و تبیین شده است، بر جهان حاکم خواهد شد. البته، در جامعه جهانی مهدوی، پاره ای از آموزه ها و احکام اسلام که زمینه و شرایط اجرای آن تا آن زمان فراهم نبوده است، نیز جامعه عمل خواهد پوشید، بررسی مسئله ی مزبور در پرتو روایات اهل بیت علیهم السلام موضوع بحث این فصل

است.

جهان شمولی اسلام در عصر پس از ظهور را به دو صورت کلی می‌توان تصویر و ترسیم کرد، یکی جهان شمولی سیاسی و حکومتی، و دیگر جهان شمولی مکتبی و ایدئولوژیکی همراه با حاکمیت سیاسی. بر اساس فرضیه اول، در جامعه جهانی پس از ظهور، تنها نظام سیاسی اسلام بر جهان حکم فرما می‌باشد، ولی در فرضیه دوم، جهان شمولی اسلامی، علاوه بر این که نظام سیاسی و حکمرانی جهان، منحصر در نظام سیاسی و حکمرانی اسلامی است، نظام اعتقادی و دینی نیز منحصر در آیین اسلام است. فرضیه دوم همان است که پژوهش حاضر در پی اثبات آن است.

روایات بیان‌گر جهان شمولی اسلام در عصر ظهور و قیام امام زمان علیه السلام دو دسته‌اند، یک دسته روایاتی که در تفسیر آیاتی از قرآن کریم نقل شده‌اند و ما آنها را «روایات تفسیری» می‌نامیم، و دسته دیگر، روایاتی‌اند که ناظر به تفسیر آیه‌ای از قرآن کریم نمی‌باشند که آنها را «روایات غیر تفسیری» می‌نامیم.

۱. روایات تفسیری

شماری از روایات مربوط به جهان شمولی اسلام در عصر ظهور، در تفسیر آیه وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا^۱ گزارش شده است:

۱-۱. عیاشی، از رفاعه بن موسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، سرزمینی نخواهد بود مگر این که در آن به یگانگی خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله ندا داده می‌شود.^۲

۱-۲. عیاشی، از ابن بکیر از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود این آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده است، هنگامی که قیام می‌کند، اسلام را بر یهود، نصاری، صابئین،

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۳

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳، منابع دیگر نیز این روایت را از عیاشی نقل کرده‌اند. ر.ک: معجم احادیث الامام

المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۸۳

فصل هفدهم: جهان شمولی اسلام در عصر ظهور ۳۸۳

زناده اهل رده (مرتدان) و کفار در شرق و غرب زمین عرضه می کند، هر کس که از روی رغبت اسلام بیاورد، او را به انجام نماز و روزه و آنچه یک مسلمان به آن مکلف است، دستور می دهد، و هر کس که اسلام را نپذیرد، به قتل می رساند تا این که در مشارق و مغارب (گستره زمین) کسی جز یکتاپرست وجود نداشته باشد. گفتم: فدایت شوم، انسان ها بسیارند! فرمود: هرگاه خداوند چیزی را اراده کند، زیاد را کم و کم را زیاد می کند^۱ (کنایه از این که در برابر اراده الهی، کم و زیاد یکسان است).

۱-۳. علی بن عقبه، از پدرش عقبه بن خالد نقل کرده که گفته است: «هنگامی که قائم عجله قیام کند، بر پایه عدل حکم خواهد کرد و در روزگار او بساط ظلم برچیده خواهد شد، راه ها امن خواهد بود... و اهل دینی باقی نخواهد ماند مگر اینکه اسلام را اظهار و به ایمان اعتراف نماید. آیا سخن خداوند را نشنیده ای که می فرماید: ﴿وَلَهُ أَشْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۲.

علی بن عقبه و پدرش عقبه بن خالد، از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشند. در وثاقت علی بن عقبه، تردیدی وجود ندارد، چنان که پدرش نیز صاحب کتاب بوده و شواهد، بیان گر وثاقتش می باشد.^۳ اگر چه در آغاز روایت ذکر نشده است که کلام امام معصوم علیه السلام است، ولی در پایان آن چنین آمده است: «ثُمَّ قَالَ: إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرُ الدُّوَلِ، وَلَمْ يَبْقَ أَهْلٌ يَبْتَغِ لَهَا دَوْلَةً إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا، لِئَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». سپس امام علیه السلام فرمود: دولت ما آخرین دولت هاست، قبل از ما هیچ خاندانی نیست که مدعی حکمرانی اند، مگر این که دارای دولت و حکمرانی خواهند بود، تا این که وقتی سیره و شیوه حکمرانی ما را دیدند، نگویند، اگر ما فرمانروا شویم، به همین سیره و روش عمل خواهیم کرد و این است معنای

۱. همان، روایت ۸۲، برای آگاهی از منابع دیگر ر.ک: معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام ج ۷، ص ۸۳-۸۴.

۲. الارشاد، ص ۳۸۴-۳۸۵. برای آگاهی از سایر منابع این روایت ر.ک: معجم احادیث الامام مهدي علیه السلام، ج ۷، ص ۸۵-۸۶.

۳. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۶۷-۱۶۹.

سخن خداوند که فرمود: «فرجام، از آن پرهیز گاران است».

۴-۱. از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾^۱: هیچ یک از اهل کتاب (یهود و نصاری) نیست مگر اینکه قبل از مرگش به عیسی علیه السلام ایمان می آورد، روایت شده که فرمود: حضرت عیسی علیه السلام قبل از قیامت به دنیا فرود می آید و پشت سر مهدی علیه السلام نماز می گذارد، و هیچ پیرو آیین -یهودی و نصرانی- باقی نخواهد ماند مگر اینکه قبل از مرگش به او ایمان می آورد.^۲ بر اساس این تفسیر که از ابن عباس، ابی مالک، حسن بصری، قتاده، و ابن زید نقل شده است ضمیر در کلمه «به» و «موت» به عیسی علیه السلام برمی گردد، و نتیجه آن اسلام آوردن همه یهود و نصاری در زمان ظهور امام زمان علیه السلام می باشد، زیرا همگی به حضرت مسیح علیه السلام که او نیز در آن زمان به امام زمان علیه السلام اقتدا می کند، و پیرو آیین اسلام می باشد، ایمان خواهند آورد.

۵-۱. امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۳ فرموده است: «تأویل این آیه هنوز واقع نشده است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر مصالح مربوط به خود و اصحابش، به کافران رخصت^۴ داد، آن گاه که زمان تأویل (تحقق کامل) این آیه فرا برسد، [جزیه و فدیة] از آنان پذیرفته نخواهد شد و کشته خواهند شد تا اینکه خدای یکتا پرستش شود و شرکی (مشرکی) وجود نداشته باشد».^۵

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۹.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۵۲، حدیثی ابی عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن أبی حمزة عن شهر بن حوشب عن الباقر علیه السلام، ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

۳. سوره انفال، آیه ۳۹.

۴. علامه مجلسی رخصت در این روایت را به قبول جزیه از اهل کتاب، و قبول فدیة از مشرکان و اظهار اسلام از منافقان تفسیر کرده است. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۱۱. بنابراین، در عصر ظهور، اگر کسی پس از آنکه آیین اسلام برایش تبیین شد و حقانیت آن برایش اثبات گردید، از اقرار به آن سر باز زند، یا به زبان اقرار کند و در دل کافر باشد، به قتل خواهد رسید و همه انسان ها مؤمنان واقعی به آیین اسلام خواهند بود.

۵. علی بن ابراهیم عن أبیه، عن ابن ابی عمیر، عمر بن اذینه، عن محمد بن مسلم عن الباقر علیه السلام، روضه کافی، ص ۲۰۱، روایت ۲۴۳.

فصل هفدهم: جهان شمولی اسلام در عصر ظهور ۳۸۵

۶-۱. مطلب مزبور از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.^۱

۷-۱. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «قائم علیه السلام از کوفه (که مقر حکومت او است) سیصد و سیزده نفر (از یاران و یژدهاش) را به مناطق مختلف زمین گسیل می‌دارد، و سرزمینی باقی نخواهد ماند مگر این که در آن شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ندا خواهد شد و این است معنای کلام خداوند که فرمود: ﴿وَلَهُ أَشْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۲، و صاحب این امر برخلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از اهل کتاب جزیه می‌پذیرفت، جزیه نخواهد پذیرفت و این است معنای کلام خداوند که فرمود: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۳.

۸-۱. از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۴ روایت شده که فرمود: تأویل این آیه آن گاه آشکار خواهد شد که قریه‌ای وجود نداشته باشد مگر این که صبحگاه و شامگاه در آن به وحدانیت خداوند و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ندا داده می‌شود.^۵

۹-۱. امام باقر علیه السلام فرموده است: «(تحقق کامل) این مطلب مربوط به زمانی است که مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خروج کند، زیرا فردی نخواهد بود مگر این که به (نبوت) محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقرار خواهد کرد: «إِنَّ ذَلِكَ يُكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم»^۶.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶، روایت ۴۸؛ نیز ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۲۲۹-۲۰۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۳. سوره انفال، آیه ۳۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۰.

۴. سوره توبه، آیه ۳۳ و سوره صف، آیه ۹.

۵. تأویل مانزل من القرآن الکریم، ص ۳۸۳، روایت ۴۳۵. عن احمد بن ادریس، عن عبدالله بن محمد، عن صفوان بن یحیی، عن یعقوب بن شعیب، عن عمران بن میثم، عن عباة بن ربیع انه سمع امیرالمؤمنین علیه السلام يقول ... نیز ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۲۰۸-۲۰۹.

۶. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵.

۱-۱۰. از امام صادق علیه السلام روایت شده که خطاب به مفضل بن عمر فرمود: «اگر دین اسلام (به صورت کامل) بر همه ادیان غالب شده بود، مجوسی، نصرانی، یهودی، صابئی و هیچ فرقه‌ای مخالف اسلام و هیچ شرکی و پرستش‌گران بت‌ها و خورشید و ماه و ستارگان و آتش و سنگ وجود نداشت، این مطلب در این سخن خداوند: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ بیان شده است.^۱

۱-۱۱. از امام کاظم علیه السلام نیز روایت شده که در تفسیر این آیه فرمود: خداوند به رسولش فرمان داد تا ولایت را برای وصیش بیان کند، و ولایت همان دین حق است و خداوند هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، دین حق را بر همه ادیان غالب خواهد کرد.^۲

۱-۱۲. شیخ صدوق، در حدیثی مسند از ابوبصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام درباره آیه مزبور فرمود: به خدا سوگند، تأویل این آیه تا کنون واقع نشده و تا زمانی که قائم علیه السلام قیام کند، واقع نخواهد شد، آن زمان هیچ فردی کافر به خدای عظیم و مشرک به امام وجود نخواهد داشت مگر این که خروج قائم علیه السلام را نمی‌پسندد و اگر کافر یا مشرکی در درون صخره‌ای پنهان شده باشد، آن صخره می‌گوید: در درون من کافری پنهان شده است، مرا بشکاف و او را به قتل برسان.^۳

۱-۱۳. در روایتی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از اشاره به غیبت صاحب الامر علیه السلام آمده است: «خداوند او را با سپاهیان نامرئی یاری می‌کند و به دست او، دین پیامبرش را بر همه ادیان غالب خواهد کرد، اگر چه مشرکان را خوش نیاید.^۴

۱-۱۴. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «آیه: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱، باب ۲۵. نیز ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۲۱۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲، روایت ۹۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۰، باب ۵، روایت ۵۷؛ معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۲۰۸.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۰، باب ۵۸، روایت ۱۶.

۴. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۶؛ منتخب الاثر، ج ۲، ص ۴، رویت ۳۳۷.

فصل هفدهم: جهان شمولی اسلام در عصر ظهور ۳۸۷

أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ^۱، درباره آل محمد ﷺ است و خداوند فرمانروایی مشارق و مغارب زمین را به مهدی ﷺ و اصحاب او عطا خواهد کرد، و دین (اسلام) را (بر همه ادیان) غالب خواهد نمود و به واسطه او و یارانش بدعت‌ها و باطل را از بین خواهد برد.

۱-۱۵. علی بن اسباط^۲ گفته است: «اصحاب ما [از ائمه علیهم السلام] روایت کرده‌اند که درباره آیه ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا﴾^۳ فرموده‌اند: امروز و قبل از آن و پس از آن (همیشه) ملک به خداوند اختصاص داشته و دارد، لیکن هنگامی که قائم ﷺ قیام کند، جز خداوند عزوجل، پرستش نخواهد شد.^۴

۲. روایات غیر تفسیری

۲-۱. حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی، در حدیثی مسند از حذیفه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند مردی را که نام و خلقتش همانند من است، بر خواهد انگیخت و مردم میان رکن و مقام با او بیعت خواهند کرد، خداوند به واسطه او دین را باز خواهد گرداند و فتح‌نمایی را برایش فراهم خواهد ساخت و روی زمین جز یکتا پرستان باقی نخواهند ماند. سلمان پرسید، او از کدامیک از فرزندان شما خواهد بود؟ پیامبر ﷺ در حالی که دستش را بر [امام] حسین ﷺ نهاده بود فرمود: «او از فرزندان این پسر من می‌باشد».^۵

۲-۲. شیخ صدوق، در حدیثی مسند از محمد بن مسلم روایت کرده که گفته است:

۱. تفسیر القمی، ص ۴۴۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱ ص ۴۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۹۶. نیز ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی ﷺ، ج ۷، ص ۳۷۷-۳۷۸.

۲. وی فطحنی مذهب و ثقة است. و شیخ طوسی او را از اصحاب امام رضا ﷺ و امام جواد ﷺ بر شمرده است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۲۵۲، شماره ۶۶۳؛ رجال الطوسی، ص ۳۸۲ و ۴۰۳.

۳. سوره فرقان، آیه ۲۶.

۴. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۲؛ معجم احادیث الامام المهدی ﷺ، ج ۷، ص ۴۱۱.

۵. البیان فی اخبار صاحب الزمان ﷺ، ص ۱۲۹، باب ۱۳؛ منتخب الاثر، ج ۲، ص ۸۳.

«شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: قائم ما علیه السلام به وسیله رعب (در دل دشمنان) یاری می شود و با نصرت (ویژه الهی) تأیید می گردد، زمین برایش درهم پیچیده می شود (به آسانی از نقطه ای از زمین به نقطه ای دیگر می رود)، گنج ها (ی زمین) برایش آشکار می شود، فرمانروایش شرق و غرب عالم را فرا می گیرد و خداوند به واسطه او دینش (دین اسلام) را بر همه ادیان آشکار و غالب می کند، اگر چه خوشایند مشرکان نباشد»^۱.

۲-۳. وی، در حدیث مسند دیگری از ابو بصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قائم ما اهل بیت علیهم السلام پنجمین فرزند از نسل فرزندان موسی علیه السلام است، غیبتی طولانی دارد که اهل باطل دچار تردید می شوند، سپس خداوند او را ظاهر خواهد نمود و مشارق و مغارب زمین را به دست او فتح خواهد کرد، حضرت مسیح علیه السلام (از آسمان) فرود آمده پشت سر (به امامت) او نماز خواهد گذارد، و زمین به نور پروردگارش روشن می شود. و هیچ سرزمینی که در آن غیر خدا عبادت می شود باقی نخواهد ماند مگر این که خدا در آن عبادت می شود، و دین به صورت کامل مخصوص خداوند خواهد شد، هر چند مشرکان را خوش نیاید»^۲.

۲-۴. طبرسی، از زید بن وهب جهنی^۳ از امام حسن مجتبی علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند در آخر الزمان مردی را بر می انگیزد که مورد تأیید فرشتگان الهی است و او را بر اهل زمین غالب می کند تا از روی رغبت یا کراهت، دین دار شوند، او زمین را آکنده از قسط و عدل و نور و برهان خواهد کرد و کافری باقی

۱. حدثنا محمد بن محمد بن عصام -رضی الله عنه- قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني، قال حدثنا القاسم بن العلاء، قال حدثني اسماعيل بن علي القزويني، قال حدثني علي بن اسماعيل، عن عاصم بن حميد الحنط، عن محمد بن مسلم الثقفي قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام ... كمال الدين و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۳۱، باب ۲۲، روایت ۱۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۴۵-۳۴۶، باب ۳۳، روایت ۳۱.

۳. علامه حلی در خلاصة الرجال، ص ۱۹۴ او را از دوستان علی علیه السلام بر شمرده و شیخ طوسی در رجال (ص ۴۲) و فهرست (ص ۹۷) او را از اصحاب علی علیه السلام قلمداد کرده و کتاب «خطب امیرالمؤمنین علیه السلام علی المنابر فی الجمع و الاعیاد و غیرها» را از او دانسته است.

نخواهد ماند مگر اینکه به او ایمان می آورد...^۱.

۵-۲. شیخ صدوق، از عبدالعظیم حسنی روایت کرده که به امام جواد علیه السلام گفتم: امیدوارم شما قائم اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله باشید که زمین را آکنده از قسط و عدل می کند. امام علیه السلام فرمود: «همه ما قائم به امر خدا و هادی به دین خدا می باشیم، لیکن قائمی که خداوند به واسطه او زمین را از اهل کفر و جحود پاک می کند، و از عدل و قسط آکنده می سازد، کسی است که ولادتش از مردم پنهان و نام و کنیه اش همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است...^۲.

۶-۲. شیخ طوسی، در حدیثی مسند از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قائم علیه السلام سیصد و نه سال حکومت می کند، زمین را آکنده از عدل و قسط می نماید و خداوند شرق و غرب زمین را برایش فتح می کند و مردم (کسانی که تسلیم حق نشوند) را می کشد تا جز دین محمد صلی الله علیه و آله (دین اسلام) باقی نماند»^۳.

۷-۲. شیخ صدوق، از ابوصلت هروی از امام رضا علیه السلام از پدران معصومش علیهم السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «در معراج از جانب خدای متعال به من ندا شد که اوصیاء تو کسانی اند که نام هایشان در ساق عرش نوشته شده است. من به ساق عرش نگاه کردم و دوازده نور را دیدم که در هر نوری با خط سبز نام هریک از اوصیاء من نوشته شده بود، اولین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرینشان مهدی علیه السلام بود. سپس ندا آمد که به عزت و جلالم، دین خود را به واسطه آنان آشکار و کلمه ام (کلمه توحید) را بالا می برم و به واسطه آخرین آنان زمین را از دشمنانم پاک می سازم و او را مالک سراسر زمین می کنم، بادهای را مسخر او می نمایم و گردنکشان را در برابرش ذلیل می کنم و همه اسباب پیروزی را برایش فراهم می سازم و با لشکریانم او را یاری داده و با فرشتگانم به او

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۹۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۷-۳۷۸، باب ۳۶، روایت ۲.

۳. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۳۰۷، باب صفاته و منازل و سیرته؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱.

مدد می‌رسانم تا دعوت‌م را آشکار نماید و همه خلق را بر توحیدم گرد آورد (همگان آیین توحید را بپذیرند).^۱

۸-۲. هشام جوالیقی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اصحاب امام مهدی علیه السلام پیروان ادیان را به آیین اسلام دعوت می‌کنند، و هر کس آن را نپذیرد به قتل خواهد رسید تا جز مؤمنان به دین اسلام باقی نمانند.^۲ این مطلب را محمد بن مسلم نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.^۳

۳. مدلول روایات

آنچه نقل گردید، شماری از روایاتی است که درباره غلبه و حاکمیت دین اسلام در سراسر گیتی در عصر ظهور مهدی موعود علیه السلام نقل شده است. با توجه به تعداد این روایات که سند برخی از آنها نیز معتبر است در صحت و اعتبار آنها مجال تردید وجود ندارد. بر این اساس، در عصر ظهور هیچ دین و آیینی - اعم از آسمانی و غیر آسمانی - غیر از اسلام وجود نخواهد داشت، و پیروان همه ادیان ملزم به پذیرش اسلام خواهند بود. بنابراین، مقصود از غلبه و حاکمیت دین اسلام در عصر ظهور تنها غلبه و حاکمیت سیاسی نیست، بلکه غلبه و حاکمیت اعتقادی و ایمانی نیز هست، و این پدیده‌ای است که تا آن زمان تحقق نیافته است، نه در دوران رسالت و نه در دوران امامت - چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت -، یعنی همه انسان‌هایی که در عصر ظهور و پس از استقرار جهانی حکومت مهدوی علیه السلام زندگی می‌کنند، مؤمنان به آیین اسلام و پیروان شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بر مبنای ولایت و امامت علوی و مهدوی خواهند بود.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۶، یادآور می‌شویم، حدیث مزبور طولانی است که آنچه نقل شد، ترجمه بخش پایانی آن است. شیخ صدوق این حدیث را در علل الشرایع ج ۱، ص ۵ - ۷ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۲ - ۲۶۴ نیز نقل کرده است.

۲. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۳. به نقل از بصائر الدرجات؛ معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۳۱۵.

۳. همان، ص ۴۴؛ و المعجم، ج ۵، ص ۳۱۶.

۴. جهان شمولی اسلام و اکراه‌ناپذیری دین

ممکن است گفته شود: جهان‌شمولی اسلام در عصر ظهور، آن‌گونه که در روایات تقریر و تبیین شده است، با اکراه و اجبار همراه است، زیرا کسانی که به آیین اسلام ایمان نیاورند، کشته خواهند شد، در نتیجه ایمان برخی از ایمان‌آوردگان به اسلام، به خاطر حفظ جان خواهد بود، نه بر خاسته از انتخاب همراه با رضا و رغبت، این مطلب با اصل اکراه‌ناپذیری دین که در قرآن کریم به صراحت بیان شده است، منافات دارد و مطالبی که با حکم صریح قرآنی منافات داشته باشد، مردود است.

پاسخ این است که نقش اکراه یا اجبار در جهان‌شمولی اسلام در عصر ظهور، جنبه سلبی و حذفی دارد، نه جنبه اثباتی، به عبارت دیگر، ایمان‌زا و اسلام‌آفرین نیست، بلکه کفر و شرک زدا می‌باشد، یعنی ایمان آنان که به آیین اسلام ایمان می‌آورند، ناشی از انتخاب آگاهانه و همراه با رضا و رغبت است، زیرا بر اساس برخی از روایاتی که پیش از این نقل شد، در عصر ظهور، اسلام و ایمان منافقانه نیز پذیرفته نخواهد بود، و تنها اسلام و ایمان خالصانه و راستین پذیرفته خواهد بود. بر این اساس، اگر خوف از جان در این باره نقشی داشته باشد، اعدادی و مقدماتی بوده و نقش غفلت‌زدایی دارد، یعنی افراد را از حالت غفلت و بی‌توجهی نسبت به حقیقت می‌رهاند و آنان را به تفکر و تدبیر می‌انگیزد و فطرت توحیدیشان را بیدار می‌کند. مانند کسی که بیراهه می‌رود، اما از این که در اشتباه است، غافل است، و به پند و اندرز دیگران نیز اعتنا نمی‌کند، تا این که ناگهان با خطری طبیعی یا انسانی نسبت به جان خود روبرو می‌شود، این عامل خطر او را از غفلت رها می‌سازد و برای نجات جان خویش به جست‌جوی راه درست اقدام می‌کند و در نهایت آن را می‌یابد. راه‌یابی او اختیاری و همراه با رضایت است، هر چند مقدمات و علل اعدادی آن، ناخواسته و برخلاف میل و رغبت او بوده است. کسانی نیز که در عصر ظهور به آیین اسلام ایمان می‌آورند، ایمانشان بدون استثنا آگاهانه، انتخابی و همراه با رضایت و رغبت خواهد بود، اگر چه علل اعدادی و مقدماتی آن، ناخواسته و برخلاف

میل و رغبت آنان باشد. بنابراین، با اصل اکراه‌ناپذیری دین منافات نخواهد داشت. یادآور می‌شویم که اکراه‌ناپذیری دین که در آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾^۱ بیان شده است، به این معناست که دین ورزی، اکراه‌ناپذیر است، زیرا دین ورزی، گرایشی قلبی و درونی است و از مقوله گفتار یا رفتار نیست که اکراه‌پذیر باشد.^۲ دین ورزی مانند محبت ورزی است، نمی‌توان محبت به فرد یا چیزی را به اجبار یا اکراه در قلب کسی ایجاد کرد، آن چه اجبار یا اکراه‌پذیر است، اسباب و مقدمات بیرونی آن است، مانند این که ناخواسته با کسی هم صحبت و همسفر گردد و رفتار و کردار او سبب محبت ورزی به او شود، یا ناخواسته در مکانی قرار گیرد یا کاری را انجام دهد، و چون خوشایند و مطلوب او است، به آن علاقمند گردد. ایمان به خداوند نیز چنین است، آن چه در اختیار دیگران است و می‌تواند با اکراه یا اختیار واقع شود، اسباب بیرونی آن است که روشن شدن حقیقت، اصلی‌ترین آن است که با گفتار یا رفتار یا هر دو انجام می‌شود، چنان که جمله «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» پس از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» بیان گر همین مطلب است.

معنای «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» این نیست که در احکام دینی، هیچ حکمی وجود ندارد که با نوعی اکراه در گفتار یا رفتار همراه باشد، زیرا تردیدی نیست که حکم جهاد در اسلام - اعم از جهاد با جان یا مال - برای بسیاری از افراد با اکراه همراه است، اما از آنجا که این عمل، خیر و صلاح فرد و جامعه اسلامی را در بر دارد، تشریع شده است. چنان که قرآن کریم درباره جهاد با جان (قتال) فرموده است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳. قتال (جهاد در راه خدا) بر شما واجب شده است، در حالی که برایتان

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۴۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

فصل هفدهم: جهان شمولی اسلام در عصر ظهور ۳۹۳

ناخوشایند است و چه بسا چیزی را که نمی‌پسندید، برایتان خیر است، و چه بسا چیزی را که دوست می‌دارید، برایتان شر است، و خدا (خیر و شر شما را) می‌داند، و شما نمی‌دانید.

هنگام ظهور امام عصر علیه السلام، حقانیت آن حضرت به کامل‌ترین وجه ممکن برای همگان آشکار خواهد شد، به گونه‌ای که برای حقیقت‌جویان کم‌ترین ابهامی وجود نخواهد داشت. آن حضرت با پیروان ادیان آسمانی با کتاب‌های دینی خودشان احتجاج می‌کند و حضرت مسیح علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و به آن حضرت اقتدا می‌کند. خاتم سلیمان، عصای موسی و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراه دارد. خوارق عادات و معجزات بسیاری توسط امام علیه السلام و یاران ویژه‌اش واقع می‌شود و به پیروزی‌های سریع و حیرت‌آوری دست می‌یازند و هیچ سپاه و لشکری یارای مقاومت در برابر آنان را ندارد. رفتار آنان با محرومان، مظلومان و مستمندان در نهایت کرامت، محبت و مهرورزی است، در عین اقتدار و توانگری، متواضع، قانع و ساده زیست‌اند، اهل عبادت و تهجدند، قدرت، شوکت و صلابت آنان تنها در برابر ستمکاران و تبه‌کاران نمایان می‌گردد.^۱

قیام امام عصر علیه السلام با چنین ویژگی‌هایی همراه است که برای کسی که جویای حقیقت باشد، جای کم‌ترین تردیدی در شناخت حقانیت امام علیه السلام برایش باقی نخواهد ماند. بنابراین، مخالفت با آن حضرت، منشأ فکری و معرفتی (جهالت و ناآگاهی) نخواهد داشت، بلکه ناشی از نفسانیت و خوی شیطانی خواهد بود. او از جانب خداوند مأموریت دارد که جامعه بشری را در همه ابعادش آکنده از عدالت کند و از ظلم و تباهی پاکیزه سازد. کفر، شرک و نفاق، مظاهر و مصادیق بارز ظلم در قلمرو اعتقاد می‌باشند. بر این اساس، در جامعه جهانی مهدوی، جایگاهی ندارند و این از ویژگی‌های عصر ظهور است که شرایط تحقق عدالت در همه زمینه‌ها فراهم خواهد شد. این شرایط پیش از آن، نه در

۱. همه اوصاف مزبور در روایات بسیاری بیان شده است. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹ - ۳۹۲، باب سیره و اخلاق و خصائص زمانه.

زمان پیامبران پیشین، نه در عصر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نه در دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام و نه در دوران غیبت، فراهم نبوده است.

جامعه جهانی مهدوی، جامعه‌ای است که عقول افراد تکامل خواهد یافت: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهَا أَحْلَامَهُمْ»^۱ و علم و دانش بشر به کامل‌ترین درجه ممکن آن خواهد رسید. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «علم بیست و هفت حرف است که آن‌چه تا کنون توسط پیامبران آورده شده، دو حرف بیش نیست، آن گاه که قائم علیه السلام قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر آن را آشکار نموده و در میان مردم منتشر می‌سازد»^۲.

این علم، هر چه باشد، نتیجه‌اش شناخت کامل‌تر انسان نسبت به معارف توحیدی است که در روایات از آن به عنوان «رأس العلم»^۳ یاد شده است. بدون شک چنین معرفتی در اخلاق و رفتار انسان نیز تأثیر خواهد گذاشت، تا آنجا که بر اساس روایات، عداوت و کینه از دل‌های افراد نسبت به یکدیگر، رخت بر خواهد بست، و چنان امنیتی حاکم خواهد شد که یک زن به تنهایی و با داشتن زیورآلات خود، بدون هیچ گونه ترس و واهمه از عراق به سوی شام حرکت می‌کند.^۴

۵. جهان‌شمولی اسلام و قانون جزیه

جزیه، قانونی است اسلامی درباره اهل کتاب که در مقام محاربه با مسلمانان نیستند و به آنان «اهل ذمه» گفته می‌شود، یعنی آنان با پرداخت مقداری مال که مورد تأیید حاکم اسلامی است، می‌توانند بر دین خود باقی بمانند و در امنیت زندگی کنند.^۵ قرآن کریم

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۳. التوحید، ص ۲۸۴، باب ۴۰، حدیث ۵.

۴. الخصال، ج ۲، ص ۴۱۹، حدیث اربعمانه، شماره ۲۲۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۱۶.

۵. الجزية ما يؤخذ من اهل الذمة و تسميتها بذلك للإجترأ بها في حقن دمهم. المفردات فی غریب القرآن، ص ۹۳.

در این باره فرموده است: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۱: اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند^۲، و آن چه را خدا و رسول او حرام کرده اند، حرام نمی شمارند، و پذیرای دین حق نیستند را بکشید تا این که در حالت ذلت جزیه پردازند. یعنی با پرداخت جزیه در حال ذلت، کشته نخواهند شد.

اقتضای اطلاق آیه از حیث زمان (اطلاق زمانی) و اصل جاودانگی احکام اسلامی این است که قانون جزیه در عصر ظهور نیز باقی و جاری خواهد بود. اما در تعدادی از روایات که سند برخی از آنها نیز معتبر است، با صراحت بیان شده است که در عصر ظهور و پس از قیام مهدی موعود^{علیه السلام}، حکم جزیه در مورد اهل کتاب جاری نخواهد شد، و آنان مخیر میان قبول اسلام و قتل می باشند، چنان که در روایت محمد بن مسلم از امام باقر^{علیه السلام} در مورد آیه ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۳، آمده است که تأویل این آیه (تحقق کامل آن) تاکنون واقع نشده است، زیرا رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} به دلیل نیاز خود و اصحابش، به کافران رخصت داد (با قبول جزیه از اهل کتاب و فدیة از مشرکان و پذیرش اسلام ظاهری از منافقان از کشتن آنان درگذشت) آن گاه که زمان تأویل آن فرا رسد، (جزیه، فدیة و اسلام ظاهری) از آنان پذیرفته نخواهد شد، و به قتل خواهند رسید، تا خداوند به یگانگی پرستش شود و شرکی باقی نماند.^۴

۱. سوره توبه، آیه ۲۹.

۲. درباره اینکه چرا اهل کتاب (یهود و نصارا) با این که به خدا و روز قیامت اعتقاد دارند، بی ایمان به خدا و قیامت معرفی شده اند، چند وجه ذکر شده است. وجه اول اینکه اقرار آنان به خدا و قیامت زبانی است و با اعتقاد قلبی و عالمانه همراه نیست. وجه دیگر این است که آنان اگر چه اعتقاد عالمانه دارند، ولی چون ملتزم به آن نیستند، به منزله کسی هستند که به خدا و قیامت ایمان ندارد و قول دیگر این است که چون صفاتی را به خدا نسبت می دهند که باطل است، بی ایمان شمرده شده اند، گویی که خدا را نمی شناسند. ر.ک: التبیان، ج ۵، ص ۲۰۲، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱؛ از وجوه یا اقوال یادشده، وجه یا قول سوم، اقوی است. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۳۸.

۳. سوره انفال، آیه ۳۹.

۴. روضه کافی، ص ۲۰۱، روایت ۲۴۳.

در روایت عبدالاعلی حلی از امام باقر علیه السلام نیز آمده است: «لَا يَقْبَلُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الْجَزِيَّةَ كَمَا قَبِلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۱: صاحب این امر (حضرت مهدی علیه السلام)، آن گونه که رسول خدا ﷺ (از اهل کتاب) جزیه را می پذیرفت، قبول نخواهد کرد و این است (تأویل و تحقق کامل) سخن خداوند که فرمود: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: «دنيا پایان نخواهد یافت تا این که قائم ما قیام کند، و دشمنان ما را خواهد کشت و جزیه قبول نخواهد کرد و صلیب و بت ها را خواهد شکست»^۲.

این مطلب در روایات اهل سنت نیز بیان شده است، چنان که سیوطی از سعید بن منصور، ابن منذر و بیهقی، از جابر روایت کرده که درباره آیه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۳ گفته است: «این مطلب آن گاه واقع خواهد شد که یهودی و نصرانی و پیرو آیینی غیر از اسلام باقی نمانده باشد، آن گاه که گوسفند از خطر گرگ، و گاو از شیر درنده، و انسان از گزند مار در امان می باشد و حکم جزیه فرو گذاشته می شود و صلیب شکسته می شود، و آن زمان است که عیسی بن مریم علیه السلام (از آسمان) فرو می آید»^۴.

همه روایاتی که بیان گر این است که امام مهدی علیه السلام با اهل کتاب، همانند دیگر کافران و مشرکان برخورد خواهد کرد، مؤید مطلب مزبور می باشد، یعنی پس از آنکه حقانیت اسلام بر مبنای ولایت علوی و امامت مهدوی علیه السلام به صورت کامل روشن شد - چنان که پیش از این بیان گردید - همه پیروان ادیان و مذاهب و مکاتب - از جمله اهل کتاب - گزینه ای جز قبول اسلام یا قتل نخواهند داشت، و قانون جزیه درباره اهل

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۰.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۳۶۴؛ ابواب الاربعین و ما فوقه، روایت ۲۲، شماره ۱۳.

۳. سوره توبه، آیه ۳۳.

۴. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۶۱.

فصل هفدهم: جهان شمولی اسلام در عصر ظهور ۳۹۷

کتاب، یا فدیة در مورد دیگر کافران، و اسلام ظاهری درباره منافقان که در زمان پیامبر اکرم ﷺ به دلیل شرایط خاص آن زمان - اجرا می شد، در عصر ظهور و حکومت جهانی مهدوی، اجرا نخواهد شد.

با این حال، این مطلب از مصادیق نسخ نخواهد بود تا اشکال شود به اینکه نسخ احکام شریعت توسط غیر پیامبر ﷺ صحیح نیست، زیرا نسخ آن است که دلیل ناسخ در زمانی پس از حکم منسوخ، بیان شود، اما اگر همزمان با حکم منسوخ باشد، نسخ نخواهد بود، از باب مثال اگر گفته شود: تا فلان وقت به سوی بیت المقدس نماز بگذارید، و پس از آن کعبه را قبله خود قرار دهید، از باب نسخ نخواهد بود. بر این اساس، از آن جا که پیامبر اکرم ﷺ همان گونه که حکم جزیه در مورد اهل کتاب را بیان کرده است، از ظهور و قیام مهدی موعود ﷺ خبر داده و پیروی از او را واجب کرده است، و او می دانسته است که یکی از ویژگی های او این است که از اهل کتاب جزیه نخواهد پذیرفت، پذیرفتن جزیه، ناسخ حکم جزیه نخواهد بود، چرا که هر دو دلیل توسط پیامبر ﷺ و در زمان او اعلان شده است.^۱ بر فرض اینکه حکم مزبور ناسخ حکم جزیه به شمار آید نیز حکم ناسخ مستند به رسول اکرم ﷺ است و نقش امام ﷺ اعلان و اجرای آن است، نه تشریع حکم جدید تا با خاتمیت تشریع توسط رسول اکرم ﷺ منافات داشته باشد.

نکته دیگر اینکه مستند این حکم نبوی نیز تنها یک یا دو روایت نیست، تا اشکال نسخ حکم قرآنی با خبر واحد، مطرح شود، بلکه مستند آن روایات بسیاری است که در حد تواتر معنوی می باشد.

ع. شبهه روایات متعارض و پاسخ آن

از ظاهر برخی روایات به دست می آید که از اهل ذمه در عصر امام مهدی ﷺ جزیه پذیرفته می شود. در تفسیر فرات کوفی از امام صادق ﷺ روایت شده که در زمان

۱. رک: بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۸۱-۳۸۲ به نقل از «اعلام الوری»، طبرسی.

قائم علیه السلام هر فرد ناصبی را بر امام علیه السلام عرضه می کنند، اگر به امامت اذعان کند، اسلام او پذیرفته خواهد شد، و اگر اذعان نکند، یا به قتل می رسد یا از او جزیه گرفته می شود.^۱

روایت مزبور، مرسله است و نمی تواند معارض روایات پیشین باشد که هم تعدادشان بسیار است و هم سند برخی از آنها معتبر است. مضافاً بر اینکه در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است که اگر ناصبی در زمان امام مهدی علیه السلام به ولایت اقرار نکند، یا کشته می شود و یا همانند اهل ذمه که در زمان کنونی جزیه می دهند، جزیه می پردازد.^۲ جزیه دادن اهل کتاب در این روایت، مربوط به زمان قبل از قیام امام عصر علیه السلام است.

در روایت دیگری که علامه مجلسی از کتاب مزار برخی از قدمای اصحاب نقل کرده نیز آمده است که امام صادق علیه السلام در پاسخ ابوبصیر که از وضع اهل ذمه در زمان قیام امام عصر علیه السلام پرسید، فرمود: همانند پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان عمل خواهد کرد، و از آنان جزیه خواهد گرفت.^۳

سند این روایت نیز نامعلوم است، لذا نمی تواند معارض روایت معتبر محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام باشد که نافی حکم جزیه در مورد اهل کتاب در زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام است. صرف نظر از اشکال سندی، این احتمال نیز وجود دارد که این حکم مربوط به اوایل دوران ظهور و قیام امام علیه السلام باشد که هنوز حکومت جهانی او استقرار نیافته است.^۴

در روایتی که در منابع اهل سنت نقل شده از امامت و رهبری عیسی علیه السلام در آینده و کارهایی که انجام خواهد داد، خبر داده شده که یکی از آنها این است که «يَضَعُ

۱. تفسیر فرائد کوفی، ج ۱، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۳.

۲. روضه کافی، ص ۲۲۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۷۶.

۴. لعل هذا في اوائل زمانه عليه السلام و الا فالظاهر من الاخبار انه لا يقبل منهم الا الايمان أو القتل، كما مر. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۶۰.

الْجَزِيَّةُ»^۱. برخی تصور کرده‌اند که مقصود این است که او قانون جزیه را تشریع و جعل می‌کند، زیرا قبل از ظهور به دلیل اینکه حاکمیت اسلامی (به رهبری امام و پیشوای معصوم) وجود نداشته، قانون جزیه برداشته شده بود.^۲

این برداشت از روایت صحیح نیست، زیرا اولاً: تحقق نیافتن حکم دینی به دلیل فراهم نبودن شرایط آن، به معنای رفع حکم نیست، تا نیازمند جعل و تشریع مجدد باشد، و ثانیاً: در روایتی که پیش از این از «الدر المنثور» نقل کردیم، تصریح شده است که آن گاه که عیسی عليه السلام از آسمان فرود می‌آید، یهودی و نصرانی باقی نخواهد ماند، سپس آمده است: «وَحَتَّى تُوضَعَ الْجَزِيَّةُ»^۳. روشن است که مراد از وضع جزیه در این روایت، رفع آن به دلیل وجود نداشتن موضوع آن است، نه تشریع یا تطبیق آن. ابن اثیر جزری نیز پس از نقل روایت «يَنْزِلُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام فَيَضَعُ الْجَزِيَّةَ» گفته است: یعنی مردم را به دین اسلام وادار می‌کند، و فرد ذمی وجود نخواهد داشت تا این که قانون جزیه بر او جاری شود.^۴ ابن منظور نیز روایت مزبور را همین گونه معنی کرده است.^۵

از مطالب پیشین روشن شد که سخن برخی از اهل تحقیق در این باره که اکثر روایات بیان‌گر اجرای قانون جزیه در مورد آن عده از اهل کتاب که در عصر ظهور بر آیین خود باقی مانده‌اند، می‌باشد و روایات مخالف آن اندک است^۶، بر میزان تحقیق استوار نمی‌باشد، بلکه مقتضای تحقیق، عکس گفتار یاد شده است، یعنی مدلول مطابقی یا التزامی اکثر روایات این است که در عصر ظهور و پس از استقرار حکومت جهانی

۱. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. یعنی یشرعها و يطبقها، بعد أن كانت مرتفعة بعد انحسار الحكم الاسلامي قبل الظهور. موسوعة الامام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۵۱۰.

۳. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۶۱.

۴. النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۵، ص ۱۹۷.

۵. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۳.

۶. موسوعة الامام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۵۱۰.

مهدوی، هیچ دین و آیینی غیر از اسلام رسمیت و مقبولیت نخواهد داشت، و اهل کتاب در آن زمان مشمول قانون جزیه نخواهند بود.

۷. فتنه شرک

در آیه ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۱، به پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان دستور داده شده است که با کافران و مشرکان جهاد کنند تا فتنه‌ای وجود نداشته باشد و دین به خدا اختصاص یابد (تنها خدا پرستش شود) از جمله ﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ به دست می‌آید که مقصود از «فتنه» در این آیه، شرک است و فلسفه اصلی جهاد با مشرکان و کافران آن است که توحید و یکتاپرستی بر جهان بشریت حاکم شود، و شرک و مشرکی وجود نداشته باشد، چنان که همین معنا در تفسیر آیه مزبور از ابن عباس نیز نقل شده است.^۲ در روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه نقل شده که فرمود: تأویل (تحقق کامل) این آیه هنوز واقع نشده است، زیرا پیامبر اکرم ﷺ به خاطر نیاز خود و اصحابش، به کافران رخصت می‌داد (از آنان جزیه یا فدیة می‌پذیرفت و از کشتنشان صرف‌نظر می‌کرد) آن گاه که زمان تأویل (تحقق کامل) این آیه فرا رسد، از کافران (جزیه یا فدیة) قبول نخواهد شد، بلکه (اگر آیین اسلام را نپذیرند) کشته خواهند شد تا فقط خدا پرستش شود و شرکی وجود نداشته باشد.^۳

در روایت عبدالاعلی از امام باقر علیه السلام نیز آمده است که «صاحب این امر (امام عصر علیه السلام) آن گونه که پیامبر اکرم ﷺ از اهل کتاب جزیه می‌پذیرفت، جزیه قبول نخواهد کرد و این است معنای آیه ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۴.

۱. سوره انفال، آیه ۳۹.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۲ هذا خطاب للنبي ﷺ والمؤمنين بان يقاتلوا الكفار حتى لا تكون فتنة اي شرک، عن ابن عباس والحسن.

۳. روضه کافی، ص ۲۰۱، روایت ۲۴۳.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۰.

فصل هفدهم: جهان شمولی اسلام در عصر ظهور ۴۰۱

این مطلب از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. زراره و دیگران از آن حضرت روایت کرده اند که فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، کسی که در آن زمان زندگی می کند، تأویل این آیه را خواهد یافت، زیرا دین اسلام همه جا را فرا می گیرد و روی زمین مشرکی وجود نخواهد داشت»^۱.

واژه «فتنه» در اصل به معنای داخل کردن طلا در آتش است تا خالصی و ناخالصی اش معلوم شود، و در داخل کردن انسان در آتش نیز به کار رفته است: ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾^۲ و ﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ﴾^۳ و گاهی در آنچه سبب عذاب است، به کار می رود، مانند: ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾^۴ گاهی نیز در آزمودن به کار می رود، مانند: ﴿وَفِتْنَاكَ فُتُونَا﴾^۵. وجود مشرک هر چند اهل ذمه باشد و جزیه پردازد، و با مسلمانان رفتاری مسالمت آمیز داشته باشد، از آن جا که اعتقادش شرک آمیز و رفتارش بر خلاف شریعت اسلامی است، مایه ناخوشایندی و عذاب روحی مؤمنان خواهد بود. بدین جهت فتنه نامیده شده است. به عبارت دیگر، فرد مشرک و کافر، گاهی با مؤمنان در محاربه است و آشکارا به کشتن یا شکنجه دادن و ایداء آنان اقدام می کند، و گاهی در ذمه است ولی به صورت مخفیانه علیه مسلمانان فتنه می کند و در جهت ایداء آنان می کوشد، و گاهی در ذمه است، و هیچ گونه عمل فتنه انگیزی هم انجام نمی دهد، ولی عقیده غیر توحیدی و رفتار غیر اسلامی او سبب ناراحتی و ایداء روحی مؤمنان است. اطلاق ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾^۶ همه صورت های مزبور را شامل می شود، اما این حکم تا قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی مهدوی به صورت کامل تحقق نیافته است. در آن زمان هیچ مشرک یا کافری وجود نخواهد داشت، و از این جهت، فتنه ای هم یافت نخواهد شد.

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۳.

۲. سوره ذاریات، آیه ۱۳.

۳. سوره ذاریات، آیه ۱۴.

۴. سوره توبه، آیه ۴۹.

۵. سوره طه، آیه ۴۰. رک: المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۷۱-۳۷۲.

نتیجه

از روایات بسیاری که سند برخی از آنها معتبر است به دست می‌آید که در عصر ظهور و تشکیل حکومت جهانی مهدوی، دین اسلام بر اساس ولایت علوی و امامت مهدوی، یگانه دین رسمی و مورد قبول خواهد بود و علاوه بر این که دین اسلام مبنا و منشور نظام حکومتی جهانی است، دین همه افراد نیز خواهد بود. غیر از مستکبران و معاندان که در برابر دین اسلام خواهند ایستاد و محکوم به مرگ خواهند بود، دیگران، با شناخت کاملی که از حقانیت اسلام پیدا می‌کنند، آیین اسلام را برخواهند گزید. فرود آمدن عیسی علیه السلام به زمین و اقتدا به امام عصر علیه السلام، خوارق عادات و معجزات بسیاری که توسط حضرت مهدی علیه السلام و یاران ویژه او تحقق خواهد یافت، پیروزی‌های چشم‌گیر و حیرت‌آور، رفتار حکیمانه و مهربانانه (انسانی - اخلاقی) آنان با توده مردم، احتجاج امام مهدی علیه السلام با پیروان ادیان آسمانی با کتاب‌های خودشان بر اثبات حقانیت خویش، اسباب و عوامل روشن‌گر حقانیت آیین اسلام به رهبری امام مهدی علیه السلام خواهد بود. بر این اساس، در عصر ظهور و حکومت مهدوی، جزیه از اهل کتاب، فدیة از کافران و اظهار اسلام در عین انکار قلبی از منافقان، پذیرفته نخواهد شد.

فصل هیجدهم: زمامداران مهدوی در عصر رجعت

مقدمه

بر اساس روایات متواتر و معتبر اسلامی، مهدی موعود علیه السلام قیام خواهد کرد و حکومت جهانی و عدالت گستر مهدوی را براساس معارف و موازین اسلام تشکیل خواهد داد. در اینکه زمان برقراری این حکومت چقدر است، روایات مختلف است، ولی آنچه مسلم است این است که حکومت مهدوی، آخرین و یگانه حکومتی است که برگستره زمین فرمانروایی خواهد داشت و با پایان یافتن آن، عمر دنیا نیز پایان خواهد یافت و سرای آخرت و قیامت برپا خواهد شد.

از سوی دیگر، در شماری از روایات آمده است که پس از حضرت ولی عصر علیه السلام، حاکمانی علوی که همگی عنوان یا لقب «مهدی» دارند و از نسل امام حسین علیه السلام و فرزندان امام عصر علیه السلام می باشند، عهده دار رهبری و حکومت بر جامعه بشری خواهند شد. این روایات از دو جهت با اشکال مواجه شده است. یکی اینکه دولت مهدوی که توسط امام عصر علیه السلام تشکیل می شود، آخرین حکومت عدل دینی و الهی می باشد، و پس از آن دولت یا حکومت دیگری وجود نخواهد داشت، و دیگر اینکه به مقتضای ادله عقلی و نقلی، وجود امام و حجت معصوم در زمین لازم است و مصداق آن پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله امامان دوازده گانه شیعه می باشند. هرگاه پس از امام عصر علیه السلام افرادی دیگر امر رهبری بشریت را برعهده داشته باشند، از یک سو، با اینکه حکومت جهانی مهدوی آخرین حکومت است منافات دارد، و از سوی دیگر، با اینکه امامت و رهبری بشریت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد، ناسازگار است.

درباره روایات مزبور و راه حل دو اشکالی که بیان شد؛ دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که یکی از آنها اعتقاد به رجعت امامان اهل بیت علیهم‌السلام است. بر اساس این دیدگاه، حکومت جهانی مهدوی که توسط امام عصر علیه‌السلام تشکیل خواهد شد، پس از آن حضرت، توسط امامان دیگر در دوران رجعت ادامه خواهد یافت. بنابراین، هم حکومت مهدوی آخرین حکومت الهی و جهانی خواهد بود و هم امامت امامان اهل بیت علیهم‌السلام تا پایان دنیا استمرار خواهد داشت. و از طرفی، زمامداران علوی یا همان مهدی‌های یازده گانه یا دوازده گانه، به عنوان والیان و نائبان امام معصوم در اداره حکومت جهانی مهدوی و هدایت جامعه بشری ایفای نقش خواهند کرد. در این فصل، همین دیدگاه برگزیده و تبیین شده است.

۱. حاکمان مهدوی پس از امام عصر علیه‌السلام

در برخی روایات و ادعیه و زیارات، بیان شده است که پس از امام عصر علیه‌السلام تعدادی از والیان و حاکمان از نسل آن حضرت، بر جامعه بشری امامت و رهبری خواهند داشت. ۱-۱. در روایتی از ابوبصیر نقل شده که به امام صادق علیه‌السلام گفت: از پدرتان شنیدم که فرمود پس از قائم علیه‌السلام دوازده مهدی خواهد بود. امام علیه‌السلام فرمود: پدرم فرموده است دوازده مهدی، نه دوازده امام، آنان قومی از شیعیان هستند که مردم را به ولایت و معرفت حق ما دعوت می‌کنند.^۱

۱-۲. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: پس از قائم علیه‌السلام دوازده مهدی از نسل امام حسین علیه‌السلام خواهد بود.^۲

۱-۳. در روایتی از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب وفات خود فرمود کاغذ و قلم آماده کن سپس وصیت خود را املا کرد. در فرازی از آن وصیت آمده است: «پس از من دوازده امام، و پس از آنان دوازده مهدی خواهد بود. تو

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۸، باب ۲۳، روایت ۵۶؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵.

۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸؛ الايقاظ من الهجعة، ص ۳۹۵.

فصل هجدهم: زمانداران مهدوی در عصر رجعت ۴۰۵

اولین امام هستی، هنگامی که وفات تو فرارسید، امامت را به فرزندم حسن سپار، و هنگامی که وفات او فرارسید آن را به فرزندم حسین سپارد و به همین ترتیب نام امامان دوازده گانه تا حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده است. سپس آمده است، هرگاه زمان وفات آخرین امام (حضرت مهدی) فرارسید آن را به فرزندش که سه نام دارد یعنی عبدالله، احمد و مهدی، سپارد»^۱.

۴-۱. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از ما، پس از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود.^۲

۵-۱. در دعایی از امام عصر علیه السلام که در توقیع آن حضرت به ابی الحسن ضراب اصفهانی، وارد شده، چنین آمده است: «وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ وَالأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ وَ مُدَّ فِي أَعْمَارِهِمْ»^۳. بر ولایت و والیان امر و امامان از فرزندان او درود بفرست و عمرشان را طولانی کن.

۶-۱. از امام رضا علیه السلام روایت شده که در دعایی که برای صاحب الامر علیه السلام بیان کرده، گفته است: «اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَلَاةِ عَهْدِهِ وَ الأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ بَلِّغُهُمْ آمَالَهُمْ، وَ زِدْ فِي أَجَالِهِمْ»^۴؛ خدایا بر والیان عهد و امامان پس از او درود بفرست، و عمرشان را طولانی کن و آنان را به آرزوهایشان برسان.

۷-۱. شیخ صدوق از کعب الاحبار روایت کرده که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر می باشند، پس از پایان یافتن دوران آنان، طبقه ای صالح خواهد آمد که خداوند عمر آنان را طولانی خواهد کرد. این وعده ای است که خداوند به این امت داده است، سپس آیه ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ

۱. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

۲. همان، ص ۳۰۹؛ همان، ج ۵۳، ص ۱۴۵.

۳. مصباح المتعجل، ص ۴۰۶-۴۱۱؛ الايقاظ من ההجعة، ص ۳۹۵.

۴. همان، ص ۴۰۹-۴۱۱، همان، ص ۳۹۵.

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^۱ را تلاوت کرد.

۲. دیدگاه ها

درباره روایات مزبور _ صرف نظر از مناقشات سندی _ دیدگاه های مختلفی مطرح شده است:

۱-۲. دولت مهدی علیه السلام، آخرین دولت

شیخ مفید، در این باره گفته است: «پس از دولت قائم علیه السلام برای هیچ کس دولتی نخواهد بود، مگر آنچه در برخی روایات آمده است که اگر خدا بخواهد، فرزندان او، قیام خواهند کرد. ولی این مطلب به صورت قطعی ثابت نیست و اکثر روایات بیان گر آن است که مهدی این امت علیه السلام از دنیا نخواهد رفت مگر چهل روز قبل از قیامت که دوره هرج (رفع تکلیف) و نشانه زنده شدن مردگان و برپایی قیامت برای حساب و جزا می باشد، و خداوند به آنچه واقع خواهد شد، دانایتر است، و او ولی توفیق و صواب است»^۲.

امین الاسلام طبرسی، نیز کلام شیخ مفید را بازگو کرده^۳ و زین الدین بیاضی نباتی نیز به اختصار آن را باز گفته است.^۴

ارزیابی

این که دولت حضرت مهدی علیه السلام آخرین دولت است، با این مطلب که عده ای از فرزندان او پس از آن حضرت، حکومت و زمامداری داشته باشند، منافات ندارد، زیرا می توان گفت مقصود از اینکه دولت مهدی علیه السلام آخرین دولت است، این است که نظام حکومتی جدیدی تشکیل نخواهد شد، هرچند حاکمان و زمامدارانی دیگر وجود داشته

۱. سوره نور، آیه ۵۵: الخصال، ج ۲، ص ۲۴۳، ابواب الاثنی عشر، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۹۵.

۴. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۴.

فصل هیجدهم: زمامداران مهدوی در عصر رجعت ۴۰۷

باشند، یعنی مبنا و منشور حکومت و دولت، همان مبنا و منشور حکومت و دولت مهدوی است.^۱ علاوه بر این، دیدگاه مزبور با روایات رجعت که پس از این بیان خواهیم کرد نیز سازگاری ندارد، مگر آنکه علاوه بر رجعت سایر ائمه علیهم السلام به رجعت امام عصر علیه السلام نیز قائل شویم که در آن صورت دولت آن حضرت، آخرین دولت خواهد بود^۲، ولی این فرض، با حکومت‌ها و دولت‌های علوی و مهدوی دیگری پس از نخستین دولت مهدوی که توسط امام عصر علیه السلام هنگام ظهور و قیام آن حضرت تشکیل می‌شود، منافات ندارد.

۲-۲. پذیرش بدون توجیه

از سید مرتضی سؤال شده است که براساس اینکه وجود امام در هر زمانی واجب است و اینکه پس از امام عصر علیه السلام تکلیف باقی است، اگر بگوییم پس از آن حضرت، امام وجود ندارد، برخلاف اصل اول (ضرورت وجود امام) است، و اگر بگوییم امام یا امامانی وجود دارند، با اعتقاد به اینکه امامان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر می‌باشند، مخالف است.

ایشان، در پاسخ گفته است: «دلیل قطعی بر اینکه پس از امام عصر علیه السلام تکلیف برداشته می‌شود، وجود ندارد، بنابراین، جایز است که پس از آن حضرت، زمانی طولانی برقرار بوده و نظام تکلیف استوار باشد، و نیز جایز نیست که زمانی از وجود امام خالی باشد. بنابراین، جایز است که امامانی وجود داشته باشند و به حفظ دین و مصالح دینداران قیام کنند. این فرض با اعتقاد ما به امامان دوازده گانه منافات ندارد، زیرا آنچه ما به آن معتقدیم، امامت امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، خواه پس از آنان، امامان دیگری وجود داشته باشند یا نه.^۳

۱. موسوعة الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۵۳۶.

۲. ان يكون المراد بموت المهدی علیه السلام الذي لا تأخر القيامة عنه الا ربعة ايام، الموت الثاني بعد رجعه علیه السلام. الإيقاظ من الهجعة، ص ۴۰۱.

۳. رسائل الشريف المرتضی، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۴۶.

ارزیابی

این دیدگاه صحیح نیست، زیرا روایات مربوط به امامت امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام بیانگر دو مطلب اند، یکی اینکه آنان جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشوایان امت اسلامی پس از آن حضرت می باشند، و دیگر اینکه امامت آنها تا قیامت استمرار دارد. در ادامه نمونه هایی از این روایات را بازگو خواهیم کرد.

۲-۳. رد مطلق

روایات مربوط به مهدی های دوازده گانه پس از امام عصر علیه السلام، به دلیل اینکه اولاً: اندک اند (متواتر نیستند) و ثانیاً: با روایات متواتر دال بر اینکه امامان و جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده نفرند و امامت و نیز دولت آنان (که پس از ظهور و قیام ولی عصر علیه السلام تشکیل می شود) تا قیامت ادامه خواهد داشت، منافات دارند، مفید قطع و یقین نیستند. اگر بر ما واجب بود که به امامت دوازده امام پس از امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام اقرار کنیم، می بایست نصوص متواتری وجود داشته باشد. در آن صورت لازم بود درباره وجه جمع میان آنها و روایات مربوط به امامت امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام، چاره اندیشی نمائیم.^۱

ارزیابی

همان گونه که پیش از این یادآور شدیم، مجال بحث و نقد سندی در مورد روایات یاد شده وجود دارد و سند آنها خالی از اشکال نیست، و از طرفی معارض بودن آنها با روایات متواتر و معتبر مربوط به امامت امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پایان دنیا، در صورتی که وجه صحیحی برای آنها وجود نداشته باشد، برای رد آنها کافی است، ولی از آن جا که نادرستی دلیل، مستلزم نادرستی مدعا نیست، بهتر آن است که با صرف نظر از درستی یا نادرستی دلیل، آنها را بررسی کنیم، چنان که علامه مجلسی، پس از نقل آنها، بدون مناقشه سندی و رد مطلق، به توجیه آنها پرداخته است.

۱. الايقاظ من الهجعة، ص ۴۰۱.

فصل هجدهم: زمانداران مهدوی در عصر رجعت ۴۰۹

۴-۲. رجعت پیامبر ﷺ و یازده امام

نخستین وجهی که علامه مجلسی در توجیه روایات مزبور گفته، این است که مقصود از مهدی‌های دوازده گانه پس از ولی عصر علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام غیر از امام عصر علیه السلام می‌باشد، چنان که حسن بن سلیمان (صاحب کتاب مختصر بصائر الدرجات) آنان را به امامان دوازده گانه (امیرالمؤمنین و یازده امام دیگر از نسل او) تأویل نموده و به رجعت قائم علیه السلام پس از وفاتش قائل شده است.^۱

ارزیابی

براین توجیه دو اشکال وارد است: اشکال اول اینکه در یکی از روایات تصریح شده است که آنان امام نیستند، بلکه قومی از شیعه می‌باشند که مردم را به ولایت ائمه و معرفت حق آنان دعوت می‌کنند، و اشکال دوم اینکه در دو روایت تصریح شده است که آنان فرزندان امام حسین علیه السلام می‌باشند، چنان که در دو دعایی که نقل شد، آنان به عنوان فرزندان امام عصر علیه السلام معرفی شده‌اند. بنابراین، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام منطبق نمی‌باشند.

۵-۲. والیان و نواب امام زمان علیه السلام

در برخی روایات، تصریح شده است که حضرت مهدی علیه السلام دارای فرزند نیست، چنان که شیخ طوسی در حدیثی مسند از حسن بن علی خزاز روایت کرده که علی بن ابی حمزه بر امام رضا علیه السلام وارد شد و گفت: از جد شما جعفر بن محمد شنیدم که می‌گفت: هر امامی دارای عقب (فرزند) است. امام علیه السلام فرمود: آنچه حضرت صادق فرمود این بود که هیچ امامی نیست مگر اینکه دارای عقب (فرزند) است، مگر امامی که حسین بن علی علیه السلام در زمان او خروج (رجعت) می‌کند، زیرا او دارای عقب (فرزند) نمی‌باشد. علی بن ابی حمزه سخن امام رضا علیه السلام را تصدیق کرد.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

۲. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۵۰.

براین اساس، مقصود از بعد امام عصر علیه السلام بودن مهدی‌های دوازده گانه، بعد زمانی نیست، بلکه بعد رتبی است، مانند بعد در آیه ﴿فَمَنْ يُهْدِهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾^۱، بنابراین آنان نواب و والیان امام عصر علیه السلام در دوران پس از ظهور می‌باشند، و هریک در منطقه‌ای امامت و ولایت نیابی دارند، چنان که در روایت صدوق آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود آنان مهدی‌اند نه امام، و آنان قومی از شیعه‌اند که مردم را به ولایت و معرفت فضل ما دعوت می‌کنند.^۲

ارزیابی

در دو دعایی که از امام رضا علیه السلام نقل شده، و در توقیع صادر از ناحیه مقدسه برای ابوالحسن ضراب اصفهانی، تصریح شده است که والیان و امامان، فرزندان امام زمان علیه السلام می‌باشند. بنابراین، مقصود از روایتی که وجود عقب (فرزند) برای امام زمان علیه السلام را نفی کرده است، فرزندی است که از مقام امامت و عصمت مطلقه، مانند امامت و عصمت امامان دوازده گانه علیهم السلام برخوردار باشد، نه مطلق فرزند. مؤید این مطلب روایتی است که شیخ طوسی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: زمین هرگز از عالمی از ما خالی نخواهد بود تا اگر مردم چیزی را بر دین افزودند، بگویند افزودند، و اگر کم کردند، بگویند از آن کاستند، و خداوند آن عالم را از دنیا نخواهد برد مگر آنکه او فرزندش را که علمی همانند وی دارد، ببیند.^۳

براین اساس، دلیلی بر اینکه از مدلول ظاهری کلمه «من بعده» که بیان‌گر بعد زمانی است، دست برداریم و آن را به بعد رتبی تأویل کنیم، وجود ندارد.

۶-۲. امامان معصوم علیهم السلام پس از رجعت

وجه دیگری که در این زمینه بیان شده، این است که مقصود از امامان پس از حضرت

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲. الايقاظ من الهجعة، ص ۴۰۲-۴۰۳.

۳. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۴۹.

فصل هیجدهم: زمامداران مهدوی در عصر رجعت ۴۱۱

مهدی علیه السلام که در روایات مزبور ذکر شده‌اند، همان امامان معصوم علیهم السلام پس از رجعت آنان است. شیخ حرعاملی در این زمینه گفته است: «می‌توان آنها را بر رجعت حمل کرد، زیرا روایات مربوط به رجعت ائمه علیهم السلام بسی بیش‌تر از حد متواتر معنوی است. بر این اساس، امامان پس از امام مهدی علیه السلام، همان امامان پیش از او خواهند بود، و این مطلب با ادله امامت امامان دوازده‌گانه منافات ندارد، زیرا با رجعت آنان، بر تعدادشان افزوده نخواهد شد.» ایشان در ادامه به چند اشکال پاسخ داده است:

اشکال اول: در یکی از روایات مزبور، امامان پس از امام عصر علیه السلام دوازده نفر و در یکی دیگر از آنها یازده نفر ذکر شده است.

پاسخ: در روایات دوازده نفر، (رجعت) امام مهدی علیه السلام یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز لحاظ شده است، ولی در روایات یازده نفر، بخاطر حکمتی که ما نمی‌دانیم لحاظ نشده است، و این شیوه سخن گفتن در محاوره‌های بشری بسیار است.

اشکال دوم: در روایتی که از کتاب غیبت نقل شد، آمده است که حضرت مهدی علیه السلام هنگام وفات، زمام امت را به فرزندش می‌سپارد.

پاسخ: احتمال دارد که لفظ «اییه» (پدرش) به لفظ «ابنه» (پسرش) تصحیف شده باشد، زیرا در روایات رجعت آمده است که امام حسین علیه السلام هنگام وفات حضرت مهدی علیه السلام رجعت کرده و او را غسل خواهد داد، و اینکه او دارای سه نام، یعنی عبدالله، احمد و مهدی است نیز اشکالی ایجاد نمی‌کند، زیرا محتمل است امام حسین علیه السلام نام‌ها و القاب متعددی داشته که برخی از آنها ظاهر شده و برخی ظاهر نشده است، و گذاشتن نام‌های مختلف در آن زمان برای آن حضرت به خاطر حکمت‌هایی، محتمل است.

اشکال سوم: در دو روایت تصریح شده است که امامان پس از حضرت مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام می‌باشند.

پاسخ: بعید نیست که کلمه‌ای مانند «أَكْثَرُهُمْ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ علیه السلام» در تقدیر باشد، چرا که معمول و مرسوم است که متکلم در مواردی که مطلب روشن است، یا قصد اجمال

دارد، سخن خویش را بر اکثر و اغلب، استوار می‌سازد. گواه این مطلب آن است که در برخی از روایات مربوط به امامان دوازده گانه علیهم‌السلام آمده است که آنان از فرزندان علی و فاطمه علیهم‌السلام می‌باشند^۱، این روایات را باید بر اکثر و اغلب حمل کرد، زیرا شامل امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌باشد.

اشکال چهارم: ظاهر عبارت: «وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ» و: «صَلِّ عَلَى وَلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ» در دو دعای مصباح المتعجل، این است که به امام زمان علیه‌السلام باز می‌گردند، یعنی امامان پس از امام زمان علیه‌السلام، فرزندان او می‌باشند.

پاسخ: محتمل است ضمیرها به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا امام حسین علیه‌السلام بازگردند، چنان که دعای دوم را می‌توان بر رجعت حمل کرد (یعنی امامان پس از حضرت مهدی علیه‌السلام همان امامان قبل از آن حضرت می‌باشند که رجعت نموده‌اند)، ولی این وجه در دعای اول، صحیح نیست، زیرا در آن تصریح شده است که امامان، فرزندان ولی عصر علیه‌السلام می‌باشند.^۲

ارزیابی

با توجه به آنکه در اولین دعای مصباح تصریح شده است که امامان پس از حضرت مهدی علیه‌السلام فرزندان امام عصر علیه‌السلام می‌باشند، نمی‌توان گفت که مقصود از امامان مزبور، همان امامان معصوم قبل از امام عصر علیه‌السلام است.

۲-۷. والیان و نائبان ائمه علیهم‌السلام پس از رجعت

دیدگاه دیگری که در این باره مطرح شده، این است که مقصود از مهدیان یا والیان یا امامانی از نسل امام حسین علیه‌السلام و فرزندان امام عصر علیه‌السلام که در روایات، زیارات و ادعیه از آنان سخن به میان آمده که پس از ولی عصر علیه‌السلام در جایگاه امامت و رهبری جامعه

۱. در روایات، دوازده امام به عنوان فرزندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی شده‌اند. ر.ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۸، باب ما جاء

فی الاثنی عشر و النص علیهم، روایات: ۱۴، ۱۷، ۱۸.

۲. الايقاظ من الهجعة، ص ۴۰۳-۴۰۴.

فصل هیجدهم: زمانداران مهدوی در عصر رجعت ۴۱۳

بشری و اداره حکومت جهانی عدل مهدوی، ایفای نقش می کنند، والیان و نایبان امامان معصوم علیهم السلام در دوران رجعت می باشند. این، دومین وجهی است که علامه مجلسی در این خصوص بیان کرده و گفته است: «این مهدی ها، اوصیای قائم علیه السلام می باشند که در زمان امامان دیگر که رجعت کرده اند تا اینکه زمان (و زمین) از حجت خداوند خالی نباشد، به هدایت خلق اهتمام می ورزند، هر چند اوصیاء پیامبران و امامان نیز حجت های الهی اند»^۱.

ارزیابی

این وجه، مناسب ترین وجهی است که در این باره بیان شده است و مبتنی بر دو مطلب است، یکی اینکه امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام همان حجت های الهی هستند که هیچ گاه زمین از یکی از آنان خالی نخواهد بود، و امامت آنان تا قیامت استمرار دارد، و دیگر اینکه آنان به دنیا باز خواهند گشت و پس از امام عصر علیه السلام امامت و رهبری جامعه بشری و حکومت جهانی عدل مهدوی و علوی را برعهده خواهند داشت. در ادامه، دو مطلب مزبور را در پرتو روایات تبیین خواهیم کرد.

۳. استمرار امامت امامان اهل بیت علیهم السلام تا قیامت

در روایات بسیاری بیان شده است که امامت امامان اهل بیت علیهم السلام تا قیامت استمرار دارد و آنان همان حجت های الهی اند که هیچ گاه زمین و زمان از وجود یکی از آنان خالی نخواهد بود. در این جا نمونه هایی از این روایات را باز می گوئیم:

۱-۳. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که به ابن عباس فرمود: «شب قدر در هر سالی واقع می شود و در آن شب امور مربوط به آن سال، نازل می گردد، و برای این امر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیشوایانی هستند. ابن عباس پرسید: آنان چه کسانی اند؟ امیرالمؤمنین پاسخ داد: من و یازده امام از صلب من که همگی امامان محدث اند: «أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۹.

صَلِّي أَيْمَةً مُّحَدَّثُونَ»^۱.

۲-۳. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «من و تو و یازده نفر از فرزندان من، پایه های استواری و برقراری زمین هستیم، خداوند به واسطه ما زمین را از اینکه اهلش را فرو ببرد، حفظ کرده است. هرگاه (همه) امامان دوازده گانه از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو خواهد برد»^۲.

یادآور می شویم که در نقل محدث کلینی، به جای «أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي»: یازده نفر از فرزندانم، «اثنی عشر من ولدي»: دوازده نفر از فرزندانم، آمده است که شاید مقصود حضرت زهرا و امامان یازده گانه است^۳، و محتمل است که مراد همان امامان دوازده گانه اند، و اینکه علی علیه السلام نیز در زمره فرزندان رسول خدا، قلمداد شده است، از باب غلبه است، یا اینکه مراد فرزند معنوی است، چرا که علی علیه السلام از کودکی تحت سرپرستی و تربیت رسول خدا قرار داشت.

۳-۳. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام، وصی و وارث من است. او پیشوای پرهیزگاران است و پس از او دو فرزندش امام می باشند، سپس تا روز قیامت، نه هادی و مهدی از نسل فرزندانم حسین خواهند بود.^۴

۳-۴. امیرالمؤمنین علیه السلام، در حدیثی طولانی که در آن فضایل و مناقب خود را بیان کرده است، پس از اشاره به ماجرای درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله از اصحاب که کاغذ و قلم بیاورند تا چیزی را در آن بنویسد که مانع گمراهی امت پس از او شود، و مخالفت برخی از اصحاب با درخواست او، فرموده است: پس از متفرق شدن افراد، صحیفه ای خواست و مطلب مورد نظرش را املا کرد و سلمان، ابوذر و مقداد را بر آن گواه گرفت. در آن

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۷، کتاب الحجّة، باب ما جاء فی الاثنی عشر و النصّ علیهم، روایت ۱۱ و ص ۴۴۸، روایت ۱۲؛

کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۰۳، باب ما یدل علی امامة صاحب الزمان علیه السلام؛ نیز ر.ک: منتخب الاثر، ج ۱، ص ۵۵-۵۶.

۲. کتاب الغیة، الطوسی، ص ۱۰۲.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۸، کتاب الحجّة، باب ما جاء فی الاثنی عشر و النصّ علیهم، روایت ۱۷.

۴. منتخب الاثر، ج ۱، ص ۱۲۹.

فصل هیجدهم: زمامداران مهدوی در عصر رجعت ۴۱۵

نامه، امامان امت پس از خود تا روز قیامت را معرفی کرد، که عبارت‌اند از من، سپس فرزندم حسن، آن گاه فرزندم حسین، سپس نه امام از نسل فرزندم حسین. سلمان و ابوذر که در آن جلسه حاضر بودند، بر سخن امیرالمؤمنین گواهی دادند، طلحه نیز گفت: من از پیامبر ﷺ شنیدم که ابوذر را راست‌گوترین افراد معرفی کرد، لذا من بر صدق سخن او و سلمان گواهی می‌دهم و تو نزد من از آن دو صادق‌تر و نیکوکارتر می‌باشی.^۱

۳-۵. شیخ صدوق، با سند معتبر از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عثمان، جمعی از مهاجران و انصار در مسجد رسول خدا ﷺ گرد آمده بودند و از فضایل و مناقب خود می‌گفتند. علی علیه السلام نیز در آن جلسه حضور داشت، اما چیزی نمی‌گفت. از آن حضرت خواستند که او نیز در همان موضوع سخن بگوید. امیرالمؤمنین علیه السلام به بیان فضایل اهل بیت پیامبر ﷺ پرداخت تا اینکه رشته بحث به امامت رسید و اینکه رسول خدا ﷺ اوصیاء خود تا روز قیامت را معرفی کرد و فرمود: «علی، برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در امتم و ولی هر مؤمنی پس از من می‌باشد، پس از او فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین، آن گاه نه فرزند از نسل فرزندم حسین، یکی پس از دیگری امام خواهند بود، آنان با قرآن‌اند، و قرآن با آنان است، از قرآن جدا نمی‌شوند، و قرآن نیز از آنان جدا نمی‌شود تا اینکه در کنار حوضم نزد من بیایند»^۲.

۳-۶. شیخ صدوق، با سند معتبر روایت کرده که از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مراد از عترت در حدیث ثقلین سؤال شد. آن حضرت فرمود: من، حسن، حسین و امامان نه گانه از نسل حسین علیه السلام که نهمین آنان، مهدی و قائم است، می‌باشیم. آنان (عترت) از کتاب خدا جدا نمی‌شوند، و کتاب خدا نیز از آنان جدا نمی‌شود تا در کنار حوض رسول خدا، بر آن حضرت وارد شوند.^۳

۱. کتاب الغیة، النعمانی، ص ۸۱-۸۲، باب ۴، روایت ۱۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۷۴-۲۷۷، باب ۲۴، روایت ۲۵.

۳. همان، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ باب ۲۲، روایت ۶۴. این حدیث در عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۷، باب ۶، حدیث ۲۵ و معانی الاخبار،

۷-۳. از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم! گویا من به سفر سرای آخرت دعوت شده و اجابت کرده‌ام، در میان شما دو شیء گرانبها یعنی کتاب خدا و عترت و اهل بیت را باقی می‌گذارم، تا وقتی که به آن دو تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد، از آنان بیاموزید و به آنان بیاموزید، زیرا آنان دانایان شما هستند، زمین از آنان خالی نخواهد بود؛ اگر زمین از آنان خالی باشد، اهلش را فرو خواهد برد. من پرسیدم: آیا شما حجت خدا بر همه خلق نیستید؟ فرمود: خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱ من منذر و علی هادی است. گفتم: ای رسول خدا! فرمودید زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، پس از من، علی امام و حجت است، و پس از او تو امام و حجت هستی و پس از تو حسین امام و حجت است. آن گاه امامان نه گانه از نسل امام حسین علیه السلام را یکی پس از دیگری معرفی کرد تا به امام عصر علیه السلام رسید و فرمود: او غیبتی طولانی خواهد داشت و اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد. خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد کرد تا اینکه قائم ما خروج (ظهور) کند و زمین را که ظلم و جور فرا گرفته است، آکنده از قسط و عدل نماید. سپس فرمود: پس زمین از شما خالی نخواهد بود: «فَلَا يَخْلُو الْأَرْضُ مِنْكُمْ»^۲.

این مطلب در روایات دیگر نیز بیان شده است که این مقال گنجایش نقل آنها را ندارد، و نمونه هایی که نقل شد برای اثبات مطلب کافی است.^۳

نتیجه آنکه بر اساس ادله عقلی و نقلی، زمین هیچ گاه از حجت خدا خالی نخواهد

ص ۹۰ با سند معتبر، روایت شده است. نیز ر.ک: منتخب الاثر، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۲. کفایة الاثر، ص ۱۵۵، باب ۲۲، روایت ۹، بحار الانوار، ج ۳۶، باب ۴۱، روایت ۱۹۹.

۳. شیخ مفید در این باره گفته است: «در خبر نبوی آمده است که خداوند مرا به عنوان نبی برگزید و علی را وصی من قرار داد و حسن و حسین و نه فرزند او را تا قیامت به عنوان اوصیاء برگزید. المسائل الجارودية، ص ۳۵، در مجموعه مصنفات الشیخ المفید، ج ۷.

فصل هیجدهم: زمانداران مهدوی در عصر رجعت ۴۱۷

بود، و مقصود از حجت‌های خدا پس از رسول خدا ﷺ، امامان دوازده گانه اهل بیت ﷺ می‌باشند که نخستین آنان امیرالمؤمنین ﷺ و آخرین آنان حجة بن الحسن العسکری ﷺ می‌باشد. تحقق این مطلب دو مرحله دارد، یکی قبل از رجعت و دیگری پس از رجعت. بنابراین، روایاتی که بر امامت و رهبری مهدی‌های دوازده گانه پس از امام عصر ﷺ دلالت می‌کنند، اگر قابل تأویل به امامت و رهبری نیایی از سوی امامان معصوم ﷺ باشد، پذیرفته خواهد شد و اگر قابل تأویل نباشد، به دلیل معارض بودن با روایات پیشین که در اعتبار آنها مجال تردید نیست، فاقد اعتبار خواهند بود.

۴. نقد و نظر

علامه مجلسی، در دومین توجیهی که برای روایات مربوط به حکومت و امامت مهدی‌های دوازده گانه پس از مهدی موعود ﷺ بیان کرده است، نخست یادآور شده است که مهدی‌های مذکور، در زمان رجعت امامان معصوم ﷺ به هدایت خلق اقدام می‌کنند، تا (با وجود امامان معصوم) زمین از حجت خداوند خالی نباشد. سپس افزوده است: «گرچه اوصیاء پیامبران و امامان نیز حجت‌های الهی‌اند»^۱. به نظر می‌رسد که مقصود ایشان از عبارت اخیر این است که حجت بودن اوصیاء امامان، در طول حجت بودن امامان و در زمان امامت آنان می‌باشد، نه حجت مستقل، یعنی ایشان از پاسخ اول خود عدول نکرده و نخواسته است بیان کند که بدون وجود امام معصوم نیز وصی امام، حجت الهی بر بشر است، چرا که این مطلب با ادله عقلی و نقلی بر ضرورت وجود حجت معصوم در میان بشر منافات دارد، چنان که با روایات بیانگر استمرار حجیت و امامت امامان اهل بیت ﷺ تا قیامت نیز سازگاری ندارد.

از آنچه بیان گردید، نادرستی برداشت یکی از صاحب نظران از کلام علامه مجلسی و اینکه مطلب مزبور وجه مستقل و بلکه وجه صحیح در مورد روایات امامت و حکومت

مهدی‌های دوازده گانه پس از امام زمان علیه السلام می‌باشد، روشن شد. وی، در این باره چنین گفته است: «کلام (علامه) مجلسی در وجه دوم، استدلالی ضمنی بر رجعت را با پاسخ آن در بر دارد، خلاصه استدلال این است که در تفکر اسلامی ثابت شده است که تا وقتی انسان وجود دارد، زمین از حجت خالی نخواهد بود، حتی اگر دو فرد انسان وجود داشته باشد، یکی از آنان حجت بر دیگری خواهد بود، لیکن اگر قائل به رجعت (امامان) نباشیم، زمین پس از امام مهدی علیه السلام از حجت خالی خواهد بود، لیکن خوشبختانه خود ایشان به این اشکال پاسخ داده است.

حاصل پاسخ این است که برای آنکه زمین از حجت خالی نباشد، به رجعت امامان پس از امام مهدی علیه السلام نیازی نیست، زیرا رهبران صالح، همان حجت‌های الهی خواهند بود، چنان که (علامه) مجلسی در عبارت: «أَوْصِيَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَئِمَّةِ حُجَجٌ أَيْضاً» به همین مطلب اشاره دارد، بنابراین، با وجود اوصیاء ائمه پس از امام عصر علیه السلام زمین از حجت خالی نخواهد بود»^۱.

مقصود علامه مجلسی از عبارت مزبور، این نیست که اوصیاء امامان، حجت مستقل می‌باشند، بلکه مراد ایشان این است که اگرچه اوصیاء امامان نیز حجت الهی‌اند، ولی حجیت آنان در طول حجیت امامان معصوم و در زمان آنان است، بدین جهت برای تحقق حجت مستقل الهی، وجود امام معصوم واجب است، بر این اساس، اگر پس از امام عصر علیه السلام، زندگی دنیوی ادامه داشته و انسان‌های مکلف نیز وجود داشته باشند، وجود حجت معصوم لازم است، که تحقق آن در گرو رجعت همه یا برخی از امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد.

۵. رجعت امامان اهل بیت علیهم السلام

روایات بسیاری، بیانگر رجعت امامان اهل بیت علیهم السلام است، این روایات دو دسته‌اند،

۱. موسوعة الامام المهدی، ج ۳، ص ۵۳۶.

دسته‌ای از آنها بیانگر رجعت ائمه علیهم‌السلام به صورت مطلق یا عام است، و دسته دیگر مربوط به رجعت امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما‌السلام می‌باشد. آنچه اکنون مقصود است، نقل نمونه‌هایی از روایات و ادله رجعت عموم امامان علیهم‌السلام است که دوران پس از امام عصر علیه‌السلام را شامل می‌شود و بر اساس آن می‌توان دومین وجهی را که علامه مجلسی برای روایات مربوط به والیان و زمامداران مهدوی پس از امام عصر علیه‌السلام بیان کرده است و قبلاً توضیح داده شد، پذیرفت، یعنی امامت و رهبری آنان به نیابت از امامان معصوم علیهم‌السلام خواهد بود. البته، توجیه یا تفسیر روایات مربوط به زمامداران مهدوی پس از ولی عصر علیه‌السلام، منوط به رجعت همه امامان اهل بیت علیهم‌السلام نیست، بلکه با اعتقاد به رجعت برخی از آنان مانند امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما‌السلام که به صورت ویژه در روایات بیان شده است، نیز توجیه و تفسیر مزبور استوار خواهد بود.

۱-۵. روایاتی که بیانگر این است که رجعت مخصوص کسانی است که از ایمان خالص برخوردار باشند «مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضاً»^۱، به طریق اولویت بر رجعت امامان اهل بیت علیهم‌السلام دلالت می‌کند.^۲

۲-۵. علی بن ابراهیم، در حدیثی مسند از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که درباره جابر بن عبدالله انصاری فرمود: خداوند جابر را رحمت کند که دانش و فهمش تا حدی بود که تأویل آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»^۳ را که رجعت است می‌دانست. و در روایتی دیگر از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده که آیه مزبور را به رجعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم، امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم‌السلام تبیین کردند.^۴

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۵۳؛ الايقاظ من الهجعة، ص ۲۵۵ و ۲۸۴.

۲. الايقاظ من الهجعة، ص ۳۴۴. مثل هذا كثير جدا، ولا يخفى أن هذا دال على رجعتهم عليهم‌السلام بطريق الاولوية.

۳. سوره قصص، آیه ۸۵.

۴. تفسیر القمی، ص ۵۰۵ اگرچه در تفسیر قمی، مطالبی از غیر علی بن ابراهیم نیز نقل شده است و همه مطالب آن از ایشان نیست، ولی روایت‌هایی که نقل نموده‌ایم، از وی و دارای سند معلوم است.

۳-۵. وی، در حدیث مسند دیگری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱ فرمود: وعده الهی در رجعت تحقق خواهد یافت، زیرا در دنیا پیامبران الهی (به طور کامل از نصرت الهی بهره‌مند نشدند، بلکه به قتل رسیدند، امامان نیز پس از آنان (از نصرت کامل خداوند بهره‌مند نشدند) و به قتل رسیدند، بنابراین، وعده مزبور (به صورت کامل) در رجعت واقع خواهد شد.^۲

حسن بن سلیمان خالد نیز در کتاب «مختصر بصائر الدرجات» آن را روایت کرده است.^۳

۴-۵. شیخ طوسی با سند صحیح از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: امر ما در کتاب خداوند، همانند صاحب حمار (عزیر نبی) است که خداوند او را یک صد سال میراند، پس زنده‌اش کرد.^۴ ظاهر کلمه «امرنا» رجعت همه ائمه علیهم السلام است.

۵-۵. به فرموده امام صادق علیه السلام کسی که رجعت امامان اهل بیت علیهم السلام را منکر شود، در زمره برخورداران از ولایت اهل بیت علیهم السلام نخواهد بود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا»^۵. مفاد ظاهر این روایت، رجعت همه امامان علیهم السلام است.

۶-۵. در فقره‌هایی از زیارت جامعه کبیره، که شیخ صدوق و شیخ الطائفه با سندهای صحیح آن را نقل کرده‌اند، چنین آمده است «مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ»: به مقام بلند شما اعتراف دارم و به بازگشت شما (به این دنیا = رجعت) مؤمنم، و تصدیق کننده رجعت هستم، منتظر امر شما و در

۱. سوره غافر، آیه ۵۱.

۲. تفسیر القمی، ص ۶۰۰؛ الايقاظ من الهجعة، ص ۱۱۲.

۳. مختصر بصائر الدرجات، ص ۹۱، باب الکرات و حالاتها.

۴. «مَثَلُ أَمْرِنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مَثَلُ صَاحِبِ الْحِمَارِ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» کتاب الغیبه، ص ۲۸۵، فصل فیما ذکر فی بیان (مقدار) عمره علیه السلام.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۹۱.

۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۰؛ ح ۱۶۲۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۸-۹۹، ح ۱۷۷.

فصل هیجدهم: زمامداران مهدوی در عصر رجعت ۴۲۱

انتظار دولت شما هستم. در ادامه فقره مزبور آمده است: «آماده یاری دادن به شما هستم تا خداوند دینش را به واسطه شما زنده کند، و شما را در روزهای خود بازگرداند، و به خاطر عدالتش از شما پشتیبانی کند و در زمین به شما مکنّت و قدرت عطا کند... و خداوند مرا از کسانی قرار دهد که در رجعت شما باز خواهند گشت»^۱.

۵-۷. پس از زیارت جامعه، در زیارت وداع چنین آمده است: «حَسْرَتِي اللَّهُ فِي زَمَرَتِكُمْ، وَأُورِدَنِي حَوْضَكُمْ وَجَعَلَنِي مِنْ حَرْبِكُمْ وَأَرْضَاكُمْ عَنِّي وَ مَكَّنَنِي مِنْ دَوْلَتِكُمْ، وَأَخْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ وَ مَلَكَّنِي فِي أَيَّامِكُمْ»^۲: خداوند مرا در زمره شما محشور کند و وارد حوض شما نماید و از حزب شما قرارم دهد، و شما را از من راضی سازد و در دولت شما مرا توانمند کند و در رجعت شما زنده‌ام نماید، و در روزگار (توانمندی و فرمانروایی) شما مرا برخوردار سازد.

۵-۸. عبارت: «أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ»: من به شما ایمان و به بازگشت شما به دنیا یقین دارم، در زیارت های مختلف مانند زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه و زیارت اربعین آمده است.^۳

۵-۹. در زیارت امام حسین علیه السلام در سوم شعبان آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، ... وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ، وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِثْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ»: خدایا تو را به حق مولود در این روز سوگند می‌دهم که مرا در بازگشت او به دنیا و بازگشت اوصیاء از عترت او پس از قائم آنان، رستگار نمایی.^۴ در این زیارت به رجعت امامان از نسل امام حسین علیه السلام _ علاوه بر رجعت آن حضرت _ تصریح شده است.

۵-۱۰. در کامل الزیارات، در مورد زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده است: «... حَتَّى

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۱۶۲۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۸-۹۹، ح ۱۷۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۵؛ همان، ج ۲، ص ۲۷۸؛ همان، ج ۶، ص ۱۰۱.

۳. مصباح المتعجد، ص ۶۶۴ و ۷۳۰-۷۳۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۱۳.

۴. مصباح المتعجد، ص ۷۵۸-۷۵۹.

يَحْكُمُ اللَّهُ وَ يَبْعَثُكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ إِنِّي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَجْعَتِكُمْ: تا اینکه خداوند شما را برای (اجرای کامل) دینش، زنده نماید و برانگیزد، پس من با شما هستم نه با دشمنان شما، من از مؤمنان به رجعت شما می‌باشم.^۱ و در زیارتی دیگر آمده است: «إِنِّي بِإِيَابِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲: من از مؤمنان به بازگشت شما به دنیا هستم. با اینکه زیارت مربوط به امام حسین علیه السلام است، ولی ضمایر در «یحییکم» و «ويعثکم» و «رجعتکم» جمع آمده که بر رجعت عموم ائمه علیهم السلام دلالت می‌کند.

۱۱-۵. در زیارت آل یاسین آمده است: «وَأَنَّ رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا»: رجعت شما حق است و تردیدی در آن وجود ندارد.^۳

۱۲-۵. شیخ طوسی در مورد اعمال روز جمعه، زیارتی را برای کسانی که بخواهند از راه دور قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کنند، نقل کرده است. در آن زیارت آمده است «إِنِّي مِنَ الْقَائِلِينَ بِفَضْلِكُمْ، مُقَرَّرٌ بِرَجْعَتِكُمْ»^۴: من به فضل (ویژه) شما قائل و به رجعت شما اقرار دارم.

۱۳-۵. در زیارتی که مربوط به مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام و مخصوص ماه رجب است، آمده است: «و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، حتی العود فی حضرتمکم، و الفوز فی کزرتکم، و الحشر فی زمرتکم»^۵: درود، رحمت و برکات خدا بر شما باد، تا هنگام بازگشت به محضر شما و رستگاری در بازگشت شما به دنیا و حشر در زمره شما در آخرت.

مفاد ظاهر روایت‌ها و زیارت‌های مزبور و مدلول صریح برخی از آن‌ها، بیان‌گر رجعت همه امامان اهل بیت علیهم السلام است. روشن است که ذکر موارد خاص مانند رجعت

۱. کامل‌الزیارات، ص ۲۳۲.

۲. همان، ص ۲۳۶-۲۴۵.

۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۴؛ بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۸۲.

۴. مصباح‌المتجهج، ص ۲۵۳.

۵. همان، ص ۷۵۵.

فصل هیجدهم: زمانداران مهدوی در عصر رجعت ۴۲۳

امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام با مطلب یاد شده منافات ندارد.

ع. نقد و نظر

گفته شده است، دلیلی بر اینکه همه امامان اهل بیت علیهم السلام دارای رجعت می باشند، وجود ندارد، جز اطلاقاتی که غیر ائمه را هم شامل می شود، مانند اینکه آنان مصادیق «مَنْ مَحْضُ الْإِيْمَانِ مَحْضًا» (مؤمنان خالص) می باشند.^۱

از مطالبی که نقل شد، نادرستی این سخن روشن است، زیرا اگر مقصود این است که رجعت همه ائمه علیهم السلام با ذکر نام هریک از آنان، بیان نشده است، اثبات رجعت همگی منوط به آن نیست، آری، دلالت فرض مزبور بر مدعا قوی تر است، ولی آنچه در اثبات مدعا لازم است، تمام بودن دلیل است، نه اقوی بودن آن. و اگر مقصود این است که بر رجعت همه ائمه علیهم السلام بدون ذکر نام همگی، دلیلی وجود ندارد، نادرستی آن آشکار است، زیرا با اندکی دقت در روایات و زیاراتی که بازگو نمودیم، به دست می آید که رجعت همه ائمه علیهم السلام مقصود است.

به عنوان نمونه در زیارت جامعه کبیره آمده است: «مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ». شکی نیست که عبارت «مُعْتَرِفٌ بِكُمْ» بر ایمان و اعتراف به یکایک ائمه علیهم السلام دلالت می کند، مقتضای وحدت سیاق، دلالت جمله «مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ» بر رجعت یکایک امامان علیهم السلام است. همین گونه است عبارت «أَنْتَ بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُؤَقِّنٌ»، زیرا مقصود ایمان و ایقان به یکایک ائمه علیهم السلام است. عبارت «الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ، وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِثْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ» نیز به روشنی بر رجعت امام حسین علیه السلام و امامان از نسل او پس از ولی عصر علیه السلام دلالت می کند.^۲ مضافاً بر اینکه بدون در نظر گرفتن شواهد

۱. موسوعة الامام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۵۳۰.

۲. بر اساس روایات، رجعت امام حسین علیه السلام در زمان ظهور و قیام ولی عصر علیه السلام خواهد بود، هر چند پس از آن حضرت نیز زندگی خواهد داشت. (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۳؛ الايقاظ من الهجعة، ص ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۳۵). بنابراین کلمه «بعد قائمهم» در عبارت فوق، مربوط به اوصیاء از عترت آن حضرت است، چنانکه می تواند از باب تغليب، ناظر به امام حسین علیه السلام نیز باشد.

مزبور نیز مدلول ظاهری عبارت های «رجعتکم» یا «کرتکم» یا «أوبتکم» رجعت همه ائمه علیهم السلام است و خلاف آن نیازمند دلیل است، و اینکه در روایاتی رجعت امیرالمؤمنین یا امام حسین علیه السلام به طور خاص ذکر شده است، بر اختصاص دلالت ندارد، بلکه بیان گر ویژگی خاص آن دو امام بزرگوار می باشد.

۷. امامت اصالی و نیابی

با دیدگاه برگزیده، به هر دو دسته روایات (روایات استمرار امامت امامان دوازده گانه اهل بیت عصمت و طهارت و روایات مهدی های دوازده گانه از نسل امام حسین علیه السلام و امامان از فرزندان امام عصر علیه السلام) عمل شده است، بدین صورت که امامت امامان معصوم علیهم السلام، اصالی، و امامت مهدی ها و فرزندان امام عصر علیه السلام نیابی خواهد بود. روایت کمال الدین از امام صادق علیه السلام که در پاسخ ابو حمزه که گفت از پدرتان شنیدم که پس از قائم علیه السلام دوازده مهدی خواهد بود، فرمود، امام باقر علیه السلام فرموده است دوازده مهدی و نفرموده دوازده امام، آنان قومی از شیعیان هستند که مردم را به ولایت ما دعوت می کنند، می تواند شاهد جمع مزبور باشد. یعنی مقصود از نفی امامت مهدی ها، امامت اصالی است. در نتیجه مقصود از کاربرد لفظ «ائمه» در دو دعای مصباح، امامت نیابی خواهد بود.

تنها روایتی که توجیه آن مشکل است، روایت وصیت است، زیرا در آن آمده است که امام عصر علیه السلام هنگام وفات، امر امامت را به نخستین مهدی از مهدی های دوازده گانه که فرزند اوست می سپارد: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمَهْدِيِّينَ». در مورد امامان دوازده گانه نیز همین تعبیر به کار رفته است. چنان که درباره امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُشْتَخَفِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ». قرینه سیاق بیان گر آن است که مقصود امامت اصالی است نه نیابی.

ولی قرینه سیاق آن گاه معتبر است که دلیل قاطع بر خلاف آن وجود نداشته باشد، دلیل قاطع بر خلاف آن روایات متعدد و معتبری است که امامت اصالی را مخصوص امامان دوازده گانه اهل بیت عصمت و طهارت می داند. علاوه بر این، در برخی روایات

فصل هیجدهم: زمانداران مهدوی در عصر رجعت ۴۲۵

آمده است که در زمان وفات حضرت ولی عصر علیه السلام، امام حسین علیه السلام رجعت کرده و حضور دارد و امام عصر علیه السلام خاتم (ظاهراً مهر ویژه امامت است) را به او می‌سپارد.^۱ با وجود این دلایل معارض، سیاق حجیت ندارد، و امامت در آن به امامت نیابتی تأویل می‌شود. اگر این توجیه پذیرفته نشود، راهی جز اعراض از آن وجود نخواهد داشت، به ویژه آنکه سند روایت نیز بخاطر علی بن سنان موصلی^۲، ضعیف است.

۸. ادعایی بی اساس

احمد بصری، ادعا کرده است که رجعت با وفات آخرین مهدی از مهدی‌های دوازده گانه که فرزندان مهدی موعود و اوصیاء او می‌باشند، واقع خواهد شد و مقصود از مهدی که رجعت امام حسین علیه السلام در زمان او واقع می‌شود همو است.^۳ بنابراین، رجعت ائمه علیهم السلام با اعتقاد به امامت و وصایت مهدی‌های دوازده گانه منافات ندارد.

از مطالب پیشین، نادرستی این ادعا روشن است، زیرا اولاً: امامت مهدی‌های دوازده گانه نیابی است نه اصالی، چرا که بر اساس روایات متعدد و معتبر، امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام حجت‌های معصوم خداوند در زمین تا قیامت می‌باشند و هیچ گاه زمین از یکی از آنان خالی نخواهد بود، و ثانیاً: رجعت امام حسین علیه السلام چنان که در روایات بیان شده است _ در زمان حضرت ولی عصر علیه السلام واقع خواهد شد _ و اوست که بدن امام زمان علیه السلام را غسل داده و بر او نماز می‌خواند و به خاک می‌سپارد.^۴

اما اینکه در برخی روایات آمده است که امامی که امام حسین علیه السلام در زمان او رجعت می‌کند، دارای فرزند نیست، مقصود _ چنان که قبلاً بیان شد _ این است که او فرزندی که دارای مقام امامت باشد، ندارد. و این خود دلیل روشنی بر امام اصلی نبودن مهدیان

۱. الايقاظ من الهجعة، ص ۳۶۷.

۲. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۴۹.

۳. عالم الرجعة يبدأ مع نهاية ملك المهدي الثاني عشر وهو القائم الذي يخرج عليه الحسين. الجواب المنير عبر الاثير، ج ۲، ص ۲۹۳.

۴. روایات مربوط به دو مطلب یاد شده، قبلاً بازگو شد.

دوازده گانه از فرزندان امام عصر علیه السلام می باشد، آنان از امامت نیابی از سوی امام معصوم علیه السلام در عصر رجعت برخوردارند، چنان که در برخی روایات تصریح شده است که آنان از مقام امامت برخوردار نیستند، بلکه دعوت کنندگان مردم به ولایت و حقانیت امامان اهل بیت علیهم السلام می باشند.^۱

نتیجه

تا وقتی که زندگی دنیوی و نظام تکلیف برقرار است، هیچ گاه زمین از وجود یکی از امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام که جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند، خالی نخواهد بود. تحقق این مطلب در دو مرحله قبل و بعد از رجعت می باشد. و مقصود از امامت فرزندان امام عصر علیه السلام پس از آن حضرت که در برخی روایات بیان شده است _ بر فرض صحت آن ها _ امامت نیابی از سوی امامان معصوم علیهم السلام است.

۱. «وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا» کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۵۸.

فهرست منابع

١. قرآن کریم، کلام خداوند حکیم
٢. الاربعون حديثاً في المهدي، الاصفهاني، ابونعيم، ١٤٣٢ق، مؤسسة المعارف الاسلامية، قم المقدسة.
٣. شيفتگان حضرت مهدي ﷺ، قاضي زاهدي، احمد، ١٣٩٣ش، انتشارات حاذق، قم.
٤. صراط النجاة في اجوبة الاستفتاءات، الخويي، السيد ابوالقاسم، ١٤١٦ق، دفتر نشر برگزیده، بی جا.
٥. صحيح البخاري بحاشية السندی، البخاري، محمد بن اسماعيل، بی تا، دارالمعرفة، بيروت.
٦. صحيح مسلم، القشيري النيسابوري، مسلم بن الحجاج، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، داراحياء التراث العربي، بيروت.
٧. الصحاح، الجوهری، اسماعيل بن حماد، ١٤٣١ق، دارالفکر، بيروت.
٨. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، النباطي البياضي، علي بن يوسف العاملي، ١٣٤٨ق، المكتبة المرتضوية، تهران.
٩. الصواعق المحرقة، في الرد على اهل البدع والزندقة، الهيثمي المكي، احمد بن حجر، ١٤٢٥ق، المكتبة العصرية، بيروت.
١٠. ضحى الإسلام، امين، احمد، بی تا، دارالکتب العربي، بيروت.
١١. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، رضى الدين، علي بن موسى، ١٤٠٠ق، مطبعة الخيام، قم المقدسة.
١٢. العدد القويّة، الحلّي، رضى الدين علي بن يوسف، ١٤٠٨ق، مكتبة آية الله المرعشي، قم المقدسة.
١٣. اسعاف الراغبين، الصّبّان، بی تا، داراحياء التراث العربي، بيروت.
١٤. العبرى الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان ﷺ، نهاوندى، علي اكبر، ١٣٨٦ش، انتشارات مسجد مقدس جمكران، قم.
١٥. عقد الدرر في اخبار المنتظر، المقدسى الشافعى، يوسف بن يحيى، ١٤٢٥ق، انتشارات مسجد مقدس جمكران، قم.

۱۶. عمدة القاری شرح البخاری، عینی، بدرالدین، بی تا، دارالفکر، بیروت.
۱۷. عمدة العیون صحاح الأخبار، الأسدی الحلّی، یحیی بن الحسن، ۱۴۰۷ق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم المقدسة.
۱۸. عقيدة اهل السنة و الأثر فی المهدي المنتظر علیه السلام، العباد، عبدالمحسن، ترجمه سید هادی خسروشاهی، ۱۳۸۶ش، بوستان کتاب، قم.
۱۹. علل الشرائع، الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، ۱۳۸۵ق، مكتبة الداوری، قم المقدسة.
۲۰. عیون اخبار الرضا علیه السلام، الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، بی تا، انتشارات جهان، تهران.
۲۱. الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب، الأمینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ق، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، قم المقدسة.
۲۲. آرمان شهر در اندیشه یهود، فصلنامه انتظار موعود علیه السلام، شماره ۲۵ و ۲۶، ۱۳۸۷ش، قم.
۲۳. مهدویت و زندگی سیاسی معاصر اسلامی، فصلنامه انتظار موعود علیه السلام، شماره ۱۰، ۱۳۸۲ش، قم.
۲۴. اصول الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ق، المكتبة الإسلامية، تهران.
۲۵. مقایسه گونه شناسی موعود مسیحیت با موعود شیعه، فصلنامه انتظار موعود علیه السلام، شماره ۲۳، ۱۳۹۰ش، قم.
۲۶. بررسی و تحلیل برهان معجزه بر امامت ولی عصر علیه السلام، فصلنامه انتظار موعود علیه السلام، شماره ۳۴، ۱۳۹۰ش، قم.
۲۷. تحلیل و بررسی مرگ جاهلی و معرفت به امام زمان علیه السلام، فصلنامه انتظار موعود علیه السلام، شماره ۳۸، ۱۳۹۱ش، قم.
۲۸. امامت اهل بیت علیهم السلام در آینه حدیث ثقلین، فصلنامه انتظار موعود علیه السلام، شماره ۴۱، ۱۳۹۲ش، قم.
۲۹. زمینه های منجی گرایی در آیین هندو، فصلنامه انتظار موعود علیه السلام، شماره ۴۳، ۱۳۹۲ش، قم.
۳۰. خوانشی نو از مصادیق سه منجی در تاریخ کیش زرتشت، فصلنامه انتظار موعود علیه السلام، شماره ۴۹، ۱۳۹۴ش، قم.
۳۱. منجی یهود به روایت تلمود، فصلنامه مشرق موعود، شماره ۸، ماشیح، ۱۳۸۷ش، قم.
۳۲. فتح الباری، شرح صحیح البخاری، العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، ۱۴۲۲ق، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۳۳. فرائد السمطين، الجوينی الخراسانی، ابراهیم، ۱۴۲۸ق، دارالحییب، قم المقدسة.

۳۴. الفرق بين الفرق، البغدادي، عبدالقاهر، بي تا، دارالمعرفة، بيروت.
۳۵. إعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۴۱۷ق، چاپ اول، مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، قم.
۳۶. فرق الشيعة، النوبختی، الحسن بن موسی، ۱۳۸۸ق، مكتبة الفقيه، قم المقدسة.
۳۷. فرائد فوائد الفكر، المقدسی الحنبلی، مرعی بن یوسف، ۱۴۲۳ق، دارالكتب الاسلامی، قم المقدسة.
۳۸. فرهنگ ادیان جهان، هینلز، جان آر، ۱۳۸۵ش، مركز مطالعات ادیان و مذاهب، قم.
۳۹. الفصول المختارة، المفید، محمد بن محمد بن النعمان، ۱۴۱۳ق، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، قم المقدسة.
۴۰. الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة (علیهم السلام)، المالکی المکی، علی بن محمد (ابن الصباغ)، بی تا، مؤسسة الأعلمی، طهران.
۴۱. مقاله «محمد بن جریر طبری آملی و دلائل الامامة»، فصلنامه علوم حدیث، سال ۱۰، شماره ۳۸ و ۳۷، دانشگاه علوم حدیث، قم.
۴۲. فعالية صهيونية وهابية في العراق، نصیر الدین، محمد علی، بی تا، بی نا، بی جا.
۴۳. الفهرست، الطوسی، محمد بن الحسن، بی تا، منشورات الشریف الرضی، قم المقدسة.
۴۴. قواعد اصول الحدیث، هاشم، احمد عمر، بی تا، دارالكتب العربی، بیروت.
۴۵. القواعد الفقهية، مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۲ق، منشورات دارالعلم، قم المقدسة.
۴۶. اعیان الشیعة، الأمين، السيد محسن، ۱۴۰۳ق، بی نا، بی جا.
۴۷. قواعد المرام فی علم الکلام، البحرانی، ابن میثم، ۱۴۰۶ق، مكتبة آية الله المرعشي، قم المقدسة.
۴۸. قیام و انقلاب مهدی (علیه السلام) از دیدگاه فلسفه تاریخ، مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، تهران.
۴۹. کتاب الغیبة، الطوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۲۳ق، دارالكتب الاسلامیة، تهران.
۵۰. کتاب الغیبة، النعمانی، محمد بن ابراهیم، تحقیق علی اکبر الغفاری، بی تا، مكتبة الصدوق، تهران.
۵۱. کتابنامه حضرت مهدی (علیه السلام)، مهدی پور، علی اکبر، ۱۳۷۵ش، نشر الهادی، قم.
۵۲. الکافی (فروع)، الكلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ش، المكتبة الاسلامیة، تهران.
۵۳. کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمد، ۱۳۵۶ق، المطبعة المرتضویة، النجف الاشرف.
۵۴. کفاية الاثر، الخزاز القمی، علی بن محمد، ۱۴۰۱ق، نشر بیدار، قم المقدسة.

۵۵. كشف الغمّة، في معرفة الأئمة، الإربلي، علي بن عيسى، ۱۴۲۷ق، دارالمرتضى، بيروت.
۵۶. كتر العمال في سنن الاقوال و الأفعال، متقى هندی، علاء الدين، ۱۴۰۹ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
۵۷. الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، يزدي حائري، علي، تحقيق سيد علي عاشور، بی تا، بی جا.
۵۸. كتر الفوائد، كراچكى، ابو الفتح، بی تا، دارالذخائر، قم.
۵۹. گونه شناسی مهدی موعود در ادیان، جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳ش، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، قم.
۶۰. اللثالی المصنوعة في الأحاديث الموضوعة، السيوطي، جلال الدين، ۱۴۰۳ق، دارالمعرفة، بيروت.
۶۱. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، ۲۰۰۰م، دار صادر، بيروت.
۶۲. المتشابهات، احمد بن اسماعيل، ۱۰۱۰م، انصار الامام المهدي عليه السلام، بی جا.
۶۳. مائتان و خمسون علامة حتى ظهور الامام المهدي عليه السلام الطباطبائي الحسني، محمد علي ۱۴۲۹ق، مؤسسة البلاغ، بيروت.
۶۴. مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسي، فضل بن الحسن، ۱۳۷۹ق، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۶۵. مجمع البحرين، الطريحي، فخرالدين، ۱۴۱۶ق، انتشارات مرتضوي، تهران.
۶۶. مجمع النورين و ملتقى البحرين، مرندی، شيخ ابو الحسن، متن كتاب موجود در سايت كتابخانه ديجيتال مؤسسه تحقيقات و نشر معارف اهل البيت عليهم السلام.
۶۷. المحجّة، البحراني، السيد هاشم، تحقيق محمد منير الميلاني، بی تا، بی جا.
۶۸. امامت اهل بيت از دیدگاه قرآن و روايات، رباني گلپایگانی، علي، ۱۳۹۶ش، انتشارات رائد، قم.
۶۹. مجموعه آثار دومين همایش بين المللی دكترين مهدويت، ۱۳۸۵ش، مؤسسه آینده روشن، قم.
۷۰. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمي، نورالدين، ۱۴۱۲ق، دارالفكر، بيروت.
۷۱. مصلح جهان، خسرو شاهی، سيد هادی، ۱۳۸۶ش، بوستان كتاب، قم.
۷۲. معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، الهيئة العلمية في مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۲۸ق، مسجد مقدس جمكران، قم.
۷۳. المعجم الاوسط، الطبراني، سليمان بن احمد، ۱۴۰۵ق، المكتبة الاسلامي، بيروت.
۷۴. المعجم الكبير، الطبراني، سليمان بن احمد، ۱۴۱۵ق، مكتبة ابن تيمية، القاهرة.
۷۵. مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، الشافعي، كمال الدين محمد بن طلحة، ۱۴۱۹ق، مؤسسة

- البلاغ، بيروت.
۷۶. معجم البلدان، حموى، ياقوت، ۱۳۹۹ق، داراحياء التراث العربى، بيروت.
۷۷. معجم القاموس المحيط، الفيروز آبادى، محمد بن يعقوب، ۱۴۳۲ق، دار المعرفة، بيروت.
۷۸. مقاتل الطالبين، الاصفهاني، ابوالفرج على بن الحسين، بى تا، دار المعرفة، بيروت.
۷۹. امامت در بينش اسلامى، ربانى گلپايگانى، على، ۱۳۸۶ش، بوستان كتاب، قم.
۸۰. المفردات فى غريب القرآن، راغب اصفهاني، حسين بن محمد، بى تا، المكتبة المرتضوية، تهران.
۸۱. مفاتيح الجنان، قمى، شيخ عباس، ۱۳۷۷ش، انتشارات فاطمة الزهراء عليها السلام، قم المقدسة.
۸۲. مروج الذهب، المسعودى، على بن الحسين، بى تا، منشورات مكتبة العلمية، بيروت.
۸۳. المسند، ابن حنبل، احمد بن محمد، شرح احمد محمد شاكر، ۱۴۱۶ق، دارالحديث، القاهرة.
۸۴. مقالات الإسلاميين، الأشعرى، على بن اسماعيل، تحقيق محمد محى الدين، ۱۴۱۱ق، المكتبة العصرية، بيروت.
۸۵. المصباح المنير، الفيومى، احمد بن محمد، تصحيح محمد محى الدين، ۱۳۴۷ق، بى تا، بى جا.
۸۶. معانى الأخبار، الصدوق، محمد بن على بن الحسين، ۱۳۶۱ش، مؤسسة النشر الإسلامى، قم المقدسة.
۸۷. المنقذ من التقليد، الحُمَصَى، سديد الدين، ۱۴۱۲ق، مؤسسة النشر الإسلامى، قم المقدسة.
۸۸. طبرى سوم و دلائل الإمامة، ماهنامه كيهان انديشه، شماره ۵۸، ۱۳۷۳ش، قم.
۸۹. المناقب، الخوارزمى، الموفق بن احمد، ۱۴۱۴ق، مؤسسة النشر الإسلامى، قم المقدسة.
۹۰. امام مهدي حقيقتى تابناك، ترابى، مرتضى، ۱۳۹۲ش، محلاتى، قم.
۹۱. منجى باورى در آيين زرتشت و اديان ابراهيمى، آژير، اسدالله، ۱۳۹۲ش، انتشارات دانشگاه اديان و مذاهب، قم.
۹۲. منجى موعود در آيين بودا، جعفرى، ابوالقاسم، ۱۳۹۰ش، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، قم.
۹۳. الملل و النحل، الشهرستانى، عبدالكريم، بى تا، دارالمعرفة، بيروت.
۹۴. منتخب الأثر، الصافى الكلپايگانى، ۱۴۲۸ق، مكتبة آية الله الصافى، قم المقدسة.
۹۵. مرآة العقول فى شرح اخبار الرسول، المجلسى، محمد باقر، ۱۳۷۰ش، دارالكتب الاسلاميه، تهران.

۹۶. المفاجأة بشرآك يا قدس، داود، محمد عيسى، بى تا، مذبولى الصغير، بى جا.
۹۷. مشارق انوار اليقين، برسى، رجب بن محمد، ۱۴۲۲ق، مؤسسة الاعلمى، بيروت.
۹۸. مستدرک الوسائل، النورى، ميرزا حسين، ۱۴۰۸ق، مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم المقدسة.
۹۹. مصباح المتعجب، الطوسى، محمد بن الحسن، بى تا، نشر اسماعيل الانصارى، قم المقدسة.
۱۰۰. معجم رجال الحديث، الخوئى، السيد ابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، دار السيرة، قم المقدسة.
۱۰۱. الإمام المهدى من المهد الى الظهور، قزوینی، سيد محمد كاظم، ۱۳۸۰ش، محلاتى، قم.
۱۰۲. من لا يحضره الفقيه، الصدوق، محمد بن على بن الحسين، ۱۳۹۰ق، دار الكتب الاسلامية، تهران.
۱۰۳. المنجد فى الاعلام، الطبعة السابعة، فردينان توتل، ۱۹۷۳م، دارالمشرق، بيروت.
۱۰۴. المهدى، الصدر، السيد صدرالدين، بى تا، انتشارات انصاريان، قم.
۱۰۵. مكیال المكارم، موسوى اصفهانی، سيد محمد تقى، تحقيق سيد على عاشور، ۱۴۲۱ق، مؤسسة الاعلمى، بيروت.
۱۰۶. منهاج السنة النبوية، ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم، ۱۴۲۵ق، دارالحديث، القاهرة.
۱۰۷. مهديان دوغين، جعفریان، رسول، ۱۳۹۱ش، نشر علم، تهران.
۱۰۸. نجم الثاقب، طبرسى، نوري، ميرزا حسين، ۱۳۷۷ش، انتشارات مسجد مقدس جمكران، قم.
۱۰۹. نقدى بر ماكسيم، مطهرى، مرتضى، ۱۳۶۳ش، انتشارات صدرا، تهران.
۱۱۰. نهاية الحكمة، طباطبائى، السيد محمد حسين، بى تا، دارالتبليغ اسلامى، قم المقدسة.
۱۱۱. ابراز الوهم المكنون، الغمارى، احمد بن محمد بن الصديق، ۱۳۴۷ق، چاپ اول، مطبعة الترقى، دمشق.
۱۱۲. الإمامة و التبصرة من الحيرة، الصدوق، محمد بن على بن الحسين، ۱۴۰۴ق، مدرسة الامام المهدى عليه السلام، قم المقدسة.
۱۱۳. نهج البلاغة، الرضى، محمد بن الحسين، ترجمه سيد كاظم محمدى - محمد دشتى، ۱۳۶۹ش، نشر امام على عليه السلام، قم.
۱۱۴. نهج الفصاحة، (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول ﷺ) پاينده، ابوالقاسم، بى تا، انتشارات جاويدان، تهران.
۱۱۵. كتاب الوافى، الفيض الكاشانى، ملامحسن، ۱۴۰۶ق، مكتبة الامام اميرالمؤمنين عليه السلام، اصفهان.
۱۱۶. وسائل الشيعة، الحر العاملى، محمد بن الحسن، ۱۳۹۸ق، المكتبة الإسلامية، تهران.

۱۱۷. یمانی موعود، حجت الله، زیاری، حیدر، انتشارات انصار الامام المهدی، بی جا.
۱۱۸. ینایع المودة، القندوزی الحنفی، الشیخ سلیمان، ۱۴۱۸ق، مؤسسة الاعلمی، بیروت.
۱۱۹. يوم الخلاص، کامل سلیمان، ۱۴۲۵ق، آل علی علیه السلام، قم.
۱۲۰. موسوعة الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، تاریخ الغیة الصغری، الصدر، السید محمد باقر، بی تا، مؤسسة دارالمجتبی، قم.
۱۲۱. موسوعة الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، تاریخ الغیة الصغری، الصدر، السید محمد باقر، بی تا، مؤسسة دارالمجتبی، قم.
۱۲۲. موسوعة الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، تاریخ الغیة الصغری، الصدر، السید محمد باقر، بی تا، مؤسسة دارالمجتبی، قم.
۱۲۳. امامت و مهدویت، صافی، لطف الله، ۱۳۸۰ش، مؤسسه انتشارات حضرت معصومه (سلام الله علیها)، قم.
۱۲۴. جامعیت و کمال دین، ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۶ش، کانون اندیشه جوان، تهران.
۱۲۵. جیستی و چرایی ختم نبوت، ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۱ش، آوای منجی، قم.
۱۲۶. نقد مبانی سکولاریزم، ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۲ش، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم.
۱۲۷. آزادی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم، ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۸ش، انتشارات رائد، قم.
۱۲۸. الأمالی، الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، ۱۴۰۰ق، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۱۲۹. حکومت جهانی مهدی علیه السلام، مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۰ش، انتشارات نسل جوان، قم.
۱۳۰. نور الأبصار، الشبلنجی، الشیخ مؤمن، بی تا، منشورات الشریف الرضی، قم المقدسة.
۱۳۱. النهاية فی غریب الحديث و الأثر، الجزری، مجدالدین، المبارک بن محمد، ۱۳۶۷ش، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. قم المقدسة.
۱۳۲. المهدی المنتظر، غماری، سید ابوالفضل عبدالله بن محمد بن صدیق حسنی ادیسی، ۱۴۰۵ق، عالم الکتب، بیروت.
۱۳۳. المهدی المنتظر فی الفكر الاسلامی، العمیدی، ثامر هاشم حبیب، ۱۴۱۷ق، مرکز الرسالة، ج اول، قم.
۱۳۴. الأنساب، البلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ق، دارالفکر، بیروت.

۱۳۵. الإيقاظ من الهجعة، الحرّ العاملي، محمد بن الحسن، ۱۴۲۸ق، انتشارات دلیل ما، قم.
۱۳۶. آیین کاتولیک، برانتل، جرج، ترجمه حسن قنبری، ۱۳۸۱ش، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم.
۱۳۷. الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله، ۱۴۱۲ش، دارالجيل، بيروت.
۱۳۸. ادیان زنده جهان، هیوم، رابرت، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ۱۳۷۳ش، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۳۹. اسطوره بازگشت جاودانه، الیاده، میرچا، ترجمه بهمن سرکارانی، ۱۳۷۸ش، نشر قطره.
۱۴۰. اعلام الهدایة، ج ۱۴، لجنة التألیف، ۱۴۲۲ص، المجمع العالمی لأهل البيت (علیهم السلام)، قم المقدسة.
۱۴۱. الهیات مسیحی، آلیستر، مک گراس، ترجمه بهروز حدادی، ۱۳۸۴ش، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم.
۱۴۲. البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)، الکنجی الشافعی، محمد بن یوسف، ۱۳۹۹ق، مؤسسة الهادی، قم المقدسة.
۱۴۳. انتظار مسیحا در آیین یهود، گرینستون، جولیس، ترجمه حسین توفیقی، ۱۳۸۷ش، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم.
۱۴۴. ایران قدیم: تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، پیرنیا، حسن (مشیر الدولة)، ۱۳۷۳ش، انتشارات اساطیر، تهران.
۱۴۵. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، ۱۳۹۰ش، المكتبة الإسلامية، تهران.
۱۴۶. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، سید هاشم، بی تا، نور الهدی، بی جا.
۱۴۷. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، متقی هندی، علی بن حسام، تحقیق علی اکبر غفاری، ۱۳۹۹ق، شرکت رضوان، تهران.
۱۴۸. بشارتی برای تمام اهل زمین، جزوه‌ای از احمد اسماعیل بصری، برگرفته از سایت انصار الامام المهدی.
۱۴۹. بشارة الإسلام، کاظمی، سید مصطفی، تحقیق نزار حسن، ۱۳۷۸ش، مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم.
۱۵۰. بین یدی الصیحة، انصاری، زکی، بی تا، انتشارات انصار الامام المهدی، بی تا، بی جا.
۱۵۱. تاریخ جامع ادیان، بی ناس، جان، ترجمه علی اصغر حکمت، ۱۳۷۲ش، انتشارات و آموزش

- انقلاب اسلامی، تهران.
۱۵۲. تاریخ کامل ایران، رازی، عبدالله، ۱۳۷۳ش، اقبال، تهران.
۱۵۳. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، الحرّ العاملی، محمد بن الحسن، ۱۴۲۵ق، مؤسسة الأعلمی، بیروت.
۱۵۴. تاج الموالید، الطبرسی، فضل بن الحسن، ۱۴۰۶ق، مكتبة بصیرتی، قم.
۱۵۵. تأملی نو در نشانه‌های حتمی ظهور، آیتی، نصرت الله، ۱۳۹۰، مؤسسه آینده روشن، قم.
۱۵۶. التیان فی تفسیر القرآن، طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۹ق، مكتب الإعلام الاسلامی، قم.
۱۵۷. تحقیق لطیف حول التوقيع الشریف، دوزدوزانی، یدالله، بی تا، بی نا، بی جا.
۱۵۸. تدریب الراوی، طبری محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۵۹. تفسیر فرات الکوفی، الکوفی، فرات بن محمد، ۱۴۳۲ق، تحقیق محمد کاظم، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت.
۱۶۰. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۲۸ق، مؤسسة الأعلمی، بیروت.
۱۶۱. تفسیر عیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، بی تا، المكتبة الإسلامية، تهران.
۱۶۲. تفسیر طنطاوی (الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم)، طنطاوی بن جوهری، ۱۳۵۰ق، مصطفی البابی الحلبي، مصر.
۱۶۳. تقریب المعارف، الحلبي، ابوالصلاح، ۱۴۰۴ق، مؤسسة النشر الإسلامی، قم.
۱۶۴. الاختصاص، مفید، محمد بن محمد بن النعمان، ۱۴۱۳ق، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، قم.
۱۶۵. التشریف بالمنز، ابن طاوس، علی بن موسی، ۱۴۱۶ق، مؤسسة صاحب الأمر علیه السلام، بی جا.
۱۶۶. تهذیب الاحکام، طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۷ق، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
۱۶۷. تهذیب التهذیب، العسقلانی، احمد بن علی، بی تا، دارالفکر، بیروت.
۱۶۸. تلخیص الشافی، الطوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۸۲ش، انتشارات المحیّین، قم.
۱۶۹. التوحید، صدوق، محمد بن علی بن الحسین، بی تا، دارالفکر، بیروت.
۱۷۰. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، ۱۴۱۹ق، انصاریان، قم.
۱۷۱. جامع احادیث الشیعة، المعزّی الملاثری، الشیخ اسماعیل، تحت اشراف آية الله العظمی البروجردی، ۱۴۱۳ق، نشر الصحف، قم المقدسة.

۱۷۲. الجواب المنیر عبر الأثیر، بصری، احمد بن اسماعیل، ۱۴۳۱ق، انصار الإمام المهدی علیه السلام، بی جا.
۱۷۳. الخصال، صدوق، محمد بن علی بن الحسین، ترجمه و شرح فارسی آیت الله کمره‌ای، بی تا، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
۱۷۴. چشم به راه مهدی علیه السلام (مجموعه مقالات)، ۱۳۸۲ش، بوستان کتاب، قم.
۱۷۵. اختیار معرفة الرجال، الطوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۴ق، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم.
۱۷۶. دارالسلام، عراقی، محمود، تصحیح سید محمود زرندی، بی تا، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
۱۷۷. دانشنامه جهان اسلام، جمعی از نویسندگان، زیر نظر سید مصطفی میر سلیم، ۱۳۸۶ش، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران.
۱۷۸. دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ۱۳۸۷ش، شرکت سهامی کتابهای جیبی وابسته به مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران.
۱۷۹. الدر المنثور، فی التفسیر بالمأثور، السیوطی، جلال الدین، ۱۴۲۱ق، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۸۰. دجال البصرة، کورانی، علی، بی تا، بی جا.
۱۸۱. دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبین، ۱۴۳۳ق، الدیراوی، عبدالرزاق، انصار الامام المهدی، بی جا.
۱۸۲. دیدار در عصر غیبت، جعفری جواد، ۱۳۸۹ش، مؤسسه آینده روشن، قم.
۱۸۳. دین و دولت، ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۱ش، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
۱۸۴. ذخائر العقبی، الطبری، محب الدین، ۱۴۱۵ق، مكتبة التابعین، القاهرة.
۱۸۵. الذخيرة فی علم الکلام، الشریف المرتضی، علی بن الحسین، تحقیق السید احمد الحسینی، ۱۴۱۱ق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم المقدسة.
۱۸۶. الاحتجاج، الطبرسی، احمد بن علی، تحقیق محمد باقر خراسان، ۱۳۸۶ق، دارالنعمان، بی جا.
۱۸۷. الذریعة الی تصانیف الشيعة، تهرانی، الشیخ آقا بزرگ، بی تا، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
۱۸۸. راه مهدی علیه السلام، صدر، سید رضا، به اهتمام سید باقر خسروشاهی، ۱۳۸۱ش، بوستان کتاب، قم.
۱۸۹. رجال السید بحر العلوم، بحر العلوم، حسین، ۱۳۹۳ش، مكتبة الصادق علیه السلام، تهران.
۱۹۰. رجال الطوسی، الطوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۷۳ش، مؤسسة النشر الاسلامی، قم المقدسة.
۱۹۱. رجال نجاشی، النجاشی، احمد بن علی، ۱۴۱۳ق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم المقدسة.

۱۹۲. رجال العلامة الحلّی، الحلّی، الحسن بن یوسف، بی تا، منشورات الرضی، قم المقدسة.
۱۹۳. روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، الخوانساری، المیرزا محمد باقر، ۱۳۵۰ش، مكتبة اسماعيليان، قم.
۱۹۴. روضة الكافي، الكليني، محمد بن يعقوب، ۱۴۱۰ق، دارالكتب الإسلامية، تهران.
۱۹۵. رسائل الشريف المرتضى، تقديم و اشراف السيد احمد الحسيني، بي تا، مؤسسة النور للمطبوعات، بيروت.
۱۹۶. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، الآلوسي، السيد محمود، بي تا، دارالفكر، بيروت.
۱۹۷. احقاق الحق و ازهاق الباطل، المرعشي، القاضي نورالله، ۱۴۰۹ق، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، قم.
۱۹۸. ره افسانه: نقد و بررسی فرقه یمانی بصری، ویراست جدید، شهبازیان، محمد، ۱۳۹۶ش، مرکز تخصصی مهدویت، قم.
۱۹۹. سیر دلبران، حائری، مرتضی، به کوشش رضا استادی، ۱۳۷۷ش، مؤسسه در راه حق، قم.
۲۰۰. گیتا (بهگودکیتا) سرود خدایان، ترجمه محمد علی موحد، ۱۳۷۴ش، انتشارات خوارزمی، تهران.
۲۰۱. سنن ابن ماجه، القزوينی، محمد بن یزید (ابن ماجه)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، بی تا، داراحیاء التراث العربی، بيروت.
۲۰۲. سنن ابی داود، السجستانی، سلیمان بن الأشعث (ابو داود)، تحقیق محمد عبدالعزیز الخالدي، ۱۴۲۲ق، دارالكتب العلمية، بيروت.
۲۰۳. سنن الترمذی، الترمذی، محمد بن عيسى، تحقیق محمود محمد حسن نصّار، ۱۴۲۱ق، دارالكتب العلمية، بيروت.
۲۰۴. السيرة النبوية، ابن هشام، عبدالملك، بی تا، دارالمعرفة، بيروت.
۲۰۵. جنة المأوى، آل كاشف الغطاء، الشيخ محمد الحسين، ۱۴۳۹ق، مركز احیاء التراث الاسلامی، قم المقدسة.
۲۰۶. جنة المأوى، طبرسی نوری، میرزا حسین، مطبوع در بحار الانوار، ج ۵۳، ۱۳۹۰ش، المكتبة الاسلامية، تهران.

٢٠٧. مصنفات الشيخ المفيد، ج ٧، المفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ١٤١٣ق، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، قم المقدسة.
٢٠٨. ادله جامع دعوت يمانی آل محمد، بی تا، انتشارات انصار الامام المهدي، بی تا، بی جا.
٢٠٩. مصنفات الشيخ المفيد، ج ٣، المفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ١٤١٣ق، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، قم المقدسة.
٢١٠. بصائر الدرجات، الصفار، محمد بن الحسن، ١٤٢٥ق، مؤسسة النعمان، بيروت.
٢١١. شرح اصول الكافي، المازندراني، المولى محمد صالح، ١٤٢١ق، داراحياء التراث العربي، بيروت.
٢١٢. اظهار الحق، الهندي، الشيخ رحمة الله، ١٤١٨ق، المكتبة العصرية، بيروت.
٢١٣. كتاب المقدس: عهد عتيق و عهد جديد، ١٩٧٧م، انجمن پخش كتب مقدسه در ميان ملل، بی جا.
٢١٤. وفيات الاعيان، ابن خلكان، احمد بن محمد، ١٣٩٨ق، دارصادر، بيروت.
٢١٥. شرح اصول الكافي، الشيرازي، صدرالدين محمد، ١٣٨٣ش، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
٢١٦. شرح جمل العلم والعمل، علم الهدی، علی بن الحسين المرتضى، ١٤١٩ش، انتشارات حاذق، قم.
٢١٧. شرح نهج البلاغة، البحراني، ابن ميثم، ١٣٧٨ش، مؤسسة النصر، تهران.
٢١٨. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، عبدالحميد، ١٤١٢ق، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالسياقة للعلم، بيروت.

آيات

- ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ (اعراف، آيه هاي ٥٩، ٦٥، ٧٣، ٨٥) ٣٦٢
- ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ...﴾ (نحل، آيه ٤٥) ... ٢٩١
- ﴿أَفَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ (آل عمران، آيه ٨٣) ... ٣٦٣
- ﴿أَقَلَّتْ نَفْسًا رَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾ (كهف، آيه ٧٤) ٢٩٥
- ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾ (توبه، آيه ٤٩) ٤٠١
- ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات، آيه ١٣) ١٦٩
- ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبيا، آيه ١٠٥) ٣٦٤
- ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ (قصص، آيه ٨٥) ٤١٩
- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّى يَغْيِرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ﴾ (رعد، آيه ١١) ٢٧٣
- ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾ (نساء، آيه ٥٨) ١٣٥
- ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ...﴾ (قصص، آيه ٤) ٣١١
- ﴿إِنْ نَشَأْ نُثَلِّثْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (شعراء، آيه ٤) ٣٠٠
- ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (غافر، آيه ٥١) ٤٢٠
- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرُكِّمُ الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر، آيه ٩) ١١٧
- ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد، آيه ٧) ٤١٦
- ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب، آيه ٣٣) ١٦٦
- ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (واقعه، آيات ٧٧-٧٩) ١٧٧
- ﴿ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ﴾ (انعام، آيه ٢) ٢٧٧
- ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ (انفال، آيه ٣٩) ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٩٥، ٣٩٦، ٤٠٠، ٤٠١
- ﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ﴾ (ذاريات، آيه ١٤) ٤٠١
- ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ

نمايه آيات ۴۴۱

- عاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿حج، آیه ۴۱﴾ ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۸۷
- ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِيَارًا﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا... ﴿نوح، آیه ۲۶-۲۷﴾ ۱۵۴
- ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم، آیه ۳۰) ۲۰
- ﴿فَالْمَذَبَرَاتِ أُمْرًا﴾ (نازعات، آیه ۵) ۱۶۳
- ﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ (قصص، آیه ۸۱) ۲۹۱
- ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾ (عنكبوت، آیه ۱۴) ۲۹۴
- ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (صافات، آيات: ۱۴۳-۱۴۴) ۱۹۵
- ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ (قريش، آيات ۳-۴) ۳۶۹
- ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ (بقره، آیه ۱۸۵) ۲۰۸
- ﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾ (جاثيه، آیه ۲۳) ۴۱۰
- ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ (توبه، آیه ۲۹) ۳۹۵
- ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَاهَا﴾ (شمس، آیه ۹) ۳۹۵
- ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ (نساء، آیه ۷۸) ۱۶۳
- ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شورى، آیه ۲۳) ۱۲۶
- ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره، آیه ۲۵۶) ۳۹۲
- ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ (بقره، آیه ۲۵۶) ۳۹۲
- ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (زمر، آیه ۲۳) ۱۸۳
- ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (توبه، آیه ۳۳) ۳۹۶، ۳۸۵، ۲۳
- ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا﴾ (فرقان، آیه ۲۶) ۳۸۷
- ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء، آیه ۱۰۵) ۳۵۴
- ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (رعد، آیه ۱۱) ۲۷۳

- ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات، آیه ۵۶) ۱۶۹
- ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ...﴾ (قصص، آیه ۵) ۳۵۶
- ﴿وَتَرْغَبُنَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُورٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ (حجر، آیه ۴۷) ۳۷۲
- ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ (یوسف، آیه ۳۸) ۱۱۲
- ﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي...﴾ (انعام، آیات ۸۷-۸۸) ۱۷۱
- ﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره، آیه ۱۲۴) ۱۷۰
- ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (شوری، آیات ۳۷-۳۸) ۲۷۱
- ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (شوری، آیه ۳۸) ۲۷۱، ۲۷۰
- ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ...﴾ (نساء، آیه ۱۵۹) ۳۸۴
- ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل، آیه ۴۴) ۱۱۸
- ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًا﴾ (مریم، آیه ۱۲) ۱۱۵
- ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء، آیه ۷۳) ۱۶۰
- ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ (زخرف، آیه ۲۸) ۱۷۱
- ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ (آل عمران، آیه ۱۵۹) ۱۷۲
- ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْخُلَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ (نور، آیه ۵۵) ۳۵۵، ۴۰۶
- ﴿وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا﴾ (طه، آیه ۴۰) ۴۰۱
- ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ...﴾ (انفال، آیه ۳۹) ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۰
- ﴿وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام، آیه ۷۵) ۱۷۰
- ﴿وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (انعام، آیه ۸۶) ۱۷۱
- ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ...﴾ (بقره، آیه ۱۴۳) ۱۱۹
- ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (نحل، آیه ۳۶) ۳۶۲
- ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾ (سبا، آیه ۵۱) ۲۹۲
- ﴿وَلَوْ تَرَى لَوَالِدَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (فتح، آیه ۲۵) ۱۵۴

نمايه آیات ۴۴۳

- ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا...﴾ (آل عمران، آیه ۸۳)..... ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵
- ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ (انسان، آیه ۳۰، تکویر، آیه ۲۹)..... ۱۳۹
- ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات، آیه ۵۶)..... ۱۶۹
- ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ (مدثر، آیه ۳۱)..... ۱۶۳
- ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ...﴾ (قصص، آیه ۵)..... ۳۵۵
- ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل، آیه ۸۹)..... ۱۱۷
- ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره، آیه ۲)..... ۱۸۴
- ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ (بقره، آیه ۱۸۵)..... ۱۸۴
- ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ...﴾ (توبه، آیه ۳۶)..... ۳۶۲، ۳۸۵
- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ...﴾ (نساء، آیه ۴۷)..... ۲۸۹
- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ (آل عمران، آیه ۱۰۲)..... ۱۶۹
- ﴿يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (آل عمران، آیه ۱۶۴)..... ۱۱۸
- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (مائده، آیه ۵۴)..... ۳۶۵
- ﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾ (غافر، آیه ۳۸)..... ۳۲۰
- ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ (اسراء، آیه ۷۱)..... ۱۳۲، ۱۳۴
- ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾ (ذاریات، آیه ۱۳)..... ۴۰۱

روايات

- «إِنِّي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي فَمَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»..... ٢٥٣
- «إِنِّي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، وَ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ «نَبِيِّكُمْ يُشَبِّهُهُ فِي الْخُلُقِ، وَ لَا يُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا»..... ١٠٦
- «إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتَ أَصْبَحُوا وَ كَانَتْما عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرُ»..... ٣٠٤
- «إِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِي عَلَى الْأَبْقَعِ وَ الْمَنْصُورُ الْيَمَانِي، وَ الْمُنَادِي، خَرَجَ الثَّرَكُ وَ الرُّومُ فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ السُّفْيَانِي»..... ٢٨١
- «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَتْرُكُ بَدْعَةً إِلَّا أَرَاهَا وَ لَا سُنَّةً إِلَّا أَقَامَهَا»..... ٣٧٦
- «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ﷺ جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ، كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بُدْوَ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ»..... ٣٤٨
- «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ﷺ حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَ ارْتَفَعَ الْجَوْرُ فِي أَيَّامِهِ وَ أَمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ»..... ٣٦٧
- «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ﷺ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدْ دُئِرَ، فَضَلَّ عَنْهُ الْجُمْهُورُ، وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا، لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ، لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»..... ٣٥١
- «إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ»..... ٣٥١
- «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»..... ٣٧٥
- «أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا يَبْنِيكَ وَ يَبْنِي سِنَّتَهُ أَيَّامٌ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْنَةُ الثَّانِيَةُ (الثَّامَةُ) فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا، وَ سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»..... ٢٠٣
- «أَلَا وَ إِنَّ أَوْلَهُمْ مِنَ الْبَصَرَةِ وَ آخِرَهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ، فَأَمَّا الَّذِينَ مِنَ الْبَصَرَةِ فَعَلِيٌّ مُحَارِبٌ وَ طَلِيقٌ»..... ٣٣١
- «أَلَا وَ إِنَّ أَوْلَهُمْ مِنَ الْبَصَرَةِ وَ آخِرَهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ، فَأَمَّا الَّذِينَ مِنَ الْبَصَرَةِ فَعَلِيٌّ وَ مُحَارِبٌ»..... ٣٣٠
- «إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ»..... ٣٦٦
- «إِنَّ الْأَرْضَ لَنْ تَحْلُو إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ فَإِنْ رَادَّ النَّاسُ، قَالَ قَدْ رَادُّوا، وَ إِنَّ نَقَضُوا قَالَ قَدْ نَقَضُوا وَ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ ذَلِكَ الْعَالِمَ حَتَّى يَرَى فِي وَلَدِهِ مَنْ عِلْمٌ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ»..... ١٣٥
- «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا»..... ٣٤٨

- «إِنَّ الْقَائِمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُنَادِي بِاسْمِهِ لَيْلَةً ثَلَاثَ وَ عِشْرِينَ وَ يَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» ٣٠٥
- «إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَاللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» ٢٧٨
- «إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَحْفَى وَلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ ١٥٣
- «إِنَّ اللَّهَ ابْتَدَأَ بِي الْإِسْلَامَ وَ سَيَخْتِمُهُ بِغُلَامٍ مِنْ وَلَدِكَ وَ هُوَ الَّذِي يَتَقَدَّمُ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ١٠٢
- «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُضْلِحَ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ» ٢٧٩
- «أَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ قُلَانُ بْنُ قُلَانٍ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ» ٣٠٣
- «إِنَّ أَمْرَ الشُّفْيَانِيِّ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ وَ خُرُوجُهُ فِي رَجَبٍ» ٢٨٢
- «إِنَّ أَمْرَ الْقَائِمِ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ، وَ أَمْرَ الشُّفْيَانِيِّ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِشُّفْيَانِي» ٢٨٦
- «إِنَّ أَوْلَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَ آخِرُهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ فَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ اسْمُ «أَحَدِهِمَا عَلِيٌّ وَ الْآخَرُ مُحَارِبٌ» ٣٣١
- «إِنَّ دَلِيلَهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ وَ إِنَّ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ» ٢٤٩
- «إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ» ٣٨٥
- «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَرَى وَلَدَهُ مِنْ بَعْدِهِ» ١٣٦
- «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ» ٢١٢
- «إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ» ٣٠٣
- «إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُورًا مَوْقُوفَةً وَ أُمُورًا مَحْتُومَةً، وَ إِنَّ الشُّفْيَانِيَّ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ» ٢٧٥
- «إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَنْ يَزَالَ ظَاهِرًا عَلَى مَنْ نَاوَاهُ لَا يَضُرُّهُ مُخَالِفٌ وَ لَا مُفَارِقٌ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْ أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» ١٢٤
- «إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَرَلَكُمْ اللَّأَوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ» ١٨٨
- «أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟» قَالَ: «لَا، وَ لَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ، الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ، الْمُكْنَى بِعَمِّهِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ» ٣٣٨
- «إِنَّكَ لَوْ رَأَيْتَ الشُّفْيَانِيَّ لَرَأَيْتَ أَحَبَّ النَّاسِ، أَشَقَرَ أَحْمَرَ أَرْقَ يَقُولُ يَا رَبِّ تَأْرِي تَأْرِي ثُمَّ النَّارُ وَ قَدْ بَلَغَ مِنْ حُبِّيهِ، أَنَّهُ يَذْفِنُ أُمَّ وَلَدِ لَهُ وَ هِيَ حَيَّةٌ مَخَافَةَ أَنْ تَدُلَّ عَلَيْهِ» ٢٨٥

- «إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ»..... ٢٥٩
- «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَاجِدٌ مَنْ يَتَابِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَأْيَهُ ضَلَالَةٌ فَصَاحِبُهَا طَاعُوثٌ»..... ٢٦١
- «إِنَّهُ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ وَ لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا يُعَمَّرُ»..... ٣٦٨
- «إِنَّهُمَا أَجْلَانِ: «إِنَّهُمَا أَجْلَانِ: أَجَلٌ مَحْتُومٌ وَ أَجَلٌ مُوقُوفٌ، قَالَ لَهُ حُمْرَانُ: مَا الْمَحْتُومُ؟ قَالَ الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرُهُ قَالَ وَ مَا الْمُوقُوفُ؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي لِلَّهِ فِيهِ الْمَشِيَّةُ. قَالَ حُمْرَانُ: إِنِّي لَا زُجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمُوقُوفِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «لَا وَ اللَّهُ إِنَّهُ مِنَ الْمَحْتُومِ»..... ٢٧٨
- «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهَا»..... ١٢٧
- «أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ»..... ٤٢٣، ٤٢١
- «إِنِّي لِأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ»..... ١٥٩
- «إِنِّي مِنَ الْقَائِلِينَ بِفَضْلِكُمْ، مُقِرٌّ بِرَجْعَتِكُمْ»..... ٤٢٢
- «أَوَّلُهُمْ مِنَ الْبُصْرَةِ، وَ آخِرُهُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ وَ جَعَلَ عَلَيَّ ﷺ يُعَدُّ رِجَالَ الْمَهْدِيِّ، وَ النَّاسُ يَكْتُوبُونَ، فَقَالَ: رَجُلَانِ مِنَ الْبُصْرَةِ»..... ٣٣١
- «بِسِيرَةٍ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامُ»..... ٣٥٠
- «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ [اللَّهُ] وَ بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ، وَ بِكُمْ يُمَسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنْفُسُ الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضُّرُّ»..... ١٦٢
- «[الحجة] تَرَى وَ لَا تُرَى»..... ٢١٠
- «تُخْرِجُ الْفَتَاةَ مِنْ خِدْرِهَا وَ تُوقِظُ النَّائِمَ وَ تُفْرِعُ الْيَقْظَانَ»..... ٣٠٠
- «تَكُونُ لَهُ حَبِيرَةٌ وَ غَنِيَّةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ»..... ١٤٥، ١٤٦
- «تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي»..... ٣٤٦
- «تَوَقَّعُوا الْمَرْجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً»..... ٢٧٨
- «نُمُ قَالَ: إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرُ الدُّوَلِ، وَ لَمْ يَتَبَقْ أَهْلٌ يَنْتَبِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا، لِئَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»..... ٣٨٣

- ٢٨١ «ثُمَّ يَسِيرُ إِلَيْهِمْ مَنْصُورٌ الْيَمَانِي مِنْ صَنْعَاءَ بِجُنُودِهِ»
- «ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ» ... ٢٨١
- ٣٢١ «الْمُؤْمِنِينَ»
- ٤٢٢ «...حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ يَبْعَثَكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ إِنِّي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَجْعَتِكُمْ
- «حَشَرَنِي اللَّهُ فِي رُفْرَتِكُمْ، وَ أَوْرَدَنِي حَوْضَكُمْ وَ جَعَلَنِي مِنْ حِزْبِكُمْ وَ أَرْضَاكُمْ عَنِّي وَ مَكَّنِّي مِنْ
- دَوْلَتِكُمْ، وَ أَخْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ وَ مَلَكَنِي فِي أَيَّامِكُمْ» ٤٢١
- ٢٤٨ «الْحَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ، يَغِيبُ عَنْكُمْ شَحْصُهُ وَ لَا يَجِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَّتُهُ»
- ٢٨٢ «خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ خُرُوجَ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ»
- ٢٨٢ «خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ، وَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ وَ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ»
- «خَمْسَ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ ﷺ الْيَمَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ وَ الْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ حُشِفَ بِالْبَيْدَاءِ وَ قُتِلَ
- النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ» ٣٠١
- «خَمْسَ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ ﷺ الْيَمَانِيُّ، وَ السُّفْيَانِيُّ، وَ الْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ، وَ حُشِفَ بِالْبَيْدَاءِ وَ قُتِلَ
- النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ» ٢٧٧
- «خَمْسَ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ ﷺ الْيَمَانِيُّ، وَ السُّفْيَانِيُّ، وَ الْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ، وَ حُشِفَ بِالْبَيْدَاءِ وَ قُتِلَ
- النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ» ٢٨١
- «رَوَى عَلِيُّ بْنُ مَعَاذٍ، قَالَ: قُلْتُ لِصَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى: بِأَيِّ شَيْءٍ قَطَعْتَ عَلَى عَلِيٍّ؟ قَالَ: صَلَّيْتُ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ
- وَ اسْتَحَرْتُ عَلَيْهِ وَ قَطَعْتُ عَلَيْهِ» ٣٤١
- «السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْشُومِ، وَ خُرُوجُهُ فِي رَجَبٍ، وَ مِنْ أَوَّلِ خُرُوجِهِ إِلَى آخِرِهِ خَمْسَةَ عَشَرَ شَهْرًا، سِتَّةَ أَشْهُرٍ
- يُقَاتِلُ فِيهَا، فَإِذَا مَلَكَ الْكُوزَ الْخَمْسَ، مَلَكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ لَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا يَوْمًا» ٢٩٠
- «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرًا» ٢٤٨
- «الصَّيْحَةُ الَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَكُونُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ مَضِيًّا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ» ٣٠٢
- «الْعُمَرِيُّ وَ ابْنُهُ يُقَاتِلَانِ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاشْمَعْ لَهُمَا وَ أَطْعُهُمَا
- فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ» ١٤٧
- «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ
- رَايَةُ هُدَى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ إِذَا

- خَرَجَ الْيَمَانِي فَأَنهَضَ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَأْيَهُ رَأْيَهُ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ ٢٦٢
- «عَهْدَ إِلَيْنَا نَبِيِّنَا ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بَعْدَ نُقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» ١٢٤
- «فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُئِنَهُ نَبِيَهُ ﷺ أَن رَّسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ «مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ صَالٌ مُتَكَلِّفٌ» ٢٦١
- «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُهْدِيِّينَ» ٢٢٤
- «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُشْتَحَفِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» ٢٢٤
- «فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَغْرُ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ» ٣٤٦
- «فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَ كَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ، إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِنَقْضِهِ، فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَى شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ، إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَتَحْنُ تُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ هُوَ إِذَا كَانَتِ الرَّايَاتُ وَ الْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ، فَوَ اللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَّخِزُوا إِلَى شُعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَضُومُوا فِي أَهَالِكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِي عَلامَةً» ٢٥٨
- «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» ١٦٤
- «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ» ١٨٤
- «فَعِنْدَهَا يَظْهَرُ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُهْدِيُّ» ٣٣٣
- «فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عُذُولٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْقُودُونَ عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الضَّالِّينَ وَ اتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ، وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ، الْا وَ اِنْ ائْتَمَّكُمْ وَ قَدْ كُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَانْظُرُوا مَنْ تُؤْفِدُونَ» ١٣٠
- «فَيَأْتِي مِنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ» ٣٦٧
- «فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ أَنَّ الْمُهْدِيَّ ﷺ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَثَرِهِ» ٢٩٢
- «الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، وَ سَمَائِلُهُ سَمَائِلِي، وَ سُئِنُهُ سُئِنِي، يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي، وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ...» ٣٥٠

- «قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْثُومَاتٍ: الْيَمَانِيُّ، وَ الشُّفْيَانِيُّ، وَ الصَّيْحَةُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ الْحَنْفُ بِالْيَدَاءِ» ۳۰۰
- «كَأَنِّي أَرَى تُرُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ» ۲۴۳
- «كَأَنِّي بِالْقَائِمِ ﷺ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ السَّبْتِ، قَائِماً بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرِئِلُ ﷺ يَتَادِي: الْبَيْعَةَ لِلَّهِ» ۳۰۶
- «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامَ هُدًى وَ لَا عِلْماً يُرَى» ۲۳۷
- «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَ أَمَامَكُمْ مِنْكُمْ» ۸۹
- «لَا تَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَاٍ أَوْ عَلَى ضَلَالَةٍ» ۲۷۲
- «لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ» ۲۱۰
- «لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْرًا» ۲۴۹
- «لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ» ۱۴۹
- «لَا يُرَى جِسْمُهُ» ۲۱۰، ۱۴۹
- «لَا يُرَى شَخْصُهُ» ۲۱۰
- «لَا يَرَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزاً إِلَى اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» ۱۲۳
- «لَا يَرَالُ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزاً إِلَى اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» ۱۲۳
- «لَا يَرَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزاً مَنِيعاً إِلَى اثْنِي عَشَرَ ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» ۱۲۴
- «لَا يَرَالُ هَذَا الدِّينُ قَوِيّاً عَزِيزاً ظَاهِراً عَلَى مَنْ نَاوَاهُ لَا يَضُرُّهُ مَنْ فَارَقَهُ أَوْ خَالَفَهُ حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» ۱۲۴
- «... لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ» ۲۴۲
- «لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ» ۲۴۲
- «لَا يُرَى جِسْمُهُ، وَ لَا يُسَمَّى اسْمُهُ» ۲۴۸
- «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» ۱۸۴
- «لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالَاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا» ۴۲۶
- «لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» ۲۱۱
- «لِلْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ: ظُهُورُ الشُّفْيَانِيِّ، وَ الْيَمَانِيِّ، وَ الصَّيْحَةُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ، وَ

- الْحَسَفُ بِالْبَيْدَاءِ ٣٠٠
- «لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيَّتَانِ: إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ، وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ؛ الْغَيَّةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ، وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ» ٢٣٩
- «لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَقْدٌ وَقَعَتْ فِي عُقْبِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاعِيَةِ رَمَانِهِ وَ إِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَ لَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيَةِ فِي عُقْبِي» ١٥٤
- «لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَزَفُوهُ حَرَضُوا عَلَى أَنْ يَقْطَعُوهُ بِضَعَةٍ» ٢٥١
- «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي اسْمُهُ اسْمِي وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» ١١١
- «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، ... وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أُوْبِيَّتِهِ، وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِزَّتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ» ٤٢١
- «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي أَرْضِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَ الْقَائِمَ بِقِسْطِكَ...» ٢٥٣
- «اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ بَلِّغُهُمْ آمَالَهُمْ، وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ» ٤٠٥
- «لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ الْقَائِمِ وَ بَيْنَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ إِلَّا خُمْسُ عَشْرَةٍ لَيْلَةً» ٢٩٧
- «لَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» ٢٨٣
- «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا» ٤٢٠
- «لَوْلَا يَكُونُ فِي عُقْبِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ» ١٥٣
- «مَا بَنِي بِنَاءً فِي الْإِسْلَامِ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّرْوِيجِ» ٢٤١
- «مَثَلُ أَمْرِنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مَثَلُ صَاحِبِ الْحِمَارِ قَامَاةَ اللَّهِ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» ٤٢٠
- «مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ ... لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعَثُهُ» ٢٧٩
- «مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُزْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ» ٤٢٠
- «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ» ٢٥٠
- «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ، مَاتَ مِثْلَ جَاهِلِيَّةٍ» ١٣١
- «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ، فَمِثْلُهُ مِثْلُ جَاهِلِيَّةٍ» ١٣١
- «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُقْبِهِ لِإِمَامٍ الْمُسْلِمِينَ بَيْعَةٌ، فَمِثْلُهُ مِثْلُ جَاهِلِيَّةٍ» ١٣١

- «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» ١٣٢
- «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» ١٣٢
- «مِنْكَ الْمَهْدِيُّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ بِهِ يَنْشُرُ الْهُدَى وَ بِهِ تُطْفَأُ نِيرَانُ الضَّلَالَةِ، إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بِنَا الْأَمْرَ وَ بِذُرِّيَّتِكَ يَخْتِمُ» ١٠٣
- «الْمَهْدِيُّ مِنْ عِزَّتِي مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ» ٨٩
- «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ عَمِّي» ١٠٣، ١٠٤
- «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقاً وَ خُلُقاً تَكُونُ بِهِ غَيْبُهُ وَ حَيْرَةُ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَ ظُلْماً» ١٤٥
- «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَاهَا مَا يُوعَدُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَاهُمْ مَا يُوعَدُونَ» ١٣٠
- «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا» ١٦٥
- «النَّدَاءُ مِنَ الْمَحْتُومِ، وَ السَّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ، وَ الْيَمَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الرُّكْبَةِ مِنَ الْمَحْتُومِ، وَ كَفُّ يَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ» ٢٧٦
- «نِظَامُ كِنَظَامِ الْحَرَزِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا» ٢٨٢
- «نُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، أَتَوَّرَ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيَّةِ بِالنَّهَارِ» ١٨٤
- «وَ أَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَ الْحِزْمَانَ، وَ أَكْثَرَ الْإِسْتِحَارَةِ» ٣٤٠
- «وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ» ١٦٣
- «وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، حَتَّى الْعُودِ فِي حَضْرَتِكُمْ، وَ الْفُوزِ فِي كَرَّتِكُمْ، وَ الْحُشْرِ فِي زَمَرَّتِكُمْ» ٤٢٢
- «وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، يَتَابِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ، عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ، وَ قَالَ وَبِئْسَ لِبَطَاةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدْ اقْتَرَبَ» ٣٤٧
- «وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضاً مِنْذُ قَبَضَ آدَمُ عِلاَ وَ فِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ حُجَّجُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّجَهُ لِلَّهِ عَلَى عِبَادِهِ» ١٦٠
- «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» ١٨٦
- «وَ أَنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ سَارَ فِيهِمْ بِالسَّيْفِ وَ السَّبِي» ٢٦٧

- «وَأَنْ رَجَعْتُمْ حَقُّ لَا رَبِّبَ فِيهَا»..... ٤٢٢
- «وَبِكُمْ يُنْزَلُ الْعَيْثُ، وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ»..... ١٦٢
- «وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ وَ مَدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ»..... ٤٠٥
- «وَقِيلَ غُلَامٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ»..... ٢٩٨
- «وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوبًا»..... ٣٤٩
- «وَلَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ، هُوَ الْمَهْدِيُّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جُورًا وَ ظُلْمًا»..... ٣٣٦
- «وَلَيْسَ فِي الرَّاياتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ، هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ ... وَ لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ»..... ٣١٩، ٢٨٣
- «وَمِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَةَ عِيسَى ثُمَّ ضَرَبَ عَلَى مَنْكِبِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَقَالَ: مِنْ هَذَا مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ»..... ١٠٩
- «وَمِنْهُمْ [أهل يمن] الْمَنْضُورُ يُخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ خَلْفِي وَ خَلَفَ وَصِيَّ»..... ٢٨١
- «وَهُمْ وَ اللَّهُ يُتَوَرَّونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَرَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَكُظِّلِمَ قُلُوبُهُمْ، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانا حَتَّى يُظَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَ لَا يُظَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا»..... ١٨٥
- «وَ يَذْهَبُ الرُّنَا وَ شَرِبُ الْخَمْرِ وَ يَذْهَبُ الرُّبَا»..... ٣٦٥
- «وَ يَقْبَلُ النَّاسُ عَلَى الْعِبَادَاتِ وَ الشَّرْعِ وَ الدِّيَانَةِ وَ الصَّلَاةِ فِي الْجَمَاعَاتِ وَ تُؤَدَّى الْأَمَانَاتُ»..... ٣٦٥
- «وَ يَأْتِي الْمَدِينَةَ بِجَيْشٍ جَرَّارٍ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى بَيْتِئِ الْمَدِينَةِ حَسَفَ اللَّهُ بِهِ»..... ٢٩٣
- «هِيَ صَيْحَةُ جَبْرِئِيلَ ﷺ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ»..... ٣٠٢
- «يَحْكُمُ الْحِجَارَ رَجُلٌ اسْمُهُ اسْمُ حَيَوَانٍ، إِذَا رَأَيْتَهُ حَبِيبٌ فِي عَيْنِهِ الْحَوْلَ مِنَ الْبَعِيدِ وَ إِذَا اقْتَرَبَتْ مِنْهُ لَا تَرَى فِي عَيْنِهِ شَيْئًا، يَخْلُقُهُ لَهُ أَخٌ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ، وَيَلُّ لَشَيْعَتَنَا مِنْهُ - أَعَادَهَا ثَلَاثًا - بَشَرُونِي بِمَوْتِهِ أَبَشِّرُكُمْ بِظُهُورِ الْحُجَّةِ»..... ٣٢٣
- «يَخْتَمُ هَذَا الْأَمْرَ بَغْلَامٌ مِنْ وَلَدِكَ يَا عَمَّ، يُصَلِّي بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ»..... ١٠٣
- «يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَسْهَدُ الْمَوْسِمَ، فَيَرَاهُمْ وَ لَا يَرُونَهُ»..... ١٤٩
- «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَبِيَّنَا بِمَهْدِيَّكُمْ» ... ثُمَّ رَجَعَ إِلَى صِفَةِ الْمَهْدِيِّ ﷺ فَقَالَ: «أَوْسَعُكُمْ كَهْفًا وَ أَكْثَرُكُمْ

- عِلْمًا وَ أَوْصَلَكُمْ رَحِمًا. اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعَثَهُ خُرُوجًا مِنَ الْعُمَّةِ وَ اجْمَعْ بِهِ شَمْلَ الْأُمَّةِ، فَإِنْ خَارَ اللَّهُ لَكَ فَاعْزِمْ وَلَا تَتَنَّ عَنْهُ إِنْ وَفَّقْتَ لَهُ وَلَا تَجُورَنَّ عَنْهُ إِنْ هُدَيْتَ إِلَيْهِ هَاهُ - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِ» ٣٣٩
- «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ، وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، مَسَاجِدُهُمْ يَوْمئِذٍ غَامِرَةٌ مِنَ الْبَنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى» ٣٤٩
- «يَتَلَعُّ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ، وَ يُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قَدْ عُمِرَ» ٣٤٨
- «يَخْرُجُ الْقَائِمُ ﷺ يَوْمَ السَّبْتِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ (ع)» ٣٠٥
- «يَخْرُجُ بِالشَّامِ فَيَنْفِذُ لَهُ أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا طَوَائِفُ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ» ٢٨٨
- «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ، أَيْبُضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ، مُبْدَحُ الْبَطْنِ، عَرِيضُ الْفَخَذَيْنِ، عَظِيمُ مُشَاشِ الْمَنَكِبَيْنِ، يَظْهَرُهُ شَامَتَانِ، شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ ﷺ، لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَعلُنُ، فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَعلُنُ، فَمُحَمَّدٌ» ٣٣٥
- «يَخْرُجُ عَلَيْهِمُ الْخُرَاسَانِيُّ، وَ السُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ، وَ هَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبْقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَرَسِي رِهَانِ» ٢٨٧
- «يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ فَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» ٢٤٩
- «يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَ تَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَتُهُ وَ هُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كُنْيَتُهُ الْحَدِيثُ» ٢٤٨
- «يَزْنَابُ يَوْمئِذٍ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، وَ الْمَرَضُ وَ اللَّهُ عَدَاوَتُنَا» ٣٠٧
- «يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَظَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَ يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَظَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ» ٣٥١
- «يَغِيبُ شَخْصُهُ» ٢١٠
- «يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ» ٢١٠
- «يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ» ٢١٠
- «يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ» ٢١٠

- ٣٠٥ «يَقُومُ الْقَائِمُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ»
- ١٢٤ «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»
- «يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ، فَلَا تُشْكُوا فِي ذَلِكَ، وَاسْمَعُوا وَاطِيعُوا» ٣٠١
- «يُنَادِي بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ، أَلَا إِنَّ الْأَمْرَ لِفُلَانٍ بْنِ فُلَانٍ فَفِيمَ الْقِتَالِ» ٣٠٣
- «يُنَادِي مُنَادٍ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... يَسْمَعُ كُلُّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ» ٣٠٣
- «يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَ فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَمَنْ بِالْمَغْرِبِ لَا يَبْقَى رَاقِدٌ إِلَّا اسْتَيْقَظَ وَلَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَلَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رِجْلَيْهِ فَرَعَا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَجَمَ اللَّهُ مَنْ اعْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأَجَابَ فَإِنَّ الصَّوْتَ الْأَوَّلَ هُوَ صَوْتُ جِبْرِئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ»، «وَتُخْرِجُ الْفِتَاءَ مِنْ خُدْرِهِا» ٣٠٤
- «يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَمَنْ بِالْمَغْرِبِ» ٣٠٣
- «يُنَزِّلُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَضَعُ الْحِزْبَةَ» ٣٩٩

مفاهيم و مصطلحات

۳۱۸، ۲۸۳، ۲۶۲..... پرچم یمانی:	اجماع: ۲۳، ۲۸، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۷
تأویل: ۸۱، ۱۰۴، ۱۳۰، ۲۰۶، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۵	احکام الهی:..... ۱۴۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۷
تای پینگ:..... ۶۳، ۶۴، ۶۵	ادیان ابراهیمی:..... ۴۷، ۳۶۳
تحریف:..... ۱۴، ۱۱۷، ۱۳۰، ۳۳۴	ادیان باستانی:..... ۲۷
تشریع:..... ۱۶۳، ۱۶۵، ۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۹	ادیان زنده: ۲۵، ۲۷، ۴۷، ۵۳، ۵۸، ۶۷، ۷۶، ۸۳
تقیه: ۱۷۵، ۱۸۱، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۰	اصحاب کهف:..... ۳۷۷
تکلیف الهی:..... ۱۷۶	النفس الطیبة الزکیة:..... ۲۹۶
تکوین:..... ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۹۴	امامت اصالی:..... ۴۲۴
توحید: ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۸۸، ۲۳۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۸۹، ۴۰۰	امامت نیایی:..... ۴۲۴، ۴۲۶
توقيع شریف: ۱۰، ۱۶۵، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۳۹، ۳۰۰	امدادهای غیبی:..... ۳۰۶
جامعه مدنی:..... ۲۹	آثار تشریعی امام:..... ۱۷۴
جزیره خضراء:..... ۲۴۳	آثار تکوینی وجود امام:..... ۱۸۸
جزیه: ۲۳۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲	آل محمد: ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۸، ۳۵۵، ۳۸۵، ۴۲۴
جفر أحمر:..... ۱۱۰	آینده پژوهی:..... ۲۸
	آینده گرایی:..... ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۷۲، ۷۳
	بیداء:..... ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۰
	پرچم ابقع:..... ۲۸۸
	پرچم اصهب:..... ۲۸۸
	پرچم سفیانی:..... ۲۸۳، ۲۸۸

حکومت ولایی: ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱
 خاتمیت: ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۹۷
 خارق العاده: ۱۵۲، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۴۵، ۲۶۳،
 ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۷،
 ۳۴۳، ۳۰۸
 خبر لوح: ۱۳۷
 خروج سفیانی: ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۷۶،
 ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶،
 ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۱
 خروج یمانی: ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۰۰
 خسف در یبدا: ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۱،
 ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱
 دیالک تیک: ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵
 رجعت: ۱۲۲، ۱۳۶، ۳۷۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷،
 ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸،
 ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶
 رؤیاء: ۳۱۴، ۳۴۴، ۳۴۵
 رؤیای صادق: ۳۴۵، ۳۴۶
 رؤیای کاذب: ۳۴۵
 زروانیسم: ۴۳
 زعامت سیاسی: ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹
 زمامداران مهدوی: ۴۰۳، ۴۱۹
 سفسطه: ۱۲۰، ۱۲۱
 سکولاریسم: ۳۵۹
 سمساره: ۴۹

جهاد: ۲۶۶، ۳۶۵، ۳۹۲، ۴۰۰
 جهان گیتوی: ۴۵
 جهان بینی اسلامی: ۳۸
 جهان بینی توحیدی: ۳۴۱
 حجت الهی: ۱۱۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۳۶، ۳۰۵،
 ۳۵۳، ۴۱۷، ۴۱۸
 حدیث «من مات»: ۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،
 ۱۳۴، ۱۳۵
 حدیث ثقلین: ۸، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،
 ۱۳۱، ۱۳۴، ۴۱۵
 حدیث لوح: ۲۵۲
 حقیقه: ۱۳۹
 حکمت خداوند: ۱۲۹، ۱۹۲
 حکومت اسلامی: ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۷
 حکومت الهی: ۴۰۴
 حکومت جهانی مهدوی: ۲۳، ۱۳۶، ۳۵۳،
 ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰،
 ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰،
 ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲،
 ۴۰۳، ۴۰۴
 حکومت جهانی مهدی: ۲۶۵، ۲۷۶، ۳۷۸
 حکومت مهدوی: ۲۷۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶،
 ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱،
 ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۰،
 ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴

نمایه مفاهیم و مصطلحات ۴۵۷

عصمت پیامبر: ۱۲۹
 عصمت علمی و عملی: ۱۷۷
 عقلانیت: ۳۰
 العقل و الجهل: ۳۷۴
 عقیقه: ۲۵۱
 علائم ظهور: ۳۲۳، ۳۱۷، ۲۷۶، ۴۶، ۲۳
 عهد عتیق: ۸۳، ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۸۲
 غیبت صغری: ۲۳، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹
 ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
 ۲۴۷
 فاعلیت اعدادی: ۱۶۱
 فاعلیت ایجابی: ۱۶۱
 فاعلیت بالذات: ۱۶۱
 فاعلیت بالغیر: ۱۶۱
 فتنه: ۴۰۷، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۰۰، ۴۰۱
 فدیّه: ۷۹، ۸۲، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۲
 فطرت: ۲۰، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۳۰۸، ۳۹۱
 فلسفه آفرینش: ۱۵۷
 فلسفه غیبت: ۸، ۲۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۷۸
 ۲۴۴، ۲۴۵
 فلسفه ماتریالیسم: ۳۶
 فتودالیسم: ۳۶
 قاعده لطف: ۱۱۶، ۳۵۴
 قتل نفس زکیه: ۳۰۱
 کاپیتالیزم: ۳۶، ۳۹

سنت پیامبر ﷺ: ۱۱۸، ۲۴۱، ۳۴۸
 سوسیالیسم: ۳۶، ۳۹
 سوشیانت: ۲۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶
 سوشیائیس: ۴۲، ۴۳، ۴۵
 سیاق: ۱۶۵، ۲۴۳، ۳۴۱، ۴۲۳، ۴۲۴
 شریعت اسلام: ۱۱۸، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۴۱، ۳۵۲
 ۳۵۸، ۳۶۹
 شریعت الهی: ۱۱۷، ۱۶۰، ۱۷۷، ۳۴۷، ۳۵۸
 شریعت محمدی: ۳۹۰
 شیطان: ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۴۵، ۳۵۷
 شیعه اثنا عشری: ۳۶۰
 صحیح: ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۹
 ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۸
 عترت پیامبر: ۱۰۴، ۱۲۷
 عدل الهی: ۱۱۵
 عدل مهدوی: ۱۱۵، ۲۵۸، ۲۷۹، ۴۱۳
 عصر حضور: ۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۳۹۰
 عصر رجعت: ۴۲۶
 عصر ظهور: ۲۷۲، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۸۱، ۳۸۲
 ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹
 ۴۰۲
 عصر غیبت: ۱۵۷، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵
 ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۷، ۳۵۴، ۳۹۰

منسوخ: ۱۱۸، ۳۹۷
 مه‌ایانه: ۲۱، ۵۵، ۵۶
 میتریه: ۵۶، ۵۷، ۵۸
 ناحیه مقدسه: ۱۵۸، ۱۶۵، ۴۱۰
 ناسخ: ۳۹۷
 نبوت: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۸۵
 ندای آسمانی: ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱
 ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴
 ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹
 نسخ: ۳۹۷
 نفس حرام: ۲۹۶
 نفس زکیه: ۱۱۱، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶
 ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
 ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
 نواب اربعه: ۱۴۶، ۲۰۸، ۲۱۱
 نیابت خاصه: ۱۴۸
 نیروانه: ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸
 ولایت الهیه: ۳۱۹، ۳۲۰
 ولایت باطنی: ۱۸۹
 ولایت علوی: ۳۹۶، ۴۰۲
 ویشنو: ۲۱، ۴۹
 هدایت باطنی: ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸
 هدایت ظاهری: ۱۸۴، ۱۸۸
 هزاره گرایی: ۵۲

کانون پالی: ۵۵، ۵۸
 کتاب آسمانی: ۳۴۷
 گرمه: ۴۹
 کمال عقل: ۲۹، ۳۷۴
 کمونیسیم: ۳۶، ۳۸۱
 لطف الهی: ۱۵۷، ۳۰۸، ۳۵۴
 لیبرال-دموکراسی: ۲۸
 لیبرالیسم: ۲۸، ۳۶۰، ۳۸۱
 ماتریالیسم: ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۳۵۷
 متواتر: ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۳۶، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۱
 مرگ جاهلی: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۵۲
 مشیت الهی: ۳۱، ۱۱۵، ۱۶۶، ۲۳۷، ۲۹۱، ۳۶۱
 مصلح جهانی: ۲۷، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۳۵۳
 معجزه: ۱۲۰، ۱۴۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۶۴
 ۲۷۲، ۳۰۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴
 مفوضه: ۱۳۹
 مقصرة: ۱۳۹
 منجی موعود: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۳
 منجی گرایی: ۲۲، ۴۹، ۵۱، ۵۳

اشخاص و اعلام

ابن کثیر دمشقی: ۹۰، ۹۳	ابا صالح: ۲۴۴
ابن کمال پاشا: ۹۴	ابان بن صالح: ۹۹
ابن ماجه: ۸۷، ۹۰، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۲۹۲	ابراهیم علی: ۶۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۴۱۹
ابن مسعود: ۹۸	ابراهیم بن مستنیر: ۲۴۳
ابن منذر: ۳۹۶	ابلیس: ۳۰۶، ۳۰۷
ابن منظور: ۳۹۹	ابن ابی الحديد: ۱۶۴، ۳۵۶
ابن هشام: ۳۰۷	ابن ابی شیه: ۹۰، ۱۳۰
ابن حجر عسقلانی: ۱۲۸	ابن ابی عمیر: ۳۸۴
ابن میثم بحرانی: ۱۸۲	ابن اثیر جزری: ۹۳، ۳۱۶، ۳۹۹
ابو اسحاق سلیمان بن فیروز شیانی: ۱۱۰	ابن الجوزی: ۹۰، ۱۰۴
ابو الفرج اصفهانی: ۲۹۸	ابن القیم: ۹۰، ۹۱
ابو الفیض غماری: ۸۸	ابن المنادی: ۳۳۳
ابو ایوب انصاری: ۸۷	ابن بکیر: ۳۸۲
ابو بصیر: ۳۰۵، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۸۸	ابن تیمیه: ۹۰، ۹۹
ابو جحیفه: ۱۲۵	ابن حجر عسقلانی: ۱۰۰
ابو داود: ۹۰، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۴۳۸	ابن حجر مکی: ۷، ۸۹، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۰
ابو سعید خدری: ۸۷، ۸۸، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۵۹، ۳۶۶، ۳۷۰	ابن خلدون: ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹
أبو سلمی: ۸۷	ابن زید: ۳۸۴
ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی: ۱۴۱	ابن سعد: ۹۰
ابو شهاب محمد بن قرم: ۱۱۰	ابن عباس: ۹۸، ۱۰۵، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۱۳
ابو شیه: ۱۱۰	ابن عبدالبر: ۸۷، ۹۰
	ابن عمر: ۹۸

۴۶۰ مهدویت از دیدگاه اسلام و ادیان

ابوهریره:..... ۸۷ ۸۸	ابو عبدالله بخاری:..... ۸۹
ابویعلی موصلی:..... ۹۸	ابو عبدالله ذهبی:..... ۹۰، ۱۰۳، ۱۲۸
ابی العباس بن عبد المؤمن مغربی:..... ۹۶	ابو عبدالله صالحی:..... ۲۴۹
أبی حمزة:..... ۳۸۴	ابو غانم:..... ۱۴۰، ۲۵۱
ابی داود:..... ۸۷ ۸۸ ۹۸، ۱۰۷، ۴۳۸	ابو محمد حسن بن احمد مکتب:..... ۲۰۵
ابی مالک:..... ۳۸۴	ابو نصر:..... ۱۴۱
ابی هریره:..... ۱۱۰	ابو هریره:..... ۹۸
احمد اسماعیل:..... ۱۳، ۱۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳	ابوالاحوص:..... ۱۱۱
۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲	ابوالصلاح حلبی:..... ۱۸۱
۴۳۵، ۴۳۶	ابوالطفیل:..... ۸۷ ۸۸
احمد اسماعیل بصری:..... ۱۳۶، ۳۱۱	ابوالقاسم جعفری:..... ۴۷، ۵۳، ۵۸
احمد امین مصری:..... ۹۵، ۹۹	ابوالمجحف داود بن ابی العوف:..... ۱۱۰
احمد بصری:..... ۱۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹	ابوامامه باهلی:..... ۸۷
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸	ابوبصیر:..... ۲۶۱، ۳۶۲، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۰۴
۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹	ابوبکر بن عیاش:..... ۱۱۰
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶	ابوجعفر کلینی:..... ۸۹
۴۲۵	ابوحاتم سجستانی:..... ۱۹۵
احمد بن ابی بکر بوسیری:..... ۹۳	ابو خالد کابلی:..... ۲۵۱
احمد بن ادريس:..... ۳۸۵	ابوذر:..... ۴۱۴
احمد بن اسحاق:..... ۱۴۰، ۱۴۱	ابوصلت هروی:..... ۳۸۹
احمد بن اسماعیل:..... ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۳، ۴۳۰	ابولیلی:..... ۸۷
۴۳۶	ابومحمد بریهاری:..... ۹۳
احمد بن حسن بن اسحاق:..... ۱۴۰	ابوموسی اشعری:..... ۱۵۹
احمد بن حنبل:..... ۸۷، ۹۰، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۱	ابونعیم اصفهانی:..... ۹۴، ۱۳۲
۲۹۲، ۳۲۳، ۳۲۴	ابوهاشم داود بن القاسم الجعفری:..... ۲۷۸

نمایه اشخاص و اعلام ۴۶۱

۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱،
۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۲،
۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹،
۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۹،
۴۲۰، ۴۲۴

امام بیهقی: ۹۳
امام جواد، امام محمد تقی (ع): ۱۰۶، ۱۳۷،
۲۴۸، ۲۷۸، ۳۰۶، ۳۸۷، ۳۸۹

امام حسن عسکری (ع): ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶،
۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۹،
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۱۱، ۲۳۸،
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۵۳، ۴۲۴

امام حسن، امام حسن مجتبی (ع): ۸۷، ۱۰۱،
۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۶۴، ۲۹۶،
۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۸۸،
۴۱۶، ۴۲۴

امام حسین، الحسین ابن علی (ع): ۸۸، ۱۰۱،
۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۶،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷،
۳۰۵، ۳۲۱، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۳، ۴۰۳، ۴۰۴،
۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۳،
۴۲۴، ۴۲۵

امام رضا (ع): ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۶،
۱۸۶، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۸۷

احمد بن زینی دحلان: ۹۱
احمد بن عبدالله هاشمی: ۱۴۲
احمد بن علی طبرسی: ۲۰۴
احمد بن مُلیح: ۳۲۷
احمد بن هلال: ۱۴۱
احمد قاضی زاهدی: ۲۲۳
احمد محمد شاکر: ۱۱۰
اخنوخ: ۷۴، ۷۵
اسحاق: ۶۹، ۱۰۷، ۱۴۷، ۱۶۰
اسحاق بن یعقوب: ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹
اسدالله آذیر: ۴۷، ۷۶
اسماعیل: ۱۲۰، ۱۳۶، ۲۱۶، ۳۱۴، ۳۱۵
اسماعیل بن علی القزوینی: ۳۸۸
اسماعیل هرقلی: ۲۱۶
اشتراوس: ۸۲
اشعیا: ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸
اصبغ بن نباته: ۱۴۵
أعمش: ۱۱۰، ۱۵۸
الوین تافلر: ۲۸
ام الفضل: ۱۰۵
ام حبیب: ۸۸، ۹۸
ام سلمه: ۸۸، ۹۸، ۱۱۰
امام باقر (ع): ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۰،
۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۵،
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۸

امام زین العابدین (ع): ۱۰۶، ۱۶۴

امام صادق (ع): ۲۴، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۴۶،

۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۹۴،

۲۰۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۵،

۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۱،

۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۰،

۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲،

۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۳،

۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶،

۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۴،

۴۰۵، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۴

امام علی نقی (ع): ۱۰۶

امام کاظم (ع): ۱۰۶، ۱۲۱، ۲۴۹، ۳۶۴، ۳۸۲،

۳۸۶

امام هادی (ع): ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۴۹

امیرالمؤمنین، علی ابن ابی طالب (ع): ۸۷

۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۵،

۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۴،

۲۳۱، ۲۳۲، ۲۹۹، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴،

۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۱،

۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۸۵،

۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳،

۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴

امین الاسلام طبرسی: ۲۰۴، ۴۰۶

انس بن مالک: ۸۷، ۸۸، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۵،

۳۸۹، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰

امام زمان (ع)، امام مهدی (ع): ۹۳، ۱۰۵،

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶،

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸،

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹،

۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵،

۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۹،

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،

۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،

۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹،

۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،

۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷،

۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶،

۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹،

۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۵۹، ۲۹۲،

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰،

۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳،

۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،

۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۷،

۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۷۵، ۳۷۸،

۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳،

۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۰۹، ۴۱۰،

۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹،

۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۲

بهمن سرکارانی: ۲۷.....
 پولس: ۷۸.....
 پیامبر، پیامبر اکرم ﷺ: ۲۳، ۸۸، ۹۱، ۹۷،
 ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۶۲، ۱۶۳،
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱،
 ۳۱۷، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۶۳، ۳۹۷، ۴۲۲
 ترمذی: ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۸،
 ۲۹۲
 تمیم الداری: ۸۷.....
 ثامر عمیدی: ۱۰۹.....
 ثویان: ۸۷، ۸۸، ۹۸.....
 جابر الصدفی: ۸۸.....
 جابر بن سمره: ۸۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷
 جابر بن عبدالله انصاری: ۸۷، ۱۳۷، ۱۴۵،
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۵۲، ۳۶۲، ۴۱۹
 جان آر، هینلز: ۴۷، ۵۳، ۵۸، ۶۷، ۸۳
 جان. بی. ناس: ۴۷، ۵۳، ۵۸، ۷۶، ۸۳
 جبرئیل ﷺ: ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷
 جزری شافعی: ۱۰۷.....
 جعفر بن علی: ۱۲۲.....
 جعفر بن علی الهادی: ۱۲۲.....
 جعفر بن محمد بن مالک فزاری: ۱۴۱.....
 جعفر کذاب: ۱۴۲.....
 جلال الدین سیوطی: ۹۴، ۱۰۳.....
 جمال الدین دمشقی: ۸۷، ۸۸.....

اهورامزدا: ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶.....
 آقا شیخ محمد کوفی: ۲۱۷.....
 آگوستین: ۸۰، ۸۱.....
 آیت الله اصفهانی: ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸.....
 آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم
 حائری: ۲۲۰.....
 آیت الله آقای حاج سید حسین حائری: ۲۲۰.....
 آیت الله بروجردی: ۲۱۷.....
 آیت الله سید حسین فشارکی: ۲۲۰.....
 آیت الله سید رضا صدر: ۲۲۰.....
 آیت الله سید محمد فشارکی: ۲۲۰.....
 آیت الله شیخ عبدالنبی اراکی: ۲۲۳.....
 آیت الله صافی گلپایگانی: ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۵،
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۷۷
 آیت الله مکارم شیرازی: ۲۵۵، ۳۷۷
 آیت الله ناصری: ۲۲۸.....
 ابوالحسن ضراب اصفهانی: ۴۱۰.....
 بربهاری: ۹۰.....
 بزار: ۹۸.....
 بغوی: ۹۰.....
 بلوفر: ۱۹۸.....
 بوداسف: ۶، ۲۱، ۵۶، ۵۷.....
 بهروز حدادی: ۸۳.....
 بهزاد سالکی: ۷۶.....

- جواد جعفری: ۲۰۱
- جواد قاسمی: ۷۶
- جورج برانتل: ۸۳
- جویوس کرینستون: ۷۶
- حاج سید محمد مهدی مرتضوی
- لنگرودی: ۲۲۳
- حاج شیخ محمد شریف رازی: ۲۲۸
- حاج مولی محمد نائینی: ۲۳۳
- حافظ ابن حجر: ۹۱
- حافظ ابو جعفر عقیلی: ۹۳
- حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی: ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۹۵، ۳۸۷
- حافظ ابوالحسن سجزی: ۹۱
- حافظ بغوی: ۹۳
- حافظ جمال الدین مزی: ۹۱
- حافظ ذهبی: ۹۳
- حافظ رجب برسی: ۳۳۳
- حافظ نعیم بن حماد مروزی: ۹۳
- حاکم نیشابوری: ۹۰، ۹۳، ۱۰۰
- حجاج بن یوسف ثقفی: ۱۵۵
- حدیفة بن یمان: ۸۸، ۱۰۹
- حرب بن عنبسة: ۲۸۶
- حزقیال: ۷۳، ۷۸
- حسن بصری: ۹۹، ۱۰۰، ۳۸۴
- حسن بن ایوب بن نوح: ۱۴۱
- حسن بن حسین علوی: ۱۴۰
- حسن بن سلیمان خالد: ۴۲۰
- حسن بن علی خزاز: ۴۰۹
- حسن بن محمد بن یحیی علوی: ۲۰۵
- حسن بن هارون: ۲۶۷
- حسن پیرنیا: ۴۷
- حسن قنبری: ۸۳
- حسین بن ابی العلاء: ۱۳۳
- حسین بن احمد بن حجاج نیلی بغدادی: ۱۵۵
- حسین بن روح نوبختی: ۱۴۷
- حسین توفیقی: ۷۶، ۸۳
- حسین کلباسی: ۸۳
- حضرت ابراهیم علیه السلام: ۱۷۰
- حضرت آدم علیه السلام: ۱۷۱، ۳۷۵
- حضرت خضر علیه السلام: ۱۵۱، ۱۹۵، ۲۱۸
- حضرت داود علیه السلام: ۲۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۴، ۲۹۲
- حضرت زهرا علیها السلام: ۱۶۱، ۳۴۳، ۴۱۴
- حضرت عباس علیه السلام: ۲۲۱، ۲۲۲
- حضرت عیسی علیه السلام: ۳۴۴، ۳۶۲، ۳۸۴
- حضرت مریم علیها السلام: ۱۶۱
- حضرت مسیح علیه السلام: ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۳۴۴، ۳۶۲
- ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۳
- حضرت معصومه علیها السلام: ۲۲۳
- حضرت موسی علیه السلام: ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۵۱، ۲۵۲

نمایه اشخاص و اعلام ۴۶۵

زیاد بن مروان قندی:..... ۱۲۱	۳۱۱، ۳۲۰، ۳۸۸، ۳۹۳
زید بن علی:..... ۲۶۰، ۲۵۸	حضرت نوح علیه السلام :..... ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۹۴، ۱۹۵
زید بن موسی:..... ۲۵۹	حضرت یحیی علیه السلام :..... ۱۱۵
زید بن وهب جهنی:..... ۳۸۸	حضرت یعقوب علیه السلام :..... ۶۹، ۱۶۰
زین الدین بیاضی نباتی:..... ۴۰۶	حضرت یوسف علیه السلام :..... ۲۱۱
سبط ابن الجوزی:..... ۹۰	حفص بن عمر:..... ۱۱۰
سدید الدین حمّصی:..... ۱۸۱	حکم بن هاشم:..... ۱۱۱
سطیح کاهن:..... ۳۳۳	حکیمه:..... ۱۳۷، ۱۳۸
سعد الدین تفتازانی:..... ۱۳۳، ۹۳	حمّاد بن جابر:..... ۳۲۷
سعد بن الحسن بن اخت ثعلبه:..... ۱۱۱	حماد بن یعقوب رواجنی:..... ۹۴
سعد بن عبدالله اشعری:..... ۱۴۲	حمزة الزیات:..... ۱۱۱
سعید بن منصور:..... ۳۹۶	حموینی شافعی:..... ۱۶۴
سعیده معین:..... ۷۶	حیدر زبیدی:..... ۳۱۲
سفیان بن عینه:..... ۱۱۰	حیدر مشّت:..... ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴
سفیان ثوری:..... ۱۱۰	خزاز قمی:..... ۸۹
سفیانی:..... ۱۲، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۷۵	خواجه نصیرالدین طوسی:..... ۱۳۲، ۱۷۵
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳	دارقطنی:..... ۹۰، ۱۰۹
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰	دوزدوزانی:..... ۲۰۲
۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰	رفاعة بن موسی:..... ۳۸۲
۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷	رودلف بولتمان:..... ۸۱
سلام ابو منذر:..... ۱۱۰	ریان بن صلت:..... ۱۴۹، ۲۴۸
سلمان فارسی:..... ۸۷، ۱۰۸، ۳۸۷، ۴۱۴	زرّ:..... ۱۱۰، ۱۱۱
سلمة بن اکوع:..... ۱۳۰، ۱۵۹	زرارة بن اعین:..... ۳۰۷
سلیم بن قیس هلالی:..... ۴۱۵	زرتشت:..... ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷
سلیمان:..... ۷۲، ۷۶، ۳۹۳، ۴۰۹	زکریا بن آدم قمی:..... ۱۸۶

- سلیمان بن داود المنقری: ۳۸۴
- سلیمان بن قرم: ۱۱۰
- سلیمان بن مهران: ۱۵۸
- سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی: .. ۹۱، ۱۲۶
- سمهودی: ۱۳۰، ۱۰۴
- سوامی امرجیتی: ۵۱
- سید ابراهیم یمنی: ۲۲۹
- سید احمد بن محمد صدیق غماری شافعی: ۹۶
- سید اکبر شاه: ۲۲۱
- سید باقر قزوینی: ۲۳۴، ۲۳۵
- سید بحر العلوم: ۱۸۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴
- سید بحر العلوم یمنی: ۲۲۸
- سید بن طاووس: ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۵۵
- سید جعفر: ۲۳۵
- سید حسین کربلائی: ۲۱۸
- سید صدرالدین صدر: ۳۷۷
- سید علی عاشور: ۳۲۵
- سید علی همدانی: ۱۲۵
- سید کاظم قزوینی: ۳۷۷
- سید محسن امین: ۲۱۴
- سید محمد حسین بلیسی: ۹۴
- سید محمد رضا حسینی: ۹۶
- سید محمد صدر: ۲۱۵، ۲۷۲
- سید محمد مهدی بحر العلوم: ۲۳۳
- سید محمد میر جهانی طباطبایی: ۲۲۸
- سید محمد نجفی: ۲۳۵
- سید مرتضی: ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۵۵، ۴۰۷
- سید مهدی صالح کشوان قزوینی: ۹۶
- سید نقی حسینی: ۲۴۱
- سید هادی خسروشاهی: ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۹
- سید هاشم بحرانی: ۳۲۸
- سید یمانی: ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲
- سیدارته گتمه: ۵۵
- سیوطی: ۹۸، ۱۰۴، ۱۳۰، ۳۶۲، ۳۹۶
- شعبه: ۱۱۰
- شمس الدین سفارینی: ۱۰۴
- شمس الدین محمد بن احمد قرطبی: ۹۱
- شمس الدین هرقلی: ۲۱۶
- شمس الحق عظیم آبادی: ۹۳
- شهاب الدین دولت آبادی: ۱۱۳، ۱۳۱
- شهر بن حوشب: ۳۸۴
- شیان: ۱۱۱
- شیخ ابوالحسن مرندی: ۳۳۱
- شیخ ابوالفتح کراچکی: ۱۸۰
- شیخ احمد شاکر: ۹۶، ۹۸
- شیخ باقر: ۲۳۵
- شیخ حر عاملی: ۸۹، ۲۱۳، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۴
- شیخ حمود بن عبدالله تویجری: ۹۱، ۹۶

نمایه اشخاص و اعلام ۴۶۷

- شیخ صدوق: ۸۹، ۱۶۶، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۳۶۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۲۰
- شیخ صدیق حسن قنوجی: ۹۲
- شیخ طوسی ۸۹، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۸۲، ۲۹۲، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۲
- شیخ عبد المحسن العباد: ۸۸، ۹۵، ۹۶
- شیخ عبد العزیز المانع: ۹۳
- شیخ عبد العزیز بن باز: ۹۱
- شیخ عبد الله سیبیتی عراقی: ۹۶
- شیخ علی اکبر نهاوندی: ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۲۰
- شیخ محمد بن جعفر کتانی: ۹۲
- شیخ محمد بن علی صبان: ۹۱
- شیخ محمد سفارینی: ۹۲
- شیخ محمد عبد العزیز بن مانع: ۹۶
- شیخ محمد فؤاد عبد الباقي: ۹۳
- شیخ محمد کوفی: ۲۱۷
- شیخ محمود عراقی: ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۳۵
- شیخ مرعی بن یوسف حنبلی: ۹۱، ۹۴
- شیخ مصطفی نکری: ۹۴
- شیخ مفید: ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۵، ۳۳۷، ۳۷۷، ۴۰۶، ۴۱۶
- شیخ منصور علی ناصف: ۹۳
- شیخ مؤمن شبلنجی: ۹۱
- شیخ هادی: ۲۳۵
- شیخ یوسف بن یحیی شافعی: ۹۴
- صادق ابوطالبی: ۵۳
- صدام: ۳۱۳
- صدر المتألهین: ۱۶۹
- صفوان بن مهران: ۲۴۸
- صفوان بن یحیی: ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۸۵
- طبرانی: ۸۷، ۹۰، ۹۸، ۱۳۰
- طبرسی: ۱۱۲، ۳۶۳، ۳۸۸، ۳۹۷
- طلحة بن عبيد الله: ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۸، ۴۱۵
- عاصم بن ابی النجود: ۱۱۰
- عاصم بن حمید الحنات: ۳۸۸
- عباس بن عبد المطلب: ۸۸، ۱۰۲
- عبایة بن ربیع: ۳۸۵
- عبد الرحمن بن الاعطف بن سعد: ۳۲۷
- عبد الرحمن بن عوف: ۸۸
- عبد المطلب بن أبی عینة: ۱۱۰
- عبد الأعلی: ۳۹۶، ۴۰۰
- عبد الاعلی حلبی: ۳۹۶
- عبد المحسن العباد: ۹۵، ۹۶
- عبد الرحمان بن عوف: ۸۸
- عبد الرحمن فارسی: ۹۱
- عبد الرحیم گواهی: ۴۷، ۵۳، ۵۸، ۶۷، ۸۳

عبدالله محض: ۱۱۱	عبدالرزاق الدیراوی: ۳۳۴، ۳۲۸، ۳۱۲
عبدالمملک: ۱۲۶	عبدالرؤوف مناوی: ۱۳۰
عبدالله بن موسی: ۱۱۱	عبدالعزیز بن مهتدی: ۱۸۶
عثمان بن ابی العاص: ۸۸	عبدالعزیز فرهاری: ۱۳۳
عثمان بن سعید: ۲۵۲	عبدالعظیم حسنی: ۳۸۹، ۲۴۹
عثمان بن سعید عمری: ۱۴۷، ۱۴۱	عبدالکریم الشهرستانی: ۴۷
عثمان بن شبرمه: ۱۱۰	عبدالکریم بن عتبہ هاشمی: ۲۶۰
عثمان بن عفان: ۱۰۳، ۸۸	عبدالله: ۴۷، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۳
عثمان بن عنبسه: ۲۸۶	 ۳۲۳، ۳۲۱
عثمان بن ابی عیسی: ۱۲۱	عبدالله المستعصم: ۳۲۳
عجیلی شافعی: ۱۳۱	عبدالله بن ابی منصور: ۲۸۷
عروة بن محمد ابو عتبہ: ۲۸۶	عبدالله بن جعفر: ۱۲۲
عزرا: ۷۵، ۷۴	عبدالله بن حارث: ۹۸، ۸۸
عزیر: ۴۲۰، ۳۶۳	عبدالله بن حارث بن جَزء: ۸۸
عضدالدولة: ۱۵۵	عبدالله بن حکیم بن جیر اسدی: ۱۱۱
عقبة بن خالد: ۳۸۳	عبدالله بن سنان: ۲۳۷
علامه حلی: ۳۸۸، ۳۲۳، ۲۵۴	عبدالله بن عباس: ۱۵۹، ۸۸
علامه سید محسن امین: ۱۸۲	عبدالله بن عمر: ۱۲۵، ۸۸
علامه مجلسی: ۸۹، ۹۴، ۱۱۲، ۱۵۲، ۱۶۲	عبدالله بن عمرو: ۸۸
..... ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۷	عبدالله بن محمد: ۳۸۵
..... ۲۹۰، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۷۷	عبدالله بن مستنیر: ۲۴۳
..... ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۷	عبدالله بن مسعود: ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۰، ۸۸
..... ۴۱۸، ۴۱۹	عبدالله بن موسی: ۲۹۸
علقمة بن عبدالله: ۸۸	عبدالله رازی: ۴۷
علی ابن مهزیار اهوازی: ۱۴۳	عبدالله فضل هاشمی: ۱۵۱

عمران بن حصین: ۸۱.....
 عمران بن میثم: ۳۸۵.....
 عمرو بن عاص: ۸۱.....
 عمرو بن قیس ملائی: ۱۱۱.....
 عمرو بن مرّة: ۱۱۱ ۸۱.....
 عمرو بن مرّة جهنی: ۸۱.....
 عوانة بن الحکم: ۱۹۶.....
 عوف بن مالک: ۸۱.....
 عیاشی: ۳۸۲، ۳۶۳، ۲۹۶.....
 عیسی بن زید بن آب: ۱۹۶.....
 عیسی خشاب: ۳۳۸.....
 غالب بن عثمان: ۱۱۱.....
 فاضل مقداد: ۲۵۵.....
 فرعون: ۳۱۱، ۱۵۱، ۷۰.....
 فضل بن شاذان نیشابوری: ۹۳.....
 فورد نوف: ۱۹۷.....
 فوکویاما: ۳۲، ۲۸.....
 فیض کاشانی: ۲۳۹، ۲۳۶.....
 قاسم محبی: ۲۵۷.....
 القاسم بن محمد: ۳۸۴.....
 قاضی محمد بن علی شوکانی: ۹۲، ۹۱.....
 قاضی نور الله شوشتری: ۱۵۹.....
 قتاده بن نعمان: ۸۱.....
 قتاده: ۳۸۴.....
 قحطانی: ۲۸۴.....

علی اصغر حکمت: ۴۷، ۵۳، ۵۸، ۶۷، ۷۶، ۸۳.....
 علی اکبر مهدی پور: ۹۳.....
 علی الهلالی: ۹۸ ۸۱.....
 علی بن ابراهیم: ۴۱۹، ۳۸۴.....
 علی بن ابی حمزه بطائی: ۳۰۲، ۱۲۱.....
 علی بن اسباط: ۳۸۷.....
 علی بن اسماعیل: ۳۸۸.....
 علی بن بلال: ۱۴۱.....
 علی بن سنان موصلی: ۴۲۵، ۳۲۱.....
 علی بن عاصم کوفی: ۲۵۰.....
 علی بن عقبه: ۳۸۳.....
 علی بن عیسی ارپلی: ۲۵۴، ۲۴۷، ۲۱۳، ۲۰۴.....
 علی بن محمد سمري: ۱۴۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۹، ۳۰۰.....
 علی بن مسیب: ۱۸۶.....
 علی بن مهزیار: ۳۰۶.....
 علی بن یوسف بن المطهر حلی: ۳۲۳.....
 علی کورانی: ۳۱۴.....
 عمار الدهنی: ۹۹.....
 عمار بن زریق: ۱۱۱.....
 عمار بن یاسر: ۸۱.....
 عمر بن اذینه: ۳۸۴.....
 عمر بن خطاب: ۸۱.....
 عمر بن عبدالله بن بشر: ۱۱۱.....
 عمر بن عیید طنافسی: ۱۱۰.....

- قره بن ایاس: ۸۸، ۹۸
 قطر بن خلیفه: ۱۱۰
 قندوزی حنفی: ۸۷
 کامل بن ابراهیم مدنی: ۱۳۹
 کانت: ۲۸، ۲۹، ۳۹۹
 کعب الأخبار: ۸۸، ۴۰۵
 کلکی: ۲۱، ۴۹، ۵۰، ۵۱
 کفوسیوس: ۲۱
 گلذیه: ۲۷
 لی هونگ: ۶۶
 ماشیح: ۲۲، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۷۹
 مالک اشتر: ۳۶۶، ۳۶۸
 محب الدین طبری: ۱۰۹
 محدث نوری: ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۴
 محقق حلی: ۲۵۴
 محمد ابراهیم نعمانی: ۸۹
 محمد ایمن شیراوی: ۱۰۰
 محمد برزنجی: ۹۲
 محمد بن احمد بن عبدالله الخالنجی: ۲۷۸
 محمد بن ادريس شافعی: ۹۹
 محمد بن اسحاق بن بشاره: ۱۹۶
 محمد بن ایوب بن نوح: ۲۱۱
 محمد بن جریر طبری: ۳۲۷
 محمد بن جعفر کتانی مالکی: ۹۱
 محمد بن حسین آبری: ۱۰۰
 محمد بن خالد جندی: ۹۱، ۹۹
 محمد بن سائب کلبی: ۱۹۶
 محمد بن طلحه شافعی: ۹۰
 محمد بن عبد الباقي مالکی: ۹۱
 محمد بن عبد الرسول برزنجی: ۹۱
 محمد بن عبد العزيز بن مانع: ۹۵
 محمد بن عبدالله بن حسن: ۱۱۱، ۲۶۰، ۲۹۸، ۲۹۹
 محمد بن عثمان: ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۵، ۲۱۱، ۲۵۰
 محمد بن علی الشوکانی: ۹۹
 محمد بن علی بن حمزه طوسی: ۲۰۴
 محمد بن علی بن محمد بن الرضا: ۱۲۲
 محمد بن عیاش: ۱۱۰
 محمد بن عیسی: ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۴۳۸
 محمد بن محمد بن عصام: ۳۸۸
 محمد بن مخلد عطار: ۱۰۳
 محمد بن مسلم: ۲۸۲، ۳۵۰، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۰
 محمد بن معاویه بن حکیم: ۱۴۱
 محمد بن ولید مقرئ: ۱۰۴
 محمد بن همام: ۲۷۸
 محمد بن یعقوب الکلینی: ۳۸۸
 محمد جزری شافعی: ۹۳
 محمد حسنی سید المبارک: ۳۲۵

ملا احمد اردبیلی: ۲۳۲
 ملا علی قاری هندی: ۹۴، ۱۳۳
 ملا علی متقی هندی: ۹۴
 ملا محمد رضا امامی: ۱۱۳
 ملا صدرا: ۱۶۰
 ملک فهد: ۳۲۳
 منسیوس: ۶۴
 منصور الیمانی، المنصور الیمانی: ۲۸۱
 منصور عباسی: ۱۱۱
 منکدر بن عبدالله قرشی: ۱۵۹
 موسی جوائشیر: ۸۳
 مولی زین العابدین: ۲۳۳
 مولی محمد سلماسی: ۲۳۳
 مهدی عباسی: ۱۰۵
 مؤمن آل فرعون: ۳۲۰
 میرجهانی: ۲۲۸
 میرزا ابوالحسن شعرانی: ۱۷۳
 میرزا حسین نوری: ۱۱۲، ۱۸۷، ۲۱۴
 میرزا فضل الله ملک الواعظین عراقی: ۲۳۵
 میرزا محمد تقی اصفهانی: ۲۱۴
 ناصرالدین آلبانی: ۹۱
 نسیم: ۱۴۰
 نعمانی: ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۹۲، ۳۳۷
 نعمت الله صفری فروشانی: ۳۲۷

محمد حنفیه: ۱۱۹
 محمد سید کیلانی: ۴۷
 محمد علی الصبان: ۸۹
 محمد علی رستمیان: ۶۷
 محمد علی موحد: ۵۳
 محمد علی نصر الدین: ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵
 محمد عیسی داود: ۳۲۵
 محمد مهدی خراسان: ۹۵
 محمد وحیدی گلپایگانی: ۱۱۱
 مختار بن ابی عبیده ثقفی: ۱۱۹
 مرتضی ترابی: ۱۳۷
 مرتضی مطهری: ۴۰
 مسلم بن بشار: ۲۹۸
 مسلم بن حجاج نیشابوری: ۸۹
 مسیح: ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷
 ۷۹
 مصطفی فرهودی: ۴۷
 معاذ بن هاشم: ۱۱۱
 معاویه بن ابی سفیان: ۱۶۴
 معاویه بن حکیم: ۲۱۱
 معاویه بن عتبه: ۲۸۶
 مفضل بن عمر: ۲۴۲، ۲۵۲، ۳۸۶
 مقداد: ۴۱۴
 مقدس اردبیلی: ۱۸۷، ۲۳۲
 مک گراس: ۸۳

یمانی: ۱۱، ۱۲، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۵،
 ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷،
 ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴،
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱،
 ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۹،
 ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶
 یوآخیم: ۸۱
 یورگن مولتمان: ۸۲
 یوسف بن یونس: ۱۱۱
 یونس: ۹۹، ۱۸۶، ۱۹۵
 یونس بن عبدالاعلی: ۹۹
 یونس بن عبدالرحمن: ۱۲۱، ۱۸۶
 یهوه: ۲۲، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶

نعم بن حماد: ۸۸
 نورالدین هیثمی: ۹۳
 نورالدین سمهودی: ۱۲۹
 واسط بن حارث: ۱۱۰
 ولی الله دهلوی: ۱۳۳
 هارون بن مغیره: ۱۰۷
 هاو کیتز: ۵۸
 هرمز: ۴۱، ۴۲
 هشام جوالیقی: ۳۹۰
 هگل: ۲۹، ۳۰
 هشام بن عدس الطائی: ۱۹۶
 یحیی گوهری: ۲۶۳
 یعقوب بن شعیب: ۳۸۵
 یعقوب سراج: ۲۹۶

کتابها

- إبراز الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون: ۸۸، ۹۶، ۱۰۳
- إبراز الوهم من کلام ابن حزم: ۹۶
- إثبات الوصية: ۱۴۱، ۱۴۸
- اثبات الهداة: ۸۹، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۷۶
- الإحتجاج بالأثر علی من أنکر المهدي المنتظر: ۹۶
- الاحتجاج: ۹۶، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۸۹، ۳۸۶، ۴۲۲
- الهیات مسیحی: ۸۰، ۸۲، ۸۳
- احقاق الحق و اذهاق الباطل: ۱۵۹
- اخبار المهدي: ۹۴
- الاختصاص: ۱۶۴، ۳۳۷
- اختیار معرفة الرجال: ۲۹۶، ۲۹۸
- ادله جامع دعوت یمانئ: ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۹
- الإذاعة لما كان و ما يكون بين يدي الساعة: ۹۲
- الأربعين حديثاً فی المهدي: ۹۴، ۱۰۸
- الإرشاد: ۱۴۴، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۵۱، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۰۶
- ازالة الخفاء: ۱۳۳
- الاستيعاب: ۸۷
- اسطوره بازگشت جاودانه: ۲۷
- اسعاف الراغبين: ۸۹
- الإشاعة لأشراط الساعة: ۹۲
- الإصابة فی تمييز الصحابة: ۸۸
- اصول الكافي: ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۳۷، ۳۷۴، ۴۱۲، ۴۱۴
- اظهار الحق: ۱۹۴
- اعلام الوری: ۲۰۴، ۳۳۷، ۳۹۷، ۴۰۶
- اعلام الهداية: ۲۷
- اعیان الشيعة: ۱۸۳، ۲۰۶، ۲۱۵
- الإفصاح فی الإمامة: ۱۳۲
- الامالی: ۱۹۷، ۳۶۸
- الامام المهدي من المهد الى الظهور: ۲۶۷، ۳۷۷
- امام مهدي ﷺ حقیقتی تابناك: ۱۳۷
- الإمامة و التبصرة من الحيرة: ۳۳۸
- امامت اهل بیت ﷺ از دیدگاه قرآن و روایات: ۱۲۸
- امامت در بینش اسلامی: ۱۱۸، ۱۷۴
- امامت و مهدویت: ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۴۵
- انتظار مسیحا در آیین یهود: ۷۶
- الانساب: ۲۸۷
- الإيضاح فی الإمامة و الغيبة: ۱۴۴

- الایقاظ من الهجعة: ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۵
- آزادی و دموکراسی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم: ۳۶۰
- آیین بودا: ۵۸
- آیین کاتولیک: ۸۳
- بحار الأنوار: ۸۹، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳
- البدایة و النهایة: ۱۲۸
- البرهان فی تفسیر القرآن: ۱۷۱، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۸۷
- البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان: ۸۷، ۹۴
- برهان های اثبات وجود خدا در الهیات اسلامی و مسیحی: ۳۵۷
- بشارة الاسلام: ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴
- بشارتی برای تمام اهل زمین: ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۴۰، ۳۴۴
- بصائر الدرجات: ۱۶۴، ۳۹۰
- البيان فی اخبار صاحب الزمان ع: ۸۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۹۵، ۳۸۷
- بین یدی الصیحة: ۳۴۵
- تاج الموالد: ۲۰۴
- تاریخ الغیة الصغری: ۲۰۹، ۲۱۵
- تاریخ الغیة الكبرى: ۲۱۵، ۲۴۵، ۲۹۸
- تاریخ فخری: ۱۱۱
- تاریخ کامل ایران: ۴۷
- تاریخ ما بعد الظهور: ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۰۹
- تأملی در نشانه های حتمی ظهور: ۲۸۴، ۲۹۹
- تأملی نو در نشانه های ظهور: ۳۳۰
- تأویل منازل من القرآن الکریم: ۳۸۵
- التیان: ۳۹۵
- تحذیق النظر فی أخبار الإمام المنتظر: ۹۵، ۹۶
- تحقیق لطیف حول التوقع الشریف: ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰
- تدریب الراوی: ۹۷
- التشریف بالمتن: ۳۳۱

الجواب المنیر: ۳۱۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۲۵

چشم به راه مهدی: ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۶

چون چپو: ۶۰، ۶۱

چیستی و چرایی ختم نبوت: ۳۵۸

حکومت جهانی مهدی: ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۶، ۳۷۸

حلیۃ الاولیاء: ۱۳۲

الخصال: ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۶

خطب امیر المؤمنین (علیه السلام): ۳۸۸

خورشید مغرب: ۲۷۶

دایۃ الارض و طالع المشرق: ۳۲۳

دارالسلام: ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۳۶

دانشنامه جهان اسلام: ۳۴۴

دایرة المعارف فارسی: ۲۸۷، ۳۱۶

دجال البصرة: ۳۱۴

الدر المنثور: ۳۶۲، ۳۹۶، ۳۹۹

دعوة السيد احمد الحسن هي الحق

المبین: ۳۱۲، ۳۲۸، ۳۳۲

الدفاع عن الكافي: ۱۰۹

دکترین مهدویت: ۲۸، ۳۰، ۳۲

دلائل الامامة: ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۷

دیدار در عصر غیبت: ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۲

دین و دولت: ۱۸۶، ۳۵۹

تفسیر الصافی: ۱۵۵، ۳۵۵، ۳۶۴

تفسیر الطبری: ۲۹۲

تفسیر العیاشی: ۱۳۴، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۶، ۴۰۰

تفسیر القمی: ۳۸۷، ۴۱۹، ۴۲۰

تفسیر طنطاوی: ۱۹۷

تفسیر فرات کوفی: ۳۹۷، ۳۹۸

تفسیر القمی: ۳۸۴

تقریب المعارف: ۱۶۰، ۱۸۱

تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزمان: ۹۴

تلخیص الشافی: ۱۸۰

تلخیص المحصل: ۱۳۲

التوحید: ۳۹۴

التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی المنتظر والدجال والمسیح: ۹۲

تهذیب الأحکام: ۹۱، ۱۰۰، ۱۶۳

التهذیب: ۴۲۰، ۴۲۱

الثاقب فی المناقب: ۲۰۴

جامع احادیث الشيعة: ۱۸۶

الجامع الصغير: ۱۰۴، ۱۳۰

جامعیت و کمال دین: ۳۵۸

جنات الخلود: ۱۱۳

جنة المأوى: ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۴

- ذخائر العقبی: ١٠٩، ١٠٣، ١٠١
- ذخيرة المال: ١٣١
- الذخيرة في علم الكلام: ١٦٠
- الذريعة الى تصانيف الشيعة: ٣٣٢، ٣٢٧
- راه مهدي ﷺ: ٢٢٠، ٢١٢
- ربيع الابرار و نصوص الاخبار: ١٣١
- رجال الطوسي: ٣٨٧
- رجال النجاشي: ٣٨٧، ٢٠٥
- رجال بحر العلوم: ٢٠٨
- الرد على من كذب بالأحاديث الصحيحة الواردة في المهدي: ٩٦، ٩٥
- الرسالة الاولى في الغيبة: ١٣٢
- رسائل الشريف المرتضى: ٤٠٧
- روح المعاني: ١٩٥
- روزنامه الثورة: ١٩٨
- روضات الجنات: ١٥٥
- روضه كافي: ٤٠٠، ٣٩٨، ٣٩٥، ٣٨٤، ٢٩٧
- ره افسانه: ٣٤٣، ٣٢٢، ٣٢١، ٣١٢
- الزام الناصب: ٣٣٢، ٣٣١، ٣٣٠، ٢٧٤
- سر دلبران: ٢٢٠
- سنن ابن ماجه: ٢٩٢، ١٠١، ٩٩، ٨٨، ٨٧
- سنن أبي داود: ١٢٤، ١١٠، ١٠٦، ١٠١، ٨٧
- ٣٥٦، ٢٩٢
- سنن ترمذی: ٢٩٢، ١٢٨، ١٢٥، ١١٠
- سنن نسایی: ٢٩٢
- السيرة النبوة: ٣٠٧
- الشافی: ١٧٣
- شبهتگان حضرت مهدي ﷺ: ٢٢٨
- شرح اصول الكافي: ١٦٣، ١٧١، ١٦٩، ١٦٠، ١٧٤
- شرح اصول الكافي، المازندرانی: ٢٩٤
- شرح الجامع الصغير: ١٠٤
- شرح العقائد: ١٣٣
- شرح الفقه الاكبر: ١٣٣
- شرح المقاصد: ١٣٣
- شرح المواهب اللدنية: ١٣٠
- شرح جمل العلم و العمل: ١٧٩
- شرح نهج البلاغة: ٣٥٦، ١٦٥
- شوجینگ: ٦٠
- شی جینگ: ٦٠
- الصالح: ٢٩٥
- صحيح بخارى: ٢٩٢، ١٢٥، ٩٥، ٨٩، ٨٧
- صحيح مسلم: ٢٩٢، ١٢٤، ١٢٣، ٨٩
- الصراط المستقيم: ٤٠٦، ١٢٢، ٢٠٤
- صراط النجاة: ٢٠٦
- الصواعق المحرقة: ١٠٧، ١٠٥، ١٠٤، ٨٩
- ١٣١، ١٣٠
- ضحى الاسلام: ٩٦
- الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف: ٢١٣
- العبرى الحسان: ٢٢٠، ٢١٥، ٢١٤، ٢٠٨، ١٨٧

فرهنگ اديان جهان: ٤٧، ٥٣، ٥٨، ٦٧، ٨٣
فصلنامه انتظار موعود: ٢٤، ٢٩، ٤٧، ٥٣، ٧٦،
٨٣، ١٣٢، ١٤٣، ٣١٢
فصلنامه علوم حديث: ٣٢٧
الفصول العشرة في الغيبة: ١٩٦، ١٤٤، ٢٠٩
الفصول المختارة: ١١٩، ١٢٠، ١٢٢
الفصول المهمة: ٨٨
فعاليات صهيونية وهابية في العراق: ٣١٣،
٣١٤، ٣١٥
فوائد الفكر في الإمام المنتظر: ٩٤
فهرس التراث: ٣٣٠
فيض الباري: ٨٩
فيض القدير: ١٠٤، ١٣٠
القطر الشهدي في اوصاف المهدي: ٩٤
قواعد اصول الحديث: ٩٧
القواعد الفقهية: ٢٥٦
قواعد المرام في علم الكلام: ١٨٢
القول المختصر في علامات المهدي
المنتظر: ٩٤
قيام و انقلاب مهدي عليه السلام از دیدگاه فلسفه
تاريخ: ٤٠
الكافي: ٨٩، ١٣٧، ١٤٦، ١٥٣، ١٦٠، ١٨٣،
٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٩٢، ٣١٧، ٣٤٦، ٣٨٦
كامل الزيارات: ٤٢١، ٤٢٢
كتاب الغيبة، الطوسي: ١٢٠، ١٢١، ١٢٢

العدد القوية: ٣٢٣
العرائس: ٨٧
العزف الوردي في أخبار المهدي: ٩٤، ٩٨
العطر الدر في شرح القطر الشهدي في
اوصاف المهدي: ٩٥
عقد الدرر في اخبار المهدي المنتظر: ٩٤
عقيدة اهل السنة و الأثر في المهدي
المنتظر: ٨٨، ٩٥، ٩٩
العقيدة و الشريعة: ٢٧
علل الشرايع: ١٥١، ١٥٥، ١٦٩، ٣٩٠
عمدة القاري: ٨٩
عيون اخبار الرضا عليه السلام: ١٣٥، ١٦٢، ٢٦٠،
٢٦٨، ٣٩٠، ٤١٥، ٤٢١
غاية المرام: ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠
الغدير: ١٥٥
فتح الباري: ٨٩
الفتن و الملاحم: ٩٣
الفتن: ٨٨، ٨٩، ١١٠
الفخرى في الآداب السلطانية و الدول
الإسلامية: ١١١
فرائد السمطين: ٨٧، ٨٨، ١٠١، ١٣٠، ١٦٤
فرائد فوائد الفكر في الإمام المهدي
المنتظر: ٩٤، ٢٨٦
فرق الشيعة: ١١٩، ١٢٠
الفرق بين الفرق: ١١٩

۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶،
۱۷۲، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۵۲، ۲۶۳،
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷،
۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸،
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۳۳، ۳۳۷،
۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴

۴۰۴، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۶

کمال‌الدین و تمام النعمة:..... ۱۲۴، ۲۷۷
کنز العمال:..... ۸۹، ۹۴، ۳۴۸، ۳۴۹
کنز الفوائد:..... ۱۸۱
گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در
ادیان:..... ۴۷، ۵۳، ۸۳
لسان العرب:..... ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۹۹
لوامع الأنوار البهیة:..... ۹۲
لی جی:..... ۶۰
اللتالی المصنوعة فی الأحادیث
الموضوعة:..... ۱۰۳
مأتان و خمسون علامة حتى ظهور الامام
المهدی:..... ۳۲۳، ۳۲۴
ماهنامه کیهان اندیشه:..... ۳۲۷
المتشابهات:..... ۳۱۳، ۳۳۵
مجله دانشمندان:..... ۱۹۲
مجمع البحرين:..... ۳۴۰
مجمع بیان:..... ۳۶۳، ۳۸۵، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۱

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،
۱۵۲، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،
۲۴۳، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۵،
۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵،
۳۰۶، ۳۲۱، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۸۹، ۴۰۵،
۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴

کتاب الغیبة، النعمانی: ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۳۷
۲۴۲، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸،
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹،
۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱،
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۹،
۳۳۷، ۳۳۹، ۴۱۵

کتاب الفتن:..... ۸۸، ۹۹
کتاب الله و اهل البيت فی حدیث الثقلین ۱۲۸
کتاب مقدس:..... ۷۸، ۸۱، ۱۹۴
کتابنامه حضرت مهدی:..... ۹۳
کشف الغمة: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷،
۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴
کشف المراد:..... ۲۵۴
کفاية الأثر:..... ۸۹، ۳۳۷، ۴۱۶
کفاية الموحدين:..... ۱۱۳
کلام مسیحی:..... ۸۳
کمال‌الدین و تمام النعمة: ۸۹، ۱۲۴، ۱۳۲،
۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵،

- المهدوية: ٩٦
- معاني الاخبار: ٢٠٥، ٤١٥
- معجم احاديث الامام المهدي (ع): ٩٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٩، ٢٠٤، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٩، ٣٥٥، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٩٠، ٣٩٩
- معجم البلدان: ٢٨٨
- معجم القاموس المحيط: ٢٩٥
- المعجم الكبير: ٨٧، ١٣١
- معجم المقاييس في اللغة: ٢٩٥
- المعجم الموضوعي لاحاديث الامام المهدي: ٣١٤
- معجم رجال الحديث: ٣٨٣، ٤٢٥
- المعمرون: ١٩٥
- المعيار و الموازنة: ١٣١
- مفاتيح الجنان: ١٦٧، ٢٥٣
- المفاجأة بشراك يا قدس: ٣٢٥، ٣٢٦
- المفردات في غريب القرآن: ٢٩٥، ٣٧٣، ٣٩٤، ٤٠١
- مقاتل الطالبين: ٢٩٨
- مقالات الاسلاميين: ١١٩
- مقتل الحسين: ٨٧
- مقدمه ابن خلدون: ٩٥، ٩٧
- مكيال المكارم: ٢٠٦، ٢١٤
- الملاحم: ٣٣٣
- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ٨٨، ١٣١
- مجمع النورين: ٣٣١، ٣٣٢
- المحاسن: ١٣٤
- المحجة: ٣٢٨، ٣٢٩
- مختصر بصائر الدرجات: ٤٠٩، ٤٢٠
- مرآة العقول: ٣٣٧، ٣٨٤، ٣٩٨
- مرآة الفكر في المهدي المنتظر: ٩٤
- مروج الذهب: ١١٩
- المسائل العشرة: ٢٣٨
- المستدرک على الصحيحين: ٨٧، ١٠٠، ١٠١، ١٣٠، ٣٥٦، ٣٧٠
- مستدرکات علم رجال الحديث: ٢٧٨
- مسند احمد بن حنبل: ... ١١٠، ٢٩٢، ٣٢٣، ٣٢٤
- مسند شافعي: ٩٩
- المسند: ٨٧، ٩٦، ١١٠، ١٢٤، ١٣١
- مشارق انوار اليقين: ٣٣٣، ٣٣٤
- المشرب الوردی في اخبار المهدي: ٩٤
- مصباح المتعجل: ٤٠٥، ٤١٢، ٤٢١، ٤٢٢
- المصباح المنير: ٢٩٥
- مصلح جهاني: ٧، ٢٧، ٨٧، ٨٨، ٩٠، ٩٣، ٩٥، ٩٩، ٣٥٣
- مصنفات الشيخ المفيد: ٢٣٨، ٤١٦
- مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: ١١٢
- المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية: ١٢٨
- مع الدكتور احمد امين في حديث المهدي و

الهدية الندية للأمة المحمدية فيما جاء في
فضل الذات المهدية: ٩٤
الهلل: ٨٨، ١٩٢، ١٩٤
الى مشيخة الأزهر: ٩٦
منجى باورى در آيين زرتشت و ادیان
ابراهيمی: ٤٧
منجى موعود در آيين بودا: ٥٨
منجى موعود در يهوديت و مسيحيت: ٧٦
منجى يهود به روايت تلمود: ٧٦
منهاج السنة: ١٠٠
موسوعة الامام المهدى عليه السلام: ١٥٠، ٢٦٤
٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٦، ٣٧٨، ٣٩٩، ٤٠٧، ٤١٨
٤٢٣
مهديان دروغين: ٣٤٤
ميزان الاعتدال: ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤
نجم الثاقب: ١٠٥، ١١٢، ١٨٧، ٢١٤، ٢١٥
٢٣٤
نصيحة الى طلبة الحوزات العلمية: ٣٢٤
نظم المتناثر في الحديث المتواتر: ٩٢
نعت المهدى ٩٤
نفحات الازهار: ١٢٨، ١٣٠، ١٣١
نقد الحديث بين الاجتهاد والتقليد: ٩٦
نقد مباني سكولاريزم: ٣٥٩
نقدى بر ماركسيسم: ٤٠
نور الابصار: ٣٦٦، ٣٧١، ٣٧٣

الملل و النحل: ٤٧، ٥٣، ١١٩
من لا يحضره الفقيه: ٢٤٤، ٤٢٠، ٤٢١
المنار المنيف: ٩١، ٩٨
مناقب الشافعي: ٩١، ١٠٠، ١١١
مناقب المهدى: ٩٤، ١١٠
المناقب: ٨٧، ١٠٧
منتخب الاثر: ٨٧، ١٠١، ١١١، ١١٢، ١١٣،
١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٤٦، ١٥٣، ١٥٤، ١٨٧،
٢١٥، ٢١٦، ٢٦٣، ٢٧٤، ٣٦٥، ٣٦٧، ٣٦٩
٣٧٠، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٨٦، ٣٨٧، ٤١٤، ٤١٦
منتخب الاثر: ١٤٦، ١٨٧، ٢١٥
المنجد في الاعلام: ٣١٦
المنقذ من التقليد: ١٨٢
المهدى المنتظر: ٨٨، ٩٠، ٩١، ٩٣، ١٠٧
المهدى عليه السلام: ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤،
٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٥، ١٠٧، ١٠٨، ١٤٩،
٢٠٦، ٢٠٩، ٢٤٧، ٢٥٤، ٢٦٧، ٢٨٤، ٢٨٦،
٢٨٩، ٣١٥، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٣٣، ٣٣٤،
٣٣٧، ٣٣٩، ٣٧٧
الميزان، الميزان في تفسير القرآن: ١١٩، ١٨٤
٣٦٩، ٣٧٥، ٣٩٢، ٣٩٥
التبراس: ١٣٣
النهاية في غريب الحديث و الاثر: ٢٩١
٢٩٥، ٣١٦، ٣٤٠، ٣٩٩
الوافي: ٢٣٩

يائو: ٦٠
يس جينك: ٦٠
يمانى موعود حجت الله: ٣٣٥، ٣٣١، ٣٢٤
ينابيع المودة: ٨٧ ١٢٥، ١٢٧، ١٣٠، ٣٦٦
٣٧١، ٣٦٨، ٣٦٧
يوم الخلاص فى ظل القائم: ٢٨٣، ٢٨١

نهاية الحكمة: ١٦٧
نهج البلاغة: ١٦٤، ١٨٤، ٣٤٠، ٣٤٩، ٣٥١
٣٥٦، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨
نهج الفصاحة: ٣٤٦
وسائل الشيعة ١٨٦، ٢٣٥، ٢٤٤، ٢٤٨، ٢٤٩
٢٥٠، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣٤٢
وفيات الأعيان: ١٥٥
هدى الغافلين الى الدين المبين: ٩٦

مکان‌ها

عربستان: ۱۴، ۸۱، ۹۵، ۳۱۱، ۳۲۳

فرانسه: ۳۲، ۳۹

فلسطین: ۱۹۵، ۲۸۷، ۲۸۸

قرقیسا: ۲۸۸

قم: ۴، ۲۲۳، ۳۱۳، ۳۱۶

قَسْرین: ۲۸۷، ۲۸۸

کربلا: ۲۲۰، ۳۱۳

کرمانشاه: ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳

کنعان: ۶۹، ۷۰

کوفه: ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۴۰، ۳۷۲

۳۸۵

کهک: ۳۱۶

مازندران: ۳۱۶

مدینه: ۲۱، ۲۹، ۵۶، ۶۶، ۹۶، ۲۸۵، ۲۸۹

۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۶

مسجد جمکران: ۳۱۳

مسجد سهله: ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۳

مسجد کوفه: ۲۳۲، ۲۳۳

۷۹، ۸۲، ۸۳، ۳۶۳

مصر: ۱۴، ۷۰، ۷۲، ۳۲۵، ۳۲۶

مکه: ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۵، ۳۱۶

اردن: ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۲۳

انگلستان: ۳۹

ایران: ۴۷، ۲۲۳، ۳۱۱، ۳۱۴

آمریکا: ۳۹، ۱۹۳، ۳۱۱

بحرین: ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱

بصره: ۱۴، ۲۵۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷

۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲

بغداد: ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۷۴، ۳۱۴

بنگلادش: ۴۹

بیت المقدس: ۳۹۷

پاکستان: ۴۹، ۳۱۱

تهامه: ۳۱۵، ۳۱۶

جزیره العرب: ۳۲۶

حجاز: ۲۱۳، ۲۷۶، ۳۱۶، ۳۲۳

حرم عسکرین: ۲۳۴

حمص: ۲۸۷، ۲۸۸

دمشق: ۲۸۷، ۲۸۸

ساری: ۳۱۶

سری لانکا: ۴۹

صنعا: ۳۱۷

عراق: ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳

۳۱۴، ۳۱۷، ۳۹۴

نمایه کتابها ۴۸۳

۳۱۵، ۳۱۳	۳۶۹، ۳۱۸
هند: ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۱۹۳، ۲۸۶	ناصریه: ۳۱۳
یمن: ۱۶۷، ۲۲۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۴	نیال: ۵۵، ۴۹
۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷	نجف، نجف اشرف: ۱۵۵، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۲۰
	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳

طوائف و قبایل

بنی اسرائیل: ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۱۲۴	بنی فاطمه: ۲۵۱
بنی امیه: ۱۰۵	بنی هاشم: ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۵
بنی عباس: ۱۰۵، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۷	قبیله کلب: ۲۸۹
۲۹۶، ۳۲۳	

ادیان و مذاهب

شیعه امامیه: ۸۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۳۶، ۳۸۱	اسماعیلیه: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
صابئی: ۳۸۶	اشاعره: ۱۱۹
فطحیه: ۱۲۲	اهل بیت پیامبر: ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۶۲
کیسانیه: ۱۱۹	اهل بیت علی (علیه السلام): ۱۷، ۹۰، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶
ماتریدییه: ۱۱۹	۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
مجوسی: ۳۸۶	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹
محمدیه: ۱۲۲	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۹
مسیحیت: ۶، ۲۲، ۵۱، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸	۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۹
معتزله: ۱۱۹، ۲۶۰	۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۷
ناووسیه: ۱۱۹، ۱۲۰	۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۸۱، ۳۸۸
نصرانی: ۳۶۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۶، ۳۹۹	۳۸۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳
واقفیه: ۱۱۹، ۱۲۱، ۳۲۱، ۳۴۱	۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴
وها بیت: ۳۱۱	۴۲۵، ۴۲۶
یهود: ۶، ۲۲، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶	اهل حدیث: ۹۸، ۱۱۹
۷۷، ۳۶۳، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۵، ۴۶۰	اهل ذمه: ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸
یهودی: ۶، ۲۲، ۶۹، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹	خوارج: ۱۱۹
۳۶۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۶، ۳۹۹	زیدیه: ۱۱۹، ۲۲۸
	شیعه اثنا عشری: ۳۶۰، ۴۶۲